

تُرجمان القرآن

تفسیر مختصر قرآن کریم

آیت اللہ العظمیٰ دکتہ محمد صادق تهرانی

صادقی تهرانی، محمد، ۱۳۰۷ - الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنه فارسی
برگزیده - عنوان و نام پدیدآور: ترجمان فرقان: (خلاصه از تفسیر الفرقان) / به
قلم محمد صادقی تهرانی. - قم: شکرانه، ۱۳۸۸. ج. ۵. - ۷۰۰۰ ریال -
شابک: ج. ۱: ۹۷۸-۹۶۴-۹۱۰۹۸-۲-۴؛ ج. ۲: ۹۷۸-۹۶۴-۹۱۰۹۸-۳-۱؛ ج. ۳: ۹۷۸-۹۶۴-۹۱۰۹۸-۴-۸؛ ج. ۴: ۹۷۸-۹۶۴-۹۱۰۹۸-۵-۵؛ ج. ۵: ۹۷۸-۹۶۴-۹۱۰۹۸-۶-۲؛ ج. ۶: ۹۷۸-۹۶۴-۹۱۰۹۸-۷-۹
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا
یادداشت: ترجمه فشرده توسط خود مولف انجام گرفته است. - ج. ۵- (چاپ
دوم: ۱۳۹۰) (فیبا). موضوع: تفاسیر شیعه - قرن ۱۴
رده‌بندی کنگره: BP۹۸/ص ۲۳ ف ۴۰۴۲۱۶ ۴۰۳۸۸
رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۱۷۹ شماره کتابشناسی ملی: ۱۵۱۰۳۰۱

شکرانه
انتشارات

ترجمان فرقان (تفسیر مختصر قرآن کریم)
جلد سوم

مفسر: آیت‌الله العظمی دکتر محمد صادقی تهرانی

ناشر: انتشارات شکرانه

چاپخانه: چاپ قدس

نوبت چاپ: اول، ۱۳۸۸ / دوم، پاییز ۱۳۹۰

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

قیمت: ۷۷۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸۹۶۴۹۱۰۹۸۴۸

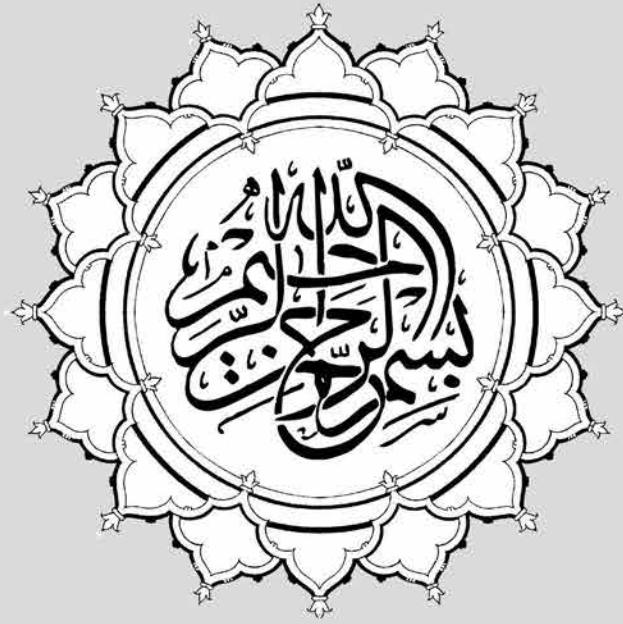
نشانی: قم، بلوار امین، کوی ۲۱، پلاک ۷

جامعه علوم القرآن، انتشارات شکرانه، تلفن: ۲۹۳۴۴۲۵ - ۲۵۱

www.forghan.ir

sadeghi@forghan.ir

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ می‌باشد.



فہرست مطالب

۷	سورۃ رعد
۲۳	سورۃ ابراہیم
۴۷	سورۃ حجر
۶۱	سورۃ نحل
۱۱۷	سورۃ اسراء
۱۷۳	سورۃ کہف
۲۱۵	سورۃ مریم
۲۴۱	سورۃ طہ
۲۷۹	سورۃ انبیاء
۳۳۱	سورۃ حج
۳۷۳	سورۃ مؤمنون
۴۱۳	سورۃ نور
۴۶۳	سورۃ فرقان

سورة رعد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْمَرَّةَ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَكِنَّ
أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگیان

المر این‌هاست آیات کتاب [قرآن] و آنچه از جانب پروردگارت سوی تو نازل شده
حق است ولی بیشتر مردمان ایمان نمی‌آورند. ﴿١﴾

آیه ۱ - «الحق» که به معنای کل حق است شامل تمامی حقایق حیاتی می‌باشد و از
هنگام نزولش تا آخر زمان، تکلیف برای کل مکلفین است؛ یعنی آنچه خدا
می‌خواسته و امکان داشته در این قرآن برای کل مکلفان بیان کرده و دیگر هیچ
زمینه‌ای و الاثر برایشان امکان ندارد.

اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ أَسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ
وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ

الْأَيَّتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ ﴿۲﴾

خدا کسی است که آسمان‌ها را بدون ستون‌هایی که آنها را ببینید برافراشت. سپس بر عرش (تدبیر) چیره شد، و خورشید و ماه را رام (و راهوار) گردانید. هر کدام برای مدتی به سیر خود روانند، حال آنکه (خدا) امر [کار، فرمان و هر چیز آفریدگان] را تدبیر می‌کند. و آیات (خود) را به روشنی جداسازی و بیان می‌نماید، شاید شما به لقای پروردگارتان یقین آورید. ﴿۲﴾

آیه ۲ - "بغیر عمد ترونها" استوانه‌هایی را که پایه‌های آسمان و ستارگان است نفی نکرده، بلکه با جمله «ترونها» تنها رؤیت آنها را نفی نموده که آن استوانه‌ها را با چشم‌های سر نمی‌توان دید، گر چه با چشم سیر و علم و معرفت احیاناً تا اندازه ممکن دیدنی است، و در خیر است که (فثمَّ عمدٌ ولكن لاترونها) آنجا استوانه‌هایی است و لکن آنها را نمی‌بینید، و خود «ترونها» و نه «تُبصرون» دلیل است بر نفی رؤیت دوگانه، گر چه گونه نخستین بطور مطلق منفی است ولی گونه دوم احیاناً با پیشرفت علم تا اندازه‌ای مرئی است، لکن اینهم در مقادیر زیادی در هر دو بُعد منفی می‌باشد، و از جمله ستونها، جاذبه‌هایی است غیر مرئی مانند نیروی جاذبه عمومی.

"لقاء ربکم" به معنای ملاقات با ربوبیت حق است - و نه ذات حق - و این ربوبیت اعم است از ربوبیت معرفتی و پاداش اعمال چه در دنیا و چه در برزخ و آخرت .

وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ
 جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ
 يَتَفَكَّرُونَ ﴿۳﴾

و اوست کسی که زمین را گسترانید، و در آن کوه‌های بلند فرو رفته ی در زمین (و) سر در آسمان کشیده و رودهایی نهاد، و از هر گونه میوه‌ای در آن نر و ماده قرار داد، حال آنکه روز را به شب می‌پوشاند. به‌راستی در این (امور) برای مردمی که تفکر

می‌کنند نشانه‌هایی است. ﴿۴﴾

آیه ۳ - "مَدَّ الْأَرْضُ" تصریحی است به کشش زمین که پیش از آن ناهموار و گره خورده بوده، و سپس خدا بدین گونه همواره و وسیع و اهوراش کرده و کوه‌های بلند را همچون میخها در متن زمین کوبیده که بر حسب آیاتی چند این کشتی فضاپیمای بزرگ را از انحراف و سقوط نجات داد که "أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ" (۱۵:۱۶).

«من» در "من كل الثمرات" هم جنسیه است و هم تبعیض، که جنس ثمرات و بعضی از آنها را در بردارد

وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِّنْ أَعْنَابٍ وَزُرْعٌ وَنَخِيلٌ
صِنَوَانٌ وَغَيْرُ صِنَوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَحِدٍ وَنُفِضِلُ بَعْضَهَا عَلَىٰ بَعْضٍ فِي
الْأَكْلِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿۴﴾ وَإِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ
أَءِذَا كُنَّا تُرَابًا أَمْآءًا لِّفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ
وَأُولَٰئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا
خَالِدُونَ ﴿۵﴾

و در زمین قطعاتی است کنار یکدیگر، و باغ‌هایی از انگور و کشتزارها و درختان خرما - (چه) همانند و (چه) ناهمانند - (که) با یک آب سیراب می‌گردند؛ و برخی از آنها را (از نظر مزه و کیفیت) بر برخی دیگر در خوراک برتری می‌دهیم. به‌راستی در این (امر) برای مردمی که خردورزی می‌کنند همواره نشانه‌هایی است. ﴿۴﴾ و اگر شگفتی داری، پس شگفت از سخن آنان [کافران] دار که: «آیا وقتی خاک شدیم، آیا به‌راستی بی‌چون در آفرینش جدیدی خواهیم بود؟» (اینان) همان کسانی‌اند که به پروردگارشان کفر ورزیدند، و (هم) اینان در گردن‌هاشان زنجیرهاست، و آنان همدمان آتشند، و در آن ماندگارند. ﴿۵﴾

آیه ۵ - "أَنَا الْفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ" به معنای ایجاد انسان پس از اعدامش نیست، بلکه بدین معنی است که بدنها را پس از خاک شدن بگونه نخستین و مناسب با جهان آخرت تجدید می‌کند، ولی ارواح همان است که تعلق به همان بدنهای اخروی خواهد داشت و «لَفِي» در "لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ" به معنی عمق آفرینش نوین است، بدین معنی که در ایجاد نوین کیفیتی ویژه از اجزای اصلی است.

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَقَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمُثَلَّثُ وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٦﴾
وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ
وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ ﴿٧﴾

و پیش از خوبی، با شتاب از تو بدی می‌خواهند، حال آنکه بی‌گمان پیش از آنان (بر کافران) عقوبت‌هایی پندآور و هشیارگر می‌رفته است. و به‌راستی پروردگارت نسبت به مردمان - با وجود ستمشان - بی‌گمان پوشاننده است، و همانا پروردگارت تو بی‌چون به‌راستی سخت‌کیفر است. ﴿٦﴾ و آنان که کافر شدند گویند: «چرا نشانه‌ای (آشکار) از طرف پروردگارش بر او نازل نشده است؟» (ای پیامبر!) تو فقط هشداردهنده‌ای. و برای هر گروهی رهبری است. ﴿٧﴾

آیه ۷ - "لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ" دلیل است بر اینکه نشانه‌های ربانی رسالت در انحصار خداست، و پیامبر را هیچ دخالتی در نفی و اثبات و یا حقیقت آنها نیست.

اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزِدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ ﴿٨﴾ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ ﴿٩﴾

خدا می‌داند آنچه را که هر مادینه‌ای (در رَحْمَش) برمی‌گیرد و (نیز) آنچه را که (این) رحم‌ها می‌کاهند، و آنچه را فزونی می‌یابند. و هر چیزی را نزد او اندازه‌ای است. ﴿۸﴾ دانای نهران و آشکار، همان بزرگ بلندمرتبه است. ﴿۹﴾

آیات ۸ و ۹ - این "الله یعلم" نسبت به بارهای درونی مؤنث‌ها منافاتی با برخی از اطلاعات انسانها - با پیشرفت علم - به آنها ندارد، زیرا این علمی جزئی است، ولی علم ربانی کلی و صد در صد است، که تمامی خصوصیات گذشته، فعلی و آینده جنینها را در بر دارد، زیرا "عالم الغیب و الشهاده" است.

سَوَاءٌ مِّنْكُمْ مَّنْ أَسَرَ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ
وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ ﴿۱۰﴾ لَهُ مَعْقِبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ
مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ
اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُم مِّنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ ﴿۱۱﴾

(برای او) یکسان است (که) کسی از شما سخن (خود) را پنهان کند، و کسی آن را فاش گرداند، و کسی که در شب خویشتن را پنهان دارد و در روز آشکار کننده است. ﴿۱۰﴾ برای او (نسبت به آنان) دنبال‌کنندگان و پیگیرانی است (که) پیاپی یکدیگر او را به فرمان خدا از پیش رو و از پشت سر پاسداری می‌کنند. به‌راستی خدا آنچه را برای قومی است تغییر نمی‌دهد، تا آنان خود آن (جان و جانان) را تغییر دهند. و هنگامی که خدا برای قومی بدی بخواهد، پس هیچ برگشتی برای آن نمی‌باشد، و غیر از او سرپرستی (هم) برایشان نیست. ﴿۱۱﴾

آیه ۱۱ - این «معقبات» پی‌گیرهایی برای انسانها می‌باشند که به امر پروردگار از خطرات قبل و بعد انسان را نگهدارند، خدا هم در این زمینه تغییری زشت یا زیبا به آنها نمی‌دهد مگر در پی تغییراتی که خود باعث آن هستند یعنی اگر راه خدا را نجویند خدا هم از راهنمایی آنان دست بر می‌دارد و یا بالاتر به گمراهیشان می‌افزاید و اگر راه هدایت جویند خدا نیز آنان را هدایت و تأیید و یاری می‌کند.

هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ ﴿١٢﴾
 وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَكُوتُ مِنْ خَيْفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ
 فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْحَالِ ﴿١٣﴾ لَهُ
 دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا
 كَبْسِطٍ كَفَيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ
 إِلَّا فِي ضَلَلٍ ﴿١٤﴾

اوست کسی که برق را برای بیم و امید به شما می‌نماید، و ابرهای گران‌بار را به وجود می‌آورد. ﴿۱۲﴾ رعد، به حمد او تنزیه (ش) می‌کند، و فرشتگان جملگی از بیمش تسبیح گویند. و صاعقه‌ها را فرو می‌فرستد، و با آنها هر که را بخواهد مورد اصابت قرار می‌دهد؛ در حالی که آنان درباره‌ی خدا مجادله می‌کنند. و او در کیف‌هایش (در عین علم و قدرتش) بسی پیگیر (گناهان) است. ﴿۱۳﴾ دعوت حق تنها برای اوست، و کسانی که جز او را می‌خوانند، آنان هیچ‌گونه اجابتی برایشان نمی‌کنند؛ مگر مانند کسی که دو دستش را به سوی آب گشاینده است تا (آب) به دهانش برسد، در حالی که (به آب) هرگز رسیده نیست. و درخواست کافران جز در (زرفای) گمراهی نیست. ﴿۱۴﴾

آیه ۱۴ - "له دعوة الحق" نخست دعوت حق را در انحصار خدا دانسته، و با جمله معرفه «الحق» همه حقایق را که امکان دست یابی مکلفان تا پایان زمان تکلیف به آنها هست مورد دعوتش قرار داده.

وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُمْ
 بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ ﴿١٥﴾ قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ
 أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا قُلْ هَلْ

يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ أَمْ جَعَلُوا
لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَبَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ
شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ﴿١٦﴾

و هر که در آسمانها و زمین است - خواه و ناخواه - با سایه‌هایشان، بامدادان و
شامگاهان، تنها برای خدا سجده (و خضوع) می‌کنند. ﴿۱۵﴾ بگو: «پروردگار آسمانها
و زمین کیست؟» بگو: «خداست!» بگو: «پس آیا جز او سرپرستانی گرفته‌اید، حال
آنکه اختیار سود و زیان خودشان را (هم) ندارند؟» بگو: «آیا نابینا و بینا یکسانند؟ یا
تاریکی‌ها و روشنایی همانندند؟ یا برای خدا شریکانی نهاده‌اند (که) همانند آفرینش
او آفریده‌اند، پس (در نتیجه، این دو) آفرینش بر آنان مشتبه شده‌اند؟» بگو: «خدا
آفریننده‌ی هر چیزی است و اوست یگانه‌ی قهار.» ﴿۱۶﴾

آیه ۱۶- "قل الله خالق كل شيء" همه اشیا را در بر دارد که تنها مقصود مواد جسمانی نیست
تا فلسفه وار خلق را در انحصار مادیات، و انشاء را ویژه ارواح قرار دهند، و آیا ارواح
جزء اشیا هستند یا لاشیء می‌باشند!- ارواح که از کل اشیا شئییت بیشتر مقام
والاتری دارند در پرتولفظ "كل شيء" مصداق اعلی و اجلی می‌باشند بنابراین آنها
هم مانند سایر اشیا مخلوقند که مادی و برخاسته از ماده می‌باشند

أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا
وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلَهُ كَذَلِكَ
يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ
النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ ﴿٧﴾ لِلَّذِينَ
اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَىٰ وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي
الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ ۗ أُولَٰئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ

وَمَا أَوْلَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ ﴿۱۸﴾ أَفَنُ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ
 الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿۱۹﴾ الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ
 اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ ﴿۲۰﴾ وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ
 يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ ﴿۲۱﴾ وَالَّذِينَ صَبَرُوا
 ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآَنَفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً
 وَيَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ ﴿۲۲﴾

(همو) از آسمان آبی فرود آورد. پس (به طرف) گودی‌هایی به اندازه‌ی گنجایش‌شان روان شد، پس سیل کفی برخاسته بر خود را بسیار بار کرد. و از آنچه برای به دست آوردن زینتی یا کالایی در آتش می‌گذارند، همانند آن کفی بر می‌آید. خدا حق و باطل را چنین مَثَل می‌زند. و اما کف، پس بی‌مهابا به هدر می‌رود، ولی آنچه به مردم سود می‌رساند، در زمین هم چنان (باقی) می‌ماند. خدا مَثَل‌ها را چنین می‌زند. ﴿۱۷﴾ برای کسانی که پروردگارش را اجابت کردند، نیکوترین پاداش است، و کسانی که برایش اجابت نکرده‌اند، اگر سراسر آنچه در زمین است و مانند آن را با آن داشته باشند، همواره آن را برای بازخرید خود خواهند داد. آنان به سختی بازخواست شونده‌اند، و پناهگاهشان دوزخ است، و چه بد پناهگاهی است. ﴿۱۸﴾ آیا پس کسی که می‌داند آنچه از جانب پروردگارت، سویت نازل شده است (تنها همان) تمامی حق است، مانند کسی است که کور دل است؟ تنها خردمندانند که (حق را) به خوبی یاد می‌کنند؛ ﴿۱۹﴾ کسانی که به پیمان خدا وفادارند و عهد(شان) را نمی‌شکنند؛ ﴿۲۰﴾ و کسانی که آنچه را خدا به پیوستنش فرمان داده می‌پیوندند، و از پروردگارش می‌هراسند، و از بدی [سختی] حساب بیم دارند. ﴿۲۱﴾ و کسانی که برای طلب خشنودی پروردگارشان شکیبایی کردند، و نماز را بر پا داشتند و از آنچه روزیشان دادیم، نهان و آشکارا انفاق کردند، و بدی را به وسیله‌ی نیکی می‌زدایند، برایشان عاقبت (خوش در) سرای آینده است، ﴿۲۲﴾

آیه ۲۲ - "و یدروُن بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ" به معنای دفع و رفع است، که با کارهای نیک هم جلوگیری از کارهای بد می‌کنند، و اگر هم کار بدی انجام دادند با کار خوب آنرا را جبران می‌نمایند. و این یک قاعده کلی است که - "ان الحسنات یدهن السيئات" (۱۱:۱۱۴) و البته سیئات گناهان کوچک یا ترک و اجبات کوچک می‌باشد که عمل به حسنات اینگونه سیئات را محو می‌کند و از جمله حسنات بزرگ نماز است که سیئات را از بین می‌برد، و نیز ترک گناهان بزرگ گناهان کوچک را می‌زداید، چنانکه "ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم" (۴:۳۱) اگر از گناهان بزرگ دوری جوئید ما گناهان کوچک را می‌زدائیم.

جَنَّتْ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ
وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ ﴿٣٣﴾ سَلَّمَ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ
فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ ﴿٣٤﴾ وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ
وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ
لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ ﴿٣٥﴾ اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ
وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَعٌ ﴿٣٦﴾
وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ
مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أُنَابَ ﴿٣٧﴾ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ
بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ ﴿٣٨﴾ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَحَسُنَ مَا أَجْرُهُ ﴿٣٩﴾

باغ‌های جاودان که آنان با شایستگان - از پدرانشان و همسرانشان - در آنها داخل می‌شوند، و فرشتگان از هر دری بر آنان در می‌آیند، ﴿۲۳﴾ (و به آنان می‌گویند: «درود بر شما، به (پاداش) آنچه صبر کردید.» پس چه نکواست عاقبت (آن) خانه. ﴿۲۴﴾ و کسانی که پیمان خدا را پس از بستنش می‌شکنند، و آنچه را خدا به پیوستن آن فرمان داده می‌گسلند، و در زمین افساد می‌کنند، برایشان لعنت بزرگ است، و بدی (عادلان و فاضلان) آن سرا ایشان را (سزا)ست. ﴿۲۵﴾ خدا روزی را برای هر که بخواهد گشاده و (یا) تنگ می‌گرداند. و (اما) آنان به زندگی دنیا شاد شدند، و زندگی دنیا در (برابر) آخرت جز (برای) بهره‌گیری و متاعی در آخرت نیست. ﴿۲۶﴾ و کسانی که کفر ورزیدند گویند: «چرا از جانب پروردگارش (هیچ) نشانه‌ای بر او نازل نشده است؟» بگو: «در حقیقت خداست که هر کس را بخواهد بی‌راه می‌گذارد. و آن کس را که پیایی فرا رویش روان بوده، سوی خود راه می‌نماید.» ﴿۲۷﴾ (همان) کسانی که ایمان آورده‌اند، و دل‌هایشان به یاد خدا آرام می‌گیرد. هشدار که با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابند. ﴿۲۸﴾ کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته (ی ایمان) کرده‌اند، شادکامی و سرانجام خوشی برای آنان است. ﴿۲۹﴾

آیه ۲۹ - بر مبنای این آیه ایمان و اعمال شایسته ایمان در نشئه دنیا، برزخ و آخرت آثار نیکوئی بجای می‌گذارد، و گرچه این آثار در ظلمات و ناپیدائیهای دنیوی بر ما پوشیده است.

كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ لِيَتْلُوا عَلَيْهِمُ الْآيَاتِ
 أَوْ حِينًا إِلَيْكَ وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ
 تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابٍ ﴿۳۰﴾ وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ
 الْأَرْضُ أَوْ كَلِمَةٌ بِهِ الْمُوتَى بَلِ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا أَفَلَمْ يَأْتِ الْذِينَ ءَامَنُوا
 أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهَدَى النَّاسَ جَمِيعًا وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُم بِمَا
 صَنَعُوا قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِّن دَارِهِمْ حَتَّى يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ

لَا يُخْلِفُ الْمِعَادَ ﴿۳۱﴾ وَلَقَدْ اسْتَهْزَيْتَ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَمَلَيْتَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا تُمَّ أَخَذْتَهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ ﴿۳۲﴾ أَفَمَن هُوَ قَابِئُ عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ قُلُوبُهُمْ أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ أَمْ بِيْظَاهِرٍ مِّنَ الْقَوْلِ بَلْ زَيْنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرُهُمْ وَصُدُّوا عَنِ السَّبِيلِ وَمَن يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن هَادٍ ﴿۳۳﴾ لَهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَقُّ وَمَا لَهُم مِّنَ اللَّهِ مِن وَّاقٍ ﴿۳۴﴾ مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أُكُلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ ﴿۳۵﴾ وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمِنَ الْأَحْزَابِ مَن يُنْكِرُ بَعْضَهُ قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُوا وَإِلَيْهِ مَأْبٍ ﴿۳۶﴾

این‌گونه تو را در میان امتی - که پیش از آن، امت‌هایی همواره روزگاری به سر بردند - فرستادیم، تا آنچه را به تو وحی کردیم بر آنان بخوانی، در حالی که ایشان به (خدای) رحمان کفر می‌ورزند. بگو: «اوست پروردگارم (و معبودی جز او نیست، تنها بر او توکل می‌کنم و بازگشتم تنها سوی اوست.» ﴿۳۱﴾ و اگر به راستی قرآنی بود که کوه‌ها بدان بسی روان می‌شدند، یا زمین بدان همی قطعه قطعه می‌گردید، یا مردگان بدان به سخن در می‌آمدند (باز هم در آنان اثر نمی‌کرد). بلکه همه‌ی امور تنها برای خداست. پس آیا کسانی که ایمان آوردند، مأیوس نشدند که اگر خدا می‌خواست همواره همه‌ی مردمان را به راه (راست) می‌آورد؟ و کسانی که کافر شدند پیوسته به (سزای) آنچه کردند (مصیبت) کوبنده‌ای آنان را در رسد، یا نزدیک خانه‌هایشان نفوذ کند، تا وعده‌ی خدا فرارسد. خدا هرگز وعده‌(ی خود) را خلاف نمی‌کند. ﴿۳۲﴾ و بی‌گمان، فرستادگانی پیش از تو بی‌امان مسخره شدند. پس برای کسانی که کافر شدند مهلت دادم. سپس آنان را (به کفرشان) برگرفتم. پس چگونه بود پیگیریم؟ ﴿۳۳﴾ آیا

پس کسی که بر (سروسامان) هر شخصی - بدانچه کرده است - ایستا و مراقب است (مانند کسی است که از همه جا بی‌خبر است)؟ حال آنکه برای خدا شریکانی قرار دادند، بگو: «نامشان را ببرید. یا او را به آنچه در زمین نمی‌داند خبری مهم می‌دهید، یا با سخنی سطحی (این خبر مهم را می‌دهید)؟» بلکه برای کسانی که کافر شده‌اند نیرنگشان آراسته شده و از راه (حق) باز داشته شده‌اند. و خدا هر که را بیراه واگذارد، راهبری نخواهد داشت. ﴿۳۳﴾ برای آنان در زندگی دنیا عذابی است، و عذاب آخرت بی‌گمان دشوارتر است، و برای ایشان از (سوی) خدا هیچ نگرهبانی نیست. ﴿۳۴﴾ نماد و نمایانگر بهشتی که پرهیزگاران (به آن) وعده داده شدند (این است که) از زیر (درختان) شان نهرها روان است، خوردنیش پیوسته و سایه‌اش پایدار است؛ این (بزرگ) پاداش، فرجام کسانی است که پرهیزگاری کردند، و فرجام کافران آتش است. ﴿۳۵﴾ و کسانی که به ایشان کتاب (وحیانی) دادیم، به آنچه سویت نازل شده شاد می‌شوند، و برخی از احزاب کسانی هستند که بخشی از آن را انکار می‌کنند. بگو: «جز این نیست که من مأمورم خدای را پرستم و به او شرک نورزم. تنها به سوی او می‌خوانم و بازگشتم (هم) تنها سوی اوست.» ﴿۳۶﴾

آیه ۳۶ - شادکامی اهل کتاب به فرود آمدن قرآن بر دو میناست: ۱- بشاراتی که در آن کتب نسبت به نزول قرآن آمده، و ۲- آشنائی با وحی گذشته و موقت انسان را با وحی آخرین و ابدی و کاملتر آشناتر می‌سازد، البته این دو جریان برای کسانی است که ایمان شایسته‌ای دارند.

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا وَ لَسِنِ أَتَّبَعَتْ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَمَا جَاءَكَ مِنَ
 أَلْعَلِمَ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ ﴿۳۷﴾

و بدین‌سان این [قرآن] را فرمانی روشن نازل کردیم. و اگر به‌راستی پس از دانشی (وحیانی) که تو را آمده است هوس‌هایشان را پیروی کنی، از (جانب) خدا هیچ سرپرست و حمایتگری نخواهی داشت. ﴿۳۷﴾

آیه ۳۷ - قرآن که بر اساس این آیه حکمی عربی است بدین معنی نیست که احکام قرآن عربی و در انحصار عرب زبانان است، زیرا "حُكْمًا لِلْعَرَبِ" نیست تا قرآن در انحصار عرب زبانان باشد، بلکه "حُكْمًا عَرَبِيًّا" است و عربی در اصل به معنای واضح می‌باشد، و درست است که لغت عربی روشن‌ترین لغات است، لکن احکام قرآن به زبان عربی در دو بُعد روشن بیان می‌باشد؛ نخست که با بهترین و روشن‌ترین عبارات بیان گردیده، و دوم آنکه لغت عربی نیز شایسته‌ترین بیان است.

«عربیاً» در خصوص این آیه بویژه به معنای اوّل است که مراد روشن بیانی بی‌نظیر آن می‌باشد که هیچگونه گره و نامفهوم و ناشدنی در سراسر آن وجود ندارد، بلکه با همه راستها و بینشها و راستیها و واقعیت‌های دُرست و هرگونه پیشرفت صحیح توافق دارد، زبانش هرگز لکنتی در بیانگری حقایق - بعنوان پیشوای منحصر به فرد - ندارد، و هرگونه عقلها، علمها، اکتشافات و اختراعات تا آخر زمان تکلیف ترقی و تکامل جویند باز هم قرآن نسبت به آنها عربی یعنی روشن است.

قرآن در دو بُعد عربی است: در در روشنایی لفظی و دلالتی که قطعی‌ترین بیان را تا آخر زمان تکلیف در بر دارد، ترقی و تنزل و جابجائی معانی لغات عربی هرگز گزندی بر بیان روشن قرآن وارد نمی‌کند، و در معنای روشن آن نیز در طول و عرض جهان تکلیف هرگز گزندی وارد نمی‌شود که "لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٍ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ" (۴۱:۴۲) هیچ باطلی به سراغش نمی‌آید "من بین یدیه" از کل کتابهای و حیانی و غیر و حیانی گذشته که پیش گوئی‌های آنها این وحی آخرین را تأیید می‌کند، «اولاً من خلفه» نه از آینده و آیندگان که یا آنرا تصدیق می‌کنند و یا با هیچ فراز و نشیبی قادر نخواهند بود که آنرا باطل و نادرست وانمود کنند، و چنانکه بر ذات الوهیت و صفات و افعال ربوبیت هرگز گزندی وارد نمی‌شود این پیام آخرین و حیانی نیز هرگز لطمه‌ای و صدمه‌ای نخواهد دید.

آری، "و كَذَلِكَ أَنْزَلْنَا حُكْمًا عَرَبِيًّا" بنابراین سخنانی مانند سخن حداد بیرونی رئیس کشیشهای خاورمیانه در چهارده کتاب که به گمان خود بررد قرآن نوشته که این قرآن تنها برای عرب زبانها است، هرگز با مبانی قرآن سازشی ندارد، چنانکه آیاتی از قبیل "يا ايها الناس اني رسول الله اليكم جميعاً" (۷:۱۵۸) این رسالت را رسالت

جهانی و ابدی انسانی، دانسته، و آیا حداد خود از ناس است یا از نسناس اگر از ناس است که مشمول شریعت ناس می‌باشد و اگر از نسناس است که سخنی هم با او نداریم. و نیز برخی از مسلمانان نادان که می‌گویند: قرآن ظنی الدلاله است؛ این آیه و آیاتی همانندش سخنانشان را بکلی مردود می‌سازد، و آیا خدا ندانسته یا نتوانسته و یا بر مکلفان ستم کرده که سخنشش آنهم در آخرین پیام آسمانی نامفهوم و یا مظنون است؟! بلکه خدا که خود در خدائی نیازی به دیگران ندارد کتابش نیز نیازمند به بیان دیگران نیست؛ و بلکه خود مفسر خویش و مفسر خفیات دیگران است. و مفسران قرآن مستفسران و توضیح خواهان از قرآنند و نه توضیح دهندگان آن.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً وَمَا كَانَ لِرُسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِبَيِّنَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ ﴿٣٨﴾

و همواره پیش از تو (نیز) پیام‌آورانی فرستادیم، و برای آنان زنان و فرزندان نهادیم، و هیچ پیامبری را هرگز (چنان) نبوده است که جز به اذن خدا نشانه‌ای (رسالتی) بیاورد. برای هر سررسیدی (معین) نبشته‌ای (در تقدیر ربانی) است. ﴿٣٨﴾

آیه ۳۸ - "الا باذن الله" این آیه مانند آیاتی مشابه دلیل بر این است که نشانه‌های و حیانی رسالتی همچون خود وحی تنها کار خداست و پیامبران را هرگز دخالتی در آن نیست، بلکه تنها باذن الله بوسیله آنان برای مکلفان آشکار می‌گردد.

يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ ﴿٣٩﴾

خدا آنچه را بخواهد محو یا اثبات می‌کند، و اصل (و همه‌ی) کتاب تنها نزد اوست. ﴿٣٩﴾

آیه ۳۹ - و این آیه محو و اثبات آیات و نشانه‌های ربانی را در انحصار حضرت اقدس الهی داشته، مانند محو و اثبات رسل و رسالات و آیات و ادله رسالات.

وَإِن مَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلْغُ
 وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ ﴿۴۰﴾ أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا
 وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿۴۱﴾

و اگر به راستی پاره‌ای از آنچه را که به آنان وعده می‌دهیم به تو بنمایانیم، یا تو را بی‌امان می‌میرانیم. پس جز این نیست که بر تو تنها رساندن پیام است، و حساب (آنان) تنها بر ماست. ﴿۴۰﴾ آیا و ندیدند که ما همواره (با علم و قدرت و حکمت) به زمین توجه (ویژه‌ای) می‌کنیم، حال آنکه از اطراف آن می‌کاهیم؟ و تنها خداست که حکم می‌کند. هرگز برای حکم او عقب اندازنده (: دیرکننده) ای نیست و او زودشمار است. ﴿۴۱﴾

آیه ۴۱- در اینجا مقصود از «الارض» کلاً زمین و زمینه تکلیف است و نه تنها حجم این زمین، روی این مبنا نقص از اطراف و اکناف زمین نفی است از جانب مکلفان در عمل به شریعت ربانی که این نقص روبه تزايد می‌رود تا آنجا که سراسر زمین تکلیف را ظلمت و نابسامانی فرا گرفته و سپس "و الله يحكم لامعقب لحكمه وهو سريع الحساب" در آن هنگام و هنگامه جها نشمول خدا حکم جهانی خود را مجدداً زنده و آشکار می‌سازد و بوسیله فرمانده کل قوای شریعت آخرین در آخر الزمان زمین را پر از عدل و داد می‌کند، پس از آنکه پُر از ظلم و جور گردیده است، و ظالمان و بتهکاران کل زمان تکلیف را به سزای اعمالشان در همین دنیا می‌رساند، چنانکه در آیاتی چند قیام حضرتش و رجعت گروهی از مردگان بیان شده است.

وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ
 وَسَيَعْلَمُ الْكُفْرُ لِمَنْ عُقِبِيَ الدَّارِ ﴿۴۲﴾

و بی‌گمان، کسانی که پیش از آنان بودند نیرنگ (ظالمانه) زدند. پس همه‌ی نیرنگ‌ها (ی عادلانه) نزد خداست. آنچه را که هر کسی به دست می‌آورد می‌داند، و به زودی کافران خواهند دانست، که فرجام آن سرا از آن کیست. ﴿۴۲﴾

آیه ۴۲ - اینجا تمامی مکرها «لله» خوانده شد، خیرش که معلوم است که در مقابل مکرهای شر می‌باشد، و شرش هم که از بد کاران و مکاران است در صورت منع تکوین ربانی امکان‌پذیر نیست، که تحققش پس از اختیار و اصرار مکاران به اراده الهی است.

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ
وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ ﴿٤٣﴾

و کسانی که کافر شدند گویند: «تو فرستاده‌ای (از سوی خدا) نیستی.» بگو: «خدا کافی است که میان من و شما گواه باشد، و نیز کسی که نزد او علم کتاب (وحی) است.» ﴿۴۳﴾

آیه ۴۳ - و اینجا پاسخ کافران که می‌گویند تو پیامبر نیستی شهادت خداست میان حضرتش و همان کفار، و نیز "من عنده علم الكتاب" شهادت نخستین گواهی خود قرآن است که در مثل آفتاب آمد دلیل آفتاب قرآن خود گواه صد در صد و حیانی ربانی است. بر اینکه اولاً از جانب خداست؛ و ثانیاً آورنده آن از فرستادگان خداست. این گواه درونی رسالت محمدی ﷺ، و اما "من عنده علم الكتاب" اینان کسانی هستند که با کتابهای و حیانی گذشته آشنایی دارند و همان آشنایی، خود برهانی است روشن بر اینکه قرآن وحی خداست، چون از کل وحی‌های پیشین پیش‌روتر و دلالتش بر ربانی بودن بیشتر می‌باشد.

و این که در بعضی از روایات آمده است من عنده علم الكتاب معصومان محمدی ﷺ می‌باشند به عنوان برترین مصداق این آیه است و گرنه شهادت ربانی در قرآن برای اثبات و حیانی بودن درونی آن کافی است، روی این اصل مقصود از کتاب تمامی کتابهای وحی ربانی است که آشنایی با آنها خودگواهی برونی بر حیانی بودن برتر قرآن است. "کفی بالله" خودی و قرآنی است که دیگر نیازی به غیر آن نیست، ولی کسانی که نگرشی درست در قرآن ندارند دست‌کم می‌توانند به وسیله دانشمندان کتب وحی که روی همان مبنا و حیانی بودن قرآن را پذیرفته‌اند بر این حقیقت استدلال کنند.

سورة ابراهيم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الرَّ كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ
رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ ﴿١﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگیان

الر. (این) کتابی است که آن را سوی تو فرود آوردیم تا مردمان را - به اذن
پروردگارشان - از تاریکی‌ها سوی روشنایی برون آوری؛ سوی راه راستی (آن) عزیز
ارجمند ستوده. ﴿١﴾

آیه ۱ - «کتاب» خبر «الر» و «انزلنا» که به معنی نزول دفعی است، حروفی رمزی از
همین کتاب مفصل است و احتمالاً این حروف رمزهایی از همان قرآن نزول یافته در
شب قدر است.

”یاذن ربهم“ اذن ربانی عمومی را برای راهیان در دو بعد رسالت وحی و
تأثیرگذاری آن در هدایت مقرر داشته است که در صورت نبود یا کمبود این دو
هدایت ربانی درکار نیست.

اللَّهُ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ مِنْ
عَذَابٍ شَدِيدٍ ﴿۱﴾ الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ
عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ ﴿۲﴾

خدایی که آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است از اوست و وای بر کافران از عذابی سخت؛ ﴿۱﴾ کسانی که جویای دوستی این زندگی - پست و نزدیکتر - بر زندگی (دورتر) آخرینند، و (خود و دیگران را) از راه خدا باز می‌دارند، و آن را به کژی می‌جویند. اینانند که در (ژرفای) گمراهی دور و درازی هستند. ﴿۲﴾

آیه ۳ - «يَسْتَحِبُّونَ» و نه «يُحِبُّونَ» دلیل است بر اینکه دوست داشتن زندگی دنیا بر مبنای ذاتیت و عقلانیت نیست، بلکه تکلفی نفسانی و شیطانی است که در نتیجه «وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» راه خدا را بر خود و دیگران مصدود می‌سازند «وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا»: و به کجی آن را جویا می‌شوند که به گونه‌ای وارونه و نامودش کنند و این خود برخلاف برهان‌های درونی و برونی است.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۱﴾

و ما هیچ پیامبری را جز به زبان (مفهوم برای) قومش نفرستادیم، تا (حقایق را) برایشان بیان کند. پس خدا هر که را بخواهد از راه به در می‌برد، و هر که را بخواهد به راه می‌آورد. و اوست عزیز حکیم. ﴿۱﴾

آیه ۴ - «بِلِسَانٍ قَوْمِهِ» مقصود لغت امت رسول نیست، زیرا لغات امت‌های بسیاری از رسالت‌ها متفاوت است، مانند «اولوالعزم» که رسالت‌هایشان جهانی است و درست است که در میان آنان می‌باشند، ولی مردمانی دیگر که دارای لغاتی دیگرند نیز امت ایشانند، بنابراین و بر مبنای لفظ «لسان» و نه لغت و همچنین «لِيُبَيِّنَ لَهُمْ» مقصود از لسان رسالت بیانی است روشنگر که همگان آنرا دریافت کنند و

اصولاً بین لغت و لسان به اصطلاح عموم من وجه است، گاه لغت، لغت همان کسانی است که مورد دعوت هستند ولی چندان برایشان مفهوم نیست و گاه لسان لسانی است مانند لغت قرآن که هم بهترین لغت و هم روشنترین لسان است و بالاخره "لسان قومه لبیین لهم" لسان و حیانی، بیانگر و از هر بیانی برتر است. کسانی که لغتشان همان لغت وحی است، آن را بی واسطه می فهمند و دیگران به واسطه ترجمانش به خوبی آنرا دریافت می کنند.

مهمترین و وسیعترین و گوناگونترین اقوام رسالتی رسالت آخرین است، و قرآن از نظر بیان دو امتیاز دارد: ۱- عربی بودنش که غنی ترین لغات است و اصولاً عربی یعنی روشن ۲- در عربی بودنش هم برترین و روشن ترین تعبیر را در بالاترین درجه اعجاز به گونه همیشگی و همگانی داراست که هر اندازه فصاحت و بلاغت عربی ترقی کند، باز هم به پای قرآن نه رسد، چنانکه در معنایش نیز چنین است، جز آنکه برای آنان که لغت عربی را نمی فهمند به وسیله شرح مداران شایسته عارف به لغت و معنای قرآن به زبان های دیگر به گونه ای دقیق ترجمه گردد، به طوری که اضافه بر بیان معانی قرآن در بالاترین مراتب اعجاز، الفاظش نیز در این بازگردان اعجازگونه باشد و بر همین مبنا رسول قرآن هرگز با بیان خود، روشنگر قرآن نیست، بلکه این قرآن است که محک و روشنگر بیانات پیامبر گرامی اسلام و سایر معصومان (علیهم السلام) و دیگران است که "لبیین لهم" همان بیان قرآنی است، چنانکه در جای جای قرآن همین تعبیر آمده است، مانند اینکه گویی فلان شخص در شب تاریک نورافکنی به همراه دارد تا پیرامون خود و دیگران را روشن کند و آیا آن شخص خود روشن کننده و نورافکن است یا فقط دارنده آن می باشد.

اصولاً کل آیات قرآنی عموماً و آیاتی ویژه خصوصاً بیان قرآن را در بالاترین قلّه نورانیت و روشنگری دانسته و این سخن که قرآن ظنی الدلاله یا صامت است یا اینکه اصلاً اعجاز ندارد سخنی باطل و برخلاف واقعیت اعجاز بیانی و معنوی قرآن است .

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ

وَذَكِّرْهُمْ بِأَيِّئِمْ إِلَهِ إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴿٥﴾

و ما همانا موسی را به راستی با نشانه‌های خود فرستادیم (و به او فرمودیم) که: «قوم خود را از تاریکی‌ها سوی روشنایی بیرون آر، و روزهای (ویژه‌ی) خدا را به آنان یادآوری کن. بی‌چون در این (یادآوری) برای هر شکیبایی بسیار سپاسگزار، نشانه‌هایی است.» ﴿٥﴾

آیه ۵ - در این آیه موسی به عنوان ولایت عزم، مأموریت یافت که پس از رهانیدن امتش از تاریکی به سوی نور آنان را به ایام‌الله یادآوری کند و این یادآوری به "ایام الله" نسبت به تمامی فرستادگان ربانی عمومیت دارد. ایام‌الله چیست؟ تمامی شب و روزها ایام‌الله هستند لکن در اینجا مقصود ایامی مخصوص است و نه کل ایام، گرچه زمان‌ها و زمین‌ها و زمینه‌ها کلاً یادواره‌ها و نشانه‌های ربانی می‌باشند ولی در اینجا اختصاص ایام به خدا، ایام ویژه‌ای است، چون ایام رحمت و نعمت چه در دنیا و چه در رجعت و چه در برزخ و آخرت، ایام‌الله نعمت در عالم تکلیف زمانهای زیننده رسالت‌های ربانی است گرچه دچار موانعی بوده به ویژه ایام سلطه‌های رسالتی مانند زمان حضرت داود، سلیمان، شعیب و سلطه محمدی ﷺ و علوی ﷺ و در پایان کار حکومت جهان شمول ربانی مهدوی (عج) که نمایانگر تمامی سلطه‌های ربانی است و بالاخره هر هنگام ربانی که پیش آید - باکل مراتبش ایام‌الله رحمت است.

در مقابل این ایام رحمت، ایام زحمت است در سراسر روزهای زندگی در مربع زمان دنیا: پیش از رجعت و در رجعت، سپس برزخ و قیامت که ایام نقیمت هر چهار زمان عذاب‌های ویژه ربانی را نسبت به منحرفان شامل است و این تذکر به زشت و زیبای ایام ویژه ربانی، یادواره‌ای است که مکلفان را وادار به درست کاری می‌کند تا در حکومت صالحان جای شایسته‌ای داشته باشند و از عذاب بدکاران وارسته باشند.

این تذکر به ایام‌الله نتیجه‌اش برای شکیبایان و شاکران است، روی همین اصل صبر در برابر ایام نقیمت و شکر در ایام نعمت است و چنانکه در پرتو این آیه فرموده

امیرمؤمنان علیه السلام است که زمان دوگونه است: گونه‌ای به سود شماست و گونه‌ای هم به زیانتان، در مرحله نخست نباید آن گونه خوشحالی کرد که کنترل ایمان از دست برود، و در دومین زمان بایستی همچنان صبوری نمود.

وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ أَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ عَائِلٍ
فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَيُدَجِّجُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ
نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِّنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ ﴿٦﴾ وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن
شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ ﴿٧﴾

و چون موسی به قوم خود گفت: «نعمت خدا را بر خودتان به یاد آورید، چون شما را از فرعونیان رهانید؛ حال آنکه با اجبار و به ناچار شما را عذابی بس نکوهیده می‌کردند، و پسرانتان را سر می‌بریدند و زنانتان را زنده و بی‌حیا و امی گذاشتند. در حالی که در این (امر) برای شما از پروردگارتان آزمایشی بزرگ است.» ﴿۶﴾ و چون پروردگارتان اعلام کرد: «اگر به راستی سپاسگزاری کنید بی‌چون (جمعیت و نعمت) شما را به درستی افزون می‌کنم، و اگر ناسپاسی نمایید، بی‌گمان (و) بی‌امان عذاب من بسی سخت است.» ﴿۷﴾

آیه ۷ - «تأذَّن» اعلامی است مؤکد و پایدار و ارض هم تمامی زمین‌ها و زمینه‌های تکلیف است.

وَقَالَ مُوسَىٰ إِن تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ
حَمِيدٌ ﴿٨﴾ أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبُؤُا الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ
مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي
أَفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِّمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ

مُرِيبٌ ﴿٩﴾

و موسی گفت: «اگر شما و هر که در روی زمین است، همگان کافر شوید، به راستی، خدا بی نیاز ستوده (در کل جهان) است.» ﴿٨﴾ آیا خبر مهم کسانی که پیش از شما بودند - قوم نوح و عاد و ثمود و آنانی که بعد از ایشان بودند (و) کسی جز خدا از آنان آگاهی ندارد - شما را نیامده است؟ فرستادگانش دلایل آشکار برایشان آوردند، پس آنان دست‌هایشان را (به نشانه‌ی اعتراض) بر دهان‌هایشان نهادند و گفتند: «ما به آنچه شما بدان مأموریت دارید همواره کفر ورزیدیم، و بی‌گمان از آنچه ما را بدان می‌خوانید در (ژرفای) شکی مستند! سخت غرقه‌ایم.» ﴿٩﴾

آیه ۹ - در ضمیر «هم» در «قُرْدُوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ» احتمالاتی است که تمامی آنها با مراتبشان مقصودند: ۱ - در پاسخ بینات فرستادگان ربانی، این نابکاران دست‌ها و نیروهای آن شایستگان را به دهان‌هایشان برمی‌گرداندند بدین معنی که نشانه‌ها و احکام ربانی آنان را با خشمونت به آنها برگشت می‌دادند و ۲ - به عکس این بزرگواران ایدی و ایادی کفر و ضلالت را با بیناتشان بر سروسامان این نابکاران بازگشت می‌دادند، در این دو احتمال ضمیر غایب «رَدُّوا» و «هم» در «أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ» به گونه‌ای متعکس است، سومین احتمال اینکه این بزرگواران بینات ربانی خود را که ایدی و ایادی رسالتی‌شان می‌باشد، پس از اینکه در این نابکاران اثر نمی‌کرد به عنوان «أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ» به خود بازگشت می‌دادند و احتمال مقابله این نابکاران کل نیروهای خود را که شایسته پذیرش حق است به جای آنکه در دریافت حق مصرف کنند به خودشان و هواهای نفسانیشان برگشت می‌دادند که این خود معنای شقاق است یعنی حساب ما با شما رسولان کلاً جداست.

پاسخ فرستادگان در آیه بعد نمودار است که آیا در آفریننده آسمانها و زمین بر مبنای فطرت توحیدی شکی وجود دارد؟ نه! تنها فطرت توحیدی برای شما مکلفان نیست بلکه برای کل آفریدگان نیز این فطرت توحیدی پابرجاست که «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» (۴۴:۱۷) و اگر هم از این

فطرت‌های توحیدی چشم‌پوشی نکنند اینان که خدای آفریدگار را باور دارند چگونه به سوی برخی از آفریدگان روانند و به خدای آفریدگار هرگز توجهی ندارند.

قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيُبَغِرَ
لَكُمْ مِّنْ دِينِكُمْ وَيُؤَخِّرَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا
تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ﴿۱۰﴾

پیامبرانشان گفتند: « مگر درباره‌ی خدا - پدیدآورنده‌ی آسمان‌ها و زمین - شکی است؟ او شما را دعوت می‌کند تا پاره‌ای از گناهانتان را برایتان بپوشاند، و سوی زمان معینی شما را واپس اندازد.» گفتند: «شما جز بشری مانند ما نیستید. می‌خواهید ما را از آنچه پدرانمان می‌پرستیده‌اند باز دارید. پس ما را سلطه‌ای آشکارگر بیاورید.» ﴿۱۰﴾

آیه ۱۰ - اصولاً هرگونه شکی را درباره‌ی حقیقت و وحدت الهی را به سند "فاطر السماوات والارض" در دو بعد خلقت و فطرت توحیدی تمامی آفریدگان سلب کرده که هر دوی خلقت توحیدی شواهدی برونی و درونی بر الوهیت یگانه‌اند، و افزون بر این دو دعوت رسالتی است که "یدعوکم..." و این مثلث با هماهنگی تنگاتنگ این حقیقت را تبیین می‌کند ولی کافران هنوز در انتظار "سلطانِ مبین" اند!

قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ
مِنْ عِبَادِهِ وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ
فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿۱۱﴾ وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا
وَلَنَصْبِرَنَّ عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ ﴿۱۲﴾ وَقَالَ
الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّسُلُ سُلْطَانٌ لَّنَحْرِجَنَّكُمْ مِّنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَىٰ

إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَمْ يَأْتِ الْغَائِبِينَ ﴿۱۳﴾ وَ لَسْتَ تَأْتِي الْقَبْرَ بِشَيْءٍ مِّنْهُم
ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَ خَافَ وَعِيدِ ﴿۱۴﴾

پیامبران‌شان برایشان گفتند: «ما جز بشری همانند شما نیستیم، ولی خدا بر هر یک از بندگانش که بخواهد منت می‌نهد. و ما را هیچ‌گاه نبوده است که جز به اذن خدا برای شما حجتی سلطه‌گر بیاوریم. و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند.» ﴿۱۳﴾ «و ما را چیست که بر خدا توکل نکنیم، حال آنکه به راستی ما را به راه‌های (راهوار) مان رهبری کرده است؟ و البته ما بر آزاری که به ما رساندید باید شکیبایی کنیم، و توکل‌کنندگان باید تنها بر خدا توکل کنند.» ﴿۱۴﴾ و (تمامی) کسانی که (در تاریخ رسالت‌ها) کافر شدند، به (تمامی) پیامبران‌شان گفتند: «شما را از سرزمین خودمان بی‌چون (و) بی‌گمان بیرون می‌کنیم، یا (اینکه) به راستی و یقین به ملت ما باز گردید.» پس پروردگارشان به آنان وحی کرد: «بی‌امان ستمگران را بسی هلاک خواهیم کرد.» ﴿۱۳﴾ «و به راستی و درستی شما را پس از ایشان (به جایشان) در (این) سرزمین سکونت خواهیم داد. این برای کسی است که از پایگاه (ربانی) من بهراسد، و از تهدیدم بیم داشته باشد.» ﴿۱۴﴾

آیات ۱۳ و ۱۴ - این دو آیه نویدی است مهم نسبت به دولت جهان شمول آخرین توسط حضرت قایم آل محمد ﷺ و «الذین کَفَرُوا» کل کفار تاریخ را در بردارد و نیز «رُسُلِهِمْ» شامل کل رسولان است که این دو نیرو کلاً در طول تاریخ تکلیف در برابر هم قرار گرفته‌اند و با صرف نظر از زمانها و مکانهای گوناگون، سخنان این دو گروه در برابر هم بیان شده و نتیجه کار نیز در آخر کار محقق شده است، کافران کلاً به کل رسولان با هر چه تأکید می‌گفته‌اند که شما را از زمینمان برون می‌رانیم که به معنای کشتن آنان یا دربه‌در کردنشان می‌باشد، و بالاخره دعوت شما هرگز نقشی برای ما نخواهد داشت، یا دست‌کم بایستی در گروه ما و زیر سلطه ما بدون هیچ‌گونه دعوتی قرار گیرید، یا همچون ما کافر شوید، و یا کلاً سکوت اختیار نمایید، پاسخ و حیوانی این سخن از جانب خدا دو گونه نفی و اثبات بود، نخست «لَمْ يَأْتِ الْغَائِبِينَ» که کل شما نابکاران را ناچیز خواهیم کرد که یا در همین زمین تکلیف نابودتان می‌کنیم و یا

اگر هم گروهی از اینان - مانند برخی از یهودیان و نصرانیان و دیگران برحسب آیاتی از قرآن - بر جای بمانند، کلاً تحت سلطه حکومت جهان شمول ربانی قرار خواهند گرفت چنانکه «أَغْرَيْنَا» و «أَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» نشانه بر جای ماندن گروهی از اینان و آنان تا آخرین زمان تکلیف است و این «لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ» که هلاکت جمعی و یک جای ستمکاران را می نماید در صورتی است که آن ظالمان که دارای محض کفر می باشند و به تعبیر روایاتی «مَنْ مَحَّضَ الْكُفْرَ مَحْضًا» هستند، مردگانشان در زمان رجعت زنده می شوند و به ستمگران موجودشان در آن زمان می پیوندند و یک جا به هلاکت می رسند و با توجه به اینکه مقصود از این ظالمان تهدیدکنندگان رسالت ها و رسولان اند، هلاکت یهودیان و نصرانیان که در دولت مهدوی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همچنان پای برجایند هلاکت کلی نیست بلکه چنانکه اشاره شد غیر معاندانشان تحت سلطه حکومت مهدوی (عج) خواهند بود.

اینان که مورد هلاکت قرار می گیرند: بعد سلبی این جریانند، و بعد ایجابی آن "و لَنَسْكُنَنَّكُمْ الْأَرْضَ" است که وعده حتمی است با دو تأکید - چنانکه در نفی هم دو تأکید بود - که کل رسولان را در همین زمین تکلیف اسکان خواهیم داد و بر حسب حدیث «مَنْ مَحَّضَ الْإِيمَانَ مَحْضًا» این رسولان ربانی و سایر مؤمنان که سرچشمه ایمانند رجعت و حکومت خواهند کرد و تفصیل آن حکومت ها در روایات فریقین به گونه ای متواتر وارد است.

غیر از رجعت بالاستعداد یعنی خواهی نخواهی برای محض کفر و ایمان، رجعتی هم بالاستدعاء است که میانگین این دو دسته مؤمنانی با درخواست از حضرت اقدس الهی رجعت خواهند کرد جز آنکه گروهی از مؤمنان طراز اول که تالی تلو مقام عصمت اند جزو «مَنْ مَحَّضَ الْإِيمَانَ مَحْضًا» خواهند بود چنانکه در آیاتی مانند آیه نور تبیین خواهد شد.

وَأَسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ ﴿١٥﴾ مِّنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَيُسْقَىٰ مِنْ

مَاءٍ صَدِيدٍ ﴿١٦﴾ يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ، وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ

وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ ﴿۱۷﴾ مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بَرِبَهُمْ
 أَعْمَلُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا
 عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ ﴿۱۸﴾

و (پیامبران و کافران توأمان) از خدا گشایش خواستند و (سرانجام) هر زورگویی
 لجاجی نوید شد. ﴿۱۷﴾ (آن کس که) دوزخ از پی اوست و به او آبی مرگبار نوشانده
 می‌شود، ﴿۱۶﴾ آن را جرعه جرعه می‌نوشد، و نتواند آن را به آسانی و خوشی فرو برد و
 مرگ از هر جانبی سویس می‌آید - حال آنکه مرده نیست - و عذابی سنگین را به
 دنبال دارد. ﴿۱۷﴾ مَثَلُ کسانی که به پروردگارشان کافر شدند؛ کردارهایشان به
 خاکستری می‌ماند که بادی تند در روزی طوفانی بر آن وزید. از آنچه به دست
 آورده‌اند هیچ (بهره‌ای) نمی‌توانند برد. این است همان گمراهی دور و دراز. ﴿۱۸﴾

آیه ۱۸ - اینجا اعمال خوبی از کافران همچون خاکستری وانمود شده که باد هنگام
 وزشی شدید آن را پراکنده سازد و دستیابی به آن ممکن نباشد، اعمال کافران نیز
 به‌ویژه در برزخ و قیامت چنان است که کلاً صفر و ناچیز خواهد بود که به تعبیر قرآن
 "خَفَّتْ مَوَازِينُهُ" می‌باشد، و هرگز برخلاف آنچه گمان می‌برده‌اند پس از مرگ وزنی
 ندارند، اگرچه پیش از آن هم در عالم تکلیف چنان بوده ولی نمودش برخلاف
 حقیقتش بوده است.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ
 بِخَلْقٍ جَدِيدٍ ﴿۱۹﴾

آیا ندیدی [در نیافتی] که خدا به راستی آسمان‌ها و زمین را به حق آفرید؟ اگر
 بخواهد شما را می‌برد و خلق تازه‌ای (به جایتان) می‌آورد. ﴿۱۹﴾

آیه ۱۹ - "أَلَمْ تَرَ" استفهامی تقریری و انکاری است که تقریرش نسبت به کسانی است
 که این رؤیت و بصیرت برایشان حاصل گردیده، چه رؤیت معصومانه ملکوتی مانند

رؤیت پیامبر بزرگوار و سایر معصومان، و یا رؤیت ایمانی مانند مؤمنان با درجاتشان، و انکاری‌اش هم نسبت به کسانی است که چشم فطرت و عقل و دل را از بینش حقانی آفرینش همی بسته‌اند.

این انسان آخرین که آفرینش و خلافت او به جای آن نایمان‌هاست در این آیه مورد تهدید است و این تهدید تنها هشدار از برای این جریان است که آنان در اثر شرّ زائد الوصفشان کلاً منقرض گشتند چنانکه در آیه (۲: ۳۰) توضیح داده شد و اگر شما هم چنان کنید منقرض خواهید شد.

وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بَعِزٍ ﴿٢٠﴾ وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ
 اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ
 قَالُوا لَوْ هَدَّيْنَا اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجْرٌ عَنَّا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنَ
 مَحِيصٍ ﴿٢١﴾

و این کار بزرگ بر خدا (ی بزرگ) دشوار نیست. ﴿۲۰﴾ و همگان به پیشگاه خدا (بشان) عیان شدند. پس ناتوانان به مستکبران گفتند: «ما بی‌گمان پیروان شما بوده‌ایم، پس آیا چیزی از عذاب خدا را از ما کفایت و جبران می‌کنید؟» گفتند: «اگر خدا ما را هدایت کرده بود، به‌راستی شما را هدایت می‌کردیم. چه بی‌تابی کنیم و چه تاب آوریم بر ما یکسان است. ما را راه هیچ‌گونه گریزگاهی (از عذاب خدا) نیست.» ﴿۲۱﴾

آیه ۲۱- "وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا" به معنای بروز و آشکار شدن جمع مشرکان است در برابر خدا، چه ذواتشان و چه افعال و صفاتشان و چه بروز صداها و سیماهایشان که به گمانشان پیش از مرگ بر خدا پنهان بوده است.

وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَعَدْتُكُمْ
 فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي

فَلَا تَلُومُونِي وَوَلُّوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۲۲﴾

و هنگامی که کار از کار گذشت (و داوری صورت گرفت) شیطان (از دستگاه فرستنده‌ی شیطانیش) گفت: «به راستی خدا به شما وعده داد، وعده (به پاداشی) درست و پای برج. و من به شما وعده (ی گزاف و نابجا) دادم. پس با شما (در آن) خلاف کردم، و مرا بر شما هیچ سلطه‌ای نبوده است، جز اینکه شما را دعوت کردم، پس (بی‌درنگ) اجابت نمودید. پس مرا ملامت نکنید و خود را ملامت کنید. من فریادرس شما نیستم و شما (هم) فریادرس من نیستید. من به آنچه پیش از این مرا (با خدا) شریک می‌دانستید بی‌چون کفر ورزیدم.» بی‌گمان برای ستمکاران عذابی پردرد است. ﴿۲۲﴾

آیه ۲۲ - شیطان در این آیه که همان یک شخص است و سرسلسله کل شیطان‌ها در تاریخ شیطنت می‌باشد، به روز جزا خطابه‌ای خواهد کرد و کل طرفدارانش خواهند شنید که: من به شما وعده‌هایی دادم بدون هیچ‌گونه برهانی و همه را نیز مخالفت کردم، تنها شما را خواندم و از شما خواستم و شما هم بدون چون و چرا و بی‌هیچ دلیلی تنها بر مبنای هوی و هوس خود مرا اجابت کردید و اینجا "من سلطان" تمامی سلطه‌های شیطانی را نسبت به مکلفان سلب کرده که هیچ‌گونه اجباری یا دلیلی درونی یا برونی از طرف من وجود نداشته است، پس مرا سرزنش نکنید بلکه نخست باید خودتان را ملامت کنید، ولی خدا با شما با کلّ براهین ممکن وعده حق داد و در همه زمانها و زمینه‌ها به این وعده تحقق بخشید، ولی دعوتش را اجابت نکردید، و من آنچه را در کارهاتان با خدا شریک قرار دادید منکرم.

این سخن شیطان اعترافی بر نفی باطل و اثبات حق است که اکنون در عالم تکلیف به پیرامون تکلیف از زبان شیطان علیه پیروانش گوشزد می‌شود، چنانکه آیات و نشانه‌هایی دیگر از شیطنت‌های خود شیطان این مطلب را با بیاناتی گوناگون وانمود کرده است که بالاخره شیطان نه هرگز برهانی دارد و نه هیچ سلطه‌ای دیگر، برهان و سلطه تنها با سایر مکلفان است که با ناچیز گرفتن آنها خود را بدون هیچ

برهان و سلطه‌ای تحویل شیطان می‌دهند.

”قال الشیطان“ هم نسبت به پس از مرگ است که این ماضی، مضارعی محقق الوقوع است و درثانی نسبت به گذشته‌های کل شیطنت‌هاست گرچه شیطان به این حقیقت اعتراف ندارد ولی تمامی خواسته‌های باطلش از نظر فطرت و عقل و وحی نشانگر بطلان اوست، گرچه در جهان تکلیف این حقیقت بر معاندان و سایر مقصران - باکوتاهی کردنشان - روشن نیست، ولی در برزخ و به ویژه در قیامت شیطان این جریان را از بلندگوی همگانی به زبانش اعتراف خواهد کرد.

”قُضی الأمر“ هم برزخ و هم قیامت را در بردارد، جز آنکه برزخش تسلسلی است و قیامتش همگانی و یک‌جاست.

و آیا شیطان در شیطنت‌های عالم تکلیف دارای مقام جمع الجمع است که همگان را در هر زمان و زمینه‌ای گمراه می‌کند؟ پاسخ این است که شیطنت‌های بزرگ و محوری مربوط به سرسلسله شیاطین و شیطنت‌های فروتر مربوط به ذریه و دودمان شیطان است، پس شیطان هرگز دارای چنان مقامی نیست، و درثانی مقام جمع الجمع شیطنی هم - صورت امکانش - منزلتی برای شیطان نیست زیرا مقام جمع الجمع هدایت‌گران و حیانی معصومان در برابرش مقام جمع الجمع ضلالت‌گران شیطنی است و این «قال» تحمل هر دو معنی را دارد ”قُضی الأمر“ هم به معنای پایان تکلیف است زیرا پیش از آن شیطان هرگز چنان سخنی نگفته تا از شیطنتش بکاهد ولی پس از عالم تکلیف به ویژه روز رستاخیز چاره‌ای جز بیان این حقیقت ندارد.

«أشْرَكْتُمُون» ظاهراً همان شرک رسمی است زیرا عذاب الیم نیز برای ظالمان مربوط به مشرکان رسمی و یا معاندانی دیگر است که در زمره مشرکان محسوبند.

وَأُدْخِلَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ ﴿۳۲﴾ أَلَمْ تَرَ كَيْفَ
ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي

السَّمَاءِ ﴿۲۴﴾ تُوْتِيْ أَكْلَهَا كُلَّ حِيْنَ يَأْذِنُ رَبُّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ
لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرْنَ ﴿۲۵﴾

و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته (ی ایمان) کردند، به باغ‌هایی در آورده شدند، که از زیر (درختان) شان نهرها روان است؛ حال آنکه به اذن پروردگارش در آن جاودانه‌اند (و) درودشان در آنجا سلام است. ﴿۲۳﴾ آیا ندیدی خدا چگونه مثلی زد: سخنی پاکیزه را مانند درختی پاکیزه، که ریشه‌اش استوار و شاخه‌اش در آسمان است؟ ﴿۲۴﴾ (آن درخت) خوردنیش را هر دم به اذن پروردگارش می آورد. و خدا مثلهای شایسته را برای مردم می‌زند، شاید آنان به خوبی یاد کنند. ﴿۲۵﴾

آیات ۲۴ و ۲۵ - "كَلِمَةً طَيِّبَةً" تمام سخنان پاک: عقیده، اخلاق، عمل و... که بیانگر حقیقت است همچون درختی پاکیزه ریشه‌اش در ظاهر و باطن حق‌گویان پابرجاست و شاخه‌اش در آسمان تکلیف سرفراز است و در برابرش کلمه خبیثه می‌باشد.

وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ
قَرَارٍ ﴿۲۶﴾ يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي
الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ ﴿۲۷﴾

و مثله سخنی ناپاکیزه هم چون درختی ناپاکیزه است (که) از روی زمین کنده شده (و) هیچ پایداری ندارد. ﴿۲۶﴾ خدا کسانی را که ایمان آوردند، در زندگی دنیا و در آخرت با سخن استوار (توحید) پایدار می‌گرداند. و خدا ستمگران را بی‌راه می‌گذارد. و خدا هر کاری بخواهد انجام می‌دهد. ﴿۲۷﴾

آیه ۲۷ - "بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ" در زندگی دنیا و پس از آن به اراده ربانی همچنان تشبیت می‌شود و این «آمنوا» مربوط به «الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» است و نه آخرت که خود استمراری از زندگی تکلیف است.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ ﴿٢٨﴾
 جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَيَسَّسَ الْقَرَارُ ﴿٢٩﴾ وَجَعَلُوا لِلَّهِ أَدَاةً لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ
 قُلْ مَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ ﴿٣٠﴾ قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ ءَامَنُوا يُقِيمُوا
 الصَّلَاةَ وَيُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً مِّن قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ
 فِيهِ وَلَا خِلَالَ ﴿٣١﴾ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ
 السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَّكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلُكَ
 لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ ﴿٣٢﴾ وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ
 وَالْقَمَرَ دَائِبِينَ وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ ﴿٣٣﴾

آیا سوی کسانی که (شکر) نعمت خدا را به کفر تبدیل کردند و قوم خود را به سرای
 هلاکت فرو آوردند، ننگریستی؟ ﴿٢٨﴾ جهنم را گیرانه‌اند و (آنجا) چه بد قرارگاهی
 است. ﴿٢٩﴾ و برای خدا همانندهایی قرار دادند، تا (خود و دیگران را) از راه راهوار او
 گمراه کنند. بگو: «(از بهره‌های شهبوانی) برخوردار شوید. پس (از آن) بی‌چون
 بازگشت شما سوی آتش است.» ﴿٣٠﴾ به [آن] بندگانم که ایمان آورده‌اند بگو (که)
 نماز را بر پا بدارند و از آنچه به ایشان روزی دادیم - پنهان و آشکارا - انفاق کنند،
 پیش از آنکه روزی فرا رسد که در آن نه داد و ستدی باشد و نه دوستی‌ها و
 همبستگی‌هایی. ﴿٣١﴾ خدا کسی است (که) آسمان‌ها و زمین را آفرید. و از آسمان آبی
 فرو فرستاد؛ پس با آن (بخشی) از ثمرات را برایتان رزقی برون آورد. و کشتی‌ها را
 برایتان رام گردانید، تا به فرمان او در دریا روان شوند. و نهرا را برایتان مسخّر
 کرد. ﴿٣٢﴾ و خورشید و ماه را پیوسته برای شما رام گردانید، و شب و روز را (نیز)
 مسخّر شما ساخت. ﴿٣٣﴾

آیه ۳۳ - تسخیر خورشید و ماه بطور دائمی برای ما شاید اضافه بر سلطه اصلی
 ربانی در جریان این دو نورپاشی آنها سلطه‌ای از ما را نیز دربرداشته باشد که احیاناً

در سفرهای کیهانی از ماه بهره‌هایی از نزدیک بگیریم و نیز بهره‌هایی خورشیدی از دور یا نزدیک مانند نیروهای حرارتی و نور معمولی و بالاخره در پیشرفت روز افزون علم، امکان بهره‌هایی دیگر جز آنچه در اختصاص ربانی است وجود دارد، اما فعلاً دربارهٔ دومین تسخیر شب و روز سخنی برای گفتن نداریم تا در آینده علم چه گوید، چنانکه ابن عباس از رسول خدا ﷺ روایت کرده که: در قرآن آیاتی متشابه وجود دارد که پیشرفت زمان آنها را تفسیر می‌کند، البته نه بدین معنی که معانی آیات قرآن با پیشرفت علم تغییر یابند بلکه این قبیل آیات از همان اول معنای مورد نظر را دارد مثل آیات جاذبهٔ زمین و سفرهای فضایی و... که از اول با علم مطلق آلهی نازل گشته و معنای صحیح خود را داشته است لکن با توسعهٔ علمی فقط فهم آنها بیشتر قابل درک می‌شود و اگر در گذشته کسانی این آیات را برخلاف لغت و معنای صحیح تفسیر کرده‌اند تحمیل ناآگاهی‌های گذشته‌گساران است که معنای شایسته را وارونه جلوه‌گر ساخته‌اند، چنانکه در آیاتی چند از آن بحث کرده‌ایم.

وَأَتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعْدُوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنْ
الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ ﴿۳۴﴾

و برخی از همه‌ی آنچه از او خواستید به شما داد، و اگر نعمت خدا را شماره کنید، نمی‌توانید آن را به شمار آورید. بی‌گمان انسان، بی‌امان ستم‌پیشه‌ای بسی کفران‌کننده است. ﴿۳۴﴾

آیهٔ ۳۴ - «مِنْ» در «مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ» برای تبعیض و بیانگر این است که خدای رحمان و رحیم در دو بعد رحمت همگانی و ویژه‌اش برخی از آنچه درخواست کرده‌ایم به ما عنایت فرموده اعم از آنچه خود آگاهیم و یا آنچه مورد سؤال اصلی و ناخودآگاه است مانند سؤالات فطری و عقلی، چنانکه «يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» (۲۹:۵۵) که این پرسش را بر مبنای نیاز جهان‌شمول همگانی دانسته و در هر صورت انسان که برگزیدهٔ آفریدگان است: و «أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (۱۵:۳۵) او را سراپا نیاز مطلق در برابر غنی مطلق خوانده

است.

البته سؤالات ناخودآگاه برحسب نیاز ذاتی در شرایط زندگی است ولی سؤالات خودآگاه چه با زبان باشد و چه با دل، احیاناً در زمینه‌هایی است که امکان برآوردن آنها برای انسان‌ها هرگز وجود ندارد و در عین حال برای او شایسته است که اینجا تنها جای درخواست خاضعانه و با شرایطش از محضر اقدس الهی است ولی نیازهایی که برآوردنشان برای انسان ممکن است درخواست آنها بر دو مبنای کار و کوشش در حد توان انسان و در عین حال سؤال و توکل و ابتعال الی الله است که این خود میانگین اتکال و استقلال است که با توکل زانوی اشتر ببند.

در هر صورت «لا تُخْصِهَا» درباره تعداد نعمت‌های ربانی، سراپای درون و برون وجود آدمی را غرق در خجالت و شرم می‌کند، و از دیگر نیازهای برونی آدمی نعمت و امانت ربانی است که در عین حال همین انسان پر از نسیان و کفران، معدن ظلم و کفر است (۷۲:۳۳).

وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَ اجْنُبْنِي وَ بَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ

الْأَصْنَامَ ﴿۳۵﴾

و چون ابراهیم گفت: «پروردگار! این شهر را ایمن گردان و مرا و فرزندانم را از

پرستیدن بتان دور بدار.» ﴿۳۵﴾

آیه ۳۵- این جعل ربانی در پرتو دعای ابراهیم علیه السلام که خدا مکه را محل امن قرار دهد و نیز خیال بت پرستی را از ساکنان و مسافران مکه بزداید، شامل هر دو امن تکوین و تشریح می‌باشد: تکویناً ویژگی مکه در بعد آرامش است که بلاها، جنگ‌ها و سایر نگرانی‌ها از این شهر به گونه‌ای زدوده شود که بتوان گفت شهر امن است، که در حقیقت این امن ویژه نسبی است و نه کلی زیرا سلطه مشرکان در زمان‌های گذشته بر این شهر به طور کلی امن را از آن برداشته بود ولی در سلطه‌های رسالتی به ویژه رسالت آخرین تا آخر زمان تکلیف امنش برقرار است، و در بعد تشریح این است که به ویژه در حالت احرام حتی قبل از ورود در حرم که در پرتو مدرسه سلبی و ایجابی

احرام حتی جانوران و درختان نیز از گزند او در امانند مگر آنکه خطری از ناحیه جانوری پیش آید که در این صورت تنها به وظیفه دفاع او را از خود می‌راند یا نابودش می‌کند.

رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضَلُّنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي
فَأِنَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٣٦﴾

«پروردگارم! آنان بسیاری از مردمان را بی‌چون گمراه کردند. پس هر کس از من پیروی کند بی‌گمان او از من است، و هر که مرا نافرمانی کند همواره تو بسی پوشنده‌ی رحمت‌گر بر ویژگیانی.» ﴿۳۶﴾

آیه ۳۶- «أَضَلُّنَّ» که به معنای گمراه کردن بتها نسبت به بت پرستان است بدین معنی نیست که این بتان همچون طاغوتان مردمان را به سوی خود دعوت کرده‌اند، بلکه ناخودآگاه برحسب جهالت اینان موجب گمراهیشان شده‌اند.

رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا
لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِّنَ
الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ ﴿٣٧﴾

«پروردگارمان! من برخی از ذریه‌ام را در گودالی تهی از کشت سکونت دادم - نزد خانه‌ی محترم - پروردگارمان! برای آنکه نماز را به پا دارند. پس دل‌هایی از مردمان را مقرر فرمای که سوی آنان روان گردند، و آنان را از همه‌ی ثمرات (مورد نیازشان) روزی ده، شاید سپاسگزاری کنند.» ﴿۳۷﴾

آیه ۳۷- «أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ» ونه «نسناس» در اینجا دل‌های ایمانی مکلفان را برحسب دعای ابراهیم به این بیت امن از دور و نزدیک متوجه ساخته که اینجا مرکز امن ویژه موحدان است و در اجتماعات حج و عمره مرکز فرماندهی کل قوای اسلامی است.

رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَمَا نُعَلِنُ وَمَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ ﴿٣٨﴾ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ ﴿٣٩﴾ رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ ﴿٤٠﴾

«پروردگاران! بی‌گمان تو آنچه را که پنهان می‌داریم و آنچه را که آشکار می‌سازیم می‌دانی.» و هیچ چیزی در زمین و نه در آسمان بر خدا پوشیده نیست. ﴿٣٨﴾ «تمامی سپاس‌ها برای خدا است که با وجود سالخوردگی (ام) اسماعیل و اسحاق را به من بخشود. به‌راستی پروردگارم همواره بسی شنونده‌ی درخواست است.» ﴿٣٩﴾ «پروردگارم! مرا بر پا دارنده‌ی نماز قرار ده و (نیز) برخی از فرزندانم را. پروردگاران! و درخواست مرا بپذیر.» ﴿٤٠﴾

آیه ۴۰ - "اجعلنی مقیم الصلوة" در دعای ابراهیم، بدین معنی نیست که حضرتش پیش از این بر پا دارنده نماز نبوده، بلکه مقصود اقامه رسالتی نماز است، چنان که "ومن ذریتی" گواه است، زیرا اصل بر پاداری نماز باید موردش تمامی ذریه و غیر ذریه ابراهیم و کل مکلفان باشند، روی این اصل این خود اقامه رسالتی نماز است که با تأییدی و حیانی در حد اعلا و والا نسبت به ابراهیم و ذریه رسالتش انجام گیرد

رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ ﴿٤١﴾

«پروردگاران! روزی که حساب بر پا می‌شود، برای من و پدر و مادرم و برای مؤمنان بی‌وشان.» ﴿٤١﴾

آیه ۴۱ - «لِوَالِدَيَّ» به هنگام پیری ابراهیم عليه السلام است که مدت‌ها پیش آزر مرده بود و این خود دلیلی است بر اینکه در این دعا والد همان پدر حقیقی اوست و نه آزر، زیرا "مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولِي قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ. وَمَا كَانَ آسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا إِتْيَاءَ فُلْمَا تَبَيَّنَ لَهُ

أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ اِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ " (۹: ۱۱۴ - ۱۱۳) این آیه استغفار پیامبر و مؤمنان را برای مشرکان حرام دانسته و درباره استغفار ابراهیم عليه السلام نسبت به آزر که در آیاتی آب و پدرخوانده معرفی شده می‌فرماید: این استغفار که "وَأَغْفِرْ لَأَبِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الصَّالِّينَ" برحسب وعده‌ای بود که ابراهیم به آزر داده بود که "سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي" و این وعده هم برمبنای "وَأَهْجُرْني مَلِيئًا" بود که پس از «لَأَجُنَّكَ» برای ابراهیم چنان وانمود شد که آزر از تهدیدش به سنگباران صرف نظر کرده و فعلاً مهلتی به او داده، که برداشت ابراهیم با علاقه مفروض به هدایت آزر این بود که وی را در تفکر دید و احتمال داد که از پایداریش در شرک تا اندازه‌ای صرف نظر کرده باشد و روی همین جهت هم برای او طلب مغفرت کرد ولی چون دید که آزر برخلاف این گمان همچنان به بت پرستی و بت سازی تا آخر عمر ادامه داد و به همان حالت شرک جان سپرد، دیگر برای او استغفار نکرد که "تَبَرَّأَ مِنْهُ" دارای دو بعد ربانی و رسالتی است: بعد ربانی اش اخبار به ترک این استغفار است و بعد رسالتی اش اینکه ابراهیم نیز برحسب این اخبار ربانی دیگر برای آزر استغفاری نکرد و اینجا "رَبَّنَا اغْفِرْ لِي و لِيُؤَدِّي" پس از سالیان دراز از مرگ آزر، تصریحی است به استغفار برای پدر و مادر اصلی اش و اگر مقصود از این والد همان آزر باشد این پیام ربانی درباره این رسول بزرگوار باطل خواهد بود، پس «والد» همان پدر اصلی است و «أب» هم در لغت پدر اصلی نیست بلکه اعم از والد است که در جاهایی از قرآن به عمو هم اطلاق شده است.

در پاسخ اینکه چرا عموی ابراهیم در قرآن به نام «أب» آمده باید گفت: چون ابراهیم عليه السلام در کودکی پدر اصلی اش (تارخ) را از دست داده بود و عمویش آزر به جای پدرش سرپرستی اش را بر عهده داشت به این جهت به «أب» تعبیر شده است و این خود بیانگر عمق توحیدی ابراهیم است که در عین سرپرستی این بت پرست بت ساز از همان آغاز با وی به مخالفت پرداخت.

وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَفْلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ ﴿٤١﴾ مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ

طَرَفُهُمْ وَأَفْءِدَتُهُمْ هَوَاءٌ ﴿٤٣﴾ وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ
 الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخْرِنا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ نُّحِبُّ دَعْوَتَكَ وَنَتَّبِعِ الرَّسُولَ
 أَوْ لَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِّن قَبْلُ مَا لَكُم مِّن زَوَالٍ ﴿٤٤﴾ وَسَكَتُمْ فِي مَسْكِنِ
 الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ وَتَبَيَّنَ لَكُم كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَضَرَبْنَا لَكُم
 الْأَمْثَالَ ﴿٤٥﴾ وَقَدْ مَكَرُوا مَكَرَهُمْ وَعِنْدَ اللَّهِ مَكَرُهُمْ وَإِن كَانَ مَكْرَهُمْ
 لِتَرْوُلٍ مِّنْهُ الْجِبَالُ ﴿٤٦﴾ فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلِفاً وَعْدِهِ رُسُلَهُ إِنَّ اللَّهَ
 عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ ﴿٤٧﴾ يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتُ
 وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَحِيدِ الْقَهَّارِ ﴿٤٨﴾

و خدا را از آنچه ستمکاران می‌کنند هرگز غافل مپندار. جز این نیست که (کیفر)
 آنان را برای روزی واپس می‌اندازد که چشم‌ها در آن (روز) خیره می‌شوند. ﴿٤٣﴾
 بهت‌زدگان و سرافکنندگان، چشمانشان راست و خیره، سویشان برگشتی ندارد و (از
 وحشت) دل‌هایشان بی‌دل و پریشان است. ﴿٤٤﴾ و مردمان را از روزی که عذاب بر
 آنان می‌آید هشدار ده. پس آنان که ستم کرده‌اند گویند: «پروردگاران! ما را تا اندکی
 مهلت بخش تا دعوتت را پاسخ گوئیم، و از فرستادگانت پیروی کنیم.» (به آنان گفته
 می‌شود): «و مگر شما نبودید (که) پیش از این سوگند می‌خوردید که شما را فَنای
 هرگز نیست؟» ﴿٤٥﴾ «و در جایگاه‌های کسانی که بر خود ستم روا داشتند جای گرفتید
 [در آنها آرمیدید] و برایتان به خوبی آشکار شد (که) با آنان چگونه معامله کردیم
 و برایتان مثل‌ها زدیم.» ﴿٤٦﴾ و بی‌گمان نیرنگشان را به کار بردند و نیرنگشان تنها نزد
 خداست؛ هر چند از مکرشان کوه‌ها از جای برکنده می‌شده است. ﴿٤٧﴾ پس هرگز
 مپندار که خدا وعده‌ی خود را به پیامبرانش خلاف‌کننده است. همواره خدا عزیز و
 صاحب انتقام است. ﴿٤٨﴾ روزی که زمین به غیر (این) زمین و آسمان‌ها به غیر (آن)
 آسمان‌ها مبدل گردند و (مکلفان) برای خدای یگانه‌ی قهار آشکار شوند؛ ﴿٤٨﴾

آیه ۴۸ - "غَيْرَ الْأَرْضِ" در این آیه مانند سماوات به معنای تغییر کلی نیست که زمین و آسمانهای دیگری پدید آید بلکه این مغایرت - و نه تبدیل - به معنای دگرگون شدن اینهاست که کل کائنات در قیامت نخستین که قیامت انفجاری است دگرگون شوند و سپس بر حسب آیاتی دیگر، آسمانها و زمینی نوین پدید آید و کل مکلفان از نو زنده شوند.

وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ ﴿٤٩﴾ سَرَّابِلُهُمْ مِّنْ قَطْرَانٍ
وَتَغْشَىٰ وُجُوهُهُمُ النَّارُ ﴿٥٠﴾ لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ إِنَّ اللَّهَ
سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿٥١﴾

و گناهکاران را در آن روز چنان بینی که قرین هم در زنجیرها به سختی بسته شده‌اند. ﴿۴۹﴾ تن پوش‌هایشان از ماده‌ای آتشین است و چهره‌هایشان را آتش می‌پوشاند. ﴿۵۰﴾ برای اینکه خدا به هر کس هر چه را به دست آورده است، پاداش دهد. به راستی خدا زودشمار است. ﴿۵۱﴾

آیات ۴۹ تا ۵۱ - بیانگر عذاب مجرمان در هنگامه تجدید آفرینش برای حساب و جزاء است.

هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذَرُوا بِهِ وَيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَحْدٌ وَلِيَذَّكَّرَ
أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿٥٢﴾

این (قرآن) برای مردمان بلاغ و رسانه‌ای (و حیانی) است، و تا بدان هشدار داده شوند و بدانند که خدا بی‌گمان معبودی یگانه است، و تا اندیشمندان پندی بزرگ گیرند. ﴿۵۲﴾

آیه ۵۲ - اینجا «وَلِيُنذَرُوا بِهِ» که عطف به "بَلَاغٌ لِلنَّاسِ" است دو بعد تخویف و ترغیب را شامل است که "بلاغ للناس" رسایی برهان و حیانی قرآن برای تمام مکلفان است

ترجمان فرقان ابراهیم ﴿۵۲-۵۲﴾ / ۴۵

و در این رسایی کسانی که تجاهل و نارسایی می‌کنند مشمول «و لئینذروا» هستند که دست‌کم اگر به جهات رحمت ربانیه در انجام تکالیف توجهی ندارند، از عذاب خدا در آن هنگامه فراگیر هراسناک شوند.

سورة حجر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُبِينٍ ﴿١﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

الر. آنهاست (تمامی) آیات کتاب (وحیانی) و قرآنی روشن‌گر. ﴿١﴾

آیه ۱ - این "قرآن مبین" مانند آیاتی دیگر با عباراتی گوناگون بیان‌کننده این حقیقت است که قرآن روشن‌ترین و روشن‌گرتترین سخن است حتی بر سایر کتابهای وحیانی در این دو بعد و ابعاد معنوی، برتر است.

رُبَّمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ ﴿٢﴾ ذَرُّهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا
وَيُلْهِهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿٣﴾ وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرِيَةٍ إِلَّا وَهِيَ كِتَابٌ
مَعْلُومٌ ﴿٤﴾ مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتُخِرُونَ ﴿٥﴾ وَقَالُوا يَا أَيُّهَا
الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ ﴿٦﴾ لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَكَةِ إِن كُنْتَ

مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿۷﴾ مَا نُزِّلَ الْمَلَكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذًا
مُنْظَرِينَ ﴿۸﴾ إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿۹﴾

چه بسا کسانی که کافر شدند آرزو کنند کاش مسلمان بودند. ﴿۲﴾ و گذارشان (تا) بخورند و برخوردار شوند، و آرزو (ی شیطانی) سرگرمشان کند. پس در آینده‌ای دور خواهند دانست. ﴿۳﴾ و هیچ گروهی را هلاک نکردیم مگر اینکه برایشان (سرنوشت و) نوشته‌ای معلوم است. ﴿۴﴾ هیچ امتی از سرنوشت خویش نه پیشی می‌گیرد و نه (از آن) تأخیر می‌جوید. ﴿۵﴾ و گفتند: «ای کسی که قرآن بر او نازل شده است! همانا تو بی‌گمان دیوانه‌ای!» ﴿۶﴾ «اگر از راستان بوده‌ای چرا فرشته‌ها را پیش ما نمی‌آوری؟» ﴿۷﴾ فرشتگان را جز به حق فرو نفرستیم، و در آن هنگام (و هنگامه) مهلت یافته نبوده‌اند. ﴿۸﴾ ما بی‌گمان (همین) ما (این) یادواره [قرآن] را به تدریج نازل کردیم، و بی‌چون ما برای آن - به راستی - نگهبانیم. ﴿۹﴾

آیه ۹ - این آیه مشتمل بر ده تأکید است که پنج تای آن مربوط به نزول یافتن قرآن است از طرف حضرت حق ﷻ بر مبنای تمامی صفات رحیمی، و پنج تای دیگر تأکیدی است درباره حفاظت و نگهبانی قرآن از هرگونه تحریف و حتی جابه جایی حروف، کلمات، آیات و سوره هایش که کلاً تحت الحفظ ربانی است، و برخلاف سایر کتابهای آسمانی هرگز مورد هیچ گونه دستبردی قرار نگرفته و نخواهد گرفت، و آیاتی دیگر هم مانند: "و انه لکتاب عزیز لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید" (۴۱ - ۴۳) این حقیقت را بر مبنای عزت قرآن در طول زمان تکلیف از آغاز نزول تا قیامت با تأکیدی چند اثبات کرده، که این «ذکر» در آیه مورد بحث تنها همان «قرآن» است که در آیه (۶) گذشته و در آیه عزت قرآن "انه لکتاب عزیز" همین قرآن است و بس، و ما در سراسر قرآن هرگز آیه‌ای مانند آیه: "انا له لحافظون" دارای این همه تأکید نمی‌یابیم، گرچه در اصول عقاید یا فروع عملی احکامی باشد، از آن رو که نگهبانی ربانی قرآن خود، نگهبانی کل معارف و احکام اصلی و فرعی آن است.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شَيْعِ الْأَوَّلِينَ ﴿١٠﴾ وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا
 كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿١١﴾ كَذَلِكَ نَسْلُكُهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ ﴿١٢﴾
 لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ وَقَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ ﴿١٣﴾ وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا مِّنَ
 السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ ﴿١٤﴾

و به راستی و درستی، ما پیش از تو (نیز پیامبرانی) فرستادیم. ﴿۱۰﴾ و هیچ پیامبری
 ایشان را نباید جز آنکه او را به مسخره می‌گرفته‌اند. ﴿۱۱﴾ این گونه آن (استهزا) را در
 دل بزهکاران بسی نفوذ می‌دهیم (که خلاصی از آن ندارند). ﴿۱۲﴾ بدان ایمان
 نمی‌آورند، و راه و رسم پیشینیان پیوسته چنان بوده است. ﴿۱۳﴾ و اگر دری از آسمان
 بر آنان برگشاییم پس همواره در آن بالا روند. ﴿۱۴﴾

آیه ۱۴ - در اینجا فتح بابی از آسمان را نسبت به منکران و وحی رسالتی محال دانسته
 و این خود اشاره ایست به اینکه ابوابی آسمانی از برای غیر اینان امکان گشایشی
 دارد و تنها راههای آسمانی به سوی برجهایی که جایگاههای وحی الهی است به
 روی همگان مسدود است.

لَقَالُوا إِنَّمَا سُكَّرَتْ أَبْصَرُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَّسْحُورُونَ ﴿١٥﴾ وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي
 السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ ﴿١٦﴾

بی‌امان گویند: «در حقیقت، ما چشم‌بندی شده‌ایم، بلکه ما گروهی
 افسون‌شده‌ایم!» ﴿۱۵﴾ و به راستی (و) درستی ما در آسمان کاخ‌هایی (وحیانی) قرار
 دادیم و آنها را برای تماشاگران (زمین و آسمان) آراستیم. ﴿۱۶﴾

آیه ۱۶ - اینجا در آسمان - که تمامی آسمانها را در بردارد - برجها و ساختمانهایی
 بس زیبا و بلند را منظور داشته که اعم است از برجهایی که مکانهای وحی بر
 فرشتگان است، و یا ساختمانهای رفیع برای انسانهای آسمانی و یا بالاخره
 ستارگانی بلند و بالاست و اینها کلاً زینت یافته‌اند برای نگرش کنندگان، چه

آسمانیان و چه زمینیان، چه از دور با تلسکوپها و اکیپرسکوپها چه از نزدیک با کیهان پیمایها، این در مورد زمینیان، آسمانیان نیز از این دو جهت این برجهای آسمانی برایشان زینت است.

وَ حَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ ﴿۱۷﴾ إِلَّا مَنْ أَسْرَقَ السَّمْعَ فَاتَّبَعَهُ
 شَهَابٌ مُبِينٌ ﴿۱۸﴾ وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا
 مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَّوْزُونٍ ﴿۱۹﴾ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعِيشَ وَمَنْ لَسْتُمْ لَهُ
 بِرَزَاقِينَ ﴿۲۰﴾ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِلُوهُ إِلَّا بِقَدَرٍ
 مَعْلُومٍ ﴿۲۱﴾ وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاحٍ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ
 وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ ﴿۲۲﴾ وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ ﴿۲۳﴾
 وَ لَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَ لَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ ﴿۲۴﴾ وَإِنَّ رَبَّكَ
 هُوَ يَحْشُرُهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿۲۵﴾ وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِّنْ
 حَمَإٍ مَّسْنُونٍ ﴿۲۶﴾ وَ الْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَّارِ السَّمُومِ ﴿۲۷﴾

و (هم) آن‌ها را از هر شیطان رانده شده‌ای نگه داشتیم. ﴿۱۷﴾ مگر کسی که دزدانه گوش فرا دهد، پس نیزه‌ی آتشین آشکارگری او را دنبال کند. ﴿۱۸﴾ و زمین را گسترانیدیم، و در آن کوه‌هایی پابرجا (و بلند بالا) فرو افکندیم، و از هر چیز سنجیده شده‌ای، به اندازه در آن رویانیدیم. ﴿۱۹﴾ و برای شما و هر کس که شما روزی دهنده‌اش نیستید، در آن وسایل زندگی قرار دادیم. ﴿۲۰﴾ و هیچ چیزی نیست مگر آنکه گنجینه‌های آن نزد ماست، و ما آن را جز به اندازه‌ی معلوم فرو نمی‌فرستیم. ﴿۲۱﴾ و بادها را باردارکننده فرستادیم. پس آبی از آسمان نازل کردیم، پس شما را بدان سیراب نمودیم، حال آنکه شما نگهدارنده‌ی آن نیستید. ﴿۲۲﴾ و بی‌گمان، این ماییم که به راستی زنده می‌کنیم و (این ماییم که) می‌میرانیم، و (هم) ماییم که (به‌درستی) وارثیم. ﴿۲۳﴾ و ما همانا

بی چون خواستاران پیشبردتان را شناختیم. و همانا به راستی خواستاران تأخیرتان را (نیز) شناختیم. ﴿۲۴﴾ و بی گمان پروردگار تو است که آنان را محشور خواهد کرد. به راستی او حکیمی بسی داناست. ﴿۲۵﴾ و به درستی انسان را از گلی خشک، از گلی سیاه و تغییر یافته ی دیرپا آفریدیم. ﴿۲۶﴾ و پیش از آن، جنیان را از آتشی مسموم [زهرآگین] آفریدیم. ﴿۲۷﴾

آیه ۲۷ - در این آیه آفرینش جنیان را از آتشی مسموم معرفی کرده است، و چون شیطان بر حسب آیه "کان من الجن" از جنیان بوده بر این مبنا خطاب سجده فرشتگان برای آدم که او را هم در بردارد بر اساس فرشته بودنش نبوده بلکه چون در ظاهر کارهایی از فرشتگان را انجام می داده، در ضمن آنها به صورت ظاهر محسوب بوده است چنانکه آیاتی دیگر هم او را مأمور به سجده دانسته.

وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّیْ خَلِقُ بَشَرًا مِّنْ صَلٰٓصِلٍ مِّنْ حَمَآءٍ مَّسْنُوٰنٍ ﴿۲۸﴾ فَاِذَا سَوَّيْتُهُۥ وَ نَفَخْتُ فِيْهِ مِنْ رُّوْحِیْ فَسَعُوْا لَهٗ وَّ سٰجِدِيْنَ ﴿۲۹﴾

و چون پروردگارت به فرشتگان گفت: «من همانا بشری را از گلی خشک سیاه [لجن] و تغییر یافته و دیرپا آفرینده ام.» ﴿۲۸﴾ «پس هنگامی که آن را درست کردم، و از روح ممتاز (آفریده‌ی) خود در آن دمیدم، برای او به سجده درافتید.» ﴿۲۹﴾

آیه ۲۹ - "من روحی" به معنای روح خدا نظر به روحی برگزیده در میان سایر دارندگان روح می باشد که روح انسان از تمام آنها برتر است و نه آنکه جزئی از روح خدا معاذالله در آدم دمیده باشد، که خدا نه روح دارد و نه جسم بلکه مافوق روح و جسم، مجرد مطلق حقیقی است!، از جمله آیات محکماتی که بر این حقیقت گواه است آیه "لیس کمثله شیء" می باشد و چنانکه در جاهای خود گفته ایم کل مماثلتها در ذات و صفات و افعال حق نسبت به تمام آفریدگان منتفی است. خدا «مِثْل»: (نماینده) دارد اما «مِثْل»: (همانند) هرگز ندارد.

فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةَ كُلَّهُمْ أَجْمَعُونَ ﴿٣٠﴾ إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ
السَّاجِدِينَ ﴿٣١﴾ قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ ﴿٣٢﴾ قَالَ لَمْ
أَكُنْ لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَلٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ ﴿٣٣﴾ قَالَ فَخْرُجْ
مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ ﴿٣٤﴾ وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ ﴿٣٥﴾ قَالَ رَبِّ
فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿٣٦﴾ قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ ﴿٣٧﴾ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ
الْمَعْلُومِ ﴿٣٨﴾ قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ
أَجْمَعِينَ ﴿٣٩﴾ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ﴿٤٠﴾

پس فرشتگان همگان به سجده فرو افتادند، ﴿٣٠﴾ جز ابلیس (که) خودداری کرد که با
سجده کنندگان باشد. ﴿٣١﴾ فرمود: «ابلیس! برایت چیست [چه مقامی است] که با
سجده کنندگان نیستی؟» ﴿٣٢﴾ گفت: «من (آن کسی) نبوده‌ام که برای بشری که او را از
گلی خشک (و) سیاه [لجن] و تغییر یافته و دیرپا آفریده‌ای (برای تو) سجده
کنم.» ﴿٣٣﴾ فرمود: «پس از این (باع) برون شو. بی چون سنگ باران (و)
رانده شده‌ای.» ﴿٣٤﴾ «و بی گمان تا روز (بروز) طاعت، لعنت (خدا و خدایان) بر
تو است.» ﴿٣٥﴾ گفت: «پروردگرم! پس مرا تا روزی که برانگیخته خواهند شد مهلت
ده.» ﴿٣٦﴾ فرمود: «پس بی چون تو از مهلت یافتگانی،» ﴿٣٧﴾ «تا روز وقت معلوم» ﴿٣٨﴾
گفت: «پروردگرم! به این که مرا گمراه ساختی، من (هم) بی چون و بی گمان در زمین
(همه چیز را) برایشان می‌آرایم، و همانا همواره گمراه (شان) خواهم ساخت.» ﴿٣٩﴾
«مگر خالص شدگان (ربانی) از بندگانت را.» ﴿٤٠﴾

آیه ۴۰ - این "الا عبادک منهم المخلصین" - که به معنای اخلاص یافتگان ربانی و
معصومان است - شیطان را از تمامی انحرافات نسبت به این بزرگواران ممنوع
دانسته، ولی مخلصین که عادلانی غیر معصومند تا چه رسد به دیگران احیاناً مورد
دستبرد شیطان می‌باشند. البته نسبت به عادلان بسی کمتر و در مورد دیگران با
مراحلشان بیشتر است. به عبارت دیگر مخلصین، اخلاص یافتگان از طرف خدا

می‌باشند که هرگز در علم و عقیده و عمل هیچ انحرافی از روی تقصیر یا قصور ندارند، لیکن مخلصین که با نیروی خودی خویشتن را از شر شیطان خلاصی داده‌اند چون مطلق نیستند دست کم قصوراتی شامل حالشان شده و احیاناً به تقصیراتی هم مبتلا می‌شوند، و اخلاص ربانی زمینه‌اش اخلاص و عصمت بشری است که ممتاز ترینش مورد رحمت خاص الهی قرار می‌گیرد، و عصمت ربانی بر عصمت بشری فرود می‌آید که نور علی نور می‌شود و در هیچ یک از دو بعد عصمت «اجبار» نیست.

قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ ﴿٤٦﴾ إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَنٌ
 إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ ﴿٤٧﴾ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٤٨﴾ لَهَا سَبْعَةُ
 أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ ﴿٤٩﴾ إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴿٥٠﴾
 أَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ءَامِنِينَ ﴿٥١﴾ وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَى
 سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ ﴿٥٢﴾ لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا نَجْوَىٰ وَ مَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ ﴿٥٣﴾ نَبِيُّ
 عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿٥٤﴾ وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ ﴿٥٥﴾
 وَتَبَتُّهُمْ عَنْ صَنِيفِ إِبْرَاهِيمَ ﴿٥٦﴾ إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ
 وَجُلُونَ ﴿٥٧﴾ قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ ﴿٥٨﴾ قَالَ أَبَشْرْتُمُونِي عَلَىٰ
 أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فِيمَ تُبَشِّرُونَ ﴿٥٩﴾ قَالُوا بَشْرْنَاكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُن مِّنَ
 الْفٰئِطِينَ ﴿٦٠﴾ قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ مِن رَّحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ ﴿٦١﴾ قَالَ فَمَا
 خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ ﴿٦٢﴾ قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ ﴿٦٣﴾ إِلَّا آءَالَ
 لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٦٤﴾ إِلَّا أَمْرًا تَهُرَّ قَدَرْنَا إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ ﴿٦٥﴾
 فَلَمَّا جَاءَ آءَالَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ ﴿٦٦﴾ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُّنكَرُونَ ﴿٦٧﴾ قَالُوا بَلْ

جِنَّتِكَ بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ ﴿۶۳﴾ وَآتَيْنَكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ﴿۶۴﴾
 فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِّنَ اللَّيْلِ وَاتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ
 وَامْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ ﴿۶۵﴾ وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هَؤُلَاءِ
 مَقْطُوعٌ مُّصْبِحِينَ ﴿۶۶﴾ وَجَاءَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ ﴿۶۷﴾ قَالَ إِنَّ هَؤُلَاءِ
 ضِيقُ فَلَا تَفْضَحُونِ ﴿۶۸﴾ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ ﴿۶۹﴾ قَالُوا أَوْ لَمْ نَنْهَكَ عَنِ
 الْعُلَمِينَ ﴿۷۰﴾ قَالَ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ ﴿۷۱﴾

فرمود: «این راهی است راست برعهده‌ی من.» ﴿۶۳﴾ «بی‌گمان، تو را بر بندگان من هیچ سلطه‌ای نیست، مگر کسانی از گمراهان که تو را پیروی کردند.» ﴿۶۴﴾ «و همواره وعده‌گاه همگی آنان بی‌چون دوزخ است.» ﴿۶۵﴾ «برای آن هفت در است و از هر دری بخشی معین از آن آنان است.» ﴿۶۶﴾ همواره، پرهیزگاران در باغ‌هایی سر در هم و چشمه‌سارانی می‌باشند. ﴿۶۷﴾ «به آنان گویند:» «با سلامت و ایمنی داخل آنها شوید.» ﴿۶۸﴾ و آنچه کینه (و شایبه‌های نفسانی) در سینه‌هاشان است برکندید، (و) برادرانه بر تخت‌هایی رویاروی یکدیگرند. ﴿۶۹﴾ نه رنجی در آنها به آنان در رسد و نه از آنجا بیرون شونده‌اند. ﴿۷۰﴾ بندگانم را خبری مهم ده که همانا من خود بسی پوشنده‌ی رحمت‌گر بر ویژگیانم. ﴿۷۱﴾ و اینکه بی‌گمان عذاب من، آن عذاب دردناک است. ﴿۷۲﴾ و از میهمانان ابراهیم به آنان خبری مهم بده. ﴿۷۳﴾ چون بر او وارد شدند پس (بدو) سلام گفتند. (ابراهیم) گفت: «ما از شما بیمناکیم.» ﴿۷۴﴾ گفتند: «مترس، که ما تو را به پسری بس دانا مژده می‌دهیم.» ﴿۷۵﴾ گفت: «آیا بر حال سالخوردگی‌ام بشارت دادید؟ پس به چه مرا بشارت می‌دهید؟» ﴿۷۶﴾ گفتند: «ما تو را به حق بشارت دادیم. پس از نومیدان مباش.» ﴿۷۷﴾ گفت: «و چه کسانی - جز گمراهان - از رحمت پروردگارشان نومید می‌شوند؟» ﴿۷۸﴾ گفت: «ای فرستادگان، پس جریان مهم‌تان چیست؟» ﴿۷۹﴾ گفتند: «ما بی‌گمان سوی گروهی مجرمان فرستاده شده‌ایم.» ﴿۸۰﴾ «مگر خانواده‌ی لوط (که) ما به راستی همگی آنان را بی‌چون نجات‌دهنده‌ایم.» ﴿۸۱﴾ «جز زنش را که مقدر کردیم او همانا از بازماندگان (در عذاب) است.» ﴿۸۲﴾ پس هنگامی

که (آن) فرستادگان نزد خاندان لوط آمدند، ﴿۶۱﴾ (لوط) گفت: «همانا شما گروهی ناشناخته‌اید.» ﴿۶۲﴾ گفتند: «(نه) بلکه برای تو چیزی آورده‌ایم که در آن تردید می‌کرده‌اند.» ﴿۶۳﴾ «ما (در حقیقت) با حق نزدت آمده‌ایم و ما بی‌گمان (از) راستانیم.» ﴿۶۴﴾ «پس پاسی از شب خانواده‌ات را حرکت ده و (خودت) در پی‌شان برو و هیچ یک از شما نباید به عقب توجه کند، و (به) هر جا به شما دستور داده می‌شود به سرعت روان شوید.» ﴿۶۵﴾ و برایش آن جریان را آگاهی حتمی دادیم که ریشه‌ی آن گروه (و آنچه را تدبیر کرده‌اند) بی‌گمان صبحگاهان بریده شده است. ﴿۶۶﴾ و مردم شهر در حال نوید خواستن (شادی‌کنان) روی آوردند. ﴿۶۷﴾ (لوط) گفت: «اینان میهمانان منند. پس مرا رسوا مکنید.» ﴿۶۸﴾ «و از خدا پروا بدارید و مرا خوار نسازید.» ﴿۶۹﴾ گفتند: «آیا و تو را از (دخالت در کار) جهانیان منع نکردیم؟» ﴿۷۰﴾ گفت: «اگر انجام‌دهنده‌ی کاری بوده‌اید اینان دختران منند (با آنان ازدواج کنید).» ﴿۷۱﴾

آیه ۷۱ - در این آیه حضرت لوط علیه السلام نسبت به تجاوزگران در عمل جنسی به مردان دختران خود را پیشنهاد، کرد و آیا ازدواج مؤمن با کافر جایز بوده؟ و اگر هم در شریعت لوط چنان ازدواجی جایز بوده مانند شریعت ابراهیم علیه السلام که زنی بسیار مؤمن با فرعون ازدواج نموده است این سؤال پیش می‌آید که آیا تعداد دختران لوط برابر با تعداد این نابخردان و مهاجمان بوده است؟

پاسخ نخست این است که ازدواج زن مؤمن با مرد کافر با شرایطی در شریعت ابراهیم و موسی جایز بوده است.

در ثانی هم ممکن است که تعداد دختران لوط با تعداد مهاجمان برابر بوده و اگر هم برابر نبوده این پیشنهاد ازدواجی موقت بوده است که هر یک از دختران لوط امکان ازدواجهای موقت پیاپی با شرایط شرعی با این مشرکان داشته است، در هر صورت برای جلوگیری از لواط چنان پیشنهادی جایز بوده است زیرا، در دوران امر بین اهم و مهم، اهم در هر صورت مقدم است و اگر هم ازدواج زن مؤمن با کافر جایز نمی‌بود اینجا برای جلوگیری از منکر (لواط) که حرمتش بیشتر است چنان پیشنهادی مقبول و موجه است. در هر صورت حتی اگر هم ندانیم حکمت این

پیشنهاد چه بوده، این حقیقت مسلم است که پیشنهاد لوط پیامبر، و حیانی بوده است.

لَعْمُرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿۷۲﴾ فَأَخَذْتَهُمُ الصَّيْحَةَ مُشْرِقِينَ ﴿۷۳﴾
 فَجَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِّن سِجِّيلٍ ﴿۷۴﴾ إِنَّ فِي
 ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ ﴿۷۵﴾ وَإِنَّهَا لِبَسِيبٍ مُّقِيمٍ ﴿۷۶﴾ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً
 لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿۷۷﴾ وَإِنْ كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ لظَّالِمِينَ ﴿۷۸﴾ فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ
 وَإِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُّبِينٍ ﴿۷۹﴾ وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسِلِينَ ﴿۸۰﴾
 وَءَاتَيْنَهُمْ ءَايَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ ﴿۸۱﴾ وَكَانُوا يَنْحِتُونَ مِّن
 الْجِبَالِ صُبُوتًا ءَامِنِينَ ﴿۸۲﴾ فَأَخَذْتَهُمُ الصَّيْحَةُ مُصْبِحِينَ ﴿۸۳﴾ فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ
 مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿۸۴﴾ وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا
 بِالْحَقِّ وَإِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ ﴿۸۵﴾ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلْقُ
 الْعَلِيمُ ﴿۸۶﴾ وَلَقَدْ ءَاتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْءَانَ الْعَظِيمَ ﴿۸۷﴾

به راستی به جانت سوگند که بی گمان آنان در ژرفای مستی خود، سرگردان و
 حیرت زدگانند. ﴿۷۲﴾ پس صبحگاهان، فریاد (مرگبار) آنان را فرو گرفت. ﴿۷۳﴾ پس
 بلندای آن (شهر) را پست (و آن را زیروزبر) کردیم، و بر آنان سنگی از سنگ گل
 بارانیدیم. ﴿۷۴﴾ بی گمان در این (کیفر) برای پذیرندگان (حق) نشانه‌هایی است. ﴿۷۵﴾ و
 به راستی (آثار) آن (شهر هنوز) بر سر راهی به درستی پای برجاست. ﴿۷۶﴾ بی گمان در
 این (جریان) همانا برای مؤمنان نشانه‌ای است. ﴿۷۷﴾ و بی چون اهل «ایکه» بی امان از
 ظالمان بوده‌اند. ﴿۷۸﴾ پس، از آنان انتقام گرفتیم، و آن دو همانا بر (فراز) امام و
 پیشوایی (: جایگاهی نمایان) آشکارگرند. ﴿۷۹﴾ و همانا به تحقیق اهل «حجر»
 پیامبران را تکذیب کردند. ﴿۸۰﴾ و تمام آیات [جسمانی] خود را به آنان دادیم. پس از

آنها رویگردان بوده‌اند. ﴿۸۱﴾ و (برای خود) از [جای جای] کوه‌ها خانه‌هایی در حال آرامش می‌تراشیده‌اند. ﴿۸۲﴾ پس (در) صبحگاهانشان، فریاد (مرگبار) آنان را فرا گرفت. ﴿۸۳﴾ پس آنچه به دست می‌آورده‌اند از گزندشان بی‌نیازشان نکرد. ﴿۸۴﴾ و ما آسمان‌ها و زمین و آنچه را که میان آن دو است جز به حقیقت نیافریده‌ایم. و بی‌چون ساعت: (قیامت) بی‌امان آمدنی است. پس (از آنان) روی به گردان، رویگرداندنی زیبا. ﴿۸۵﴾ به راستی پروردگارت، (هم) او بسی آفریننده‌ی بسیار داناست. ﴿۸۶﴾ و به راستی و درستی، تو را، هفت (آیه) از مثانی [سوره‌ی فاتحه] و (نیز) قرآن بزرگ را دادیم. ﴿۸۷﴾

آیه ۸۷ - این "سبعاً من المثانی" هفت آیه‌ای است از مکررات که در برابر قرآن عظیم قرار گرفته، و در کل قرآن سوره‌ای که دارای هفت آیه باشد نداریم به جز حمد، و چنانکه در تفسیر سوره حمد به تفصیل گفته‌ایم این سوره تنها سوره‌ای است که دارای هفت آیه بوده که در هر آیه دو بعد وجود دارد، و اگر "بسم الله" - بر حسب آنچه و هابیان گمان کرده‌اند - آیه‌ای از قرآن نباشد سوره حمد شش آیه خواهد بود، و انگهی بسم الله که بخشی از آیه‌ای در سوره نمل است که "انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم" چگونه می‌توان گفت همین بسم الله در در سوره نمل از قرآن است و لکن در آغاز ۱۱۳ سوره دیگر از قرآن نیست.

لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَخَفِضْ
جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿۸۸﴾ وَقُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ ﴿۸۹﴾ كَمَا أَنزَلْنَا عَلَىٰ
الْمُتَسِّمِينَ ﴿۹۰﴾ الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ ﴿۹۱﴾

سوی آنچه (از) همسرانی از آنان [کافران] را بدان برخوردار ساخته‌ایم هرگز چشمانت را مدوز و برایشان اندوه مخور. و بال خویش را برای مؤمنان فروگستر. ﴿۸۸﴾ و بگو: «بی‌گمان من (همین) من ترساننده‌ی روشن‌گرم.» ﴿۸۹﴾ چنان که (عذاب را) بر تقسیم‌کنندگان (ناهنجار قرآن) نازل کردیم؛ ﴿۹۰﴾ کسانی که قرآن را پاره

پاره کردند. ﴿۹۱﴾

آیات ۹۰ و ۹۱- این دو آیه بخش کنندگان قرآن را مورد مذمتی شدید قرار داده است و اینان تنها کافران نیستند که بخشی از قرآن را می‌پذیرند که مطابق خواسته‌هایشان می‌باشد، و بخشی دیگر را که بر خلاف خواسته‌های آنان است نمی‌پذیرند، بلکه مسلمانان و حتی شرعمدارانی نیز اینگونه‌اند، که آیاتی را که موافق نظراتشان باشد تأیید، و آیاتی که بر خلاف ضروریات یا اجماعات یا روایاتی فقهی است بر خلاف نص یا ظاهرشان معنا می‌کنند. این خود اقسام و بخش کردن است ظالمانه و کافرانه، چه از کافران و چه از مسلمانان که احیاناً بر خلاف نص یا ظاهر قرآن فتوا می‌دهند، اعم از آنکه به این آیات مراجعه کنند و یا بدون مراجعه فتوای بر خلاف قرآن بدهند که هر دو قسمش مع الاسف در میان علمای شیعه و سنی در طول تاریخ فقه موجود است.

فَوَرِّبْكَ لِنَسَلِهِمْ أَجْمَعِينَ ﴿۹۱﴾ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۹۲﴾ فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ
وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ ﴿۹۳﴾ إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ ﴿۹۴﴾ الَّذِينَ يَجْعَلُونَ
مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿۹۵﴾ وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ
بِمَا يَقُولُونَ ﴿۹۶﴾ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُن مِّنَ السَّاجِدِينَ ﴿۹۷﴾ وَأَعْبُدْ رَبَّكَ
حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ ﴿۹۸﴾

پس سوگند به پروردگارت از همه‌ی آنان بی‌امان بازخواست می‌کنیم. ﴿۹۲﴾ از آنچه انجام می‌داده‌اند. ﴿۹۳﴾ پس به آنچه (بدان) مأمور می‌شوی روی آور و از مشرکان روی بگردان. ﴿۹۴﴾ بی‌چون ما (شر) مسخره‌کنندگان را از تو کفایت کردیم [باز داشتیم]. ﴿۹۵﴾ کسانی که با خدا معبودی دیگر می‌نهند. پس در آینده‌ای دور (حقیقت را ناخواسته) خواهند دانست. ﴿۹۶﴾ و به راستی همواره می‌دانیم که سینه‌ی تو از آنچه می‌گویند بسی تنگ می‌شود. ﴿۹۷﴾ پس با ستایش پروردگارت (او را) تقدیس کن، و از سجده‌کنندگان باش. ﴿۹۸﴾ و پروردگارت را پرستش کن تا تو را یقین (بی‌پای و بی‌پایان)

فرارسد. ﴿۹۹﴾

آیه ۹۹ - درین آیه خطاب نخستین به رسول گرامی است و سپس سایر مکلفان، و آیا حضرتش هنوز به یقین نرسیده بود که امر به عبادت برای رسیدن به یقین او است؟ پاسخ این است که یقین و معرفه الله دارای درجاتی بی نهایت است زیرا «الله» خود نا محدود می باشد، و مکلفان به ویژه حضرت رسول اقدس ﷺ و محمدیان علیهم السلام در کل زمان تا قیامت و حتی بعد از آن تا بی نهایت مأمور به عبادت خدا می باشند، و درست است که عبادت پس از معرفت است، و لکن خود ایجاد معرفتی بیشتر می نماید و سالکان الی الله و راهیان سبیل الله دارای دو بال در این پرواز معنوی می باشند که بال عبودیت و معرفت است. هر اندازه عبودیت برای معرفت در عالم تکلیف که عالم حجاب است برتر است، یا در عالم برزخ که حجابها کمتر شده و در عالم آخرت و بهشت حجابها مطلقاً کنار رفته ولی همچنان عبودیت مقدمه معرفت و معرفت هم - بر حسب آیاتی - مقدمه عبودیت است، و خوشا آنان که دائم در نمازند، که مشتمل بر نماز ویژه و کل حالات معرفتی و حضور در برابر حق تعالی است. بر این اساس عبادت خدا در انحصار زمان تکلیف دنیوی نیست بلکه روشن تر و شایسته ترش پس از مرگ در عالم برزخ و سپس در آخرت است.

و در پاسخ این پرسش که آیا استمرار عبادت در برزخ و آخرت روی تکلیف و اختیار است؟

باید گفت در آنجا هرگز تکلیفی عادی - به معنای تکلیف - درباره عبادت در کار نیست، بلکه مشتاقان عبادت و معرفت همچنان به کار خود ادامه می دهند، و اگر - بر فرض محال - منعی از عبودیت و معرفت برایشان پیش آید در آن عالم صفا برایشان کدورت و بی صفایی است. و از جمله سخنان امیرمؤمنان صلوات الله علیه این است که بهشت من بهشت عبادت و معرفت است که اگر در بهشت جسمانی بدون عبادت و معرفت قرار گیرم همان بهشت برایم جهنم است.

سورة نحل

این سوره که بنام یکی از حیوانات آمده در عین حال شامل بحثهای عقیدتی و عملی گوناگونی نیز می باشد.

در قرآن شریف هر سوره ای به مناسبتی خاص نامی مخصوص دارد، مثلاً از کل انسانها سوره انسان و نساء، و از انسان های و الا چون پیامبران: سوره محمد، نوح، ابراهیم، هود، یوسف، و از سایر معصومان مریم و لقمان، و از جنیان سوره جن، و از حیوانات: سوره بقره، عنکبوت، نمل، فیل، و اینجا نحل، و از سایر کائنات سوره دهر، شمس، قمر، و بروج آمده. و بالاخره برای هر سوره نام یانامههایی - طبعاً بامناسبتهایی ویژه - از طریق وحی مقرر گردیده.

مثلاً اینجا نحل است، چرا که از زنبور عسل و وحی غریزی به آن در سازمان و معماری کندو و تهیه عسل - که ویژگی منحصر به فرد او در میان حیوانات است - سخن به میان آمده است.

البته وحی دارای درجاتی است که در آیه ۶۸ همین سوره خواهد آمد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۱﴾ يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ

لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ ﴿۲﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگیان

امر خدا در رسیدن، پس در آن شتاب مکنید. او منزّه و فراتر است از آنچه (با وی) شریک می‌سازند. ﴿۱﴾ فرشتگان را - با «روح» (صادر) از فرمان خود - بر هر کس از بندگانش که بخواهد (با پیامی) فرو می‌فرستد که: «بیم دهید که همانا معبودی جز من نیست، پس از من پروا کنید.» ﴿۲﴾

آیات ۱ و ۲ - «أمر» به معنای فعل، شیء و دستورات است، و از «فلا تستعجلوه» استفاده می‌شود که اولاً این «امرالله» هر چه باشد هنوز نیامده و قطعاً خواهد آمد، گرچه فعل ماضی «أتی» آنرا گذشته می‌نماید لکن، در قرآن گهگاهی از آینده محقق الوقوع تعبیر به گذشته شده است، و ثانیاً این امر چیزی است که گروهی در تحقق آن تعجیل دارند، و این شتابزدگی مورد نهی است.

از «عمّا یشرکون» چنین بر می‌آید که این گروه شتابزده مشرکان و مانندشان هستند که آینده نگرهای دقیق و حیانی را منکرند.

أمر الله چیست؟ اینجا «امرالله» عبارتست از: ۱- امر قرآن مفصل که پس از فرود آمدن یک شبه قرآن محکم، به تدریج بر پیامبر عظیم الشان ﷺ نازل شد، ولی مشرکان منکر این تداوم و استمرار وحی بودند.

۲- امر ظهور حضرت ولی امر (ارواح من سواه فداه) است که بر حسب آیاتی کافران و مشرکان نسبت به اصل و زمان ظهورش مورد تهدید واقع شده‌اند.

۳- امر زندگی برزخ و قیامت و جزای اعمال است، که در دینا هم پیش از رجعت نسبت به عذاب منحرفان وعده‌هایی داده شده است، که البته این گمراهان نسبت به آن عذابها هم شتابزدگی داشته‌اند، چنانکه آیات (۲۶:۴۰) و (۳۸:۱۶) بیانگر آن است، و در جمع آیاتی و حیانی، خیراتی را برای مؤمنان و زیانهای را برای کافران مورد آینده نگرهای دقیق، مطلق و محقق الوقوع، قرار داده، که هر یک به نوعی مورد عجله این و آن قرار گرفته‌اند، حتی پیامبر گرامی اسلام ﷺ از شدت شوق و علاقه‌ای که به قرآن داشتند گاه در وحی مفصل بر جبرئیل پیشی می‌گرفتند که دو

آیه (۱۱۴:۲۰) و (۱۶:۷۵) ایشان را از این تعجیل نهی فرموده فرماید: ای رسول گرامی پیش از تحقق وحی قرآن مفصل بالفاظ خودت در بیان آن هرگز شتاب مکن. مناسب با جریان آخرین آیه دوم است که: خدای تعالی فرشتگان را با وحی - که از امر اوست - بر هر یک از برگزیدگانش که بخواهد نازل می‌کند، مانند نزول قرآن که روح الارواح است بوسیله ملائکه وحی، و روح، که بزرگ فرشتگان است بر قلب مبارک و مقدس محمدی ﷺ که قلب القلوب و روح الارواح است، این مثلث روح و روحانی بهترین نمونه این آیه است، و خلاصه‌اش بیان رسالتی کل رسولان بویژه رسول آخرین است که "لا اله الا انا فاتقون" آری تمامی دعوت‌های رسولان ربانی تبیین و نقش دادن کلمه "لا اله الا الله" در درون و برون تمامی مکلفان است برای پاسداری از حق مطلق.

«الروح» روح در جای جای قرآن به معانی و مصادیق گوناگون آمده که در هر جا به مناسبت بیان خواهد شد، و اینجا مقصود همان روح وحی ربانی است که روح الارواح است، چنانکه شامل روح الملائکه و روح ایمان نیز هست، روح الملائکه همان سرپرست آنان است، و خود از آنها نیست، چنانکه در سوره مبارکه قدر پس از ملائکه یاد شده است، روی این اصل فرشتگان حامل وحی احیاناً همراه این روح حامل روح وحی می‌باشند، و دست کم روح ایمان از مصادیق روح است که نتیجه این مثلث: روح، انذار و هشدار به توحید و تقوی است، روح - پس از ملائکه چنانکه اشاره شد - تنها در سوره قدر حامل اصلی قرآن برای فرود آوردن آن بر قلب محمدی ﷺ است، و مادر جای دیگری از قرآن چنان نزولی را بر سایر پیامبران نمی‌یابیم، روی این اصل در آیه مورد بحث «الروح» که با ملائکه یاد شده در جمع اختصاص به پیامبر آخرین دارد و نسبت به سایر پیامبران روح القدس (جبرئیل) است که بر اولوالعزم نازل گردیده، پس آنگاه سایر فرشتگان حامل وحی بر حسب مراتبشان و مراتب پیامبران برایشان نازل می‌شدند.

اینجا «بالروح» است نه (مع الروح)، زیرا (مع الروح) تنها روحی را که سرپرست فرشتگان می‌باشد شامل است، و سایر وحی‌های ربانی را در بر نمی‌گیرد، ولکن «بالروح» شامل روح الملائکه، روح القرآن، روح الوحی و روح الایمان است.

خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۳﴾ خَلَقَ
 الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ ﴿۴﴾ وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا
 دِفْءٌ وَمَنْفَعٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿۵﴾ وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرْجَعُونَ وَحِينَ
 تُسْرَحُونَ ﴿۶﴾ وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَّمْ تَكُونُوا بَالِغِيهِ إِلَّا بِشِقِّ
 الْأَنْفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿۷﴾ وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا
 وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿۸﴾

آسمان‌ها و زمین را به تمامی حق (ربانی) آفرید. (او) فراتر است از آنچه (با وی) شریک می‌دارند. ﴿۳﴾ انسان را از نطفه‌ای آفرید. پس آن‌گاه او ستیزه‌جویی آشکارگر است. ﴿۴﴾ و دام‌ها را برایتان آفرید (که) در آنها برای شما (وسیله‌ی) گرمی و سودهایی است و از آنها می‌خورید؛ ﴿۵﴾ و در آنها برای شما زیبایی‌ای است؛ آن‌گاه که (آنها را) از چراگاه برمی‌گردانید و هنگامی که آزاد (شان) می‌کنید. ﴿۶﴾ و بارهایتان را به شهری می‌برند که جز با مشقت جانانه بدان‌ها نمی‌توانستید برسید. بی‌گمان پروردگارتان به‌راستی مهربان رحمت‌گر بر ویژگیان است. ﴿۷﴾ و اسبان و استران و خران را (آفرید) تا بر آنها سوار شوید و (برایتان) زینتی است. و آنچه را نمی‌دانید می‌آفریند. ﴿۸﴾

آیه ۸ - پس از یاد نمودن سه نمونه از مرکوبها و خودروه‌ای حیوانی، می‌فرماید: "وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ"؛ و آنچه را شما نمی‌دانید خواهد آفرید - چنانکه در (۳۶:۳۶) هم آمده - البته در این آیه مقصود تنها سواریهای دیگر حیوانی نیست، بلکه تمامی مرکوبها و خودروه‌ای زمینی، دریائی، هوائی و حتی فضاپیماها را شامل است، و اگر چه اینها مصنوعات بشرند، اما از آنجا که همین بشر و افکارش، علوم، اختراعات و اکتشافاتش، و مواد تشکیل دهنده آنها همه و همه مخلوق خداست "ما لا تعلمون" تمامی این مرکوبها را شامل است، وانگهی اینجا (یصنع) نیست، بلکه «بخلق» است، و خلق و آفرینش هم چنانکه اشاره شد در

انحصار خداست.

وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَائِرٌ وَلَوْ شَاءَ لَهَدَيْنَاكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿۹﴾

و نمودن راه راست [تنها] بر عهدهی خداست. و برخی از راه‌ها بیراهه است. و اگر

(خدا) بخواهد بی‌گمان همگی‌تان را هدایت می‌کند. ﴿۹﴾

آیه ۹ - در این آیه تنها نمایاندن راه راست و راهوار بر عهده ربوبیت خوانده شده، چرا که راههای دیگر مربوط به دیگران است، و اگر هم خدا می‌خواست همگان را به اجبار هدایت می‌کرد، ولی هدایت غیر اختیاری بر خلاف مصلحت است.

”قصد السبیل“ هم اراده و قصد راه راست است و - بر مبنای اضافه عادی - هم راه راست مقصود - در صورت اضافه صفت به موصوف - که مقصود از ارائه راه راست راه تکوینی و تشریحی است، لکن قصد کردن این راه راست اختیاری و به راهنمایی ربانی است.

ضمیر مؤنث در «منها» برگشت به کل سبیلها می‌کند، و چنانکه گفتیم سبیل مقصود ربانی یک سبیل است، و سبیل جائر و منحرفش مقصود شیطانی است، روی این اصل «السبیل» تنها سبیل الله است که تعریفش با (ال) و نیز «علی الله» دلیل بر این اختصاص می‌باشد، ولی «منها جائر» سبیلهای غیر ربانی است، و - چنانکه گفته شد - این ضمیر به مرجعی عمومی‌تر از «السبیل» برگشت دارد، و الا راه مقصود ربانی تماماً عادلانه و فاضلانه است و هرگز جور و انحرافی در آن نیست، و به اصطلاح علم بدیع رجوع این ضمیر به اعم از «السبیل» استخدامی تعمیمی است.

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ

تُسِيمُونَ ﴿۱۰﴾ يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ

وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿۱۱﴾ وَسَخَّرَ لَكُمْ الَّيْلَ

وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِ رَبِّ إِنَّ فِي ذَلِكَ

لَا يَتَّ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿١٢﴾

اوست کسی که از آسمان آبی فرود آورد که برایتان از آن آشامیدنی و رویدنی (هایی) است (که رمه‌های خود را) در آن می‌چرانید. ﴿۱۲﴾ به وسیله‌ی آن، کشت و زیتون و درختان خرما و انگور و از هر (گونه) محصولات (دیگر) برایتان می‌رویاند. همواره در اینها برای گروهی که اندیشه می‌کنند نشانه‌ای است. ﴿۱۱﴾ و شب و روز و خورشید و ماه را برایتان رام گردانید، و ستارگان به فرمانش مسخرند. بی‌گمان در این (کارها) برای مردمی که خردورزی می‌کنند به‌راستی نشانه‌هایی است. ﴿۱۲﴾

آیه ۱۲ - اینجا مسخر بودن «نجوم»: ستارگان درخشان، دارای دو بعد اصلی و فرعی است: اصلیش ربانی و فرعیش انسانی است، که بشر با فضا پیمانهائی به آنها دسترسی یابد، چنانکه اکنون تا اندازه‌ای آن را مشاهده می‌کنیم. و «بامره» دو بعد امر تکوین و تشریح را فراگیر است، که دست کم با دیداری از نزدیک - افزون بر دست‌آوردهای مادی - با نگرشی توحیدی بر مبنای آیاتی مانند "اولم ينظروا في ملكوت السماوات والارض" (۱۸۵:۷) نگرشی ملکوتی از نزدیک برای مکلفان به دست آید.

وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَنُهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ ﴿١٣﴾

و (همچنین) آنچه را در زمین به رنگ‌های گوناگون برای شما پدید آورد [مُسَخَّرٌ شما ساخت]. بی‌گمان، در این (کارها) برای مردمی که (حقیقی را) با کوشش و کاوش به یاد می‌آورند نشانه‌ای است. ﴿۱۳﴾

آیه ۱۳ - اینجا اختلاف رنگهای موجودات را همانند مختلف بودن خود آنها دلیل بر اراده و اختیار آفریدگار دانسته است، و البته این گوناگونی رنگها خواص دیگری نیز دارد که در تفسیر الفرقان مفصلاً بیان شده‌اند.

وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَازِرَ فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ ۗ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿١٤﴾

و اوست کسی که دریا را (برایتان) مسخر گردانید تا از آن گوشتی تازه بخورید؛ و پیرایه‌ای که آن را می‌پوشید، از آن با کوشش بیرون آورید. و کشتی‌ها را در آن، شکافنده (ی آب) می‌بینی. و تا از فضل او بجوید و شاید شما شکر گزارید. ﴿۱۴﴾

آیه ۱۴ - این آیه همچون آیه (۱۲:۳۵) نخست گوشتهای تازه دریائی را بگونه‌ای مطلق حلال شمرده، و آنگاه پوششهای زیبایی را که از حیوانات دریائی استفاده می‌شود بدون استثناء تحلیل کرده، بنابراین آن مأکول و این ملبوس کلاً حلال‌اند. آری، آیاتی چند - که گوشت درندگان و خبائث را تحریم کرده - درندگان و خبائث دریایی را نیز حرام دانسته، ولی نسبت به غیر این دو همانند ماهیان باید گفت که بر حَسَب این قاعده کلی ماهی فلس دار و بی فلس مطلقاً حلال هستند. «لِتَأْكُلُوا» کل گوشتهای خوارکی دریائی را که معمول بوده حلال دانسته و قدر مسلمش ملخ دریایی ماهی و میگوست که هر سه بطور مطلق بر مبنای «لَحْمًا طَرِيًّا» حلال‌اند.

روایاتی هم که در این زمینه آمده بر دو قسم است، و موافق با آیه همان است که داشتن فلس را شرط حلیت نمی‌داند، در روایات مخالف اطلاق آیه هم فلس داشتن شرط نشده، بلکه بی فلس بودن را موجب حرمت دانسته است.

پوششهایی هم که از حیوانات دریایی مانند خز، سنجاب و... استفاده می‌شود، در حلیت آن میان مرد و زن فرقی نیست، خصوصاً آنکه «تستخرجوا» جمع مذکر است، و غواصان هم غالباً مردانند، چنانکه: «تلبسونها» - نیز - جمع مذکر است، که اولاً به معنای پوشندگان مرد است گرچه در ضمن زنان را نیز شامل می‌شود.

«طریاً» وصفی برای «لحماً» می‌باشد که ممتاز بودن این گوشتهای تازه دریائی را می‌رساند، و از این آیه استفاده می‌شود که تازگی گوشت، چه دریائی و چه خشکی، امتیازی شایان برای گوشت است، چنانکه علم پزشکی و بهداشت هم اینرا تأیید

کرده است.

وَالْقَىٰ فِي الْأَرْضِ رَوْسِي أَن تَمِيدَ بِكُمْ وَأَمْهَرَآ وَسُبُلًا لَّعَلَّكُمْ
تَهْتَدُونَ ﴿١٥﴾

و در زمین کوه‌هایی استوار و پایدار افکند، تا (زمین متحرک) شما را پرتاب نکند و رودها و راه‌هایی را (پدید آورد) تا شاید شما (به مقاصدتان) راه یابید. ﴿١٥﴾

آیه ۱۵ - «رواسی» کوه‌های سر به فلک کشیده است که همچون میخ‌هایی بلند در عمق زمین کوبیده شده و بعنوان سکانهای کشتی فضاپیمای زمین سرنشینانش را از پرتاب شدن نجات می‌دهند، و این آیه از جمله آیاتی است که حرکات زمین را ثابت می‌کند.

وَعَلَّمَتِ وَالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ ﴿١٦﴾ أَفَن يَخْلُقُ كَمَن لَّا يَخْلُقُ
أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿١٧﴾ وَإِن تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ
رَّحِيمٌ ﴿١٨﴾

و نشانه‌هایی (دیگر را نیز) و آنان به وسیله‌ی ستارگان درخشان [بسیار] راه‌یابی می‌شوند. ﴿١٦﴾ پس آیا کسی که می‌آفریند چون کسی است که نمی‌آفریند؟ آیا پس (از این نشانه‌ها حقایق را) به یاد نمی‌آورید؟ ﴿١٧﴾ و اگر نعمت (های) خدا را بشمارید آنها را (درست) به شماره نیاورید. همانا خدا به راستی پوشنده‌ای رحمت‌گر بر ویژگان است. ﴿١٨﴾

آیه ۱۸ - در این آیه بر شمردن تعداد نعمتهای ربانی را نا شدنی دانسته، که در صورت امکان از واجبات تکلیفی بود، زیرا چنانکه شناخت نعمتهای ربانی زمینه شکر گذاری است شمارش آنها نیز بدین منظور حتی المقدور لازم است که اینجا "غفور رحیم" نقش غفران و رحمت را نسبت به نشمردن کلی این نعمتها مقرر داشته است،

و از جمله نعمتهای ربانی نگرش و شمارش این نعمتهاست که آنهاست بی نهایت می باشد، زیرا اگر این توفیق منظور گردد خود توفیق بر این توفیق نیز نعمت است که تا حد نا محدود از نعمتهای ربانی است، چنانکه حضرت موسی علیه السلام عرضه داشت: خدایا! چگونه توان شکر این نعمتهایت را دارم و حال آنکه خود شکر هم نعمت است.

وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ ﴿۱۹﴾ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ ﴿۲۰﴾ أَمْ أَوْتُوا غَيْرَ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ ﴿۲۱﴾

و خدا آنچه را پنهان می سازید و آنچه را که آشکار می دارید می داند. ﴿۱۹﴾ و کسانی را که دون خدا را می خوانند (اینان) چیزی نمی آفرینند و خود آفریده می شوند. ﴿۲۰﴾ مردگانی اند نه زندگان، و درک نمی کنند کی برانگیخته می شوند. ﴿۲۱﴾

آیات ۲۰ و ۲۱ - اینجا معبودهای غیر خدا - اعم از جاندار و بی جان، حیوانات و انسانها، فرشتگان و پیامبران - به میان آمده اند، زیرا: "يَخْلُقُونَ، يُخْلَقُونَ، يَشْعُرُونَ و يُبْعَثُونَ" راجع به عاقلان است، که به اصطلاح ادبی این ضمائر ویژه ذوی العقول اند، و گرچه "من دون الله" اعم از عاقل و غیر عاقل است، در جمع اینجا مقصود کمال معبودهای دروغین عاقل است که جملگی آفریده اند و نه آفریدگار، و نیز مرده اند و نمی دانند دگر بار چه زمان زنده خواهند شد. و اینهم دلیلی دیگر است براینکه مقصود اصلی از این معبودان عقلا هستند.

اینجا جای این پرسش است که چگونه این عاقلان همگی مردگانند و زنده نیستند؟ پاسخ این است که مقصود از این مرگ، مرگ ذاتی آنان است که هم مرده بوده و هم خواهند مرد، و در این میان هم حیات و زندگی مستقل ربانی ندارند تا خالق، معبود و عالم به روز جزا باشند، بعبارت دیگر این زندگان، زندگی و حیات ربوبیت ندارند، چنانکه در آیاتی چون (۱۱۷:۴) "إِن يَدْعُونَ مِن دُونِ الْآلِهَاتِ هُمُ"

ایشان را - اعم از جاندار و بی جان، مذکر و مؤنث - مؤنث خوانده و حال آنکه برخی مذکر و برخی مؤنث و برخی هم جماد هستند، ولی هرسه در مخلوق بودن و نیازهای کلی و تأثیرپذیری برابرند، و چون تأثیرپذیری و انفعال زنان بیش از مردان است، این معبودان هم مؤنث یاد شده‌اند.

إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ ﴿٢٢﴾

معبود شما معبودی است یگانه. پس کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند دل‌هایشان انکارکننده (ی حق) است و اینان کبر جویند. ﴿٢٢﴾

آیه ۲۲ - "قلوبهم منكرة" در اینجا منافاتی با "و جحدوا بها و استیقنتها أنفسهم" در آیه (۱۴:۲۷) ندارد، زیرا نفس انسانی حیثاً دارای دو بخش است، مانند منافقان و کافران، که در بخش ادراک عاقلانه «واستیقنتها» است، و در بخش اعتقاد و تصدیق "قلوبهم منكرة" لکن مؤمنان ظاهر و باطنشان در بعد عقیده و تصدیق یکسان است. "و هم مستکبرون" هم گواهی بر این دوگانگی است، زیرا اگر هنوز حق را باور نکرده‌اند دیگر استکبار در انکار زمینه‌ای ندارد.

لَا جَرَمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ
الْمُسْتَكْبِرِينَ ﴿٢٣﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَآذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا اسْطِيرُ
الْأُولَئِينَ ﴿٢٤﴾ لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ
يُضِلُّوهُمْ بَغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا سَاءَ مَا يَزُرُونَ ﴿٢٥﴾

ناگزیر (و) ناگزیر خدا آنچه را پنهان می‌دارند و (یا) آشکار می‌سازند می‌داند. به‌راستی او گردنکشان را دوست نمی‌دارد. ﴿٢٣﴾ و هنگامی که به آنان گفته شود: «پروردگارتان چه چیز نازل کرده است؟» گویند: «افسانه‌های پیشینیان را.» ﴿٢٤﴾ تا

آنکه) روز قیامت بار گناهان خود را کاملاً بردارند. و (نیز بخشی) از بار گناهان کسانی را که - بدون دانش (و بینش) - آنان را گمراه می‌کنند. هان! چه بد باری را می‌کشند. ﴿۲۵﴾

آیه ۲۵ - "أوزارهم كاملة" بدین معنی است که اینها علاوه بر تمامی بارگناهان خود قسمتی از بارگناهان کسانی را که منحرف ساخته‌اند نیز بدوش می‌کشند، که اگر گمراه شدگان قاصر باشند همه بارهاشان را، و اگر مقصرانی ناآگاه باشند قسمتی از گناهانشان به دوش این گمراه کنندگان خواهد بود، که بار تمامی گناهانشان را بر دوش ندارند، زیرا گمراهیشان "بغیر علم" است، و از روی عناد نیست و در این جریان میانگین بر دوشهاشان دارند.

قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَاتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْفَوَاحِشِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ
السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَأَتَنَّهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٢٦﴾ ثُمَّ يَوْمَ
الْقِيَامَةِ يُخْزِيهِمْ وَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَاءِ الَّذِينَ كُنْتُمْ تُشْتَقُونَ فِيهِمْ قَالَ
الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿٢٧﴾ الَّذِينَ
تَتَوَفَّوْنَهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقَوْا السَّلَمَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ
بَلَىٰ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٢٨﴾

پیش از آنان بی‌امان کسانی مکر کردند. پس خدا بنیان آنان را آمد: (از ریشه‌هاشان برکند). پس از بالای سرشان سقف (شان) بر آنان فرو ریخت. و از جهتی که دقت (و بررسی) نمی‌کردند عذاب به سراغشان آمد. ﴿۲۶﴾ سپس روز قیامت رسواشان می‌کند و می‌گوید: «کجا بندگان من، کسانی که در (بارهی) آنان (با خدا و پیامبران) جدایی (و مخالفت) می‌داشته‌اید؟» کسانی که به آنان علم داده شده گفتند: «در حقیقت امروز رسوایی و خواری بر (سر و سامان) کافران است.» ﴿۲۷﴾ کسانی که فرشتگان جان‌هاشان را بتمامی بر می‌گیرند، حال آنکه که به خودشان ستمکار بودند، پس سر

تسلیم فرود آوردند (و گویند): «ما هیچ کار بدی نمی‌کرده‌ایم.» آری (چنان نیست) خدا به آنچه می‌کرده‌اید همواره بسی داناست. ﴿۲۸﴾

آیه ۲۸ - این آیه راجع به زندگی برزخی ستمکاران است که چون ملائکه عذاب جانشان را می‌ستانند، و ایشان بناچار تسلیم شوند، گویند: ما هرگز کار بدی نکرده‌ایم، و این جمله دلیل بر زندگی پس از مرگشان است، سپس در آیه (۲۹) به آنها گویند: داخل در جهنم شوید، و این جهنم، جهنم برزخی است، زیرا جهنم رستاخیز هنوز برپاننده است.

فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَيْسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ ﴿۲۹﴾

پس از درب‌های دوزخ وارد شوید حال آنکه در آنها ماندنی هستید. پس به راستی چه بد است جایگاه متکبران. ﴿۲۹﴾

آیه ۲۹ - (ف) در «فادخلوا» برای تفریع نزدیک است، بنابراین اینجا امر به دخول در جهنم آخرت نیست، و این خلود و ماندنی بودن در جهنم هم بدین معناست که در این جهنم ماندنی هستند، چه تا آخر زمان برزخ و چه مدتی کمتر به حساب ظلمشان، زیرا خلود خود دارای ابعادی است که اینجا نهایتش تا آخر زمان برزخ و در قیامت پایان استحقاق عذاب است که در نهایت پایان جهنم می‌باشد.

وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ ﴿۳۰﴾ جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ ﴿۳۱﴾ الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۳۲﴾

و به کسانی که تقوا پیشه کردند گفته شد: «پروردگارتان چه نازل کرد؟» گفتند: «خوبی‌ای.» برای کسانی که در این دنیا نیکی‌ای کردند (زندگی) نیکی‌ی است، و بی‌گمان سرای آخرت بهتر است. و به راستی چه نیکوست سرای (پایانی) پرهیزگاران، ﴿۳۰﴾ باغ‌های سر در هم جاودانه (که) در آنها داخل می‌شوند، حال آنکه رودها از زیر (درختان) شان روانند. در آنجا هر چه بخواهند برایشان (فراهم) است. خدا پرهیزگاران را این‌گونه پاداش می‌دهد. ﴿۳۱﴾ (همان) کسانی که فرشتگان جان‌هاشان را بدون کاستی - در حالی که پا کیزه‌اند - می‌گیرند (و) می‌گویند: «درودی بر شما! به (پاداش) آنچه انجام می‌داده‌اید به بهشت در آیید.» ﴿۳۲﴾

آیه ۳۲- و این آیه راجع به فرشتگان رحمت است که جان پاکان را قبض می‌کنند و با گفتن (سلام) به ایشان گویند: اینک داخل بهشت گردید، که این بهشت هم بهشت برزخی است.

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرٌ رَبِّكَ كَذَلِكَ فَعَلَ
الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿۳۳﴾
فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِيَ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿۳۴﴾
وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ
وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ
قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرَّسْلِ إِلَّا الْبَلْغُ الْمُبِينُ ﴿۳۵﴾

آیا (کافران) جز اینکه فرشتگان سويشان آیند، یا فرمان پروردگارت (بر عذابشان) در رسد، انتظاری دارند؟ کسانی که پیش از آنان بودند (نیز) این‌گونه (رفتار) کردند، و خدا به ایشان ستم نکرد، بلکه آنان به خودشان ستم می‌کرده‌اند. ﴿۳۳﴾ پس (نتیجه ی) کارهای بدشان به آنان رسید و آنچه مسخره‌اش می‌کرده‌اند آنان را فرا (و فرو) گرفت. ﴿۳۴﴾ و کسانی که مشرک شدند گفتند: «اگر خدا می‌خواست - نه ما و نه

پدرانمان - هیچ چیزی را غیر از او نمی‌پرستیدیم، و بدون (حکم) او چیزی را حرام نمی‌شمردیم،» پیشینیانسان (نیز) چنان کردند. پس آیا جز ابلاغ آشکارگر بر پیامبران (وظیفه‌ای) است؟ ﴿۳۵﴾

آیه ۳۵ - اینجا کفار به گمان اینکه زشت و زیبای عقاید و اعمال مکلفان هرگز به اختیارشان نیست گویند: اگر خدا می‌خواست ما و پدرانمان جز او را نمی‌پرستیدیم، و چیزی را هم که او حلال کرده حرام نمی‌کردیم، ولی پاسخ این است که فرستادگان خدا بجز تبلیغی روشنگر بعهدہ ندارند، و این خود دلیلی است بر اختیار، زیرا اضافه بر اینکه اجبار بر گناه خود گناه است، اگر اختیاری در کار نبود تبلیغ رسولان هم بیجا بود.

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ
مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَن حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ
فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ ﴿۳۶﴾

و بی‌چون و بی‌گمان در میان هر امتی فرستاده‌ای برانگیختیم که: «خدا را پرستید، و از طغیانگران بپرهیزید.» پس برخی از ایشان را خدا هدایت کرد، و برخی از ایشان کسی است که گمراهی بر او به حق ثابت شد. پس در زمین بگردید پس ببینید فرجام تکذیب‌کنندگان چگونه بوده است. ﴿۳۶﴾

آیه ۳۶ - در این آیه از میان مکلفان گروهی را هدایت یافته ربانی دانسته، و برگروهی دیگر مهر ضلالت زده، ولی این هدایت و ضلالت از ناحیه خدا مرحله دومین است، که اگر کسی با اختیار در راه خدا قدم نهد، خدا در این راه او را دستگیری، و بگونه‌ای افزون و مستمر او را هدایت می‌کند، و کسانی هم که با اختیار راه ضلالت را پیموده‌اند، خدا رهایشان می‌سازد و این خود از موحیات تداوم ضلالت است، چنانکه آیاتی مانند آیه (۳۷) به این مطلب اشاره دارد، که کسی را که خدا بر ضلالتش واگذارد هرگز هدایتش نخواهد کرد.

إِنْ تَحْرِضْ عَلَىٰ هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ وَمَا لَهُمْ مِنْ
 نَاصِرِينَ ﴿٣٧﴾ وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مِنْ بَيْنِ
 وَعَدَا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٨﴾ لِيَبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي
 يُخْتَلِفُونَ فِيهِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ ﴿٣٩﴾ إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ
 إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ رُكُنًا فَيَكُونُ ﴿٤٠﴾

اگر بر هدایتشان حرص می‌ورزی، پس بی‌گمان خدا کسی را که فرو می‌گذارد هدایت
 نمی‌کند، و برایشان هیچ یاری‌کنندگانی نیستند. ﴿۳۷﴾ و با پربرترین سوگندهایشان به
 خدا سوگند یاد کردند که «خدا کسی را که می‌میرد بر نخواهد انگيخت». آری، این
 وعده‌ی انگيختن بر او حقی است (ربانی)، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند. ﴿۳۸﴾ تا (خدا)
 آنچه را در آن اختلاف می‌کند، برایشان توضیح دهد، و تا کسانی که کافر شدند
 بدانند که آنان بی‌گمان دروغگو بوده‌اند. ﴿۳۹﴾ ما وقتی چیزی را اراده کنیم تنها بدان
 می‌گوییم: «شو»، پس (بی‌درنگ) می‌شود. ﴿۴۰﴾

آیه ۴۰ - اینجا «قول» و سخن خدا در کل آفرینشهایش سخن تکوین است، نه سخن
 زبانی و صوتی، زیرا اولاً سخن هیچ‌کس سبب آفرینش نیست، و ثانیاً سخن نیاز به
 شنونده دارد، و هیچ موجودی پیش از وجودش یا کمال وجودش در حال وجود یا
 کمال آن نیست تا شنونده سخن «کن» باشد، روی این اصل و براهینی دیگر این
 سخن خدا، سخن ایجاد است که احیاناً مخاطب تکوین هم ندارد، چنانکه در
 مرحله آغازین خلقت و قبل از ایجاد ماده نخستین جز خدا هیچ چیز وجود نداشته
 است، در آفرینشهای بعدی هم که تحول ماده اولیه به مواد دیگری، و باز تحول آنها
 به چیزهایی دیگر است، مثلاً خاک تبدیل به نبات می‌شود، اینجا آیا خاک مخاطب
 «کن» از آفریدگار است؟ در صورتی که اگر هم خاک فهم داشته باشد باز توان انجام
 چنین تکلیفی را ندارد.

و اگر نبات مورد چنین خطابی باشد، پیش از آفرینشش که نبوده تا مخاطب شود،
 و پس از آن هم چنین خطابی باصطلاح موردش تحصیل حاصل است.

بنابراین لفظ «کن» در هر دو نوع آفرینش به معنای اراده آفریدگار است، که آنچه می‌خواهد بدون هیچ مقدمه‌ای وجود پیدا می‌کند و این کلمه «کن» در تبیین تکوینی اشاره‌ای بس لطیف است که مشیت ربانی مانند مشیت دیگران نیست، یعنی نه زمان می‌خواهد و نه مقدماتی دیگر، بلکه کلاً مخاطب در کن «تکوین» وجود علمی ربانی است که به وجود خارجی متحول می‌شود.

وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً
 وَلَا جُزْءَ الْأَخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿٤١﴾ الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ
 يَتَوَكَّلُونَ ﴿٤٢﴾ وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِيَ إِلَيْهِمْ فَسَلُّوا أَهْلَ
 الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٤٣﴾ بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ
 لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٤٤﴾

و کسانی که پس از ستم‌دیدگی‌شان در (راه) خدا هجرت کردند، همواره در این دنیا جای نیکویی به آنان می‌دهیم، و اگر می‌دانسته‌اند پاداش آخرت بسی بزرگ‌تر است؛ ﴿۴۱﴾ کسانی که صبر کردند و تنها بر پروردگارشان توکل می‌کنند. ﴿۴۲﴾ و پیش از تو جز مردانی که بدیشان وحی می‌کنیم گسیل نداشتیم. پس اگر دانسته‌اید، از یادآورندگان [پژوهندگان کتاب‌های آسمانی] جويا شوید. ﴿۴۳﴾ (و این جويايي) با نشانه‌های آشکار و نوشته‌های وحیانی) است، و این ذکر [قرآن] را سویت فرود آوردیم تا برای مردمان آنچه را سویشان نازل شده است (به وسیله‌ی قرآن) تبیین کنی. و شاید آنان بیندیشند. ﴿۴۴﴾

آیات ۴۳ و ۴۴ - آیه (۴۳) کل رسالت‌های وحیانی را در اختصاص مردان دانسته که زنان گرچه معصومان و الامقامی چون حضرت مریم و بالاتر حضرت زهرا علیها السلام باشند، اگر هم مورد الهام و وحی ربانی می‌باشند هرگز وحی رسالتی ندارند. در این زمینه منکران این حقیقت مأموریت دارند که اگر آنرا نمی‌دانند و نمی‌توانند بدانند از دانایان بپرسند، و اینجا "ان کنتم لاتعلمون" این نادانی را در عمق

اینان وانمود کرده، زیرا اگر خود می‌دانند، و یا می‌توانند حقیقت را بدانند، دیگر نیازی به پرسش از دانایان نیست، مگر برای تکامل معرفت و نه اصل آن. درست است که در اینجا پرسش در صورت جهل به حقیقت در زمینه مرد بودن پیامبران الهی است، ولی این خود خصوصیتی ندارد، بلکه هر مجهولی را - خصوصاً آنگاه که توان معرفتش نیست - باید از دانایان پرسید، و در امور دینی و حیانی این پرسش باید از شرعمداران و حیانی باشد.

روی این اصل آیه (۴۴) این اهل ذکر و دانایان را که مورد پرسش حقایق دینی هستند در رابطه باینات و زُبر دانسته که «باینات» دلائل روشن و «زُبر» کتابهای و حیانی روشنگراند، و اینجا قرآن اصل ذکر - که یا دواره کل تذکرهاست - معرفی شده، تا پیامبر قرآن بواسطه همین قرآن ذکرها و کتابهای قبل را برای مردم بیان کند، مانند کسی که بخواهد گروهی را در شب تاریک بواسطه نور افکنی قوی راهنمایی نماید، و محیط اطرافشان را روشن سازد، محیط انسانیت نیز بواسطه نور افکن‌های کتابهای آسمانی - و خصوصاً قرآن که بر مبنای آیاتی چند تبیان، نور و برهان است - روشن می‌شود.

اصولاً مکلفان یا بر مبنای «باینات» و «زُبر» نسبت به معارف و حیانی آگاهی صحیح دارند و یابندارند، در صورت نخست نیازی به پرسش از دانایان نیست، زیرا خود از دانایانند، یا در حال کنونی نمی‌دانند ولی توانایی دانستن را دارند، که باز هم پرسش چندان زمینه‌ای ندارد، زیرا خودشان در حد توان با کوشش و کاوش شایسته باید معارف و حیانی را با «باینات» و «زُبر» در یابند، که «ان کنتم لاتعلمون» لزوم پرسش را از اینها سلب می‌کند، ولی اگر نه می‌دانند و نه توانایی دانستن را دارند باید از دانایان بر میزان «باینات» و «زُبر» پرسند، که این خود اجتهاد است به وسیله دیگران، و اینجا «البینات» و «الزُبر» متعلق به «فَسأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ» است، بدین معنی که این دسته بایستی از دانایان بوسیله «البینات» و «الزُبر» آنچه نمی‌دانند دریابند، و در آخر کار هم کسانی هستند که حتی بدین وسیله هم نمی‌توانند نادانسته‌های خود را از دانایان جویا شوند که در این صورت باید از دانایانی که صد در صد به آنها اطمینان دارند که بر مبنای وحی سخن می‌گویند تقلید و پیروی نمایند، و این

مراحل از پی یکدیگر در حد توان مکلفان واجباتی همگانی است. و در جمع این پرسش دارای دو بعد است: ۱- پرسش از شرعمداران اهل کتاب درباره اینکه تمامی پیامبران گذشته از مردان بوده‌اند. ۲- اصل وحی قرآنی، که مکلفان به آن باید این مراحل چندگانه را در حدود توانشان طی کنند، و چنانکه در آیه (۳۸:۳۹) تبیین شده اهل ذکر که مورد پرسشهای و حیانی می‌باشند در کل باید داناترین و با تقواترین شرعمداران بر مبنای کتاب سنت باشند.

أَفَأَمِّنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ
 الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٤٥﴾ أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ فَمَا هُمْ
 بِمُعْجِزِينَ ﴿٤٦﴾ أَوْ يَأْخُذَهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿٤٧﴾ أَوْ لَمْ
 يَرَوْا إِلَىٰ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ يَتَفَتَّحُونَ ظُلْمَهُ عَنِ الْأَيْمَنِ وَالشَّمَائِلِ
 سُجَّدًا لِلَّهِ وَهُمْ دُخْرُونَ ﴿٤٨﴾

پس آیا کسانی که بدی‌ها را دسیسه کردند ایمن شدند از اینکه خدا به سبب (نافرمانی) شان زمین را بشکافد، یا از جایی که حدس نمی‌زنند عذاب برایشان بیاید؟ ﴿۴۵﴾ یا در حال جابه‌جا شدنشان (گریبان) آنان را بگیرد. پس آنان ناتوان کنندگان (خدا) نیستند. ﴿۴۶﴾ یا آنان را در حالی که بسی وحشت‌زده‌اند فرو گیرد؟ پس همانا پروردگارتان مهربان رحمت‌گر بر ویژگیان است. ﴿۴۷﴾ آیا و سوی چیزهایی که خدا آفریده است، ننگریسته‌اند که (چگونه) سایه‌هایشان از (جانب) راست و (از) جوانب) چپ‌ها (شان) خوار و بی‌مقدار برای خدا سجده کنانند؟ ﴿۴۸﴾

آیه ۴۸ - این آیه تمامی آفریدگان را مأمور به این نگرش قرار داده که سایه‌ها و نمادهای شان به راستی از راست حقیقت نگر خود آگاه و ناخودآگاه، و نیز از چپ‌هایشان - که بی‌راهه‌های کائنات است - که خود آگاه راه ضلالت می‌پویند - هر دو دسته همواره برای خدا در حال سجده‌اند، سایه‌ها و نمودهای راستینشان در میان مکلفان در بعد ایمانی است، و نسبت به مکلفان منحرف خواه ناخواه و ناخود

آگاه در برابر اراده خدا تسلیم‌اند، و موجودات دیگر هم اعم از جمادات، نباتات و حیوانات در کل سجده کنندگانند، چنانکه در آیه (۴۹:۱۶) و آیاتی همانندش این حقیقت نمودار است، و در آیه بعدی نیز تکرار شده که آنچه در آسمانها و زمین از جنبندگان وجود دارند برای خدا سجده کنندگانند، و نیز فرشتگان که هرگز کبر و خود بزرگ بینی در برابر خدا ندارند.

البته اینجا فرشتگان بعنوان نمونه بارزی از سجده کنندگان یاد شده‌اند، و «لا یستکبرون» و «یخافون» و «یفعلون ما یأمرون» (۴۹) نسبت به کل سجده کنندگان باختلاف درجاتشان می‌باشد، و برتر از فرشتگان پیامبران و سایر معصومان بشری هستند.

وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةِ
 وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ﴿٤٩﴾ يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا
 يُؤْمَرُونَ ﴿٥٠﴾

و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین از جنبندگان و فرشتگان است، برای خدا سجده می‌کنند حال آنکه تکبر نمی‌ورزند. ﴿۴۹﴾ از پروردگارشان - که (به گونه‌ای مطلق) فوق آنهاست - می‌هراسند، و آنچه را مأمورند انجام می‌دهند. ﴿۵۰﴾

آیات ۴۹ و ۵۰ - «ما» در این آیه شامل غیر ذوی العقول می‌باشد، و «دابة» آنها را جاندار معرفی کرده - که در کل جهان وجود موجودند روی این اصل چنانکه در زمین جاندارانی وجود دارند در آسمانها نیز چنین است، و «الملائكة» که در برابر «دابة» است طبعاً از این جانداران برونند، گرچه در آیاتی که این تقابل وجود ندارد «دابه» کل جانداران را در بر دارد، چنانکه در اینجا مکلفان غیر ملائکه را هم شامل است. روی این اصل این آیه همچون آیه (۲۹:۴۲) است که از نشانه‌های قدرت و رحمت پرورگار آفرینش آسمانها و زمین است و آنچه از جانداران در این میان پراکنده ساخته، و هم او در آینده‌ای که بخواهد فاصله میان زمین و آسمانها را بر

طرف ساخته و آنها را گرد هم می آورد. اینجا فرشتگان با اوصافی شایان یاد شده اند: نخست اینکه از سجده و خضوع کامل برای خدا هرگز استکباری ندارند، و دیگر اینکه چنانچه در آیه (۵۰) آمده از پروردگارشان که - در کل - فوق آنهاست - نه از نظر زمانی و مکانی بلکه از نظر مقام - پروا دارند، و در آخر هم آنچه به ایشان امر شود بجای می آورند، که این دلیل بر عصمت عملی فرشتگان افزون بر عصمت عقیدتی و معرفتی آنان است.

وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهُهُ وَاحِدٌ فَإِيتَى

فَارْهُبُونِ ﴿۵۱﴾

و خدا فرمود: «دو معبود (برای خود) بر مگیرید» - تنها او خدایی یگانه است -

«پس تنها از من (همین) من بهراسید.» ﴿۵۱﴾

آیه ۵۱ - اینجا همه مشرکان و ملحدان و کل مکلفان مورد این نهی اند که: هرگز دو خدا را اختیار نکنید، و جای این پرسش است که ملحدان کلاً بی خدایند و مشرکان هم در انحصار دو خدائی ها نیستند، پس چرا این نهی فقط در مورد دو خدائی هاست؟

پاسخ این است که حتی ملحدان تا چه رسد به مشرکان دو خدائی هستند، یکی نفس اماره که خدای درونی شان است، و دیگر اینکه ملحدان خدائی را به ماده نخستین جهان داده اند، و مشرکان نیز خدا یا خدایان برونیشان در جمع خدای دوم و یا تولد یافته از خدای نخستین است، بالاخره این خدا و هوای شیطان درونی است که انسان را به انحراف الحاد یا شرک به چهره های گوناگون وادار می سازد، چنانکه در آیاتی مانند (۲۳:۴۵) و (۴۳:۲۵) از خدای درونی هوای نفس سخن بمیان آمده که: خدایش را هوایش پنداشته است.

روی این پایه این آیه کل منحرفان از توحید را در بردارد، و حتی موحدان ریاکار را هم شامل می شود، که در عین موحد بودنشان جنبه خودنمائی را در کارهاشان بر مبنای هوای نفس منظور دارند.

واگر اینجا تنها چند خدائی مورد نهی بود بجای "الهیین اثنین" «آلهه» بود که دو خدا بیشتر را شامل است.

وَلَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَهُ الدِّينُ وَاصِبًا أَفَغَيْرَ اللَّهِ
تَتَّقُونَ ﴿۵۲﴾

و آنچه در آسمانها و زمین است از اوست، و طاعت پایدار خالصانه (نیز) از آن اوست. پس آیا از غیر خدا پروا می‌دارید؟ ﴿۵۲﴾

آیه ۵۲ - «واصباً» دین و طاعت خالصانه را در انحصار خدا دانسته، که کل طاعت‌های الحادی، شرکی و ریایی را نفی می‌کند.

وَمَا بِكُمْ مِّنْ نُّعْمَةٍ فَرِحْتُمْ بِهَا إِذْ أَخَذْتُم مِّنَ الْأَرْضِ مَتَاعًا ثُمَّ إِذْ
كُفِرْتُمْ بِهَا كَفَرْتُمْ بِهَا كُفْرًا فَاصْبِرُوا لِمَا نَزَّلْنَا بِهَا عَذَابًا
عَلِيمًا ﴿۵۳﴾

و هر نعمتی که دارید از خداست. سپس چون آسیبی شما را در رسد سوی او زاری‌کنان همچون وحشیان روی می‌آورید. ﴿۵۳﴾ سپس هنگامی که (آن) زیان را از شما برگرفت، ناگهان گروهی از شما به پروردگارشان شرک می‌ورزند. ﴿۵۳﴾ (بگذار) تا آنچه را به ایشان داده‌ایم کفر یا کفران کنند: «اکنون (از نعمت‌هایم) برخوردار شوید، پس در آینده‌ای دور خواهید دانست.» ﴿۵۳﴾

آیات ۵۳ تا ۵۵ - این آیات بیانگر نماد فطری توحید است که منحرفان از توحید بهنگام زیان و کوتاه بودن دستشان از هر کمک محسوسی، از عمق درون فطرتشان فریادگر توحیدند، که در آن هنگامه سخت ناخود آگاه خدا را می‌خوانند، و زایل شدن زیانشان را از او می‌طلبند، ولی چون آن زیان را برطرف ساخت مجدداً به حالت شرک بازگشت می‌کنند.

آیات فطرت: (۳۰:۳۰) و (۱۷۲:۷) و آیاتی دیگر بر این محور آمده که در جاهای مناسب خود مفصلاً مورد بحث است.

وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيبًا مِّمَّا رَزَقْنَاهُمْ تَاللَّهِ لَتُسْأَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ
تَفْتَرُونَ ﴿٥٦﴾ وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ، وَلَهُم مَّا يَشْتَهُونَ ﴿٥٧﴾ وَإِذَا
بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ ﴿٥٨﴾ يَتَوَارَىٰ مِنَ
الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيَسْكُرُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَّا
سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿٥٩﴾ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوِّءِ وَلِلَّهِ الْمَثَلُ
الْأَعْلَىٰ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٦٠﴾

و از آنچه روزیشان دادیم نصیبی برای آن چه (از بتان و طاغوتان) نمی‌دانند می‌نهند. به خدا سوگند بی‌چون از آنچه به دروغ بر می‌بافتید، بی‌امان بازخواست خواهید شد. ﴿۵۶﴾ و برای خدا دخترانی می‌نهند. منزّه است او. حال آنکه برای خودشان است آنچه دلخواهشان است. ﴿۵۷﴾ و هنگامی که یکی از آنان را به دختر مزده آورند، چهره‌اش سیاه می‌گردد در حالی که خشم (و اندوه) خود را فرو برنده است. ﴿۵۸﴾ از بدی آنچه بدو بشارت داده شده، از قبيله (ی خود) بسی پنهان می‌شود. آیا او را با خواری نگه دارد یا در خاک پنهانش کند؟ وه چه بد داوری می‌کنند. ﴿۵۹﴾ نماد زشت برای کسانی است که به آخرت ایمان ندارند. و برترین نماینده از آن خداست و او است عزیز حکیم. ﴿۶۰﴾

آیه ۶۰ - اینجا به طور کلی مَثَل و نمایانگر اَعْلَى را ویژه خدا دانسته، و در آیه (۲۷:۳۰) این مَثَل اَعْلَى را در کل جهان آفرینش نمودار می‌کند، بدین معنی که کل آفریدگان بادرجاتشان بهترین گواه قطعی بر این ربوبیت یگانه‌اند، و نماینده‌های شایسته - گرچه برای شایستگان از آفریدگار و آفریدگان - درجاتی دارند، لکن نماینده‌های آفریدگار بگونه‌ای مطلق از نماینده‌های دیگران برترند، در حالی که

خود این نماینده‌های ربانی هم دارای درجاتی هستند که برترینشان محمد و محمدیین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌باشند.

در آیه (۸۱:۴۲) همانندی آفریدگار را کلاً از ذات، صفات و افعال حضرت حق سُبْحَانَكَ سلب کرده، ولی در این آیه مَثَل را - که با مِثْل تفاوت دارد - برای حضرتش اثبات کرده، و روی این اصل خدا مَثَل و نماینده والا دارد، ولی مِثْل و مانندی ندارد، و چنانکه اشاره شد، از جمله نمایندگان ربانی حضرتش پیامبران و بویژه خاتم آنان می‌باشد، چنانکه در (۳۶:۲۴) تنها مَثَل نور و هدایت و رحمتش را در بیوت وحی و عصمت محمدی و محمدیان صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دانسته است، این مَثَل و مَثَلهای خداست، و بر مبنای آیه مورد بحث مَثَل و نماینده منکران آخرت بَسی زشت و نازیباست، و در این میان مَثَل مؤمنان میانگین است، بدین معنی که همچنانکه مؤمنان - در عین اختلاف مراتبشان - نمودها و نمادهایشان کلاً ایمانی است، ولی بی ایمانان در این هر دو نمود و نمادشان همان بی ایمانی است، چنانکه در آیاتی چند نیز این حقیقت وانمود شده است .

وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَٰكِن يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَحْزِرُونَ سَاعَةً
وَلَا يَسْتَفْقِدُونَ ﴿٦١﴾

و اگر خدا مردم را به (سزای) ستمشان بازخواست کند، هیچ جنبنده‌ای بر روی زمین باقی نگذارد ولی (کیفر) آنان را تا وقتی معین واپس می‌نهد. پس هنگامی که اجلشان در رسد، ساعتی [زمانی] نه (می‌توانند از آن) تأخیر بخواهند و نه (می‌توانند از آن) پیشی جویند. ﴿۶۱﴾

آیه ۶۱ - اینجا باز خواست دنیوی از ستمکاران بدین گونه وانمود گشته که اگر - بر فرض محال - همین جهان تکلیف جایگاه جزای ظالمان بود خدا هیچ جاننداری را باقی نمی‌گذاشت، بدین معنی که در حاشیه ناکامی ستمکاران کل جانداران جهان

که مورد بهره‌گیری آنان می‌باشند - پیش از آنان نابود می‌شدند، و یا میان این دو گروه جدائی حاصل می‌شد که «ما ترک» هر دو ناکامی مکلفان را شامل است.

اینجا این پرسش مطرح است که جزای ظلم ویژه ظالمان است، پس چرا دیگر جانداران که احیاناً ظلمی هم نکرده‌اند باید در آتش آنان بسوزند؟

پاسخ این است که آنها که در این مجازات هلاک می‌شوند، یا در باز داری از ظلم سکوت کرده‌اند، که طبعاً مقصود و ظالم، و یا سکوت نکرده‌اند، بلکه بر علیه آن ستمکاران فریاد گریه کرده و همواره نهی از منکر نموده‌اند، لکن هر سوختنی بر مبنای عذاب نیست، بلکه بالاخره مرگ هر جاندار فریاد خواهد رسید، و اگر این مرگ، مرگ زود هنگام باشد - که اجل معلق است - برای این مؤمنان ترفیع درجه خواهد بود، چنانکه برای ستمکاران عذاب است، وانگهی نابودی سایر جانداران پیش از هلاکت ظالمان از این جهت نیز هست که دست این نابکاران از بهره برداری از این جانداران کوتاه گردد، که این خود عذابی فوق عذاب است، و اگر مؤمنان نیز در ضمن این جانداران نابود گردند بعنوان محرومیت ظالمان است از دسترسی به داد و ستد عادلانه آنان، که در این صورت دستهایشان از این دو بهره برداری حیوانی و انسانی کوتاه می‌گردد، و بالاخره اینجا تنها بحث مرگ بمیان نیامده، چنانکه در جهنم، برزخ و قیامت در عین عذابهای مرگبارشان نمی‌میرند، تا زمانی که جزای شایسته خود را ببینند، و این آیه بیانگر این حقیقت است که اگر جهان تکلیف محل جزا بود همانگونه که جزای ظالمان در برزخ و معاد محقق است، اینجا نیز تحقق می‌یافت، لکن پروردگار بر حسب حکمت ربانی این نابکاران را تا مدتی در عالم تکلیف مهلت می‌دهد، و چون مرگشان فرا رسد لحظه‌ای عقب و جلو نخواهد افتاد. اینجا جای این پرسش است که تأخیر نیافتادن مرگ بجای خود، ولی جلو افتادنش به چه معناست؟ پاسخ این است که اجل در این آیه به معنای خود مرگ نیست، بلکه به معنای حکم مرگ است و این حکم که بدست فرشتگان مرگ خواهد بود پیش از زمان تحقق یافتن مرگ است، و چون حکم ربانی است نه از زمان واقع شدن مرگ پیش می‌افتد و نه تأخیر می‌گردد، بعبارت دیگر اگر مقصود از «جاء أجلهم» خود مرگ باشد که تأخیر و تقدم ندارد، بنابراین همانگونه که گفته

شد این أجل اَجَلی است که امکان ذاتی جلو یا عقب افتادنش وجود دارد، ولی در حکمت ربانی وقت معینی دارد که همان زمان مقرر مرگ است و نه خود مرگ. و چرا این أجل تنها راجع به ظالمان آمده و نه دیگران؟ زیرا أجل ظالمان که به مقتضای ظلمشان می باشد حتمی است، چه پیش از أجل مسَمی و چه همراه با آن، لیکن أجلهای معلق دیگران حتمی نیست، زیرا امکان تأخیر اینگونه آجال باخیرات و مبرّاتی وجود دارد. - بنابراین ظالمان که عمل خیری ندارند اجل معلقشان هم مانند اجل حتمیشان حتمی است، و آجال معلق دیگران حتمی نیست.

وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ وَتَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَىٰ لَا جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ النَّارَ وَأَنَّهُمْ مُّفْرَطُونَ ﴿٦٢﴾ تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَهُوَ وَلِيُّهُمُ الْيَوْمَ وَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٦٣﴾

و چیزی را که هرگز خوش نمی دارند، برای خدا می نهند، و زبانشان دروغ پردازی می کند که: بی امان نیکوترین (زندگی) از آن ایشان است. بی چون آتش برای آنان است، و همانان به راستی از حد در گذشتگانند. ﴿٦٢﴾ به خدا سوگند، به راستی سوی امت های پیش از تو (رسولانی) به درستی فرستادیم. پس شیطان اعمالشان را برایشان آراست. پس امروز (هم) سرپرستان (هم) اوست، و برایشان عذابی دردناک است. ﴿٦٣﴾

آیه ۶۳ - "الی امم" این امتهای مکلف اعم از انسان و غیر انسان را شامل است، زیرا آیاتی مانند "وإن من أمة إلا خلا فيها نذير" (۲۴:۳۵) و بویژه آیه "و ما من دابة في الارض ولا طائر يطير بجناحيه إلا امم امثالكم" (۳۸:۶) رسالتهای ربانی را با درجاتشان شامل کلیه مکلفان دانسته است.^۱

۱. تفصیل این مطلب در آیه انعام (۳۸:۶) گذشت.

وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى

وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٦٤﴾

و ما (این) کتاب را بر تو نازل نکردیم، مگر برای اینکه آنچه را در آن اختلاف کرده‌اند، برایشان توضیح دهی. حال آنکه برای مردمی که ایمان می‌آورند، هدایت و رحمتی (جاودانه) است. ﴿٦٤﴾

آیه ۶۴ - در این آیه خدای تعالی پیامبر اکرم ﷺ را مأمور کرده تا بوسیله قرآن اختلافات میان کل مکلفان را بر طرف سازد.

در اینجا برخی چنین پنداشته‌اند که باید پیامبر ﷺ بایان خویش قرآن را برای مردم تبیین کند، لکن این پندار ناصواب است، زیرا بیان قرآن از سایر بیانات برتر می‌باشد، و این آیه شریفه همانند آیه چهل و چهارم - چنانکه گذشت - تنها بدین معناست که پیامبر ﷺ با در دست داشتن خورشید جهان افروز قرآن دلها را روشن سازد، پس نور پاشی قرآن خودکفا و به وسیله پیامبر و سایر معصومان و پیروان واقعی‌شان تحقق می‌یابد، و نه آنکه اینان از خود پرتوی بر پرتو قرآن بیفزایند.

چنانکه آیه (۶۵) آب آسمانی را نمادی برای قرآن، و زمین را زمینه‌ای برای نزول آن دانسته، که در این میان پیامبر قرآن تنها فرود آورنده این نور حیاتبخش آسمانی است. گرچه خود هم بدین وسیله نور است که "نور علی نور" است، نور اصلی: قرآن، و فرعیش پیامبر قرآن است.

وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ

لَايَةً لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ ﴿٦٥﴾ وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُّسْقِيكُم مِّمَّا فِي

بُطُونِهِمْ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَبْنَا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّرِبِينَ ﴿٦٦﴾ وَمِنْ ثَمَرَاتِ

النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً

لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٦٧﴾

و خدا از آسمان آبی فرود آورد. پس با آن زمین را بعد از مرگش زنده کرد. قطعاً در این (رحمت بزرگ) برای مردمی که (حق را) می شنوند به راستی نشانه‌ای (بزرگ برای حق شناسی) است. ﴿۶۵﴾ و محققاً در چهارپایان برایتان همانا عبرتی است، از آنچه در شکم‌هایشان است از میان سرگینی و خونی، شیری ناب به شما می‌نشانیم (که) برای نوشندگان گواراست. ﴿۶۶﴾ و از میوه‌های درختان خرما و انگور، باده‌ای مستی‌بخش، و رزقی نیکو برای خود بر می‌گیرید. بی‌گمان در این (جریان) برای مردمانی که خردورزی می‌کنند نشانه‌ای بس بزرگ است. ﴿۶۷﴾

آیه ۶۷- این آیه مکی همچون آیاتی دیگر- که در دو عهد مکی و مدنی نازل گردیده کل مسکرات، و مواد مست کننده را تحریم نموده است، البته سیاست تدریج در بیان احکام مقتضی همین جریان بوده که تحریم مست کننده‌ها حالت تدریجی داشته باشد، اما اینکه- معمولاً گمان می‌شود- شراب در مکه حلال بوده و بعداً در مدینه حرام گشته پنداری ناصواب است، زیرا اولاً خمر در کل شرایع الهی حرام بوده است، چنانکه در چهارده آیه تورات و فروعش و چهار آیه انجیل به شدت حرام گشته است، ثانیاً هر چیزی که با عقل منافات دارد و آنرا زایل کرده یا سبک می‌کند حرام است، چراکه عقل فرودگاه شریعت ربانی است و چگونه ممکن است هواپیما فرودگاه خویش را ویران سازد که این خود تناقضی آشکار است.

در این آیه بدست آوردن خوردنی‌ها را از موادی شایسته همانند خرما و انگور نخست دلیل بر اراده لطیف ربانی دانسته و نگاه با جمله "رزقاً حسناً" سکر را رزقی بد خوانده، و این دو جریان را نشانه‌ای ربانی برای خردمندان دانسته است، بدین معنی که اگر عقلاً اندیشه کنند خواهند دانست که علت حرمت سکر زایل شدن عقل است، و اینکه "رزقاً حسناً" را در مقابل «سکراً» آورده خود دلیل بر نگوئیده بودن سکر است، و طبعاً هر نکوهیده‌ای نزد خدا حرام است که حرمت «سکر» و حلیت "رزقاً حسناً" خود مقتضای عقل است و چون "تتخذون منه" کل اتخاذها و فرآورده‌های خرما و انگور را در انحصار «سکر» و "رزقاً حسناً" دانسته، آب خرما و انگور ثلثشان نشده غیر سکر را کلاً حلال دانسته که "رزقاً حسناً" است، و آیا رزق نیکوی و حیانی حرام و نجس است؟!.

سُكَّر در لغت همان مسکر و مست کننده است، گرچه گروهی سعی کرده‌اند آنرا به معنای سرکه بگیرند، حال آنکه اولاً سرکه روزی بدنیست، بلکه از بهترین فرآورده‌های خرما و انگور است، و ثانیاً لفظ سُكَّر تنها در لغت حَبَشی بمعنای سرکه است، و اگر اینجا مراد سرکه بود بمقتضای فصاحت قرآنی و شمولیت لفظ باید (خُل) می‌آمد.

برخی هم سُكَّر را به معنای حیرت و سکون گرفته‌اند که این منافاتی با معنای مسکر ندارد، زیرا در عقل سکون و سرگردانی ایجاد می‌کند، برخی دیگر هم آنرا شکر دانسته‌اند که البته این خیلی عجیب است، زیرا شکر در لغت عربی اولاً سُكَّر است و نه سَکَر، در ثانی شکر از فرآورده‌های خرما و انگور نیست، و در جمع سَکَر بهترین لفظ نمایانگر مستی است که چون در برابر "رزقاً حسناً" آمده بسیار نکوهیده است.

در این آیه فرآورده‌های خرما و انگور را دو نوع دانسته و نه بیشتر، نخست سَکَر: سُكَّر آور: مست کننده، و دیگر روزی نیکو، روی این اصل تمامی فرآورده‌های خرما و انگور بجز سُكَّر از نظر ربانی روزی نیکوست، که از جمله آنها آب انگور و خرما ی ثلاثان نشده است که هرگز مستی نمی‌آورد، گرچه برخی آنرا حرام دانسته و برخی دیگر نجس نیز می‌دانند، که هر دو مخالف با این نص قرآنی است، و روایاتی هم که در این زمینه آمده در برابر نص این آیه بوده و قطعاً جعلی است، و طبق آیاتی قرآنی و فرمایشات معصومین علیهم‌السلام باید بر دیوار زده شوند به ویژه استدلالی که در بین حرمت دو ثلاث آب انگور و خرما برای شیطان و حلیت ثلاث باقیمانده آنها تکرار شده، و آیا این دو ثلاث حرام به شیطان واگذار شده که برایش حلال است؟ وانگهی بر این مبنا آب انگور و خرما کلامخلوطی از دو ثلاث حرام غصبی و یک ثلاث حلال است.

اینجا باید گفت هر سه ثلاث عقل جاعلان این روایت سقوط کرده است. نخستین گام حرمت خمر از همین آیه آغاز می‌گردد، سپس در آیه (۴۳:۴) نماز خواندان در حالت مستی را حرام دانسته، و این چه حرمت شدیدی است که از بزرگترین واجبات ممانعت بعمل می‌آورد، و بلکه آنرا از محرمات هم می‌داند،

سپس در آیه (۲: ۲۱۹) شراب خواری را اثمی بزرگ خوانده، و از آنجا که در ۴۸ آیه مکی و مدنی: اثم: پیامد بد - را حرام دانسته، این اثم بزرگ گناهی بسیار بزرگ است، و در آخر کار در آیه مائده بالحنی بسیار تند آنرا از محرماتی بس بزرگ دانسته، و پیش از آیه مورد بحث هم آیه اعراف کل اثمها را حرام شمرده که اضافه بر این آیات چهارگانه تحریم شراب چهل و هشت آیه اثم هم آنرا حرام داند.

وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ ﴿٦٨﴾ ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلًّا يَخْرُجُ مِن بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٦٩﴾

و پروردگارت به سوی زنبور عسل وحی [الهام غریزی] کرد که: «از کوه‌ها و از درختان و از آنچه داربست (و چفته‌سازی) می‌کنند، خانه‌هایی برای خود بگیر.» ﴿۶۸﴾ «سپس از همه‌ی میوه‌ها بخور. پس راه‌های پروردگارت را (در این راه) ناگزیر فرمانبردارانه، بیوی.» (آنگاه) از درون شکم‌هاشان، آشامیدنی‌ای که به رنگ‌های گوناگون است بیرون می‌آید (و) در آن برای مردمان درمانی (فراوان) است. در این (جریان زنبوران) برای گروهی که اندیشه می‌کنند بی‌گمان نشانه‌ای همواره بزرگ است. ﴿۶۹﴾

آیات ۶۸ و ۶۹ - وحی دارای درجاتی است؛ اولین درجه‌اش وحی به زمین است، چنانکه در سوره زلزال آن را دستگاه گیرنده و فرستنده صداهای و سیمایهای مکلفان دانسته شده، مرحله بعدی وحی به زنبور عسل است که در همین آیه مورد بحث است، و فرارتر از این وحی به برخی مؤمنان است، چه غیر معصوم مانند مادر موسی (۷: ۲۸) و یا معصوم مانند حضرت مریم و صدیقه طاهره و ائمه معصومین علیهم‌السلام اجمعین، و سپس وحی رسالتی است که احکام الهی را در بر دارد. و «ربک» که خطابی به بزرگترین پیامبران ربانی حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است،

اشاره‌ای است بس لطیف که وحی ربانی به زنبور عسل در رشته وحی رسالتی است گرچه نقطه آغازینش پس از وحی به زمین می‌باشد.

این دو آیه پیرامون زنبور عسل و فرآورده‌های اوست، این حشره تنها حیوانی است که خدای تعالی کند و ساختن و تحصیل و تحویل عسلش را در انحصار وحی دانسته، و چنانکه در وحی رسالتی ربانی در جریان هدایت ارواح مکلفان هیچگونه خطا و نابسامانی نیست، در شفا و بهداشت بدنشان نیز عسل دارای همین نقش است، که برای تمامی بیماری‌ها و نارسائی‌های بدنی بهبودی شایسته دارد، زیرا نخست این فرآورده به رمز و حیانی پروردگار است، و در ثانی این وحی تمامی ثمرات شایسته را در بر دارد، روی این اصل بهره‌گیری از عسل بهره‌گیری از کل ثمرات و روئیدنی‌های شایسته زندگی است.

زندگی زنبور عسل سرشار از تنظیمات و مقرراتی بس دقیق است که نویسندگان چند پیرامونش کتابهایی نگاشته‌اند که در تفسیر الفرقان بطور مفصل آنرا یاد کرده‌ایم.

وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ آرْذَلِ الْعُمُرِ لَكَيْ

لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ ﴿٧٠﴾

و خدا شما را آفرید؛ سپس (جانهای) شما را برمی‌گیرد. و بعضی از شما تا خوارترین (دوره‌ی) سال‌های زندگی [؛ فرتوتی] بازگردانده می‌شود، تا پس از دانستنی اندک (دیگر) چیزی نداند. بی‌گمان خدا بسی دانایی بسیار تواناست. ﴿٧٠﴾

آیه ۷۰- اینجا "ارذل العُمُر" - بمعنای پست‌ترین مراحل زندگی - همان زندگی آغازین هنگام ولادت است، نه زندگی درون رحم مادر، زیرا «یُرَدُّ» نظر به بازگشت انسانهای سالخورده به حالت اولیه زندگی شان دارد، که در بعد انسانی نادان بوده‌اند و آیا این برگشت به رحم مادر است؟! هرگز، بلکه برگشت به حالت نوزادی است که هیچ چیز از جریانات انسانی را نمی‌داند و تنها حالت خور و خواب حیوانی است، و ولادت همان آغازگر عمر انسانی است و پیش از آن که در رحم مادر بوده، بخشی از آن بی‌جان و بخشی دیگرش هم حالت انسانی چندانی نداشته است.

”ارذل العُمُر“ بعنوان قاعده کلی است که استثناءاتی مانند حضرت نوح عليه السلام و ولی امر (صلوات الله علیه) دارد که افزونی عمرشان خود افزونی بر کار آمد دعوت ربانی آنان بوده و هست، مانند سایر معصومان یا غیر معصومانی که به سالخوردگی رسیدند لکن ”ارذل العُمُر“ شامل احوالشان نگردیده، بلکه به افضل العمر رسیدند که افزون شدن عمرشان خود افزونی در کمالاتشان و دعوت ربانیشان بوده است.

وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَأْدِي رِزْقِهِمْ عَلَىٰ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ أَفَبِعِنْمَةِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ ﴿٧١﴾
 وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْوَابِكُمْ بَنِينَ وَحَفَدَةً وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَتِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ ﴿٧٢﴾

و خدا بعضی از شما را در روزی بر بعضی دیگر فزونی داد. پس کسانی که (در روزیشان) فزونی یافته‌اند، روزی خود را به زرخیدان خود نمی‌دهند تا در آن با هم برابر باشند. پس آیا با نعمت خدا (او را) انکار (و انکار) می‌کنند؟ ﴿۷۱﴾ و خدا برایتان از خودهاتان همسرانی نهاد، و از همسرانتان برایتان فرزندان و نوادگانی قرار داد، و از پاکیزه‌ها (ی مواد زندگی) روزیتان داد. پس آیا به باطل ایمان می‌آورند و (هم) ایشان به نعمت خدا (شان) کفر می‌ورزند؟ ﴿۷۲﴾

آیه ۷۲ - «بنین» شامل کلیه فرزندان اعم از پسران و دختران است، چنانکه «حَفَدَةً» هم شامل نواده گانی پسری و دختری می‌باشد، بنابراین «بنین» تنها پسران نیستند و «حَفَدَةً» هم تنها نوادگان دختری نمی‌باشند.

وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ شَيْئًا وَلَا يَسْتَطِيعُونَ ﴿٧٣﴾ فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ

لَا تَعْلَمُونَ ﴿۷۴﴾ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَمَن رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۷۵﴾ وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَّجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَىٰ مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّههُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَن يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿۷۶﴾ وَاللَّهُ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمَحٍ الْبَصْرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۷۷﴾

و از مادون خدا چیزهایی را می‌پرستند که از آسمان‌ها و زمین به هیچ وجه اختیار روزی‌ای برایشان و (نیز) توان آن را (هم) ندارند. ﴿۷۴﴾ پس برای خدا مثل‌هایی (ناروا) ننزید، که خدا به‌راستی می‌داند و شما نمی‌دانید. ﴿۷۵﴾ خدا مَثَلی زده است: «بنده‌ای مملوک را که هیچ کاری از او بر نمی‌آید، آیا (او) با کسی که به وی از جانب خود روزی نیکو داده‌ایم و او از آن در نماند و آشکاران اتفاق می‌کند یکسانند؟» سپاس خدای راست. (نه) بلکه بیشترشان نادانی می‌کنند. ﴿۷۶﴾ و خدا مَثَلی (دیگر) زد: «دو مرد هستند که یکی از آنها لال است (که) کاری از او بر نمی‌آید حال آنکه سربار سرپرستش (نیز) می‌باشد. به هر جا که او را می‌فرستد هیچ خیری (به همراه) نمی‌آورد. آیا او با کسی که به عدالت فرمان می‌دهد و بر راهی بس راست است یکسان است؟» ﴿۷۷﴾ و نهان آسمان‌ها و زمین تنها از خداست. و کار ساعت [قیامت] جز مانند یک چشم برهم‌زدن یا او نزدیکتر (از آن) است. به‌راستی خدا بر هر چیزی بسی تواناست. ﴿۷۷﴾

آیه ۷۷ - «أَوْ» میان چشم برهم‌زدن و نزدیکتر از آن برای دیدن نیست، بلکه به منظور ملحق کردن مجهول به معلوم است، چشم برهم‌زدن بر همگان معلوم است، ولی کمتر از آنان چندان مشخص نیست، بویژه اگر واحد زمان ربوبی باشد، که واحد حرکت نخستین ماده اولیه است، و اَحَدی جُز خدا به آن آگاهی ندارد، ساعت

آخرین هم به همین معناست، گرچه دارای دو بُعد است: نخست زمان مردن همگان، و سپس زمان زنده شدنشان که هر یک بر همین واحد زمان تحقق خواهد یافت.

و ذیل آیه که خدا را بر هر چیزی توانا خوانده، توانائی این دو جریان نفی و اثبات همگانی را در "هو أقرب" که ظاهراً همین واحد زمان ربوبی می باشد نیز ثابت کرده است.

وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ
وَالْأَبْصَرَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٧٨﴾

و خدا شما را از شکم‌های مادرانتان - در حالی که چیزی نمی‌دانید - بیرون آورد، و برای شما گوش‌ها و چشم‌ها و دل‌های فروزان نهاد؛ شاید سپاسگزاری کنید. ﴿٧٨﴾

آیه ۷۸ - "السمع" و "الأبصار والأفئدة" کل دستگاههای گیرنده - ظاهری و باطنی معارف انسانی است، که بدون اینها هیچ انسانی تنها با فطرت و عقل و اندیشه درونی خودکفا نیست، بلکه باید با چشم بصر و بصیرت بنگرد، و علاوه بر گوش ظاهری با گوش هوش بشنود، و در جمع شنیده‌ها و دیده‌های شایسته را به سینه و سپس قلب تحویل دهد، و با پاکسازی قلب از کل تاریکی‌ها آنرا به فواید تبدیل کند، فواید در بُعد انسانی و ایمانی به معنای قلب آکنده از نور است، چنانکه راجع به رسول الله ﷺ چنین آمده: "ما كذب الفؤاد ما رأى" (۱۱:۵۳) و در مقابلش برخی فواید مملو از تاریکی است که هرگز روزه‌ای از نور ندارد، چنانکه نسبت به کافران مطلق آمده: "نار الموقدة. التي تطلع على الأفئدة" (۷:۱۰۴): آتش افروخته خدا که بر دل‌های کافران احاطه دارد، زیرا محیط این دلها تنها آکنده از تاریکی‌هاست در جمع «فؤاد» ایمانی آکنده از نور و هدایت، و «فؤاد» بی‌ایمانی پر از نار و تاریکی ضاللتست.

۱. سمع اسم جمع است که تمامی گوشهای ظاهری و باطنی همگان را شامل است.

أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٧٩﴾ وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِّنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِّنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ وَمِنْ أَصْوَابِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثَثًا وَمتَّعًا إِلَىٰ حِينٍ ﴿٨٠﴾ وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ وَسَرَابِيلَ تَقِيكُم بَأْسَكُمْ كَذَلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ ﴿٨١﴾ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ﴿٨٢﴾

آیا سوی پرندگانی که در فضای آسمان رام شده‌اند ننگریسته‌اند؟ جز خدا کسی آنها را (از سقوط) نگه نمی‌دارد. به راستی در این (قدرت‌نمایی) برای مردمی که ایمان می‌آورند همانا نشانه‌هایی است. ﴿۷۹﴾ و خدا برایتان از خانه‌هایتان آرامشگاه (هایی) قرار داد. و از پوست‌های حیوانات نعمت‌وار برایتان خانه‌هایی نهاد (که) با آنها هنگام جابه‌جا شدنشان و هنگام ماندنشان سبک‌بار باشید، و از پشم‌ها و کرک‌ها و موهای آنها وسایل زندگی و بهره‌ای تا زمانی (معین قرار داد). ﴿۸۰﴾ و خدا از آنچه آفریده برای شما سایه‌بان‌هایی قرار داد. و از کوه‌ها برایتان پناهگاه‌هایی نهاد. و (نیز) برای شما تن‌پوش‌هایی مقرر کرد (که) شما را از گرما حفظ می‌کند، و تن‌پوش‌هایی که شما را از ناراحتی‌ها و برخوردها (ی سرما و برخوردهای جنگی و غیر آن) نگه می‌دارد. این گونه (خدا) نعمتش را بر (سروسامان)تان تمام می‌گرداند، شاید شما (به فرمانش) گردن نهید. ﴿۸۱﴾ پس اگر (از حق) رویگردان شونید، پس بر تو فقط ابلاغ روشنگر است. ﴿۸۲﴾

آیه ۸۲ - این "البلاغ المبین" که وظیفه ویژه رسول گرامی ﷺ است بیانگر این حقیقت است که هر دو ثقلش مخصوصاً ثقل اکبر: قرآن شریف، بلاغ مبین است، که روشنگری و رسائی آن در قلّه ربانیت بیان است، بر خلاف آن خیال‌بافانی که قرآن را نه مبین می‌دانند و نه تبیین، بلکه آنرا ظنی الدلالة می‌پندارند.

يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُوهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكٰفِرُونَ ﴿٨٣﴾

نعمت خدا را می‌شناسند، سپس منکر آن می‌شوند و بیشترشان کافراند. ﴿٨٣﴾

آیه ۸۳ - "اکثرهم الکافرون" اقلیت برابرشان را غیرکافر دانسته، با آنکه هر دوشان مشمول "يعرفون نعمة الله ثم ينكرونها" می‌باشند.

حل این معضل این است که انکارکنندگان نعمت شناخته شده خدا در صورت عناد کافرند، ولی در صورت تقصیر تنها مقصرند که با اصل ایمانشان چندان منافاتی چندان ندارد.

مانند مؤمنان فاسق که با معرفت نعمت‌های ربانی در عمل گویی آن را انکار و انگار کرده نادیده می‌گیرند.

وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا هُمْ

يُسْتَعْتَبُونَ ﴿٨٤﴾

و روزی از هر امتی گواهی بر می‌انگیزیم، سپس به کسانی که کافر شدند رخصت (سخنی) داده نمی‌شود، و ایشان مورد سرزنش هم قرار نمی‌گیرند (که این شایستگی را هم ندارند). ﴿٨٤﴾

آیه ۸۴ - این آیه بازگوی شهادت و گواهی بر امتهاست که برای هر یک از امتهای رسالتی در روز جزا شهادی مقرر است، و رسول گرامی اسلام ﷺ بر حَسَبِ آيَةِ (۱۴۳:۲) شاهد بر امامان و امامان نیز شاهد بر دیگرانند، و بر حَسَبِ آيَةِ (۸۹) همین سوره حضرتش بر تمامی پیامبران که شاهدان امتهای خویشند نیز بر خود مؤمنان شاهد و گواه است.

وَإِذَا رَأَوْا الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا يُخَفِّفُ عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ﴿٨٥﴾

و کسانی که ستم کردند هنگامی که عذاب را ببینند (از عذابشان) کاسته نمی‌گردد و

نه ایشان مهلت می‌یابند. ﴿۸۵﴾

آیه ۸۵ - «لا یخفف» اینجا بیانگر تخفیف ناپذیری عذاب مقرر است که بر حسب آیاتی چند عذابی فاضلانه و کمتر از استحقاق عادلانه است.

وَإِذْ رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شَرَكَاءَهُمْ قَالُوا رَبَّنَا هَؤُلَاءِ شُرَكَائُنَا الَّذِينَ
كُنَّا نَدْعُوا مِنْ دُونِكَ فَأَلْقُوا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿۸۶﴾

و هنگامی (هم) کسانی که شرک ورزیدند شریکان خود را ببینند گویند:
«پروردگاران! این‌ها ایند شریکان ما که مادون تو می‌خوانده‌ایم.» پس (شریکان)
گفته‌ی آنان را به سویشان می‌افکنند که: «شما دروغ‌گویید.» ﴿۸۶﴾

آیه ۸۶ - اینجا بتان و طاغوتان و سایر معبودان دروغین به روز جزا یکصدتاً بت پرستان را در این پرسشها تکذیب می‌کنند؛ نخست تکذیب در اصل بت پرستی که بسی ناروا و گمراه بوده است، سپس اینگونه تکذیب می‌کنند که گمراهان ابتدا هواهای نفسانی خود را می‌پرستیدند که در نتیجه به پرستش دیگران دست یازیده‌اند، در بُعد سوم شایستگی که نا بجا مورد عبادت اینان واقع شده‌اند معبود بودنشان را از اصل تکذیب می‌کنند.

وَأَلْقُوا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلْمَ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿۸۷﴾

و آن روز سوی خدا سر تسلیم (شان) را فرود می‌آورند، و آنچه را که به دروغ بر می‌بافته‌اند از نظرشان ناپدید گردد. ﴿۸۷﴾

آیه ۸۷ - "و القوا..." بیانگر تسلیمشان بروز جزا در برابر خداست که بناچار از شرک گذشته خود پشیمانند.

الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا

كَانُوا يُفْسِدُونَ ﴿۸۸﴾

کسانی که کافر شدند و (دیگران را هم) از راه خدا بازداشتند، به سبب آنچه افساد می‌کرده‌اند عذابی بر عذابشان افزودیم. ﴿۸۸﴾

آیه ۸۸ - "عذاباً فوق العذاب" بدین معناست که عذابی برای کفرشان و عذابی هم برای گمراه کردن سایرین دارند.

وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَىٰ هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً

وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ ﴿۸۹﴾

و (به یاد آور) روزی (را) که در هر امتی گواهی بر ایشان از خودشان برانگیزیم و تو را (هم) بر (همه‌ی) اینان گواه آوریم. و این کتاب را به تدریج بر تو فرو فرستادیم در حالی که برای هر چیزی روشنگر است، و (نیز) هدایت و رحمت و بشارت برای اسلام آورندگان است. ﴿۸۹﴾

آیه ۸۹ - اینجا - چنانکه در آیه (۸۴) اشاره شد - خدا برای هر یک از امتهای رسالتی گواهی از میان خودشان بر می‌انگیزد، و در این میان تنها پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ است که برکل شهیدان و مشهودان گواه است، چنانکه در (نبوئت هیلد): وحی کودک فرماید: محمد ﷺ جمله و کل است.^۱

و این "تبیاناً لکل شیء" درباره قرآن افزون بر کل تکالیف تصریحات و اشاراتی هم نسبت به علوم می‌که هنوز برای بشر پنهان بوده و هست دارد، و در هر صورت "کل شیء" حداقل هر آنچه را مورد نیاز تکلیفی مکلفان می‌باشد شامل است، و نه آنکه هر ریز و درشتی را از موضوعات و احکامی غیر ضروری در برگیرد، مانند اینکه داروسازی بگوید هر چیزی نزد من موجود است که تنها مقصود دارو هاست،

۱. حرف میم ص ۳۷ تا ص ۴۰ تا خط چهارم بشارت عهدین.

قرآن هم که داروی هدایت و رحمت و نیز بشارت از برای تسلیم شدگان در برابر حق است همین گونه "تبیاناً لکل شیء" است. و این "کل شیء" - چنانکه اشاره شد هم شامل شیء احکام و موضوعاتی ضروری پس از تبیین رسالت است، و هم شیء اثبات رسالت قرآنی است. و احکامی هم که احیاناً در قرآن نیست، مانند کیفیت و رکعات نمازهای پنجگانه برای حضرت صاحب وحی چه از حروف رمزی و چه سایر حروف قرآنی پیداست، زیرا "و لن تجد من دونه ملتحداً" (۲۷:۱۸) همه احکام و حیانی را در انحصار قرآن دانسته و بس.

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَايَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ
الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿٩٠﴾

م

حقیقاً خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشان نزدیکتر (تان) فرمان می‌دهد، و از زشتکاری تجاوزگر و (هر کاری) ناپسند و ستم باز می‌دارد (و) شما را اندرز می‌دهد، شاید شما (حقایق) را به خوبی یاد آورید. ﴿٩٠﴾

آیه ۹۰ - این آیه از نظر عمومیت دعوت قرآنی به انجام واجبات و ترک محرمات - چه اصلی و چه فرعی - در سراسر قرآن بی نظیر است که پیامبر نازنین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گهگاه برای مکلفان بازگو می‌کرد، و نیز تلاوت این آیه در خطبه‌های جمعه و عیدین فطر و قربان از واجبات است، و این خود نتیجه عمومیت دعوت اسلامی در این آیه است. نخست فرمان همگانی در انجام عدل است، عدل در علوم، عقاید، اخلاق، اعمال، درون، برون، فردی، اجتماعی و بطور کلی تمامی حرکات و سکنات مکلفان باید به میزان عدل ربانی در حد امکان قرار گیرد، و محور کل عدلها کلمه (لا اله الا الله) است که باید برای همگان در تمام افکار، علوم، عقاید، نیتها و اعمالشان نقش گیرد، و در پرتو آن عدل در پذیرش رسالت ربانی نسبت به کل احکام و روز رستاخیز است.

سپس جایگاه احسان است که در هر صورت رجحان دارد، و احیاناً افزون بر عدل واجب است، مانند احسان به یتیمان، پدران، مادران، بینوایان و... که آیاتی چند علاوه بر عدالت، احسان را که بالاتر است نسبت به ایشان واجب فرموده است.

در مرحله سوم عدل و احسان نسبت به نزدیکتران که در کل ابعاد مادی و معنوی واجب است، بدین معنی که وجوب عدل و رجحان یا وجوب احسان نسبت به آنان از دیگران برتر است، و این سه مرحله کل واجبات را در بر دارد.

سپس مثلثی از منهیات و محرمات بمیان آمده: ۱- فحشاء ۲- منکر ۳- بغی: نخست «فحشاء» که در هفت جای قرآن به عدد هفت درج جهنم به لغت فحشاء، و چهار جا به لفظ فواحش، و سیزده جا به لفظ فاحشه - که در جمع بیست و چهار مرتبه است - یادگشته.

اصولاً فحشاء یا فواحش و فاحشه بمعنای گناه متجاوز است؛ که یا گناهی است که از حدش فراتر رفته و باصطلاح کبیره می‌باشد، و یا گناهی متجاوز به دیگران است، گرچه از گناهان کبیره هم نباشد، و سوم جمع میان هر دو است که این مثلث در کل زوایایش فحشاء نامیده می‌شود و از مهمترین محرمات است.

دوم «المنکر»، منکر علمی، عقیدتی و عملی که در جوّ شریعت و ایمان کلاً ناپسند و مورد انکار متشرعان و مؤمنان است، بنابر این کل گناهایی را که در نزد همگان ناپسند است شامل می‌گردد، چنانکه پس از امر به معروف زمینۀ نهی از منکر است، و منکر تنها به معنای حرام نیست بلکه حرامی است که در نظر همگان محرّم و مسلم می‌باشد و این «منکر» فحشاء و غیر فحشاء را در بر دارد.

سوم «البغی» که به معنای خواستن و جستن گناه است که اعم از فحشاء و منکر می‌باشد، فحشاء مرحله اول زشتی است، و بغی در مرحله آخر و منکر در این میان میانگین بدی است.

وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ ﴿١١﴾ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِي

تَفَضَّتْ عَزَاهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكُنَّا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَالًا بَيْنَكُمْ أَنْ
تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبُلُوكُمْ اللَّهُ بِهِيَ وَلِيُبَيِّنَ لَكُمْ يَوْمَ
الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿۹۲﴾ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً
وَلَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَتُسْئَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ
تَعْمَلُونَ ﴿۹۳﴾

و هنگامی که با خدا پیمان بستید به پیمانتان وفا کنید، و سوگندها را پس از استوار کردنشان مشکنید؛ حال آنکه محققاً خدا را بر خود ضامن (و گواه) قرار دادید. به راستی خدا آنچه را انجام می‌دهید می‌داند. ﴿۹۱﴾ و مانند آن زنی نباشید - که رشته‌ی تابیده‌ی خود را پس از محکم کردن از هم گسست - که سوگندهای خود را میان خویش وسیله‌ی (فرب و) تقلب سازید (به خیال این) که گروهی از گروه دیگر (در داشتن امکانات) افزون باشند. فقط خدا شما را بدین وسیله می‌آزماید، و (نیز) برای اینکه روز قیامت در آنچه اختلاف می‌کرده‌اید برای شما آشکار سازد. ﴿۹۲﴾ و اگر خدا بخواهد بی‌چون شما را امنی یگانه می‌کند. ولی هر که را بخواهد بیراه می‌کند و هر که را بخواهد به راه می‌آورد. و به راستی از آنچه انجام می‌داده‌اید به درستی پرسیده خواهید شد. ﴿۹۳﴾

آیه ۹۳ - در این آیه یگانگی مکلفان در بُعد ایمان - در پرتو اراده تکوینی پروردگار جهان - کلاً منفی دانسته شده، چرا که این یگانگی مخالف اختیار و آزمایش است، لکن در همین زمینه حکمت آمیز اختیار هر که بیراهه را اختیار کند خدا هم همچنان او را بیراه می‌کند و هر که در راه راست است خدا هم به همراه اوست، زیرا «یشاء» هر دو مشیت مکلفان و مشیت ربانی را شامل است که تا اینان چیزی را نخواهند خدا هم چیزی را برایشان نخواهد، چه ضلالت و چه هدایت، و احیاناً هم اگر در گمراهی عناد ورزند خدا راه شیاطین را برایشان را هوار ساخته تا به جزای عنادشان گمراه‌تر گردند، روی این اصل اصولاً مکلفین در امور تکلیفی هرگز مجبور نیستند و اگر هم بر فرض محال اجباری در کار بود، - چنانکه در ابتدای آیه آمده - تنها اراده

هدایت همگانی بود و دیگر هیچ.

بانظری وسیعتر «کُم» که کل مکلفان در مثلث تاریخ تکلیفند «أُمَّةً وَاحِدَةً» بودنشان اعم است از اصل شریعت و اجبار در آن، و نیز در اصل آفرینش که از نظر عقولشان و دریافته‌هایشان یکسان باشند، و این مثلث ظاهراً مشمول «أُمَّةً وَاحِدَةً» می‌باشد: ۱- وحدت در سنخیت آفرینش که یکسان فکر کنند و یکسان عمل نمایند. ۲- وحدت در شریعت چنانکه در آیه (۴۸:۵) آمده که: از برای هر کدام از مکلفان پنج‌گانه شریعتی مقرر کردیم تا این اختلاف شرایع آزمونی برای آنان باشد. ۳- مقصود از جعل «جعلکم أُمَّةً وَاحِدَةً» اجبار کل مکلفان بر طاعت الهی باشد چه با شریعت واحده، و چه با اختلاف شرایع، و این «ولکن یضل من یشاء» بعنوان زمینه امتحانی در این مثلث مقرر گشته است.

وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَالًا بَيْنَكُمْ فَتَرِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا وَ تَذُوقُوا السُّوَاءَ
بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۹۴﴾ وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ
ثَمَنًا قَلِيلًا إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۹۵﴾

و سوگندهای خودتان را دستاویز تقلب میان خودتان قرار مدهید تا گامی بعد از استواریش بلغزد، و شما به (سزای) آنچه (دیگران را) از راه خدا باز داشته‌اید بدی را بچشید. (و اگر چنان کنید) برای شما عذابی بزرگ است. ﴿۹۴﴾ و با پیمان خدا بهایی ناچیز را نخرید. تنها آنچه نزد خداست - اگر می‌دانسته‌اید - (هم) آن برایتان نیکی‌ای است. ﴿۹۵﴾

آیه ۹۵ - معنای اینکه پیمان خدا را بابهایی اندک معاوضه نکنید این نیست که معاوضه‌اش زیاده ممنوع نباشد، بلکه بدین معنی است که در برابر پیمان خدا تمامی ثمنها کم و بی ارزش است.

مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَ لَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ

بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۹۶﴾

آنچه نزد شماست نابود می‌شود و آنچه نزد خداست پایدار است. و همواره کسانی

را که شکیبایی کردند به بهتر از آنچه عمل می‌کردند، همانا پاداش خواهیم داد. ﴿۹۶﴾

آیه ۹۶ - اینجا نخست بلفظ «ینفد» آدمیان - و به طریق اولی سایر آفریدگان - را در حال نیستی و فناء دانسته، و خدا را در کل باقی، بدین معنی که هرگز آغاز و انجا می‌نداشته و ندارد، در حالیکه تمامی آفریدگان دارای آغاز و انجامند، بجز شایستگان که در بهشت پایانی ندارند، ولی در هر صورت همگان در کل احوال نابودند و راه نابودی را می‌پیمایند.

نخست همگی نابود بوده‌اند و پس از پدید آمدن هم استقلالی ندارند، که اگر خدای جلّ جلاله لحظه‌ای از آنان روی گرداند بکلی نابود خواهند شد.

آری، کسانی که زندگی شان کلاً در راه خداست در کل احوال وجودیشان در سایه رحمت خدا بود و نمود دارند که: "کلّ من علیها فان. و یبق وجه ربك ذوالجلال و الاکرام" (۲۷:۵۵): همه چیز فانی است و تنها وجه پروردگار و وجه ربانیون و خدا شناسان - به اراده خدا - باقی است.

«عندکم» هر آنچه در نزد انسانهاست را فانی دانسته که از جمله آنها خود انسانها می‌باشند.

«صبروا» در اینجا امتیازی ایمانی برای مؤمنان است که مشتمل بر صبر در نفی محرّمات و اثبات واجبات می‌باشد، که صبر در محرّمات خودداری از ارتکاب آنها، و صبر در واجبات خودداری از ترک آنهاست، و اصولاً صبر برکل عندیته‌ها که خود را در برابر حق در جهت خودی فراموش کردن، و در جهت ربانی جویا و پویا شدن است، که در کل صبر بر ترک غیر خدا و سپس صبر بر انجام اعمالی که موجب خوشنودی خداست.

چرا پاداش این صبر "بأحسن ما كانوا يعملون" آمده، و آیا حسنش که فروتر است پاداش ندارد؟ پاسخ این است که صبر هم فراترش و هم فروترش پاداش فراتر دارد، و نسبت به جهنمیان نیز جزایشان بر مبنای "رحمتی وسعت کلّ شیء" کمتر و فروتر از

اعمالشان می باشد.

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً
وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٩٧﴾

هر کس - از مرد یا زن - در حال ایمانش (کار) شایسته‌ای انجام دهد، همواره او را به راستی زندگی‌ای پاکیزه می‌بخشیم، و به درستی به آنان بهتر از آنچه انجام می‌دادند همانا پاداش خواهیم داد. ﴿٩٧﴾

آیه ٩٧ - اینجا زندگی پاکیزه در انحصار کسانی است که اعمالی شایسته بر مبنای ایمان انجام دهند، چه مرد باشند و چه زن، و در این میان هیچ امتیازی جز شایستگی و جود ندارد، بنابراین هرگز مذکر یا مؤنث بودن دخالتی در پاداش حسنات و فراتر و فروتر آنها ندارد.

”حیوة طیبة“ در مربع زندگی است: ١- دنیا: پیش از رجعت ٢- و پس از آن ٣- برزخ و ٤- قیامت، جز آنکه جلوه دنیوی این زندگی پاک در رجعت برتر است، و جلوه افرونی آن نیز در قیامت برتر از برزخ است، و در دنیا گرچه این ”حیوة طیبة“ بابسپاری از زحمات همراه است لکن این پاکی جبران کننده آن زحمات است.

فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْءَانَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطٰنِ الرَّجِيمِ ﴿٩٨﴾

پس چون قرآن بخوانی، پس از (شرّ) شیطان مطرود، به خدا همی پناه بر. ﴿٩٨﴾

آیه ٩٨ - این آیه شریفه پناه بردن به خدای رحیم را از شرّ شیطان رجیم بهنگام قرائت قرآن واجب دانسته است، والبته این تنها پناهندگی لفظی آنها بدون معنی نیست، که پناه به خدا از اینگونه پناه بردن، بلکه در اصل پناه معرفتی و عملی است، زیرا گر چه قرآن مزید بر معرفت و عمل است، لکن دخالت شیطان از آن می‌کاهد، و یا آنرا ناچیز می‌سازد، بنابراین باید پس از بکار گرفتن کل نیروهای ایمانی برای جلوگیری از دخالت‌های شیطانی به خدا پناه بُرد، که هرگز نور قرآن را به

ظلمت تبدیل نکند، و یا در این میان قاری قرآن را در الفاظ و قرائت متوقف نسازد، بلکه همواره در دریافت معنا و عقیده و عمل به آن کوشا باشد، و در جمع عمق پناه بردن به خدا همان پناه واقعی است، و چه بهتر که با کوشش لفظی استعاذه نیز باشد، که زبان خود بیانگر واقعیت است، ولی استعاذه لفظی در برابر استعاذه معنوی واجب نیست، و چنانکه در آیه (۹۹) آمده این استعاذه واجب بهنگام قرائت قرآن برای نابودی یا کم کردن سلطه شیطانی است، که بر مبنای ایمان و توکل بر خدا محقق می‌گردد، زیرا تنها ایمان به خدا برای دفع سلطه شیطانی کافی نیست، بلکه توکل بر خدا نیز که از جمله استعاذه بالله است لازم است.

إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَنٌ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿۹۹﴾ إِنَّمَا سُلْطَنُهُ عَلَىٰ الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ ﴿۱۰۰﴾

بی‌گمان او را بر کسانی که ایمان آوردند و بر پروردگارشان توکل می‌کنند سلطه‌ای نیست. ﴿۹۹﴾ سلطه‌ی او [شیطان] تنها بر کسانی است که وی را به سرپرستی بر گیرند، (بر) کسانی که به وسیله‌ی او [شیطان] مشرکند. ﴿۱۰۰﴾

آیات ۹۹ و ۱۰۰ - اینجا این استعاذه سلطه شیطانی را در صورت توکل ربانی سلب می‌کند، و این توکل همان استعاذه کلی به خداست، که هر اندازه بیشتر و کاملتر و شاملتر باشد سلطه شیطانی کمتر و بالاخره نابود می‌گردد و در آیه (۱۰۰) سلطه شیطانی تنها برای کسانی آمده که او را ولی خود بدانند و به وسیله او شرک آورند، و حتی شرک ربانی هم سلطه‌ای شیطانی است.

وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَّكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۱۰۱﴾

و چون (نشانه و) آیتی را به جای آیتی دیگر بیاوریم - و حال آنکه خدا به آنچه به تدریج نازل می‌کند داناتر است - گویند: «تو فقط دروغ بافی.» (نه) بلکه بیشتر آنان

نادانی می‌کنند. ﴿۱۰۱﴾

آیه ۱۰۱ - و اینجا خورده‌گیری گروهی از کافران بمیان آمده که اگر آیت و نشانه‌ای ربانی بجای آیت و نشانه ربانی دیگری پیش آید به صاحب وحی نسبت افتراء می‌دهند، غافل از آنکه این جابجایی آیات ربانی دارای حکمتهائی است که در آیه (۱۰۶:۲) بطور مفصل بیان شده است.

مهمترین آیات جدید ربانی آیت قرآنی و محمدی ﷺ است که هر دو از بارزترین نشانه‌های وحیانی تا روز رستاخیزند، و آیا چنین آیتی که از چند جهت نسبت به آیات ربانی گذشته از نظر وحی و پیامبر برتر است مورد افتراست؟ ولی آن آیات گذشته که فروتر است - در عین تحریف - همچنان آیات ربانی می‌باشند! چنانکه در آیه (۱۰۲) این آیت آخرین همان قرآن معرفی گشته است.

قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَهُدًى
وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ ﴿۱۰۲﴾

بگو: «آن را روح‌القدس از طرف پروردگارت به تدریج به تمامی حق فرود آورده تا کسانی را که ایمان آورده‌اند استوار گرداند، و برای کسانی که (در برابر خدا) تسلیمند هدایت و بشارتی بزرگ است.» ﴿۱۰۲﴾

آیه ۱۰۲ - این آیه مانند آیاتی دیگر نزول تدریجی قرآن را بوسیله روح القدس^۱ خوانده، با اینکه نزول دفعی همین قرآن مفصل - مانند قرآن مجمل - بدون واسطه امکان داشت، و علت واسطه قرار دادن روح القدس را تثبیت مؤمنان بر ایمانشان خوانده که اولاً پیامبر اکرم ﷺ را خدا نپندارند، چنانکه نصاری مسیح^{علیهم‌السلام} را خدا انگاشتند، بجهت اینکه بدون پدرزاده شد، و انجیل یکباره بر حضرتش نازل گشت، و ثانیاً این نزول تدریجی قرآن برای پابر جا بودن مؤمنان بر ایمان است، که چون

۱. روح القدس همان روح سرپرست فرشتگان است و شاید مراد جبرئیل امین باشد و یا جمع هر دو باشد که نور علی نور است.

پیامبر بزرگوار ﷺ مورد سوالاتی واقع می‌شد که هنوز وحیش نرسیده بود در پاسخ می‌فرمود: نمی‌دانم، و این روح القدس است که هرگاه خدا بخواهد بر من وحی نازل می‌کند، و طبعاً آنانکه به رسالت حضرتش ایمان داشتند کلامش را می‌پذیرفتند، ثالثاً در فرود آمدن احکام سیاست گام به گام مدّ نظر بوده، که اگر یکجا فرود می‌آمد مورد تحمّل مؤمنان نبود به خصوص در عهد مکی که آغاز رسالت حضرتش بود، و گروه خطرناک مشرکان براین مسلمانان انگشت شمار احاطه داشتند، و نسبت به حضرتش همان وحی اجمالی قرآن برای فعلیت شخصی اش کافی بود، بدین معنی که برای شخص آن حضرت همین مقدار برای احاطه کلی بازتابی رسالتی داشت. "هدی و بشری للمسلمین" نیز بعنوان دو پیامد دیگر در این نزول تدریجی وانمود گشته، که هدایت و بشارت تدریجی برای مسلمان است.

وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ
أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ ﴿۱۰۳﴾

و به راستی و درستی می‌دانیم که آنان بی‌چون می‌گویند: «جز این نیست که بشری به او (قرآن) می‌آموزد.» (چنان نیست زیرا) زبان کسی که (این) نسبت دروغین را به او می‌دهید غیر عربی است، و این (قرآن) عربی‌ای روشن‌گر است. ﴿۱۰۳﴾

آیه ۱۰۳ - گروهی از مشرکان در عهد مکی - که این آیه هم در همان عهد فرود آمده - می‌گفتند: این قرآن را بشری همچون سلمان به او آموخته، حال آنکه سلمان اولاً فارسی زبان بوده، و ثانیاً در مدینه ایمان آورده، یا آنکه می‌گفتند شخص دیگری مانند بلعون قرآن را در مکه به پیامبر ﷺ آموخته، و حال آنکه او نیز عرب نبوده و همچون سلمان از شاگردان آن حضرت بوده است.

وانگهی اگر دیگران قرآن را به حضرتش تعلیم کرده‌اند، حق این بود که خودشان ادعای رسالت کنند، نه شاگردانشان، زیرا رسالت قرآنی قطعی و بهترین نشانه و حیاتی بودن آن است، و روی همین جهت هم اینان قرآن را به دیگری نسبت داده‌اند، تا از رسالت محمدی ﷺ شانیه تهی کننده، ولی باز جای این پرسش است

که اگر قرآن بر غیر حضرتش نزول یافته بود، پس چرا آنانکه حامل این وحی ربانی بوده‌اند خود دعوی رسالت نکرده‌اند، که خود خیانتی چند بعدی و ناچیز گرفتند اصلی خود است، و بالاخره.

آفتاب آمد دلیل آفتاب گر تو داری عقل از وی رو متاب
و اگر اینان این خیانت را مرتکب بوده‌اند، بر حسب حکمت ربانی برای نگهبانی وحی به اراده الهی دچار تناقض می‌گشته‌اند، تا این دلالت و حیانی مکلفان را منحرف نسازد، چنانکه در آیاتی مانند "ولو تقول علينا بعض الاقاویل لأخذنا منه باليمين. ثم لقطنا منه الوتين" (۴۶:۶۹) این حقیقت مسلم است و اینجا "لسان عربی" مبین "این لسان قرآنی را که بسی آشکار و بیانگر و حیانی بودن آن دانسته خود تمامی افتراءات را نسبت به غیر و حیانی بودن قرآن سلب کرده است.

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٠٤﴾
إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ
الْكٰذِبُونَ ﴿١٠٥﴾ مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ
مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِّنَ
اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٠٦﴾

بی‌گمان کسانی که به آیات خدا ایمان نمی‌آورند خدا آنان را هدایت نمی‌کند و
برایشان عذابی درناک است. ﴿۱۰۴﴾ تنها کسانی دروغ‌پردازی می‌کنند که به آیات خدا
ایمان نمی‌آورند و ایشان خودشان دروغ‌گویند. ﴿۱۰۵﴾ (دروغ‌زن) کسی است که پس از
ایمانش به خدا کفر ورزد مگر آن کس که مجبور شده و قلبش به ایمان اطمینان دارد.
لیکن کسانی که سینه‌هاشان را به کفر گشاده کردند، پس خشم خدا بر آنان است و
برایشان عذابی بزرگ است. ﴿۱۰۶﴾

آیه ۱۰۶ - کفر به خدا کلاً ممنوع است، مگر آنکه با حفظ ایمان درونی و به منظور
دوری از خطر بیشتر احیاناً با اجبار و اکراه کافران زبان به کفر گشوده شود، گرچه این

اکراه هم احیاناً کفر زبانی را تجویز نمی‌کند، مانند پیامبران و امامان و شرعمداران، و بالاخره مردمان معروف به ایمان که کفر زبانشان دیگران را در عقاید ایمانی سُست کند، و یا بنیاد ایمان را از بیخ بر می‌کند، مانند رسول گرامی اسلام ﷺ که در نهایت اکراه و اضطراب بود، و در آخر کار کفار قصد جاننش را کردند، ولی نه تنها زبان به کفر نگشود، بلکه ظاهر و باطن ایمانش را قویتر نمود و اگر آن حضرت کمی تقیه می‌کرد اصلاً اسلامی بوجود نمی‌آمد.

ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا عَلٰى الْآخِرَةِ وَاَنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِيْنَ ﴿۱۰۷﴾ اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ طَبَعَ اللّٰهُ عَلٰى قُلُوْبِهِمْ وَ سَمِعِهِمْ وَاَبْصَرِهِمْ وَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْغٰفِلُوْنَ ﴿۱۰۸﴾ لَا جَرَمَ اَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخٰسِرُوْنَ ﴿۱۰۹﴾ ثُمَّ اِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِيْنَ هَاجَرُوْا مِنْۢ بَعْدِ مَا فُتِنُوْا ثُمَّ جٰهَدُوْا وَ صَبَرُوْا اِنَّ رَبَّكَ مِنْۢ بَعْدِهَا لَغَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ ﴿۱۱۰﴾ يَوْمَ تَأْتِيْ كُلُّ نَفْسٍ مُّجَدِلٌ عَنۢ نَّفْسِهَا وَ تُوَفِّيْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُوْنَ ﴿۱۱۱﴾

این بدین سبب است که اینان - بی‌امان - زندگی دنیا را بر آخرت - از روی محبت - برگزیدند، و اینکه خدا گروه کافران را هرگز هدایت نمی‌کند. ﴿۱۰۷﴾ اینانند کسانی که خدا بر دل‌ها و گوش‌ها و دیدگان‌شان مهر نهاده، و ایشان (هم) اینان غافل اند. ﴿۱۰۸﴾ ناگزیر اینان در آخرت، (هم) اینان همواره زبان کاراند. ﴿۱۰۹﴾ سپس پروردگارت برای کسانی که پس از آزمونی آتشین (از محیطی گمراه کننده) هجرت کرده (و) سپس جهاد نموده و شکیبایی کردند، به راستی پروردگارت (نسبت به آنان) بعد از آن (همه مصایب) به راستی بسی پوشنده‌ی رحمت‌گر بر ویژگیان است. ﴿۱۱۰﴾ روزی (که) هر کسی می‌آید در حالی که از خود دفاع می‌کند؛ و هر کسی به آنچه کرده بی‌کم و کاست پاداش می‌یابد در حالی که بر آنان ستم نرود. ﴿۱۱۱﴾

آیه ۱۱۱ - در این آیه «ما عملت» که جزای اعمال زشت و زیبا معرفی شده دلیل

است بر انعکاس و باقی ماندن صداها و سیماهای اعمال که پس از شنیدن و دریافت آنها به اراده الهی مبدل به جزاء می شوند.

وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ ءَامِنَةً مُّطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِّنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ﴿۱۱۲﴾ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ ﴿۱۱۳﴾ فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلالًا طَيِّبًا وَ اشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِن كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ﴿۱۱۴﴾ إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَحُمَ الْخَنزِيرِ وَ مَا أَهْلٌ لِّغَيْرِ اللَّهِ بِهِ ۚ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَ لَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿۱۱۵﴾

و خدا (برای ناسپاسان) گروهی را مثل زده است که غرق در امن و امان بودند، در حالی که روزیشان از هر سو برایشان به گونه‌ای فراوان می‌رسید. پس نعمت‌های خدا را کفران کردند، و خدا (هم) به سزای آنچه می‌ساخته‌اند، لباس گرسنگی و هراس را به آنان چشانید. ﴿۱۱۲﴾ و به راستی و درستی فرستاده‌ای از خودشان برایشان آمد، پس او را تکذیب کردند. پس در حالی که ظالم بودند آنان را عذاب فرو گرفت. ﴿۱۱۳﴾ پس از آنچه خدا شما را روزی داده است حلال پاکیزه‌ای بخورید، و نعمت خدا را - اگر تنها او را می‌پرستید - شکر گزارید. ﴿۱۱۴﴾ (خدا) تنها مردار و خون (ریخته شده) و گوشت خوک و آنچه را (به هنگام ذبح) نام غیر خدا بر آن برده شده: حرام گردانیده است. (با این همه) هرکس (که به خوردن آنها) ناگزیر شود، در حالی که ستمکار و جویای اضطراب و (نیز) برگشت‌کننده (ی به این) حرام نباشد؛ خدا بی‌گمان بسی پوشنده‌ی رحمت‌گر بر ویژگیان است. ﴿۱۱۵﴾

آیه ۱۱۵ - «اضطرَّ» فعل مجهول است و تنها اضطراب ناخواسته را شامل می‌شود، که در این حال خوردن حرام برای حفظ جان بمقدار ضرورت حرمت ندارد، بلکه

واجب نیز هست، ولی اگر مکلف خود را دانسته و باختیار به اضطرار افکنند، حرمت کاری که مبتلای به آن گشته همچنان پابرجاست، و باز اگر اینجا هم خطر جانی و ماندش در کار باشد، آن حرام که موجب حفظ انسان است در عین حرمتش واجب است برای حفظ واجب‌تر انجام گیرد، و فرقی با اضطرار ناخواسته حرام نبودن فعل اضطراری اولی است، و دومی همچنان حرام است.

وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَلٌ وَهَذَا حَرَامٌ
لُتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ
لَا يُفْلِحُونَ ﴿۱۱۶﴾

و به آنچه زبان شما به دروغ می‌پردازد، مگویید: «این حلال است و این حرام.» تا بر خدا افتزایی دروغین بزیند. به راستی کسانی که بر خدا افتزای دروغ می‌بندند (خود و دیگران را) رستگار نمی‌کنند. ﴿۱۱۶﴾

آیه ۱۱۶ - اینجا کلاً نسبت دادن آنچه را که مستند به ادله و حیانی نیست به وحی افتزای بر خدا دانسته، گرچه احیاناً واقعیتی هم داشته باشد، مانند حاکم شرعی که مبانی حکومت شرعی را ندارد، حتی اگر حکمش ناخودآگاه موافق واقع هم باشد باز این حکم افتراء بر خداست، بنابراین فتاوایی که با دلیلی از کتاب یا سنت قطعیه ثابت نیستند گرچه واقعیتی هم داشته باشند خود افتراء علی‌الله‌اند تا چه رسد به فتوایی که بر خلاف کتاب الله باشند.

مَتَّعْ قَلِيلٌ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۱۱۷﴾ وَ عَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا مَا فَصَّصْنَا
عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَ مَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿۱۱۸﴾ ثُمَّ
إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهْلَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا
إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۱۱۹﴾

این (بهره‌ی دنیوی) متاعی است اندک و برایشان عذابی است پر درد. ﴿۱۱۷﴾ و بر کسانی که یهودی شدند، آنچه را قبلاً بر تو حکایت کردیم حرام گردانیدیم. و ما به آنان ستم نکردیم، بلکه آنان (خود) به خودشان ستم می‌کرده‌اند. ﴿۱۱۸﴾ سپس پروردگارت به راستی برای کسانی که به نادانی مرتکب گناه شدند، سپس بعد از آن توبه نموده و (گناهشان را جبران و) اصلاح کردند، البته پروردگارت پس از آن بسی پوشنده‌ی رحمت‌گر بر ویژگیان است. ﴿۱۱۹﴾

آیه ۱۱۹ - و اینجا شرط پذیرش توبه از گناه نخست نادانی و سپس اصلاح تباهی گناه خوانده شده، که در اینصورت پذیرش توبه مورد وعده حتمی آلهی است، چنانکه در آیاتی مانند (۱۸:۴) و (۵۴:۶) نیز آمده است، جز آنکه در مورد توبه عدم دسترسی به اصلاح درباره گناه از روی دانائی هم آیاتی چند آنرا قابل پذیرش دانسته، مثلاً آیه (۱۸:۴) تنها پذیرش توبه را از کسانی سلب کرده که همچنان به گناهانشان ادامه می‌دهند تا هنگام مرگشان فر رسد و آنگاه گویند اکنون توبه کرده‌ایم، که طبعاً این توبه چون زبانی و از روی ترس است پذیرفته نیست، و میانگین این دو مرحله این است که به هر کیفیتی که گناهانی انجام داده پیش از ظهور علائم مرگ و خطر حقیقتاً توبه کند که آیاتی نیز بر این حقیقت دلالت دارد.

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿۱۲۰﴾ شَاكِرًا
لِلنَّعْمَةِ أَجْتَبَاهُ وَهَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۱۲۱﴾ وَءَاتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا
حَسَنَةً وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ ﴿۱۲۲﴾

به راستی ابراهیم (به تنهایی) امتی بود، خاضع و فرمان‌بردار (از) خدا (و) از هر باطلی رویگردان بود و از مشرکان نبود. ﴿۱۲۰﴾ حال آنکه نعمت‌هایش را شکرگزار بود، (خدا) او را برگزید و به راهی بسی راست و ارزشمند هدایتش فرمود. ﴿۱۲۱﴾ و در دنیا به او (زندگی) نیکی دادیم و به راستی او در آخرت بی‌گمان از شایستگان (ویژه) است. ﴿۱۲۲﴾

آیات ۱۲۰ تا ۱۲۲ - در این آیات حضرت ابراهیم علیه السلام به تنهایی امت و گروهی خاشع

در برابر خدا خوانده شده که هم تصمیمش تصمیم گروهی بود، و هم یک تنه دعوت به ایمان می‌کرد، و کسی هم در آغاز همراهش نبود، او سوی صراط مستقیم و دارای حسنه دنیا و صلاحیتی والا در آخرت بود.

افراد و شخصیتها مختلف‌اند، برخی مانند ابراهیم و ابراهیمیان یک تنه امتی هستند که دارای تصمیم و اراده جمعی یک امتند، و برخی از خود هم تهی بوده و صفرند، چنانکه گروهایی منحرف اینگونه می‌باشند، و برخی هم میانگین از این جریانند.

ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿۱۲۳﴾

سپس به سوی تو وحی کردیم که: «از آیین ابراهیم - در حالی که رویگردان از باطل

بود - پیروی کن حال آنکه از مشرکان نبود.» ﴿۱۲۳﴾

آیه ۱۲۳ - اینجا پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ - که مقامش بر تمام معصومان مقدم است - مأموریت یافته که از روش ابراهیم پیروی کند، و آیا این تبعیت بزرگتر از کوچکتر نیست؟ پاسخ این است که گرچه آن حضرت از ابراهیم بزرگتر است، لکن ملت و شریعت ابراهیم به شخص وی مربوط نیست، بلکه شریعت خداست، و اینکه رسول گرامی اسلام ﷺ مأمور به پیروی از این شریعت شده مقصود در برابر گمان‌های بیجای یهود و نصاریٰ ادامه دادن راه توحیدی ابراهیمی است، که هرگز غبار آلود نگشته و از او هم برتر است.

إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ

الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿۱۲۴﴾

(جریان) شنبه، تنها بر کسانی - که درباره‌ی آن اختلاف کردند - مقرر گردید. و به

راستی پروردگارت روز رستاخیز میان آنان درباره‌ی چیزی که در مورد آن اختلاف

می‌کرده‌اند به درستی داوری خواهد کرد. ﴿۱۲۴﴾

آیه ۱۲۴ - "أَنَا جَعَلُ السَّبْتَ" علت جعل شنبه را - از لحاظ ممنوع بودن صید ماهی و... - بر این اساس خوانده که یهودیان در آن اختلاف کردند، در آغاز - چنانکه در سفر تکوین آمده: خدا آسمان زمین را در شش روز آفرید و روز شنبه ادراک خستگی کرد، و گروهی هم این نسبت ناروا را به خدا انکار کردند، و در ثانی حیل‌هایشان در صید ماهی، و نهی نهی کنندگان از آن، و یا سکوتشان از نهی، که در جمع جعل سبت و استمرارش برای یهودیان به همین علل بود، ولی در شریعت انجیل این حکم ابتلائی و احکامی ابتلائی دیگر شد.

و سه آیه آخرین این سوره نخست پی‌گیری و تعقیب شامل را در صورت لزوم مقرر داشته، در ثانی صبری مناسب بر پی‌آمدهای دعوت‌الله، و در آخر کار مشیت ربانی را بر پاسداران شریعت حتمی دانسته است.

أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ
أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴿۱۲۵﴾

با فرزندی و اندرز نیکو (مکلفان را) به راه (راهوار) پروردگارت دعوت کن، و با آنان با نیکوترین شیوه مجادله نمای. به راستی پروردگارت به (حال) کسی که از راه او منحرف شده داناتر و (هم) او به (حال) راه‌یافتگان (نیز) داناتر است. ﴿۱۲۵﴾

آیه ۱۲۵ - اینجا امر به دعوت الی الله اعم از امر رسولی، رسالتی، شرعمدارای و در آخر کل کسانی که شایستگی این دعوت سه‌گانه را دارند می‌باشد، نخست «بالحکمة» که مشتمل بر حکمت فطری و عقلی و علمی است که هر سه در پرتو حکمت ربانی و حیانی پایه‌های چهارگانه بنای رفیع دعوت الی الله را تشکیل می‌دهند، حکمت بمعنای پیوند دادن گسسته‌هاست، و دعوت بسوی پروردگار با حکمت هم بدین معناست که گسسته‌هایی را در چهار پایه پیوند دهد، و این خود نخستین محور دعوت الی الله و زیربنای آن است، که با این حجتهای درونی و برونی مردم را به راه خدا آورند، سپس اگر در این جریان پذیرشی شایسته نبود - که با وجود اتمام حجت هنوز هم دعوت شدگان از روی هوی و جهالت زیر بار حق نرفته‌اند.

گام دومین در دعوت الی الله "الموعظة الحسنة" است که باپندی نیکو و نیک فرجام بر مبنای حکمت گذشته آنان را به راه آورند، و اگر این هم تأثیر شایسته‌ای نداشت سومین گام که "جادهم بالتی هی أحسن" است بعنوان آخرین مرحله در دعوت الی الله نقش آخرین را دارد، که بابهترین سخن و زیباترین و ملایمترین بیان با آنان به گفتگو پردازند، و اگر پیمودن این سه گام به شایستگی اثری نداشت که طرف با روشن شدن حقیقت باحکمت و موعظه نیکو و گفتگوی زیبا و دل‌ریا با وی، همچنان بر عناد و لجاجت خویش باقی ماند، و نه تنها نپذیرفت یاساکت نشد، بلکه در عقاید شایسته دیگران هم فتنه جوئی نمود، چون اینگونه فتنه از خونریزی بدتر است که "الفتنة اشد من القتل" (۲: ۱۹۱)، در اینصورت خویش مباح و هدر است، و بر حسب آیه (۱۲۶) همانگونه که آنان بر شما هجوم می‌کنند شما نیز بر آنان هجومی به گونه‌ای همانند کنید، و اگر هم با صبر و شکیبائی شما دست از فتنه بردارند شما هم از آنان دست بردارید.

اصولاً اسلام دین هجوم نیست، بلکه در صورت ضرورت دین دفاع است، چنانکه آیاتی دیگر از قبیل "لا تجادلوا اهل الكتاب الا بالتی هی أحسن إلا الذین ظلموا منهم..." (۴۶: ۲۹) بیانگر این حقیقت است، که با اهل کتاب جدال نکنید، مگر بابهترین و پسندیده‌ترین رفتار و گفتار، بجز آنانکه بر ظلم خود پایدارند که پاسخی ظالم برخوردار می‌مانند است.

روی این اصل سه زاویه از این مربع در دعوت الی الله نقش ایجابی دارد، و تنها زاویه آخرین که حالتی دفاعی است دارای نقشی سلبی است که اگر منحرفان از انحرافشان دست برداشتند، دست کم باعث فتنه نسبت به سایرین نشوند، چه فتنه جانی و چه بدتر فتنه عقیدتی، و این مرحله چهارم در حاشیه "بالتی هی احسن" خود در آخر کار بهترین مرحله است گرچه نسبت به اینان زیبا نیست لکن نسبت به پاسداری از حق آخرین و استوارترین گام است.

وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ ۖ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ
لِّلصَّابِرِينَ ﴿۱۲۶﴾ وَأَصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ ۗ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ

فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ ﴿۱۲۷﴾ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ
مُحْسِنُونَ ﴿۱۲۸﴾

اگر پیگیری کنید، همان گونه که مورد عقوبت قرار گرفته‌اید (متجاوز را) به عقوبت
رسانید، و اگر به درستی صبر کنید البته آن برای شکیبایان بهتر است. ﴿۱۲۶﴾ و صبر کن
و صبر تو جز به (توفیق) خدا نیست. و بر آنان اندوه مخور و از آنچه نیرنگ می‌زنند
در تنگی ای مباش. ﴿۱۲۷﴾ بی‌گمان، خدا با کسانی است که پرهیز داشتند، و (با) کسانی
(است) که (هم) آنان نیکوکاراند. ﴿۱۲۸﴾

سورة اسراء

این سوره دارای اسامی: اسراء، بنی اسرائیل، و سبحان است، آغازش سبحان و انجامش الحمد لله است که در این میان کل آیاتش تسبیح به حمد است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ، لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ
الْأَقْصَا الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ
الْبَصِيرُ ﴿١﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگیان

منزه است کسی که بنده (ی ویژه) اش را شبانگاهی از مسجدالحرام به سوی دورترین
مسجد (آسمانی) - که پیرامونش را برکت دادیم - به (وسیله) بنده ممتازش سیر داد،
برای آنکه برخی از نشانه‌هایمان را به او نشان دهیم، بی‌گمان او (هم) او (خدای) بسی
شنوای بیناست. ﴿١﴾

آیه ۱ - «سبحان» به معنای تنزیه حضرت اقدس الهی ﷻ است از اینکه نتواند بنده
خود را به بالاترین مکان و مکانت آسمانی در زمانی اندک بالا ببرد، و نیز تنزیه از

اینکه این بالا بردن به آسمان برای ملاقات رو در روی او باشد، که «سبحان» هر دورا - و هر نقصانی را از ساحت اقدس الهی - برطرف می‌سازد.

«اسری» سیر بالا و والای شبانه است که در این سیر شبانه معراجی رسول بزرگوار اسلام ﷺ هم به بالاترین جایگاه مطلق جهان امکان رسید و هم در این رسائی با چشم سرش کل این جهان را نگریست، و با چشم سرش به مقام "اودنی" در معرفت خدا واصل گردید.

«عبده» اینجا بیانگر دو حقیقت است: ۱- اینکه این معراج مشتمل بر هر دوی روح و بدن است، زیرا اگر یکی بود تعبیر هم یکی بود که "بجسم عبده" یا "روح عبده" بود. ۲- اشاره به عبودیت ویژه آن حضرت است که همین خود زمینه معراجی ویژه او بود، زیرا اینجا «عبده» است یعنی بنده اش و نه "عبد من عبیده" که: بنده ای از بندگانش، در نتیجه گوئی عبودیت و بندگی در میان کل بندگان حق ویژه آن حضرت است،^۱ چنانکه بر حسب آیاتی چند وحی، رسالت، عصمت، معرفت، یقین، و سایر امتیازاتش سرآمد کل مکلفان و حتی رسولان و سایر معصومان در مثلث زمان است.

و «لیلاً» در اینجا هم تأکیدی است برای سیر شبانه و هم تبیین وحدت سیر و وحدت شب است که این سیر عظیم یک شبه رخ داده است.

"من المسجد الحرام" جایگاه این معراج را خود مسجد الحرام معرفی کرده که والاترین مساجد است و "الی المسجد الاقصی" نیز بالاترین مساجد آسمانی را که در سدره المنتهی است معرفی نموده و "بارکنا حوله" که تمامی اطراف این مسجد الاقصای معراجی را شامل است، کل جهان هستی را در بر دارد، گرچه این برکت‌ها بر حسب درجات این مکانهای حول مسجد الاقصی دارای درجاتی است.

«الاقصی» که صفت این مسجد است - و به اصطلاح افعال تفضیل مطلق می‌باشد آنرا دورترین مساجد کونی زمینی و آسمانی نسبت به مسجد الحرام خوانده و روی

۱. «عبده» در شش جای قرآن در نحصر حضرتش و یکجا برای زکریا است، و «عبدنا» در دو جا مخصوص حضرتش و در سه جای دیگر در باره نوح، داوود و ایوب آمده است. ولی یکجا «عبده» برای زکریا و سه جای «عبدنا» برای سه پیمبر دیگر برای امتیاز راجع به آنان نیست.

این اصل مسجد الاقصی زمینی نیست، اگرچه سیر نخستین معراجی حضرتش از همین مسجد الاقصای زمینی بوده است و سپس به اقصای آسمانی صعود فرمود، و اینکه اینجا نیز مسجد اقصی نامیده شده است، بر مبنای دورتر بودن این مسجد است که پایان سیر حضرتش از مسجد الحرام و قدس همان مسجد اقصای آسمانی بوده است.

دورترین مساجد زمینی به المساجد الحرام مسجد کوفه بوده است و بر حسب روایاتی در زمان حضرت نوح نیز وجود داشته که "فار التنور" نیز به حساب بعضی از معانیش از همانجا بوده است.

در هر صورت "المسجد الاقصی" که پایان سیر معراجی آن حضرت است همان دورترین مساجد کونی است که در "سدرۃ المنتهی" جای دارد و این هم به معنای منتهای کون تکلیفی است که فوق آن بخش دومین آسمان هفتمین است که "عندها جنة المأوی" و بر حسب دو آیه قرآنی وسعت جنت المأوی به اندازه کل آسمانها و زمین است.

"لثریه من آیاتنا" به معنای نشان دادن آیات و نشانهای ربانی است که رؤیت آنها برای حضرتش امکان پذیر بوده، چنانکه رؤیت حضرت اقدس الهی ﷺ نیز با دیده دلش در بالاترین مراحل امکان بوده است که معرفت حق در بالاترین مرحله امکان آنجا بوجود آمده و چنانکه در سوره نجم نیز با تعبیر "و هو بالافق الاعلی. ثم دنی فتدلی. فکان قاب قوسین او ادنی" این معرفت بصیرتی ربانی را به مرحله "اودنی" رسانده که در این معرفت از خود هم غافل شده، و ماندن در این مرحله رسالت او را متوقف می‌کرد، و بالاخره:

از آن دیدن که غفلت حاصلش بود دلش در چشم و چشمش در دلش بود و تفصیل این معراج در سوره «نجم» تفسیر الفرقان آمده است.

وَأَتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ أَلَّا تَتَّخِذُوا مِن

دُونِي وَكَيْلًا ﴿٢﴾ ذُرِّيَّةً مِّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا ﴿٣﴾

و کتاب (وحیانی تورات) را به موسی دادیم، و آن را برای فرزندان اسرائیل رهنمودی گردانیدیم که: «(زنهار) غیر از من کاردانِ کارسازی بر مگیرید.» ﴿۲﴾ فرزندان (همان) کسانی را که با نوح (در کشتی) حمل کردیم (ارج بدار) به راستی که او بنده‌ای بسیار سپاسگزار بود. ﴿۳﴾

آیه ۳ - این "ذریه من حملنا مع نوح" گرچه کل نسلهای بشری را که ذریه سرنشینان کشتی نوح اند شامل است، ولی اینجا ویژگی ای نسبت به بنی اسرائیل دارد که هم از نظر اکثریت افرادشان و نیز اکثریت پیامبرانشان مورد توجه‌اند، و در عین حال اکثریت خطرها را نسبت به انسانها داشته و دارند.

وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ
وَلَتَعْلَنَّ عُلُوقًا كَبِيرًا ﴿۴﴾

و به فرزندان اسرائیل در کتاب (آسمانی‌شان) خبری حتمی دادیم: (که) «همانا دو بار در [سراسر] زمین همواره افساد خواهید کرد. و بی‌گمان (بار دوم) به سرکشی بزرگی بی‌امان بر خواهید خاست.» ﴿۴﴾

آیه ۴ - "قضینا الی" به معنای اخباری است قطعی که در مورد دو افساد جهانشمولشان در تورات آمده است، که "قضینا علی و قضینا به و قضینا نه" نیست، زیرا این هر سه به معنی اراده حتمی است، ولی "قضینا الی" ربطی به اراده ندارد، بلکه به معنی اخباری حتمی است، و "لتفسدن فی الارض" افساد حتمی جهانشمول بنی اسرائیل است که در آینده اتفاق خواهد افتاد، زیرا "فی الارض" است و نه «فی فلسطین» و ارض که شامل کل ارض است آن هم در تعبیر ربانی هرگز ویژه بخشی از ارض نخواهد بود.

«مرّتين» هم بر خلاف روایاتی چند به معنای کشتن حضرت زکریا و یحیی علیهما السلام نیست، زیرا اگر این افساد جهانشمول بدین معنی بود، "و قتلهم الانبیاء بغیر حق" (۱۸:۳) که بیانگر کشتار بسیاری از پیامبران است بجای مرّتين بایستی «مرات» باشد، و در هر صورت ارض همان ارض تمام است، و مرّتين که هنوز هم هیچیک از

این دو افساد جهانشمول اتفاق نیافتاده، زیرا چنان افسادی لازم‌ه‌اش سلطه‌ی جهانی است، و یهودیان در کل تاریخشان در بدر و فراری بوده‌اند و اگر هم سلطه‌ای در زمان داود و سلیمان و اشعیاء بر ایشان بدست آمده، سلطه‌ی ربانی و عادلانه بوده و نه سلطه‌ی افسادگر، آن هم مرتین نبوده، بلکه «مرآت» بوده است.
 اکنون ببینیم "علو کبیراً" بعد از «مرتین» مرحله‌ای سومین است یا یکی از این دو مرحله؟

فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا
 خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا ﴿٥﴾ ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ
 وَأَمَدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا ﴿٦﴾ إِنَّ أَحْسَنَهُمْ
 أَحْسَنُكُمْ لِأَنفُسِكُمْ وَإِن أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا
 وُجُوهَكُمْ وَيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا
 تَتَبِيرًا ﴿٧﴾

پس آنگاه که (زمان تحقق) وعده‌ی نخستین آن دو (افساد) فرا رسد، بندگان (ویژه‌ی) خود را - که سخت نیرومندند - بر شما می‌گماریم. پس (در) میان خانه‌ها (برای سرکوبی شما) به جستجوی بی‌امان بپردازند، و این وعده‌ای انجام‌شدنی بوده است. ﴿٥﴾ سپس دوباره شما (اسرایلیان) را بر این بندگان ویژه چیره می‌کنیم، و شما را با اموالی و پسرانی (یاری و) مدد می‌دهیم، و شما (اسرایلیان) را بیش از پیش (برای جنگ) بسیج می‌گردانیم. ﴿٦﴾ اگر نیکی کنید، برای خودتان نیکی کرده‌اید، و اگر (هم) بدی کنید، به زیان خودتان است. پس آنگاه که وعده‌ی پایانی فرا رسد باید (آن بندگان ما) چهره‌هایتان را زشت و تباه کنند. و باید در آن مسجد (الاقصای زمینی) در آیند، چنان که نخستین بار وارد آن شدند، و باید (با غلبه بر اسرایلیان) بی‌گمان چیرگی‌شان را یکسره برجینند (چه) برچینند. ﴿٧﴾

آیات ۵ تا ۷- که "وعد اولاهما" و "وعد الآخرة" آمده استفاده می‌کنیم که این "علواً کبیراً" مرحله سوم نیست، بلکه یکی از همین دو مرحله است، و از "لیسوءوا و جوهمکم و لیدخلوا المسجد کما دخلوه اول مرة" می‌فهمیم که این "علواً کبیراً" دومین مرحله افساد جهان شمولشان است، زیرا این علو کبیر پس از نخستین دخول در مسجد اقصی خواهد بود، و در جمع در آینده‌ای دور یا نزدیک این دو افساد با فاصله‌ای انجام خواهد شد، و اکنون که سالیانی است که صهیونیزم بین‌الملل با غضب فلسطین و تصرف قدس آغاز افساد جهان شمولش را کرده است ولی هنوز این افساد جهانی نیست که از نظر عقیدتی و سیاسی و اقتصادی و سایر جهات، هنوز کلی و صد در صد نشده است، می‌توان گفت که این جریان از آغاز تشکیل دولت صهیونی آغاز افساد نخستین است، تا چه پیش آید.

در آیه (۵) "وعد اولاهما" درباره تحقق یافتن نخستین افساد جهان شمول است که

پس از آن «بعثنا...» است

آیا این "عباداً لنا" بخت النصر و همراهیان مشرکش می‌باشند؟! هرگز! زیرا اولاً افساد یهودیان در آن هنگام جهان شمول نبوده، بلکه بدتر از افساد جزئی آنان، افساد بخت النصر بوده که قدس را تصرف کرده، و این یهودیان موحد بودند که مأموریت یافتند "ادخلو هذه القرية سجداً" گرچه این موحدان تخلفانی هم داشته‌اند، ولی بالاخره در برابر مشرکان بخت النصری غاصب شایستگی داشته‌اند، و انگهی "عباداً لنا" برای این گروه مجاهدان نسبتی ویژه به خدا مقرر کرده است، پس اینان ویژگی‌هایی از مجاهدان خداپرست هستند که از سراسر جهان اسلام با هماهنگی و نیروی ایمان پذیرای این انگیزش ربانی هستند که "بعثنا علیکم" و اصولاً «بعثنا» انگیزش ربانی است با جمعیت صفات کمال رحیمی و رحمانی، روی این اصل آیا این "عباداً لنا" با این همه ویژگی‌ها که مأموریت تار و مار کردن یهودیان افسادگر جهانی را دارند، همان بخت النصر و همراهیانش می‌باشند؟ این خود گمانی است منحرف و بخت النصری.

علی الجملة «علیکم» و نه «الیکم» اینجا ویژگی سلطه‌گر این انگیختگان ربانی را نشان می‌دهد، که نخست "عباداً لنا" بندگان ویژه خدا در میان کل مکلفانند، و در

ثانی "اولی باس شدید" صاحبان نیروئی بس شدیدند که در برابر نیروی سلطه‌گر اسرائیلی پیروز می‌باشند، و سوم "فجاسوا خلال الدیار" کل جایگاههای سلطه‌گر اسرائیلی را در سراسر زمین شامل است، بویژه فلسطین و جاهائی دیگر که تحت سلطهٔ مماس خود دارند و خواهند داشت، که با جهاد پی‌گیر این "عباداً لنا" پراکنده و خوار خواهند شد.

"و کان وعداً مفعولاً" بدین معنی است که چنانکه وعدهٔ خبری افساد نخستین جهان‌شمول اسرائیلی تحقق خواهد یافت، در پی آن وعدهٔ خبری مغلوب شدن آنان توسط "عباداً لنا" نیز محقق خواهد شد.

آیهٔ ۶- این آیه بیانگر افساد جهان‌شمول دومین و آخرین بنی اسرائیل است، که در اثر برگشت آنان به قدرت و نیروئی بزرگتر "عباداً لنا" را به عقب می‌رانند، و این «رددنا» و «امدنا» و «جعلنا» بازگشائی ابتلائی ربانی است که جلو این مفسدان را مجدداً تا حدی باز می‌گذارد تا آنچه نیروی افساد دارند انجام دهند، و سپس کلاً نابود گردند، که گرچه گروهی از یهودیان و نصرانیان بر حَسَب دو آیهٔ "فاغرینا و القینا بینهم العداوة و البغضاء الی یوم القیامة" باقی خواهند ماند، ولی کلاً تحت سلطهٔ اسلامی خواهند بود.

مرحلهٔ نخستین که "عباداً لنا" غلبه خواهند کرد همان قیام اسلامی جهانی قبل از قیام حضرت مهدی (عج) خواهد بود، که پس از این مرحلهٔ نخستین به سستی یا خاموشی می‌گرایند، و قیام دومین بر مبنای "یسوئوا و جوهکم" در آیهٔ هفتم، قیام مهدوی (عج) خواهد بود، چنانکه در روایات بسیاری است که "عباداً لنا" مرتبهٔ نخستین همان مجاهدان فی سبیل الله‌اند که قبل از مجاهدان مهدوی مماس می‌باشند، و مرحلهٔ دوم که افساد بنی اسرائیل نیز عمیق‌تر و جهانی‌تر است بر حَسَب آیهٔ چهارم "علواً کبیراً" می‌باشد، این علواً کبیراً توسط حضرت مهدی علیه السلام و اصحابش بکلی ناچیز خواهد شد، بگونه‌ای که اضافهٔ بر آنچه در مرتبهٔ نخستین تحقق یافت که فقط "فجاسوا خلال الدیار" بود، بدین معنی که تنها سلطهٔ افسادی بنی اسرائیل بسی ناچیز گردید، اکنون که مرحلهٔ دوم و آخرین افساد آنان است، در مثلثی از دمار و بوار احاطه خواهند شد، اولاً "لیسووا و جوهکم" کل چهره‌های

سلطه گر صهیونیزم بین الملل سیاه و تباه خواهد شد، ثانیاً "ولیدخلوا المسجد کما دخلوه اول مرّه" بار دوم این عباداً لئای آخرین به مسجد اقصی در آیند، چنانکه در مرتبه نخست نیز وارد مسجد اقصی شده اند، و چون ورود نخستینشان ورودی مستدام نبوده است، از این جهت در سلطه نخستین تصریحی بدان نشده، و در مرحله دوم و آخرین "ولیتبروا ما علواً تتبیراً" که در نهایت تمامی سلطه های اسرائیلی را حضرت صاحب الامر علیه السلام با اصحابشان بکلی ناچیز خواهند ساخت. و اگر هم مسلمانان در زمان عمر وارد مسجد اقصی شده اند، این ورود هرگز به حساب این دو مرحله نیست، زیرا آن هنگام یهودیان سلطه ای هرگز نداشته اند تا چه رسد که جهانی باشد، و این مرتین در اینجا بعد از دو سلطه جهانشمول افسادی آنان می باشد، روی این اصل ما در انتظار این دو برخورد بسیار شدید هستیم، که اکنون به یاری خدا خود را آماده سلطه آغازین اسلامی می کنیم، زیرا هنوز سلطه نخستین یهودیان جهانشمول و صد در صد نگردیده است، اکنون رهبری این سلطه نخستین با کیست؟ و کی خواهد بود؟ خدا می داند، ما تنها دو وظیفه بزرگ بر عهده داریم: نخست گردآوری نیروهای جهانی اسلامی که بهترین موحدان و مجاهدان مسلمان باشند.

و دوم که در حقیقت نخستین گام این قیام اسلامی است علیه کل استعمارهای یهودی و غیر یهودی و کلاً یا جوجی و مأجوجی ها، اینجا پی جوئی و دست یافتن به رهبری شایسته و بایسته است، که در این هنگامه کل اسرائیلیان مفسد و کل یا جوجیان و مأجوجیان مفسد، و در جمع تمامی مفسدان نابود و یا ناچیز خواهند شد، و سلطه جهانی مکلفان از آن دولت جهانشمول اسلامی خواهد بود.

در پاسخ این پرسش که فاصله میان این دو سلطه جهانی یهودیان چه اندازه است؟ باید گفت ما از این جریان هیچ اطلاعی نداریم، جز آنکه علامات پیاپی سلطه جهانی مهدوی شاید بیانگر این حقیقت باشد که میان این دو سلطه فاصله زیاد نیست، و بالاخره این دو قیام نیازمند به این است که مسلمانان واقعی دوراندیش مجاهد با تمام نیروها در تحقق یافتن "لا اله الا الله" کوشا باشند، که مبارزات شبانه روز علیه کل استعمارها و جایگزین کردن حکومت حق است، و نه

آنکه چُرت و بیکاری و بی تفاوتی روزگارشان را به حالت احتضار بگذرانند بگمان اینکه در انتظارند، این احتضار است و انتظار نیست، انتظار از آن کسانی است که با تمام نیرو جاده ورود این دو پیروزی جهانشمول را علیه باطل برای رهبری نخستین و بویژه رهبری آخرین بگشایند.

عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يَرْحَمَكُمْ وَإِنْ عُذْتُمْ عُدْنَا وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ
حَصِيرًا ﴿۸﴾ إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ
الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا ﴿۹﴾

شاید که پروردگارتان رحمتان کند. و (اما) اگر (به گناهتان) بازگردید (ما نیز به کيفرتان) باز می‌گردیم. و دوزخ را برای کافران زندانی سخت قرار دادیم. ﴿۸﴾ به راستی این قرآن به هر آن چه (از راهها) استوارتر، محکم‌تر و ارزشمندتر است: هدایت می‌کند. و به آن مؤمنانی که کارهای شایسته می‌کنند، مژده می‌دهد که بی‌گمان برایشان پاداشی بزرگ است. ﴿۹﴾

آیه ۹ - "هذا القرآن" در این آیه و آیاتی مشابه اشاره‌ای است لطیف به اینکه کل کتابهای وحیانی قرآن می‌باشند، - به معنی خواندنی - و چون خواندنی‌ها گوناگون است، که در تقسیم می‌مختصر خواندنی فکر بشری مطلق نیست، و خواندنی وحی ربانی مطلق است، روی این اصل خواندنی غیر مطلق در برابر خواندنی مطلق و بگونه‌ای مطلق پذیرفته نیست، ولی قرآن وحی تنها بگونه مطلق خواندنی است، در میان قرآنهای وحی نیز این قرآن آخرین تنها سند ابدی ربانی است که شامل کل قرآنهای وحی و زیاده ابدی می‌باشد.

"التي هي اقوم" وصفی است برای موصوفهای محتمل و شایسته محذوف مانند هدایت، طریقت، شریعت، ملت، فطرت، عقیده، اخلاق، حقوق، سیاست، اقتصاد و ... که مقصود مطلق نیازمندیهای کل مکلفان در طول و عرض جهان است، که یا بدان بگونه‌ای مطلق نمی‌رسند و یا به دشواری، که با اشارات و تصریحاتی قرآنی،

این قرآن "تبیاناً لكل شیء" است.

«اقوم» هم از قیمت است و هم از قیام و هم از قییم، که به ترتیب برتری مطلق و جهانشمول قرآن را از نظر قیمت و ارزش و از نظر قوام و پایداری و نیز قیام برای کل کمالات ممکنه در بر دارد، و این مثلث قیام در بعد اقوم که برتری مطلق است برای این قرآن تا پایان زمان تکلیف محقق است.

"اجراً کبیراً" - که نتیجه ایمان و اعمال شایسته ایمان بر محور قرآن است - در هر سه نشئه دنیا، برزخ و آخرت محقق است، جز آنکه این نتیجه در دنیا چندان نمایان نیست مگر در دولت جهانشمول حضرت مهدی علیه السلام و سپس در برزخ و قیامت.

وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿۱۰﴾ وَيَدْعُ
الْإِنْسَانَ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا ﴿۱۱﴾ وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ
وَالنَّهَارَ آيَاتَيْنِ فَمَحْوِنًا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِّتَبْتَغُوا
فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ وَكُلَّ شَيْءٍ فَصَّلْنَاهُ
تَفْصِيلًا ﴿۱۲﴾ وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَبْعَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ
الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا ﴿۱۳﴾

و بی تردید برای کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند عذابی پر درد آماده کرده ایم. ﴿۱۰﴾ و انسان (به جای درخواست) خواسته اش را به وسیله ی خیر (آن) را با شر درخواست می کند. و انسان بسی شتابان بوده است. ﴿۱۱﴾ و شب و روز را دو نشانه قرار دادیم؛ پس نشانه ی شب را محو کردیم و نشانه ی روز را بینا کننده قرار دادیم، تا (در آن) فضلی از پروردگارتان بجویید. و تا شماره ی سال ها و حساب (عمر و رویدادها) را بدانید. و هر چیزی (از احکام و غیره) را (به روشنی) توضیح دادیم (چه توضیح دادنی. ﴿۱۲﴾ و (برای) هر انسانی پرنده اش [صدا و سیمای عملش را که گویی پروازگر و رفتی است] در گردنش [عمق جان و تنش] ضبط و ثبت کردیم و روز رستاخیز برای او برون می آوریم (همان) - کارنامه ای را که باز شده - دریافتش

می‌کند. ﴿۱۳﴾

آیه ۱۳ - این آیه از آیات انعکاس مستمر اعمال کل مکلفان است - در ذواتشان - چنانکه آیاتی دیگر بگونه‌ای مفصل‌تر اعضای مکلفان را دستگامهای گیرنده و فرستنده صداها و سیماها در بعد تکلیف مقرر داشته، و آیاتی هم مانند "بان ربک اوحی لها" (۷:۹۹) زمین و فضای آنرا بعنوان اینگونه دستگام برونمی معرفی کرده، و آیاتی دیگر نیز فرشتگان و پیامبران را دستگامهای گیرنده، و فرستنده اعمال در روز حساب خوانده است.

آیه مورد بحث اعمال آدمیان را بنام «طائر»: پرنده، خوانده، زیرا کل کارهای انسانها به گمان آنها بسوی نیستی پرواز می‌کند، که دیگر اثری از آنها باقی نیست! ولی "الزمنه طائره فی عنقه" دو جریان مخفی را ثابت کرده، نخست اینکه کل اعمال تکلیفی درونی و برونمی انسانها در ذواتشان ماندنی است. که سخنان و کارهایشان همچنان بر اعضای آنان باقی است.

و سپس همین اعمال با پیامدهایشان برگردن خود آنان است، و روز حساب به عنوان کتابی له یا علیه‌شان از درون و برونشان استخراج می‌گردد، که آنرا با گوش و چشم از صداها و سیماهای خودشان دریافت می‌کنند، و چنانکه در آیه بعدی می‌خوانیم "اقرأ کتابک" مکلفان مأوریت می‌یابند که کتاب اعمالشان را که از ذواتشان برون آمده و آشکار گردیده بخوانند، که این خود نخستین گواه عینی بر زشت و زیبای اعمال آنان است.

أَقْرَأُ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا ﴿۱۴﴾ مِّنْ أَهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي
لِنَفْسِهِ ۖ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ۚ وَمَا
كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا ﴿۱۵﴾

(و به او می‌گوییم): «کارنامه‌ات را بخوان؛ کافی است (که) امروز خودت حسابگر (خود) باشی.» ﴿۱۴﴾ هر کس (به شایستگی) به راه آید، تنها به سود خود به راه آمده، و

هر کس به بی‌راهه رود تنها بر زیان خود به بیراهه رفته. و هیچ بردارنده‌ی باری، بار (گناه) دیگری را بر نمی‌دارد. و ما هرگز عذاب‌کننده نبوده‌ایم تا (آنگاه که) فرستاده‌ای (و حیانی) برانگیزیم. ﴿۱۵﴾

آیه ۱۵ - این آیه عذاب ربانی را تنها بر تخلفاتی مقرر داشته که پس از فرستادن رسولان الهی باشد، درست است که فطرت‌ها و عقلهای مکلفان از نظر تکلیف کفایتی درونی دارند، ولی رحمت ربانی مقتضی است که به این حجت درونی بر پیگیری تخلفات اکتفا نشود، بلکه با اضافه حجت و حیانی برونی عذاب متخلفان بگونه‌ای کامل حق و محقق گردد.

وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَا بِلَيْسَ قَرْيَةً تَدْمِيرًا ﴿۱۶﴾

و هنگامی که بخواهیم قریه‌ای [مجتمعی انسانی] را هلاک کنیم، خودکامگان غرق شده‌ی در نعمت آن (قریه) را (به خیرات اجتماعی) امر می‌کنیم. پس در آن (قریه) سرپیچی می‌کنند؛ پس گفته [و عده‌ی عذاب] بر آنان محقق می‌گردد؛ در نتیجه آن (قریه) را یکسره زیر و زبر کنیم (چه) زیر و زبر کردنی. ﴿۱۶﴾

آیه ۱۶ - این آیه زمینه‌ای را برای زیر و زبر کردن هر مجتمعی نافرمان مقرر داشته که بر دو پایه استوار است، نخست "امرنا مترفیها" که غوطه‌وران در نعمت حال و مال را به وظایفی سنگین امر فرماید، زیرا هر اندازه توان انسان از نظر عقل و فکر و علم و مال و نیروهای دیگر بیشتر باشد وظیفه‌های فردی و اجتماعی‌اش نیز سنگین‌تر است. و در پی آن "فسقوا فیها" تخلف و سرپیچی این مترفان و خوش‌گذرانان است که با داشتن قدرت مستضعفان را ناچیز گرفته به استعمار، استثمار، استعمار، استکبار، استخفاف، استضعاف، استکبار و استبداد بر ایشان ادامه می‌دهند، و در چنان اجتماعی مردمان سه دسته‌اند: مترفین و مستضعفین دسته دوم هم یا توان معارضه و فریادگری علیه این مترفان را دارند و ساکت می‌نشینند، و یا توانی در برابر آنان ندارند که دو دسته اول ظالم و مظلوم هر دو به ترتیب ظالم و مقصرونند، و دسته

سوم که بسی اندک هستند قاصرند، این مثلث زمینه‌ای است عادلانه برای زیر و زبر کردن و هلاک نمودن کل آنان، البته این جریان برای قاصران عذاب نیست، بلکه رحمت است، و از برای دو گروه دیگر عذابی است دنیوی که پیامد پس از مرگش بیشتر است.

روی این اصل "فسقوا فیها" در این آیه بدین معنی نیست که خدا آنان را امر به فسق کرده است، بلکه این امر امری است ویژه که کلاً نسبت به توانایان در هر جامعه‌ای مقرر است، ولی نتیجه نوعی اش تخلف از اینگونه اوامر ویژه می‌باشد که کل این جامعه را نکبت‌بار می‌سازد.

به عبارت دیگر "امرنا هم بالفسق" نیست تا دچار توجیهاتی غیر وجیه گردیم، بلکه "امرنا... ففسوا" است امرشان کردیم، ولی تخلف کردند، و اصولاً اوامر ربانی بر حسب آیاتی قرآنی امر به خیر و صلاح مکلفان است، و در مقابل نهی از شر و فساد آنان، و نه آنکه خودش به فسق امر کند! و بر انجام این مأموریت این فاسقان را عذاب نماید! که آیاتی از قبیل "ان الله لیس بظلام للعبید" ناظر به تکذیب این گونه خیالات واهی است، زیرا این گونه عذاب ظلم عادی نیست، بلکه ظلمی است بسیار که کسی را به گناهی وادار کنند، سپس او را بر همین گناه تعذیب نمایند.

وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا
 بَصِيرًا ﴿۱۷﴾ مَن كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَن نُّرِيدُ ثُمَّ
 جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَّدْحُورًا ﴿۱۸﴾ وَمَن أَرَادَ الْآخِرَةَ
 وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَّشْكُورًا ﴿۱۹﴾ كَلَّا نُمَدِّدُ
 هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا ﴿۲۰﴾
 أَنْظِرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ وَلِلْآخِرَةِ الْكِبْرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ
 تَفْضِيلًا ﴿۲۱﴾

و چه بسیار از نسل‌ها را (که) ما پس از نوح به هلاکت رساندیم. و (همین) کمال آگاهی و بینایی پروردگارت به گناهان پیامدار بندگانش کافی است. ﴿۱۷﴾ هر کس خواهان (دنیای) زودگذر بوده است ما (نیز) با شتاب - برای کسی که اراده کنیم، آنچه از آن را بخواهیم - به او می‌دهیم، سپس جهنم را برایش قرار دهیم (که) آن را می‌افروزد، در حالی‌که سرزنش شده ای رانده شده است. ﴿۱۸﴾ و هر کس خواهان آخرت است و کوششی شایسته‌ی آن، در حال ایمان برای آن انجام دهد؛ پس اینان کوشیدنشان سپاسگزاری شده است. ﴿۱۹﴾ اینان و آنان همگی را از بخشش پروردگارت یاری می‌کنیم. و عطای پروردگارت هرگز (برای کسی) ممنوع نبوده است. ﴿۲۰﴾ بنگر چگونه (با عدل و فضل خود) بعضی از آنان را بر بعضی دیگر (در دنیا) برتری دادیم، و بی‌گمان (در) آخرت درجاتی بزرگتر (از درجات دنیوی) و برتری دادنی بزرگتر (از برتری دادنهای دنیوی) است. ﴿۲۱﴾

آیات ۱۸ تا ۲۱- در این آیات فرق میان درخواست کنندگان در دنیا و آخرت چنین است که درباره‌ی درخواست دنیا "ما نشاء لمن نريد" است، آنچه می‌خواهیم و برای هر که می‌خواهیم، ولی برای خواهندگان آخرت "كان سعيهم مشكورا" است، که آنچه می‌خواهند بر مبنای سعیشان به آنان می‌دهیم، که "لهم فيها ما يشاؤون ولدينا نريد" (۳۵:۵۰) و بیش از آنچه می‌خواهند و می‌فهمند، همانان بی‌پایان مشمول عنایت پروردگارند، در هر صورت عطای پروردگار شامل هر دو هست، چه دنیویش برای دنیا طلبان، و چه آخرویش برای دیگران، اما این کجا و آن کجا؟ که درجات آخرت و فضیلتش بسی برتر و بیشتر است (۲۱).

لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا ۖ الْآخِرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْذُومًا ﴿۱۷﴾ وَقَضَىٰ رَبُّكَ
 أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ۚ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا ۖ إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا
 أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا ﴿۱۸﴾
 وَأَخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي

صَغِيرًا ﴿۲۴﴾ رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ
لِالْوَالِيْنَ غَفُوْرًا ﴿۲۵﴾ وَءَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِيْنَ وَابْنَ السَّبِيْلِ
وَلَا تُبْذِرْ تَبْذِيْرًا ﴿۲۶﴾ إِنَّ الْمُبْذِرِيْنَ كَانُوْا إِخْوَانَ الشَّيْطٰنِ وَكَانَ
الشَّيْطٰنُ لِرَبِّهِ يَكْفُوْرًا ﴿۲۷﴾

با خدا معبود دگری (را شریک) قرار مده. پس (اگر چنان کنی) در حالی که نکوهیده و خوار شده‌ای، (زمین‌گیر) می‌شوی. ﴿۲۴﴾ و پروردگارت مقرر کرد که جز او را مپرسیتید. و به پدر و مادر (تان) احسان کنید. همانا اگر یکی از آن دو یا هر دو، نزد تو به سالخورگی رسیدند، به آنها (حتی) اُف [! لفظی کراهت‌بار] مگو، و بر سرشان بانگ مزن و بدیشان سخنی بس با کرامت بگوی. ﴿۲۵﴾ و از سر رحمت، بال فروتنی بر (سر و سامان)شان بگستران، و بگو: «پروردگارم! بر آن دو رحم کن، چنان‌که مرا در کودکی پروردند.» ﴿۲۶﴾ اگر (از) شایستگان باشید، پروردگارتان به آنچه در خودتان هست آگاه‌تر است. که او بی‌گمان برای زیاد رجوع‌کنندگان پیمایی (به سبب) پوششگر بوده است. ﴿۲۷﴾ و حق نزدیکترین خویشاوند را (به او) بده، و (نیز حق) مستمند و وامانده (ی در راه حلال از تأمین معاش) را، و تبذیر مکن تبذیری (که مال - یا حالت - را پایمال کنی). ﴿۲۸﴾ بی‌امان تبذیرکنندگان برادران شیاطین بوده‌اند، و شیطان همواره نسبت به پروردگارش بسی کافر (و) ناسپاس بوده است. ﴿۲۹﴾

آیات ۲۶ و ۲۷ - اینجا خطاب نخستین درباره رسول قرآن است که «ذالقربی» نیز نزدیکترین نزدیکان رسالتش می‌باشند، این خود حق رسالتی و ولایتی است در خلافت معصومه امامان و عصمت صدیقه طاهره علیها السلام و در باره تبذیر هم که آنرا برادری و برابری با شیطان خوانده، بدین معنی است که دور افکندن هر چیزی ارزشمند شیطانی است، و نوامیس پنج‌گانه انسان در درجه اول است و فروع این نوامیس و پیامدهایشان در درجاتی دیگر، که تبذیر جان، عقل، عقیده، عرض و مال در کل ابعاد اصلی و فرعی‌شان حرام است، و از جمله دخانیات می‌باشد که در چند بعد تبذیر است، بهداشتی؛ مالی و کمک به تهیه‌کنندگان این دخانیات بویژه اگر از

استعمارگران و صهیونیزم بین الملل باشند، که این خود در جهاتی درونی و برونی تپذیر است و شیطنتی دست کم چهار بعدی است زیرا دودش به زیان دیگران نیز هست.

وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمْ آتِنَاءَ رَحْمَةٍ مِّن رَّبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَّهُمْ قَوْلًا مَّيْسُورًا ﴿۲۸﴾ وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا ﴿۲۹﴾ إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا ﴿۳۰﴾ وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَّحْنُ نَزَرُكُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا ﴿۳۱﴾ وَلَا تَقْرَبُوا الزَّانِيَ إِنَّهُ كَانَ فَحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا ﴿۳۲﴾

و اگر به امید رحمتی که از پروردگارت (برایشان) جویای آنی، از ایشان به ناچار روی بر می‌گردانی، پس با آنان سخنی نرم و روان بگوی. ﴿۲۸﴾ و دستت را بر گردنت زنجیروار مننه، و به تمامی گشادگی (هم) گشاده دستی مکن. که در نتیجه ملامت شده و حسرت زده بر جای بمانی. ﴿۲۹﴾ به راستی، پروردگارت برای هر که بخواهد، روزی را فراخ و تنگ می‌گرداند. بی‌گمان او به (حال) بندگانش بسی آگاه و بینا بوده است. ﴿۳۰﴾ و از بیم تنگدستی، فرزندانان را مکشید؛ ماییم که به آنها و شما روزی می‌دهیم. کشتن آنان همواره خطایی بزرگ بوده است. ﴿۳۱﴾ و به زنا نزدیک مشوید، (که) آن همواره (گناهی) تجاوزگر و راهی بد (در زندگی) بوده است. ﴿۳۲﴾

آیه ۳۲ - "و لا تقرّبوا الزّنا" نزدیک شدن به زنا را حرام دانسته که حتی دیدن نامحرمان از روی شهوت و یا ریه که شدت شهوت است تا چه رسد سایر مقدمات دیگر که انسان را به زنا نزدیک تر می‌کند، و در آخرش زنا، که این همه پیاپی یکدیگر حرامند، و چنانکه خود زنا اینجا حرام اصلی است، مقدمات آن نیز حرامند، آری روی این مبنا کلاً مقدمات حرام حرامند و بر حسب آیاتی دیگر مقدمات واجب نیز واجب

می‌باشند.

وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا
لَوْلِيِّهِ سُلْطٰنًا فَلَا يُسْرِف فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا ﴿۳۳﴾

و کسی را که خدا (جانش را) محترم داشته جز به حق مکشید. و هر کس مظلومانه
کشته شود، بی چون برای خونخواهش سلطه‌ای (بر جان قاتلش) قرار داده‌ایم. پس (او)
نباید در کشتن زیاده‌روی کند (که) همانا او (از طرف خدا) مؤید بوده است. ﴿۳۳﴾

آیه ۳۳ - در این آیه صریحاً کشتار مسرفانه حرام گشته که اگر یک شخص از روی
عمد کشته شود، در برابر او به شرط همجنس بودن که (زن در برابر زن و مرد در برابر
مرد) تنها در این دو صورت یک نفر در برابر یک نفر کشته می‌شود که اگر دو یا چند
نفر در قتل یک نفر شرکت داشته‌اند اینجا قاتلان هرگز قصاص نمی‌شوند گرچه با
پرداخت اضافه خون به‌اشان باشد، زیرا جان نه خریدنی است و نه فروختنی، این
در بعد اسراف کمی‌اش و در اسراف کیفیتی نیز همچنین است، مثلاً اگر کسی را با
یک ضربه کشته‌اند قاتل را نیز با همان یک ضربه و به همان کیفیت می‌توان قصاص
کرد، و نه با ضرباتی بیشتر و یا کیفیتی افزونتر، چنانکه آیاتی از قبیل "النفس بالنفس"،
(۴۵:۵) "و من اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم" (۱۹۴:۲) نیز گواه بر
این حقیقت است، روی این اصل بر خلاف فتوای بیشتر شرع‌مداران اسلام و
روایاتی هم که مستند ایشان است، اصولاً اسراف در قتل از نظر کمی یا کیفی‌اش
حرام است. و بر حسب صحیحۀ بزنی از امام رضا علیه السلام کشتن چند نفر در برابر یک
نفر اسراف و در قتل است.^۱

۱. اینجا در مورد نابرابری قاتل و مقتول - چه از نظر عدد و یا ارزش بیشتر مرد از زن باید گفت، چون انتقال
خون به دیه از روی ناچاری است که کشتن تبعیض بردار نیست، در صورت امکان باید بخش برابر با مقتول را از
قاتل بکاهیم که نیمی از بدنش فلج گردد، و چون روح مقتول هم با نقصان جسمی قاتل است که خصوصاً در
صورت از دست دادن اعضای مهم و اصلیش همچون مرده است.
البته این جریان در صورتی درست است که موجب مرگ قاتل نشود.

وَلَا تَقْرُبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا
بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا ﴿٣٤﴾

و به مال یتیم - جز به بهترین وجه - نزدیک مشوید، تا به رشدهایش رسد. و به پیمان وفا کنید، که همواره پیمان مورد سؤال بوده است. ﴿۳۴﴾

آیه ۳۴- اینجا نهی از نزدیک شدن به مال یتیم جز با بهترین وجه مانند نهی از نزدیک شدن به زنا کل مقدمات آنرا نیز شامل است "حتی یبلغ اشده" تا لااقل به سه بلوغ برسد که بلوغ عقلی و جنسی و اقتصادی است، در صورتی که در غیر یتیم تنها بلوغ عقلی کافی است که دست کم سفیه نباشد، گرچه هنوز تکلیف هم نشده، و لکن راجع به یتیم این سه بلوغ شرط معاملات مستقیم با اوست، زیرا پدرش را از دست داده و به جای آن این سه احتیاط دربارهٔ آموزش لازم است.

وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذَٰلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ
تَأْوِيلًا ﴿٣٥﴾ وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ
كُلُّهُ أَوْ لَيْكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا ﴿٣٦﴾

و هنگامی که پیمانہ کنید، پیمانہ را کامل نمایید، و با ترازوی راست بسنجید (که این (کار) خوب و خوش فرجام تر است. ﴿۳۵﴾ و آنچه را که برایت بدان علمی نیست پیروی مکن، همانا گوش و چشم و قلب فروزان، همگی اینها مورد پرسش و بازخواست بوده اند. ﴿۳۶﴾

آیه ۳۶ - در این آیه پیروی درونی و برونی، فردی یا اجتماعی آنچه که بدان علم و اطمینان نداری حرام گردیده، - و اگر قرآن بعضاً ظنی باشد آیاتی مانند این آیه ظنی نیست، و آیا «علم» در قرآن ظنی و در غیر قرآن قطعی است؟! - و چنانکه مشاهده می‌گردد پیش از این آیه بیشتر احکامی که پیش از این آیه چه از واجبات و یا محرمات یاد شده است، احکام فرعی است، و تنها حکم اصلی حرمت شرک

می‌باشد که تنها در آیه بیست و دو و بیست و سه یاد شده، ولی تتمه همین آیه بیست و سه و نیز سایر این آیات تنها در مورد احکام فرعی است، روی این مبنای بر حسب این آیه و آیاتی مشابه کل ابواب غیر علمی در احکام اسلامی مسدود است، و بر خلاف انسداد باب علم به خیال بسیاری از شرعمداران، قرآن ابواب غیر علمی را مُنسد دانسته، زیرا کتاب و سنت در دلالت علمی بر احکام کافی است و ابتلای شرعمداران به ظنیات تنها از این بابت است که قرآن را به گمان ظنی بودنش پشت سر نهاده و در عین حال به روایات و آراء متناقض و ظنی پرداخته‌اند، و در هر صورت بر مبنای آیه مورد بحث، گوش در شنیدن مطلب غیر علمی، و چشم در دیدنش و قلب در پذیرفتنش کلاً عندالله مسئولند، و روی این اصل نوع شرعمداران عندالله در این روش فتوایی مسؤل می‌باشند.

وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَن تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ
 طُولًا ﴿٣٧﴾ كُلُّ ذَلِكُمْ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا ﴿٣٨﴾

و در (روی) زمین به شادکامی نخوت‌بار گام برمدار، (زیرا) تو بی‌چون زمین را هرگز نتوانی شکافت، و هرگز در بلند بالایی به کوه‌ها نتوانی رسید. ﴿٣٧﴾ همه‌ی این (کارها) بدش نزد پروردگارت بسی ناپسند بوده است. ﴿٣٨﴾

آیه ۳۸ - «مکروهاً» در اینجا به معنی شدت حرمت است و نه حرمت عادی، زیرا محرماتی که اینجا یاد شده‌اند از بزرگترین محرمات هستند، چه حرمت رسمی‌اش و چه ترک واجبش، که بزرگترین واجبات در برابر بزرگترین محرمات یاد شده‌اند، و اگر کراهت به معنای مشهور فقهی‌اش مرجوحیت است، ما هیچ حرامی نداریم، که مانند شرک، آدم‌کشی، زنا، تصرف در مال یتیم و در آخر کار پیروی از غیر علم حلال و مرجوح باشند، و اینجا که در آخر کار از پیروی غیر علم نهی شده است خود این پیروی نیز مانند سایر این محرمات از بزرگترین محرمات است، و این چه فقهی است که اصطلاح کراهتش نقیض اصطلاح و لغت کراهت در قرآن می‌باشد، زیرا در کل قرآن کراهت یا به معنای محال بودن تکوینی آمده است و یا محال بودن شرعی،

تکوینی مانند "کره الله انبعائهم" (۴۶:۹) بدین معنی که خدا از شرکت منافقان در صفوف جنگی کراهت داشته، و آیا این همان کراهت فقهی است، با آنکه شرکت منافقان در صفوف جنگی اسلامی از شرکت کافران هم خطرناک‌تر است، و خطرناک‌تر از همه، مخالفت با لغات و اصطلاحات و تصریحات قرآنی است. و تشریحش "و کره الیکم الکفر و الفسوق و العصیان" (۷:۴۹) و آیا کفر و فسوق و عصیان بمعنای اصطلاحی کراهتند؟!

ذٰلِكَ مِمَّا اَوْحٰى اِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ
فَتُلْقٰى فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَّدْحُورًا ﴿٣٩﴾ اَفَاَصْفٰكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبٰئِنِينَ وَاتَّخَذَ مِنْ
الْمَلٰئِكَةِ اِنثًا اِنَّكُمْ لَتَقُولُوْنَ قَوْلًا عَظِيْمًا ﴿٤٠﴾ وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِيْ هٰذَا
الْقُرْءَانِ لِيَذَّكَّرُوْا وَمَا يَزِيْدُهُمْ اِلَّا نُفُوْرًا ﴿٤١﴾ قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُۥٓ اِلَهَةٌ كَمَا
يَقُوْلُوْنَ اِذَا لَا يَتَّبِعُوْا اِلٰى ذِي الْعَرْشِ سَبِيْلًا ﴿٤٢﴾

این(ها) از آن حکمتی است که پروردگارت به سوی تو وحی کرد. و (تو هم) با خدا معبودی دیگر (را شریک) قرار مده، پس سرزنش شده و رانده شده در جهنم افکنده شوی. ﴿۳۹﴾ پس آیا (پنداشتید) که پروردگارتان شما را به (داشتن) پسران برگزیده، و (خود) از فرشتگان دخترانی برگرفته؟! بی تردید شما قطعاً سخنی بسیار ناروا می‌گویید. ﴿۴۰﴾ و همانا به راستی، ما در این قرآن (حقایق را) گونه‌گون بیان کردیم، تا به خوبی (آنها را) یاد کنند؛ و (اما) آنان را جز نفرت نمی‌افزاید. ﴿۴۱﴾ بگو: «اگر - چنان‌که می‌گویند - با او خدایانی بودند، در آن هنگام (وهنگامه) بی‌چون راهی به سوی صاحب (عرش) تخت فرماندهی جهانی [خدا] می‌جستند.» ﴿۴۲﴾

آیه ۴۲ - اینجا بودن خدایانی غیر از خدای آفریدگار را با این دلیل محال دانسته که اگر اینان با وکالت و خلافت خدائی، خدایان دست دوم هستند، بایستی راهی به سوی خدای اصل داشته باشند که یا از او پیام گیرند و یا بالاخره با او به نزاع برخیزند، و حال آنکه هرگز هیچکدام و هیچگاه تحقق نداشته است.

سُبْحٰنَهُ وَتَعَالٰی عَمَّا يُشْرِكُونَ عَلُوًّا كَبِيْرًا ﴿۴۳﴾ تُسَبِّحُ لَهُ السَّمٰوٰتُ
 اَلْسَبْعُ وَالْاَرْضُ وَمَنْ فِيْهِنَّ وَاِنْ مِنْ شَيْءٍ اِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِہٖ وَلٰكِنْ
 لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيْحَهُمْ اِنَّہٗ كَانَ حَلِيْمًا غَفُوْرًا ﴿۴۴﴾

او از آنچه (به ناروایی) می‌گویند منزّه و والاتر است (در) برتری و بزرگی. ﴿۴۳﴾
 آسمان‌های هفتگانه و زمین‌ها و هرکس که در آنهاست برای او تسبیح می‌نمایند و
 هیچ چیزی نیست مگر اینکه (خدا را) با ستایش او تسبیح می‌نماید، ولی شما
 تسبیحشان را نمی‌توانید بفهمید. به‌راستی او بردباری پوششگر بوده است. ﴿۴۴﴾

آیه ۴۴ - در این آیه تمامی آفریدگان را تسبیح‌گویان به وسیله سپاسگذاری خدا
 دانسته شده‌اند، چنانکه در آیاتی دیگر هم مانند (۵:۲۰) هدایت هر موجودی را
 پس از آفرینشش از رحمت‌های ربانی وانمود کرده که محورش همین تسبیح به
 حمد است، و این تسبیح بر خلاف لغت فلسفه و عرفان که احياناً آنرا تأیید می‌کند،
 به اصطلاح تسبیح تکوینی نیست، زیرا این تسبیح به این معنی است نگرش درست
 مکلفان بسوی آنان و کاوش در ذاتیات و صفات و افعال آنان، خودگویای این است
 که همگان آفریدگان خداوند، روی این اصل دریافت این تسبیح تنها مربوط به
 مکلفان است، بویژه تسبیح جمادات و نباتات، ولی اینجا جمله "ولکن لا تفقهون
 تسبیحهم" به کلی علم به این گونه تسبیح را از کل آفریدگان سلب کرده و ویژه خود
 مکلفان قرار داده، که شما هرگز نمی‌توانید تسبیح اینان را دریابید، و اگر این تسبیح
 به اصطلاح تکوینی باشد، دیگر زمینه‌ای برای تفکر در موجودات و ملکوت آنها
 نخواهد ماند، و آیاتی هم از قبیل "أولم ينظروا في ملكوت السموات والارض"
 (۱۸۵:۷) که آیا در حقیقت آسمانها و زمین نمی‌نگرند، هرگز زمینه‌ای نخواهند
 داشت که امر به چیزی خواهد بود که «لا تفقهون» شما هرگز نمی‌توانید آنرا دریابید،
 و در نتیجه کل این اوامر در کوشش و کاوش حقیقت آفریدگان که برای معرفت
 آفریدگار است امر به محال خواهد بود.

اینجا "یسبح بحمده" درباره کل اشیاء است و آنگاه «تسبیحهم» که همه آنها را
 عاقلان و دانایان خوانده - زیرا «هم» ویژه عاقلان است - و در جمع عقل و معرفت

تسبیح بحمد را شامل کل آفریدگان دانسته است، و حتی کافران که همواره کفر می‌ورزند، ناخواسته و نادانسته در تمام ارکان وجودشان تسبیح به حمد دارند، و تنها در یک بعد از ابعاد شعوریشان - آنهم بر مبنای بی شعوری - کافر و ناسپاس هستند.

تسبیح به حمد اینجا و جاهای دیگر - و نه تنها تسبیح با حمد - ناظر به این حقیقت است که نه تسبیح کلی نسبت به خدا شایسته است و نه حمد کلی، زیرا تسبیح کلی سر از سلب کلی خدا درمی‌آورد، چنانکه حمد کلی اش نیز او را شبیه دیگران می‌گرداند، بلکه میانگین این دو که تسبیح به حمد است شایسته آن ذات اقدس است که با حمدش تسبیح گویانیم، مثلاً اگر می‌گوئیم «او موجود است» که حمد وجودی اوست، وجود او را از وجود کائنات تسبیح و سلب می‌کنیم، چنانکه علم، قدرت، حیات که صفات ذاتی اوست و سماع، بصر، رحمت، و ... از صفات فعلی اش، بدین معنی است، که گرچه او از نظر ذات و صفات دارای این حقایق است و لکن از همه اینها که در آفریدگان موجود است منزّه می‌باشد که "لیس کمثله شی" بدین معنی که ذات و صفات ذات و صفات فعلی اش غیر ذوات و ذاتیات و فعلیات دیگران است، و با جمله‌ای کوتاه‌تر همه موجودات در تمامی ذوات و صفات و افعالشان، از صفات سلبيه خدایند، چنانکه خدا در تمام جهات از سلبيات کل کائنات می‌باشد، و این خود حق توحید و توحید حق است، و در هر صورت این شعور تسبیح به حمد در کل آفریدگان بوده و همگانی است، آری "سبحان الله عما یصفون. الاّ عباد الله المطفین" (۱۶۰:۳۷) که خدا از آنچه وصفش می‌کنند منزّه است جز بندگان اخلاص یافته ربانی با اراده و رحمت ویژه حضرت ربّ ﷻ که آنان یا او را تسبیح به حمد می‌کنند و یا بالاتر و عمیق‌تر که آنگونه که شایسته اوست تسبیحش می‌کنند، و تسبیحاتشان برتر از همه تسبیحات و حمدشان والاتر از همه حمدهاست.

آخرین جمله این آیه "انه کان حلیمّاً غفوراً" بردباری و مغفرت پروردگار را شامل کل قاصران دانسته که تسبیح به حمد کائنات را خود به خود نمی‌فهمیم، آری با آیات و حیاتی حق مانند همین آیه بایستی بدان اعتراف کنیم، چنانکه گروهی از

معصومان نیز تسبیح به حمد کل آفریدگان را می‌دانند که از «لا تفقهون» بیرونند. در این جریان واقعاً ما مکلفان در صورت تقصیرمان نسبت به تسبیح به حمد خدای عالمیان بایستی همیشه عرق در خجالت و احساس مسؤولیت باشیم که در میان همه آفریدگان، از جمادات و نباتات و حیوانات و جسم و جان خودمان که همگان تسبیح به حمد گویند، که "و حملها الانسان انه كان ظلوماً جهولاً" (۷۲:۳۳) بدین معنی که خیانت کارترین موجودات همین انسانها می‌باشند که کاملترین موجودات از لحاظ آفرینش و استعداد و دریافت و تکلیفند، با این حال کافرترین و ناسپاس‌ترین موجودات درین میان همین انسانها است که "ثم رددناه اسفل السافلین" در عین آنکه "لقد خلقنا الانسان في احسن تقویم" گرچه در مقابل بهترین شایستگان همین انسانها در اعلیٰ علیین، حضرت محمد ﷺ و محمدیان و همگنانشان می‌باشند.

با مراجعه‌ای مجدد به این آیه این پرسش پیش می‌آید که "ان من شیء خود استغراقی است در تسبیح به حمد نسبت به کل اشیاء، در این صورت آیا ارواح کافران که تسبیح به حمد هرگز ندارند بلکه احیاناً با خدا عناد هم می‌ورزند، اینها چگونه تسبیح به حمد دارند، در صورتیکه "من فیهن" آنان را نیز با سایر مکلفان در ضمن کل اشیائی قرار داده که تسبیح به حمد می‌کنند؟ پاسخ این است که: اولاً این کفار با ادله دیگر از "من فیهن" می‌باشند، یعنی شما کافران تسبیح مکلفانِ موحد و غیر مکلفان را درک نمی‌کنید و بلکه آنرا به مسخره می‌گیرید.

ثانیاً «شیء» کل هر شیء است و نه اجزایش نیز، مثلاً انسان کافر که شیء است "یسبح بحمده" دارد، زیرا همین کافر سه بعدی است: بعد بدنی که کلاً و بالفعل تسبیح به حمد دارد گرچه خودش هم نمی‌فهمد، بعد دوم تسبیح بحمدشان ذاتی و شأنی است که فطرت و عقل انسان کافر در صورتی که پرده‌های هواهای نفسانی و شیطانیش بر طرف گردد تسبیح به حمد دارند، مثلاً فطرت‌های کافران که در حال اختیار محجوب است به هنگام اضطرار که دست از همه جا شسته‌اند، ندای درونی فطرت‌هاشان ناخودآگاه خدا را ندا می‌دهد، که این در این بعد هم دارای تسبیح به

حمد است هم شأناً که کلیت دارد و هم فعلاً که احیائی است.

سوم: نفس اماره بالسوء که بالفعل تسبیح به حمد ندارد، ولی این هم در شأنی دورتر از شأن فطرت و عقل به شرط تسلیم در برابر فطرت و عقل تسبیح به حمد دارد، روی این اصل ارواح کافران نیز در بیشتر ابعادشان یا عقلاً و یا شأناً تسبیح به حمد دارند، تنها می ماند نفس اماره بالسوء آنان که آن هم در شأنی دور دارای تسبیح به حمد است، و بالاخره اجزایی از کل انسان است که در کل دارای تسبیح به حمد است.

در هر صورت "ولکن لا تفقهون تسبیحهم" کلاً یا بعضاً از "من فیهن" جدا است که "من فیهن" همان مکلفانی هستند که دارای تسبیح به حمد هستند، که هم خود به کار خود آگاهند و هم به کار دیگر موحدان، لیکن کافران نه از تسبیح ذاتی و فعلی و شأنی خود آگاهی دارند و نه از تسبیح آن موحدان که به مسخره اش می گیرند.

در بعد دوم «لا تفقهون» در وجه کلی است که شامل کل مکلفان باشد و «هم» مربوط به سایر موجودات غیر عاقل است که در جمع هیچ عاقل و مکلفی آگاهی مماس از تسبیح به حمد سایر موجودات ندارد، مگر آگاهی غیر مماس بوسیله وحی که برای موحدانی همچون مسلمانان بر مبنای این آیه و آیاتی مشابه می دانند که کل موجودات دارای تسبیح به حمد هستند.

در این میان معصومان علیهم السلام به وحی رسالتی ربانی بر کل تسبیح به حمدهای کل آفریدگان آگاهی دارند، چنان که راجع به داوود و سلیمان علیهم السلام آیاتی چند بیانگر این حقیقت است، که حتی سخنان عادی مورچه و هدهد را می فهمیده اند، تا چه رسد به تسبیح به حمدشان، و از ایشان بالاتر انبیاء اوالعزم می باشند که سرآمدشان پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و اهل بیت معصومش علیهم السلام می باشند، جز آنکه تفقه این تسبیح به حمد هم خودی نیست، بلکه تنها به وحی است، و بالاخره لا تفقهون با مراحل گوناگونش شامل همه عقلا و مکلفان است، مثلاً «یسبحن» کوهها برای داود خود بیانگر این است که داود تسبیح کوهها را می شنیده و این تسبیح تکوینی نیست، بلکه همان تسبیح بحمده است که شامل شیء جبال می باشد و داود و داودیان از این «لا تفقهون» مستثنی هستند.

وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْمِعْ أَنْ يَسْمِعَكَ رَبُّكَ وَأَنْتَ سَمِيعٌ ﴿۴۵﴾

مَسْتَوْرًا ﴿۴۶﴾

و هنگامی که قرآن بخوانی، میان تو و میان کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند پرده‌ای پنهان (از آنان) قرار می‌دهیم. ﴿۴۵﴾

آیه ۴۵ - این حجر محجور - که پرده‌ای ناپیداست - همان پردهٔ ظلمت جهل و جهالت است که در این میان برقرار می‌گردد، لیکن نه از برای هر خوانندهٔ قرآن، زیرا اینجا نخست «قُرْآن» است که منظور قرائت رسول اقدس ﷺ می‌باشد، تا تمامی شرایط رسالتی و حیوانی انجام گیرد، و در ثانی سایر قرائت‌های شایسته است، و از میان دوازده معنای قرائت همین یک معنای جمع کافی است تا شیطنتها را در این میان بزداید، که اگر هنگام خواندن قرآن آنرا با فطرت، عقل، فکر، علم، معرفت، عقیده، اخلاق و عمل جمع کنی و اینگونه آنرا قرائت کنی، در این صورت است که در برابر این نور شایستهٔ قرائت همهٔ ظلمتها زدوده می‌شود، و پرده‌ای ناپیدا میان شما قرائت کنندهٔ قرآن و شیطانهای پیدا و نهان موجود خواهد شد، که هرگز نتوانند تصرف و تأثیری در جریان خواندن قرآن در شما داشته باشند.

وَجَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمُ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِذَا ذُكِرَتْ

رَبِّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ، وَلَوْ أَنَّا عَلَّمْنَاهُمْ نَفُورًا ﴿۴۶﴾ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا

يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَإِذْ هُمْ نَجْوَىٰ إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِن

تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا ﴿۴۷﴾

و بر دل‌هاشان پوشش‌هایی می‌نهمیم که آن را نفهمند. و در گوش‌هایشان سنگینی (ها) قرار می‌دهیم). و هنگامی که پروردگارت را در قرآن به یگانگی‌اش یاد کنی، در حال نفرت (از توحید) پشتشان را بر می‌گردانند. ﴿۴۶﴾ چون به سوی تو گوش فرا می‌دارند، ما داناتریم (که) به چه (منظور) گوش فرا می‌دهند. و (نیز) چون ایشان نجوا

(کنان) اند، در آن حال ستمکاران گویند: «جز مردی افسون شده را پیروی نمی‌کنید.» ﴿۴۷﴾

آیه ۴۷ - اینجا نسبت سحر را به حضرت اقدس رسول ﷺ، حامل کل وحی، نسبتی ظالمانه و از ظالمان دانسته که روایاتی هم که در صحیح بخاری در بابی مستقل راجع به تأثیر سحر در آن حضرت وارد شده و نیز روایاتی شیعی به همین معنی، هر دو روایاتی است مجعول و ظالمانه.

أَنْظُرُ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا ﴿۴۸﴾ وَقَالُوا
أَءِذَا كُنَّا عِظْمًا وَرُفَاتًا أَلَمْ نَكُنْ لَكُمْ بَشَرًا فَخَلَقْنَاكُمْ فَأَنْزَلْنَاكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَحْمِلُونَ أَثْقَالًا ثَقِيلًا ﴿۴۹﴾

بنگر چگونه برای تو مثل‌ها زدند؛ تا گمراه شدند؛ پس توان (رفتن) راهی (به سوی حق) را ندارند. ﴿۴۸﴾ و گفتند: «آیا هنگامی که استخوان‌ها و پوسیدگانی پراکنده بودیم، آیا به‌راستی ما (با) آفرینشی جدید، بی‌چون (از) برانگیخته‌شدگانیم؟» ﴿۴۹﴾

آیه ۴۹ - "خلقاً جدیداً" به معنای آفرینشی مماثل با بدن دنیوی است، و نه خلق مجدد روح یا خلق مجدد بدنی دیگر، بلکه از همان بدن خاکستر شده اصلی بدنی بنیادین را استخراج کردن و چهره‌ای مماثل به همان بدن دادن و روح را مجدداً در آن دمیدن است و دیگر هیچ.

قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا ﴿۵۰﴾ أَوْ خَلْقًا مِّمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُءُوسَهُمْ وَيَقُولُونَ مَتَى هُوَ قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا ﴿۵۱﴾

بگو: «سنگی یا آهنی باشید،» ﴿۵۰﴾ «یا آفریده‌ای از آنچه در سینه‌های‌تان بزرگ می‌نماید.» پس خواهند گفت: «چه کسی ما را بر می‌گرداند؟» بگو: «همان کس که نخستین بار شما را با فطرت (توحیدی) آفرید.» باز سرهایشان را (مسخره کنان) به

سویت تکان خواهند داد و می‌گویند: «آن (زمان) کی است؟» بگو: «شاید که نزدیک باشد.» ﴿۵۱﴾

آیه ۵۱ - "الذی فطرکم اوّل مرّة" به عنوان دلیل اولویت بر امکان اعاده مشتمل بر دو حقیقت است: اول آفرینش بر مبنای فطرت توحیدی است که خود مقتضی عقیده به معاد است، و در ثانی اگر آفرینش سخت است، آفرینش نخستین از آفرینش آخرین سخت تر است، چنانکه در آیه‌ای دیگر به این آخرین عنوان "و هو اهوّن علیه" (۳۷:۳۰) آمده.

يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَ تَظُنُّونَ إِن لَّبِئْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا ﴿۵۲﴾ وَ قُلْ لِعِبَادِيَ يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ إِنَّا الشَّيْطَانُ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا ﴿۵۳﴾

روزی که شما را فرا می‌خواند، پس او را با ستایشش اجابت خواهید کرد، و می‌پندارید که جز اندکی (در گذشته) نمانده‌اید. ﴿۵۲﴾ و برای بندگانم بگو: «آنچه را که بهتر است بگویند.» بی‌گمان شیطان میانشان را بر هم می‌زند؛ همواره شیطان برای انسان دشمنی آشکار کننده (ی دشمنی‌اش) بوده است. ﴿۵۳﴾

آیه ۵۳ - اینجا نیکوترین سخن در میان بندگان خدا مورد امر است، که اگر هم در باطن شما بین یکدیگر اختلافی هست، نه تنها به زبان نیاورید، بلکه با پسندیده‌ترین سخن‌الفت میان یکدیگر را تحکیم کنید، زیرا سخن ناشایست خود مقدمه‌ای است برای گامهای دیگر شیطان که اختلاف را افزون کند.

رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ إِن يَشَأْ يُرْحَمَكُم أَوْ إِن يَشَأْ يُعَذِّبِكُمْ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكَيْلًا ﴿۵۴﴾ وَ رَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَن فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَىٰ بَعْضٍ وَ ءَاتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا ﴿۵۵﴾ قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ

رَعَمْتُمْ مِّنْ دُونِهِۦٓ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا ﴿٥٦﴾
 أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ
 رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُۥٓ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا ﴿٥٧﴾

پروردگارتان به (احوال) شما داناتر است؛ اگر بخواهد به شما رحم می‌کند، یا اگر بخواهد شما را عذاب می‌کند. و تو را بر ایشان (برای) کارسازی (تکوینی و تشریحی) نفرستادیم. ﴿۵۶﴾ و پروردگارت به هر که در آسمانها و زمین است (از همگان) داناتر است. و به راستی بعضی از پیامبران بزرگ را بر بعضی (از ایشان) بی‌امان برتری دادیم، و داوود را زبور دادیم. ﴿۵۵﴾ بگو: «کسانی را که به جز او (معبود خود) پنداشتید، بخوانید (و از آنها بخواهید)؛ ولی آنها نه توانی دارند که از شما دفع زیان کنند، و نه بلاگردانی» (برای شما باشند). ﴿۵۶﴾ اینان (پیامبران و مؤمنان) کسانی‌اند که (پروردگارشان) را می‌خوانند (و او را می‌خواهند) در حالی که هر کدام از آنان (که به او نزدیک‌ترند (نزدیک‌ترین) وسیله (های حرکت) به سوی پروردگارشان را می‌جویند، و به رحمت او امیدوارند و از عذابش می‌ترسند. عذاب پروردگارت همواره ترسناک بوده است. ﴿۵۷﴾

آیه ۵۷ - "ببتغون الی ربهم الوسیله" به عنوان امتیازی برای بندگان شایسته خدا یاد شده ولی مقصود تنها وسائلی است که مورد رضا و امر خدا باشند، نه وسائلی دیگر مانند بتان و طاغوتان که نه تنها وسیله نیستند، بلکه دست دور باشی به سینه آنها خورده و خود موجب دوری از خدایند، و ما در آیه "و ایاک نستعین" همی می‌خوانیم که خدایا تنها تو را کمک می‌طلبیم، و بعد دوم این طلبیدن کمک این است که وسائل شایسته قرب الی الله را هم از او می‌خواهیم، نه با خیالات و اوهام خود که کسانی یا چیزهایی را وسیله قرب الی الله بدانیم، که یا مورد نهی اند، و یا تجویزی درباره وساطت آنان نیست.

وَإِنْ مِّنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا

شَدِيدًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا ﴿۵۸﴾

و هیچ قریه‌ای [مجتمعی از مکلفان] نیست مگر اینکه ما آن را پیش از روز رستاخیز هلاک کننده‌ایم، یا آن را (در صورت استحقاق) به عذابی سخت دچار کننده‌ایم. این (جریان) در کتاب (علم و حکمت و قدرت الهی) ثبت شده بوده است. ﴿۵۸﴾

آیه ۵۸ - «معذبوها» در برابر «مهلکوها» نابودی مردمان را پیش از روز رستاخیز که قیامت احیاء است، دوگونه خوانده: ۱- وسیله عذاب که درباره گروهبایی از کافران در گذشته تحقق یافته و مجدداً در قیام جهانی حضرت مهدی (عج) به گونه‌ای شامل‌تر تحقق خواهد یافت، و در این میان هم احیاناً چنین جریاناتی به وقوع می‌پیوندد، و بعد دوش مرگ همگانی است که نخست در جای جای جهان برای این و آن، چه افراد و چه دسته‌های گوناگون، تحقق می‌یابد، و چه مرگ و بی‌هوشی یکجای آنان که در نفیخ صور با همان صدای جانکاه محقق می‌شود، و کسانی هم که مرده‌اند نیز مشمول این هلاکت آخرین هستند، بدین معنی که این هلاکت مرگ کلی همگانی است که نسبت به هر دوی زندگان و مردگان حالت صعقه و بیهوشی خواهد بود، که از مرگهای عادی فراتر است، و چنانکه مردگان از زندگی برزخی به این صعقه و بیهوشی انتقال یافته و اینگونه هلاکت می‌یابند، زندگان نیز بدون انتقالی برزخی مستقیماً به حالت صعقه و بیهوشی می‌روند که اینان هرگز برزخی هم ندارند زیرا برایشان هیچ فاصله‌ای بین مرگ از دنیا و مرگ همگانی هنگام مرگ کل جهان نیست.

و از جمله ادله این مرگ دوم (صعقه) آیاتی از قبیل "ونفخ فی الصور فصعق من فی السموات و الارض الا من شاء الله" (۶۰:۳۹) است، که "من فی السموات و من فی الارض" کل زندگان را در کل جهان در زندگی رسمی دینشان که آشکار است یا در زندگی باطنی و برزخی جهان که پنهان است، این صعقه و بیهوشی هر دو را بر می‌گیرد.

وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ وَآتَيْنَا ثَمُودَ
الْنَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا ﴿۵۹﴾

و (چیزی) ما را از اینکه (خاتم پیامبران را) با نشانه‌های (بصری) بفرستیم باز نداشت، جز اینکه پیشینیان، با آنها (همان) نشانه‌ها را تکذیب کردند. و به ثمود ماده شتر دادیم، در حالی که (نشانه‌ای) بینا کننده بود. پس به آن ستم کردند. و ما (پیامبران را) با (آن) نشانه‌ها جز برای ترساندن (مردمان) نمی فرستیم. ﴿۵۹﴾

آیه ۵۹ - «الآیات» که به معنای نشانه‌های ربانی رسالتی است دارای سه بعد می باشد: نخست نشانه‌های چشمگیر و دیدنی که از برای کل پیامبران گوناگون وجود داشته، دوم: از همین قسم معجزات است ولی پیشنهادی که بر حسب درخواست کافران احیاناً افزون بر آنچه بوده تحقق می یافته، و سومین و آخرین نشانه‌های ربانی نشانه‌های معنوی است که در انحصار قرآن می باشد، که تداوم آیت ربانی هم در انحصار همین گونه است، در آیه مورد بحث آیات دسته دوم است که چون مورد تکذیب واقع می شده، دیگر در رسالت‌های آینده بویژه در رسالت آخرین تکرار شدنی نیست، بخصوص اینکه رسالت آخرین دارای آیات و نشانه‌های محوری و همیشگی و همگانی است که نشانه‌های گذشته در برابرش چندان رنگی هم ندارد، مگر آنچه در زمینه و زمان حیات حضرتش احیاناً به وقوع می پیوسته است که تداومی هم ندارد.

۶۰- شجره ملعونه در قرآن شجره مخصوصی نیست، و ما با بررسی کل قرآن لعنت خاصی به گروه خاصی نمی یابیم بجز ثلوث ملحدان، مشرکان و منافقان و از بدترین منافقان تاریخ اسلامی بنی امیه اند، چنانکه رسول خدا ﷺ در خواب دید پس از حضرتش بوزینه‌هایی بر فراز منبرش نشسته اند، که پس از بیداری برایش نمودار شد که اینان همان بنی امیه هستند که رذلت‌ترین مصداق نفاق در کل تاریخ نفاق می باشند.

وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّءْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا

فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُحُوفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا
 طُغْيَانًا كَبِيرًا ﴿٦٠﴾ وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ
 قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا ﴿٦١﴾

و چون برای گفتیم: «به راستی پروردگارت به مردم احاطه داشته» و آن رؤیایی را که به تو نمایانیم و (نیز) آن درخت لعنت شده‌ی در قرآن را، جز آزمایشی آتشین برای مردمان قرار ندادیم. و ما بیمشان می‌دهیم، پس ایشان را به جز طغیانی بزرگ نمی‌افزاید. ﴿٦٠﴾ و چون به فرشتگان گفتیم: برای (شکرانه یادگیری از) آدم (برای خدا) سجده کنید» پس (همه) سجده کردند، جز ابلیس (که) گفت: «آیا برای کسی که در حال گل بودن (او را) آفریدی سجده کنم؟» ﴿٦١﴾

آیه ٦١ - "لمن خلقت طیناً" اعترافی است از شیطان که آدم نخستین از خاک آفریده شده و نه از نسلهایی دیگر، که خدا هم او را در این جریان تصدیق کرده، و در آیاتی دیگر به این حقیقت تصریح دارد، و این آفرینش ویژه آدم که از گل بوده است مورد تصدیق رحمان و شیطان است، و این چه شیطنتی است بالاتر از شیطنت شیطان که حتی مسلمانانی منحرف با دیگران در این انحراف شرکت دارند که آدم نخستین از نسلهای دیگران است و یا طبق نظریه داروین از نسل میمون می‌باشد و یا سخنان پراکنده دیگر!

اینجا «طیناً» نخست بین دو احتمال است که یا مفعول دوم «خلقت» می‌باشد و به اصطلاح مفعول اولش «ه» حذف شده که «خلقت طیناً» است به این معنی که کسی را که از گل آفریده‌ای، و معلوم است که انسان از گل آفریده شده، و یا حال است از برای مفعول اول بدین معنی که انسان را در حالیکه گل بوده است آفریده‌ای و همین معنی دوم درست است که انسان بدون هیچ واسطه‌ی آفریده از گل است و دیگر هیچ.

قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنِ أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ

لَا حَتَنَکَ ذُرِّيَّتُهُ إِلَّا قَلِيلاً ﴿۶۲﴾ قَالَ أَذْهَبَ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ
جَزَاءُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا ﴿۶۳﴾

(ابلیس) گفت: (خدایا) «آیا خود را (بخوبی) دیدی؟ (که) این کس را (نسبت) به من گرامی داشتی؟ اگر تا روز قیامت (عمر) مرا تأخیر اندازی حتماً نسلش را - جز اندکی - همواره افسار خواهم کرد.» ﴿۶۲﴾ (خدا) فرمود: «برو، پس هر کس از آنان تو را پیروی کند، بی‌گمان جهنم - که کيفری فراوان است - سزای شماست.» ﴿۶۳﴾

آیه ۶۳ - اینجا امر «اذهب» به شیطان به اصطلاح از نهی شدیدتر است که خدا شیطان را بر تصمیم مؤکد افسار افکندن بر ذریهٔ آدم آزاد گذارده و جلوی او را با ارادهٔ تکوینی نگرفته، و امرهای دیگرش نیز که در آیهٔ شصت و چهار آمده به همین معنی است که نخست به حرکات لهوآمیز آوردن آنان است با صداهای گوناگونش که این خود دلیل بر حرمت لهو است، از جمله رقصهای لهوی است و نه رزمی و یا گونه‌ای دیگر، که آنگونه رقصها بر وزن صداهای لهوی حرام است، شرکت شیطان در اموال نیز واداشتن اوست به تصرفات ناشایستهٔ مالی، چنانکه شرکتش در اولاد، تولیدهای ناهنجار است، که یا با زنا و یا با حال حیض و نفاس و یا حال احرام یا روزه و مانند اینها باردار شدن خود شرکتی است شیطانی، چنانکه در آخرکار اولادی را از طریق حلال بوجود آوری که از نظر جو، محیط و شرایط نادرست این فرزند تباه خواهد بود، این هم خود ولادتی است شیطانی، زیرا بر حسب آیاتی قرآنی مانند "وقدموا لانفسکم" (۲:۲۲۳) تولید اولاد تنها در صورت شایستگی است.

وَأَسْتَفْزِرُ مَنْ أَسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبُ عَلَيْهِمْ بِخَبْرِكَ وَرَجِلِكَ
وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعَدَّهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا
غُرُورًا ﴿۶۴﴾ إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَنٌ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا ﴿۶۵﴾

«و از ایشان هر که را توانستی با آوای خود بیهوده تحریک کن، و با سوارگان و پیادگان بر آنان بتاز، و در اموال و اولادشان مشارکت کن، و «به ایشان وعده بده» و

شیطان جز فریبی به آنها وعده نمی‌دهد. ﴿۶۴﴾ «بی‌امان برای تو بر بندگان ویژه‌ی من (هیچ‌گونه) سلطه‌ای نیست. و حمایتگری و کارسازی پروردگارت (برای آنان) بس است.» ﴿۶۵﴾

آیه ۶۵ - «عبادی» اینجا معصومان و سایر عادلانند، زیرا دیگران مورد سلطه‌ای شیطانی می‌باشند، گرچه سلطه کلی نباشد.

رَبُّكُمْ الَّذِي يُزْجِي لَكُمْ الْفُلْكَ فِي الْبَحْرِ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا ﴿٦٦﴾ وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَاهُ فَلَمَّا نَجَّكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا ﴿٦٧﴾ أَفَأَمِنْتُمْ أَنْ يُخْسِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَكِيلًا ﴿٦٨﴾ أَمْ أَمِنْتُمْ أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَى فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِنَ الرِّيحِ فَيُغْرِقَكُمْ بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا ﴿٦٩﴾ وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا ﴿٧٠﴾

پروردگار شما کسی است که کشتی را در دریا (از امواج سهمگینش) برای شما از جای بر می‌کند، تا از فضل او (برای خود) بجویند. او (نسبت) به شما رحمت‌گری ویژه بوده است. ﴿۶۶﴾ و هنگامی که در دریا به شما زیان (فراگیر) در رسد، هر که را جز او می‌خوانید [و می‌خواهید] ناپدید گردد. پس هنگامی که (خدا) شما را سوی خشکی رهنماید (از همو) رویگردان می‌شوید. و (نوع) انسان بسی کافر (یا) کفران‌کننده بوده است. ﴿۶۷﴾ پس آیا ایمن شدید (از این) که (خدا) به واسطه‌ی (شرک) شما بخشی از خشکی (در زمین) را بشکافد، و (با فرو بردنتان در آن) چهره‌تان را بپوشاند، یا بر شما طوفانی از شن بفرستد، سپس برای خودتان نگهبان کارسازی نیابید؟ ﴿۶۸﴾ یا ایمن

شدید (از این) که بار دیگر شما را به (آن) دریا بازگرداند، پس تندبادی از جای کننده بر شما بفرستد. پس به (سزای) آنچه کفر ورزیدید غرقتان کند، (و) آنگاه برای خودتان در برابر ما (نسبت) به آن (عذاب، دادستان و) پی‌جویی نیابید؟ ﴿۶۹﴾ ما همواره فرزندان آدم را به‌راستی گرامی داشتیم. و آنان را در خشکی و دریا (بر مرکب‌ها) حمل کردیم. و از پاکیزه‌ها به ایشان روزی دادیم. و آنها را بر بسیاری از کسانی که آفریدیم برتری دادیم (آن هم) برتری (ویژه)‌ای. ﴿۷۰﴾

آیه ۷۰ - اینجا "فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ" دلیل است بر این که انسان تنها بر بسیاری از آفریدگان از نظر آفرینش جسم و جان برتری دارد، و بر مبنای آیه "لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ" (۴:۹۵) که آفرینش انسان بگونه‌ای مطلق در بالاترین مرحله تقویم جسمی و روحی است، و در جمع می‌فهمیم که درست است که برتر از انسان هیچ آفریده‌ای وجود ندارد، ولیکن اقلیتی هم هستند که با انسان برابرند و این اقلیت برای ما ناشناسند، جنیان نیستند که تا اندازه‌ای آنها را می‌شناسیم، زیرا بر حسب آیاتی از قرآن انسان از جنیان برتر است، فرشتگان نیز نیستند که نیز بر حسب آیاتی دیگر انسان بر آنها هم برتر است، می‌ماند حیوانات و مادون آنها که وضعشان خیلی روشن است، روی این اصل این اقلیت به گونه‌ای خاص از برای ما معلوم نیستند، مگر بوجه عمومی بر مبنای آیه "وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا مِنْ دَابَّةٍ وَهُوَ عَلَى جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ" (۲۹:۴۲) که مختصراً «هم» در «جمعهم» مربوط به ذوی العقول پراکنده در زمین و آسمانند که طبعاً این اقلیت از همان ذوی العقول آسمانی می‌باشند که با انسان زمینی در ممتازترین آفرینش جسمانی و روحانی برابری دارند، و در آینده‌ای هم آنگونه که خدا می‌خواهد یکدیگر را در همین دنیا ملاقات خواهند کرد، و این ملاقات در کجاست برای ما هنوز معلوم نیست.

يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمْمِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ وَبِئِمِينِهِ فَأُوْتِيَكَ
يَفْرءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا ﴿۷۱﴾

روزی که هر گروهی (از مکلفان) را با پیشوایشان فرا می‌خوانیم، پس هر کس کارنامه‌اش به دست راستش داده شود (نشانه‌ی نجات اوست) پس اینان کارنامه‌ی خودشان را می‌خوانند. و به اندازه نَخک هسته‌ی خرمايي (هم) به آنان ستم نمی‌شود. ﴿٧١﴾

آیه ٧١ - «امامهم» که پیشوای گروههای مکلف است اعم از امام خیر و امام شر می‌باشد، و این هر دو اعم است از کتاب وحی رحمانی و کتاب وحی شیطانی. و این دو نیز اعم است از کتاب اعمال و کتاب شریعت رحمانی و شریعت شیطانی، و این قرائت کتاب یمینیان که رهروان حقند هم قرائت کتاب شریعت است و هم کتاب اعمال و هم قرائت و برخورد کتاب امامت رسالتی است. همچون قرائت دیگران که گمراهانند.

وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا ﴿٧٢﴾

و هر کس در این (دنیا) کور (دل) بوده، پس او در آخرت (چشم و دلش) کور و (هم او) گمراه‌تر است. ﴿٧٢﴾

آیه ٧٢ - آنان که در زمان تکلیف کور بوده‌اند که دیده‌های خود را از نظر انسانی از شریعت انسانها بسته و از عمل بدان مهجور بوده‌اند، اینها پس از مرگ نیز کورند، کورند که حقایق را آنجا هم نمی‌نگرند، ولی اگر هم بنگرند برایشان فایده‌ای ندارد، احیاناً می‌نگرند از برای تکمیل عذاب، چنانکه آیاتی چند بیانگر دیدار اعمال بهشتیان و جهنمیان می‌باشد، و آیاتی هم از قبیل "لقد كنت في غفلة من هذا فكشفنا عنك عظامك فبصرک الیوم جدید" (٢٢:٥٠) بیانگر این حقیقت است که احیاناً برای حسرت خوردنشان چشمه‌اشان در ظاهر باز می‌شود تا هم حقایقی از رستاخیز را بنگرند و هم حقیقت اعمالشان را دریافت کنند، و پس از این حسابها و عذابهای پیشین همچنان کور و محجور در آتش جهنم می‌سوزند.

وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذَا

لَا تَخْذُوكَ خَلِيلاً ﴿۷۳﴾ وَ لَوْلَا أَنْ تَبَيَّنَّاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا

﴿۷۳﴾ قَلِيلًا

چیزی نمانده بود (که) تو را (ناگزیر و ناگزیر) از آنچه به سویت وحی کردیم با مکرشان (دچار) آزمایشی آتشین (سخت) کنند، تا غیر آن را بر ما افترا ببندی. و آنگاه بی‌گمان تو را به دوستی تنگاتنگ (خود) برگیرند. ﴿۷۳﴾ و اگر تو را استوار نمی‌داشتیم، همانا بی‌چون نزدیک بود کمی سوی آنان متمایل شوی. ﴿۷۳﴾

آیه ۷۴ - این تثبیت ربانی نسبت به رسول گرامی - در زمینه اعتماد طبیعی اندک‌ش بر وعده‌های کافران - عصمتی است استثنائی برونی، که پس از عصمت مداوم بشری که مطلق نبوده، و نیز عصمت درونی روح القدس که نسبتاً مطلق بوده، و بالاخره عصمت برونی ربانی کلاً درباره وحی مطلق بوده است، این تثبیت در مرحله چهارمین است که احیاناً پیامبران را در حالاتی استثنائی در بر می‌گیرد، مانند یوسف صدیق که "و لقد هممت به وهم بها لولا ان رای برهان ربه" (۲۴:۱۲) که برهان رب اینجا عصمت درونی مداوم یوسف از نظر روح قدسی رسالت و وحی رسالتی نیست، زیرا این هر دو در آن هنگام برای حضرتش فعلیت داشته‌اند، و لکن جریان احاطه و سائل شهوت انگیز بگونه‌ای مطلق و مؤکد آن حضرت را احاطه کرده بود که نه تنها عصمت بشری غیر مطلق جلودارش نبود، بلکه عصمت و حیانی درونی نیز از برای فرار از آن کافی نبود، اینجاست که عصمتی برتر و احیانی از طرف خدا شامل حال یوسف گشت که حتی در این جریان قصد و خیال شهوانی هم نسبت به زلیخا برایش پدید نیامد، و این همان برهان رب است که بگونه‌ای منفصل و احیانی شامل حالش گردید.

اینجا راجع به حضرت خاتم النبیین ﷺ که سه عصمت ثابتش ما فوق کل عصمتها است، با این حال این عصمت‌ها کافی نبود که کلاً آن حضرت را از اعتمادی اندک به وعده‌های کفار باز دارد، که اینجا هم "لولا ان تبنتاک" نگهبان آن بود، و این «قلیلاً» در صورت نبودن عصمت احیانی چهارمین خود دلیل است بر اینکه عصمت‌های قبل در حد بسیاری آن حضرت را از این رکون به کافران باز داشته،

و قلیل و ناچیزی هم که مانده با تثبیت ربانی بازداشت شده، و بر مبنای آیه هفتاد و پنجم اگر هم این عصمت آخرین نبود، پیامبر بزرگوار با رکون بسیار کم بر کافران مسئول و معذب بود که در دنیا "ضعیف الحیاة" و "ضعف المائة" و پس از این دو هرگز کمکی در این جریان نداشت که "ثم لا تجد لك عینا نصیراً".

و این نگهداشت ربانی برونی که طبعاً در زمینه نارسائی قدرت است در غیر معصومان نیز به طریق اولی محقق می باشد و بر مبنای آیاتی از قبیل "والذین اهدوا زادهم هدی و آتاهم تقویهم" (٧٦:١٩) در صورتی که با قدمهای هدایت اختیاری بسوی خدا گام می نهی ولی احیاناً به نارسائی از نظر قدرت پاسداری از حق می رسی، اینجا که هدایت نارسا است، خدا به تو کمک خواهد کرد و این خود عصمتی است ربانی که پاسدار عصمت بشری است، و چنانکه عصمتهای بشری و برخوردارهایی با انحرافات دارای مراتبی است، عصمت های ربانی در هر سه بعدش دارای درجاتی است.

إِذَا لَدَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَ ضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا
 نَصِيرًا ﴿٧٥﴾ وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّوكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذَا
 لَا يَلْبَثُونَ خَلْفَكَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٧٦﴾ سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا
 وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلاً ﴿٧٧﴾ أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ الْأَيْلِ
 وَقُرْءَانَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْءَانَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا ﴿٧٨﴾

در آن هنگام حتماً تو را چند برابر (در) زندگی و چند برابر (در) مرگ (عذاب) می چشاندیم، سپس علیه ما یوری توانمند نمی یابی. ﴿٧٥﴾ و چیزی نمانده بود (که) تو را همواره از این سرزمین (از بن) برکنند، تا تو را از آنجا بیرون کنند. و در آن هنگام (آنان) جز (زمان و تعداد) اندکی در مخالفت با تو نمی مانند. ﴿٧٦﴾ سنت کسانی از فرستادگانمان را که همواره پیش از تو گسیل داشتیم (استوار بدار). و (بدان که) برای سنت ما (هرگز) جایگزینی نخواهی یافت. ﴿٧٧﴾ نماز را - به هنگام زوال آفتاب تا

تاریکترین وقت شب - و (به ویژه نماز) خواندنی فجر: صبحگاهان را به پادار. بی‌گمان، خواندنی فجر: صبحگاهان در دیدرس (فرشتگان شب و روز) بوده است. ﴿۷۸﴾

آیه ۷۸ - در این آیه اوقات نمازهای پنجگانه بگونه‌ای بس لطیف یاد شده و چون سوره اسراء در مکه نازل گشته، روی این اصل نمازهای پنجگانه از فرائض مکینه است، و "قرآن الفجر" که به معنی خواندنی فجر می‌باشد در برابر چهار نماز دیگر که از "لدلوك الشمس الى غسق الیل" مستفاد می‌گردد دارای دو امتیاز است: ۱- اختصاص به نماز صبح پس از عمومیت نمازهای چهارگانه دیگر. ۲- خواندنی بودن آن که گوئی نمازهای دیگر در مقابل نماز صبح اینگونه خواندنی نیست، مانند وحی به چهار پیامبر الوالعزم در برابر وحی آخرین بر پیامبر آخرین که به نام «وصی» و «وصبنا» آمده که گوئی وحی بر آنها در مقابل وحی آخرین وحی نیست، مانند رسالت آن حضرت که رسالت‌های گذشته در برابرش تنها مقدمه‌ای وانمود شده، از اینجا مستفاد می‌گردد که "صلاة وسطی" نیز نمونه بارزش نماز فجر است، چنانکه در آیه (۲۳۸:۲) به تفصیل گذشت.

"لدلوك الشمس" و نه "من دلوك الشمس" یا "عند دلوك الشمس" دلیل است بر شمولیت آن نسبت به دو نماز ظهر و عصر ما بین زوال خورشید تا غروب، چنانکه دو آیه دیگر "الی غروب الشمس" و "الی غروبها" این وقت پایانی را برای نماز عصر مقرر داشته، و چون دلوك به معنای میل از وسط آسمان است و «لام» در «لدلوك» به معنای میل مماس و نه آغاز برای خورشید می‌باشد، روی این اصل، جمله "لدلوك الشمس" از لحظه نخستین زوال شمس را تا غروب آن شامل است، و بر حسب آیاتی دیگر این زمان در اختصاص نماز ظهر و عصر است، بر خلاف بعضی روایات که "دلوك الشمس" را غروب خورشید نامیده، در صورتی که غروب خورشید پنهان شدن آن است و نه تمایلش، تمایل خورشید درکل زمانهایی است که خورشید پیداست و رو به پنهانی می‌رود، مگر اینکه این پنهانی خورشید در غروب در حاشیه این تمایل روزانه مقصود باشد، که در این صورت نماز مغرب و عشاء هم مشمول "لدلوك الشمس" خواهد بود، و "الی غسق الیل" هم گواهی است بر این شمولیت.

”غسق الیل“ بیانگر آخر وقت نماز عشاء است و «الی» در این میان اشاره‌ای است به وجود نماز دیگری در شب که همان مغرب است، چنانکه نماز عصر نیز مشمول ”لدلوك الشمس“ می‌باشد که عصرش تا غروب خورشید و مغربش را از آغاز مغرب است، و چون «لیل» به معنی کل تاریکی در برابر روز می‌باشد و «غسق» منتهای تاریکی آن است، روی این اصل آغاز «لیل» مغرب و پایانش نیز آخر تاریکی نزدیک طلوع خورشید می‌باشد، و نه آنکه آخرش را طلوع فجر بدانیم که اینجا زمان میانه بین مغرب و طلوع فجر غسق نیست، بلکه بیش از نیم ساعت پس از غسق است، زیرا چنانکه اشاره شد «غسق» آخرین مرحله تاریکی است، و به عبارت دیگر همانطور که آغاز ”دلوك الشمس“ آغاز ظهر است که خورشید در نهایت درخشش می‌باشد، ”غسق الیل“ نیز به معنای وسط واقعی شب است که آغاز کاستن آن می‌باشد.

در ”قرآن الفجر“ که دو مزیت بیان شده علتش این آمده است که ”ان قرآن الفجر کان مشهوداً“: نماز صبح مشهود بوده است، یعنی فرشتگان شاهد آن بوده‌اند و نه انسانها، زیرا انسانها آن هنگام نوعاً خواب هستند ولی در چهار نماز دیگر نوعاً بیدارند، بنابراین ویژگی نماز صبح در مشهود بودن مربوط به فرشتگان خواهد بود، و اینجا جای این سؤال است که مگر فرشتگان در نمازهای چهارگانه دیگر حاضر و ناظر نیستند که اینجا شاهد و ناظرند؟ پاسخ این است که فرشتگان شب در نمازهای شب شاهدند، سپس فرشتگان روز در نمازهای روز، می‌ماند نماز فجر که هم روز است و هم شب، هم شب است و هم روز، بنابراین فرشتگان شب و روز در تعویض پُست پاسداری و شهادت نمازها، هر دو نسبت به نماز فجر شاهدند.

وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا ﴿۷۹﴾

و پاسی از شب را (به عبادت) زنده بدار، (که) برای تو واجبی فزون (بر دیگران) است. امید است که پروردگارت تو را به مقامی ستوده (تر) برانگیزد. ﴿۷۹﴾

آیه ۷۹ - اینجا به پاخواستن در شب برای عبادت ویژه از اختصاصات فرائض رسول

الله ﷻ است، تهجد اصلش هجود است، و چون خواب خود آرامش است و تهجدش که تکلفی است در این آرامش، تهجد هم به معنای برپا خواستن از ژرفای این آرامش است، و این جریان در خصوص حضرتش واجب آمده و «نافله لک» به معنای استحباب نیست، بلکه از «لک» ویژگی این نافله معلوم است و پیدا است که استحباب نماز شب و سایر عباداتش عمومی است و هرگز اختصاصی به حضرتش ندارد، روی این اصل «نافله» این بپا خواستن در شب را که واجب دانسته، واجبی افزون، و «نافله» بر واجبات امت اسلامی مقرر داشته، و چنانکه «وهبنا له اسحق و یعقوب نافله» (۷۲:۲۱) به معنی استحباب ولادت این دو بزرگوار به دنبال یکدیگر نیست، بلکه وجوبی است ممتاز که نسبت به دیگران همانندش نیامده است، به ویژه یعقوب که سر سلسله پیامبران بنی اسرائیل بوده و هیچ پیامبری چنان نافله و واجبی افزون در بعد ذریه نبوت نداشته است، در هر صورت این بپا خواستن در شب تنها برای بیداری نیست، که این بیداری سخت که بر هم زنده آرامش خواب است در نیمه‌های شب بدون هیچگونه عبادتی بسی نکوهیده است، چون شب اصولاً برای استراحت است، بلکه این بیداری بسیار سخت که بر هم زنده ژرفای خواب است تنها از برای عبادت خداست که اینجا نتیجه‌اش مقامی محمود است، که به معنی ترقیات عالیّه آن حضرت می‌باشد.

و در سوره مزمل این بیداری برای «ناشئة اللیل» منظور گشته که همان خواندن نماز و قرآن است در بعد عبادت محض و سایر کارهای پسندیده و ویژه است با نیت قربت، مانند تفکر در قرآن و یا کارهایی همانند آن، و بالاخره در نیمه‌های شب که نوعاً دیگران خوابند و آرامش مطلق برقرار است - بویژه با برخاستن از خواب گرم - خود عبادتی است ویژه، این مقام محمود که در نتیجه بپا خواستن در شب برای عبادت - که بر حسب آیات مزمل در ثلث یا نصف و یا ثلث آن است - خود مقامی است که با این عبادت ویژه حاصل می‌گردد و از جمله «انا سنلقی علیک قولاً ثقیلاً» آمادگی برای دریافت گفته‌ای سنگین که همان قرآن است در هر دو بعد محکم و مفصلش، محکم در شب قدر نخستین که یکجا بر حضرتش نازل گردید، و مفصلش پس از آیاتی اندک از آغاز بعثت تا شب قدر بقیه قرآن مفصل است که در دو عهد

مکی و مدنی رسالت بر حضرتش نازل گردید، وانگهی سبح طویل که "انّ لک فی النهار سبحاً طویلاً" خود شناوری در دریای وسیع برای نجات غرق شدگان در ضلالت است، و این خود از مقام محمود رسالتی است که این هم نتیجه شب زنده‌دارای است، و بالاخره آن حضرت در عین عصمت بشری‌اش که زمینه‌ای برای عصمت ربانی بوده، چنانکه عصمت بشری در تکامل است، عصمت ربانیش نیز متکامل است، همچون "و قل زدنی علماً" (۱۱۴:۲۰) و در کل این رسالت آخرین که والاترین رسالات است در تکامل رسالتی و معرفتی نیازمند زمینه‌های متکامل و پی در پی عبادات است، چنانکه "و اعبد ربک حتی یأتیک الیقین" (۹۹:۱۵) و این «الیقین» محمدی ﷺ که در کل مراتبش در مثلث زمان بر همگان فایق است نیز مقامی است محمود.

حضرتش در برزخ و بویژه در قیامت نیز مقامی محمود خواهد داشت، چنانکه بر حسب آیاتی خود شهید الشهداء است یعنی بر تمامی پیامبران و پیروان آنان گواه خواهد بود، چنانکه در دنیا هم رسول الرسل بوده است همانگونه که در آیه (۹۵:۳) آمده: "ثم جاءکم رسولٌ مصدقٌ لما معکم" و در جمع تمامی مقامات محمود از نظر قیام و زمان قیام و مکان قیام و قیمت که هر چهار نهفته در مقام است، که مصدر میمی و اسم زمان و اسم مکان است، برای حضرتش در مربع زمان پایدار می‌باشد: پیش از مرگش و در رجعتش و در برزخ و قیامتش.

مقامی محمود برای تمامی سالکان الی الله در اثر معرفت و عمل صالح امکان پذیر است، طبعاً در حدود عصمت بشری، و نه عصمت ربانی که ویژه معصومان است، تا چه رسد به عصمت محمدی ﷺ که ویژه خود آن حضرت می‌باشد، و بالاخره هر دو بر حسب کاوشها و کوششهای مکلفان و تأییدات الهی است.

اینجا «عسی» که مقام محمود را بگونه‌ای شاید شایسته حضرتش کرده، به معنی گمان ربانی نیست، بلکه در بعد کارپردازیهای ویژه عبادتی آن حضرت است، و اصولاً «عسی» کلاً به معنی امکان است، گرچه این امکان به وسائل ویژه‌اش محقق باشد.

و این "مقاماً محموداً" و نه "الی مقام محمود" بیانگر این حقیقت است که خدا

حضرتش را با آن مقام محمود مماس می‌گرداند و نه آنکه بسوی آن روان خواهد شد، که این «بسوی» برای دیگران است، مانند صراط مستقیم عبودیت در افق آعلایش برای معصومان بویژه حضرتش "صراطاً مستقیماً" می‌باشد و از برای دیگران "الی الصراط المستقیم" یا برترش للصراط المستقیم است.

وَقُلْ رَبِّ اَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَّاَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاَجْعَلْ لِّيْ مِنْ لَّدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا ﴿۸۰﴾

و بگو: «پروردگارم! مرا (در هر کاری) به گونه‌ای راست (و درست) داخل نما. و مرا (از هر کاری) به گونه‌ای راست و درست خارج ساز، و از جانب خود برای من سلطه‌ای پیروزمندانه قرار ده.» ﴿۸۰﴾

آیه ۸۰ - "مدخل صدق" و "مخرج صدق" و سپس "سلطاناً نصیراً" بر این دو مبنا نیز از ویژگی‌های آن حضرت است که ورود و خروجش به اضافه کوششها و کوششهایش در بعد عصمت بشری و نیز عصمت نخستین ربانی مؤید به دومین عصمت ربانی است که برونی است، زیرا در این بین عصمت درونی ربانی حضرتش خود نخستین پاسدار معصوم مطلق است، ولی از آن مطلق‌تر و فراتر عصمت‌های ربانی برونی پیاپی است که قدم به قدم در هر دخول و خروجی در هر جهتی از جهات رسالتی در بالاترین مراحل پایدار و پاسدار حضرتش می‌باشد.

"سلطاناً نصیراً" در عالم تکلیفش فتح مکه مکرمه است، در عین حالی که این آیه‌ای مکیه می‌باشد، و ظاهراً در جریان برخورد مشرکان در مکه حتی امید باقی ماندن و جان به سلامت بردن در مکه نبوده است، زیرا این درخواست سلطان نصیر که فتح مکه می‌باشد خود بیانگر وحی عمیق ربانی است، و از جمله سلطان نصیرش، وزیرش علی علیه السلام است که آیه (۱۷:۱۱) "و یتلوه شاهد منه" بیانگر این نصرت ربانی است، و نیز نصرت جهانشمول در قیام صاحب الامر (عج) که بر حسب آیه (۲۸:۴۸) "لینظهره علی الدین کله" این دین غلبه‌ای جهانشمول خواهد یافت، و مانند این قبیل سلطانهای نصیر که هرگز در کل رسالت‌های ربانی نظیر نداشته

است.

وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا ﴿۸۱﴾

و بگو: «کُل حق (در حد امکان) آمد و کل باطل نابود شد، (که) باطل همواره نابود

شدنی بوده است.» ﴿۸۱﴾

آیه ۸۱ - اینجا "جاء الحق و زهق الباطل" خط قرمزی است بر کل باطلها و خطی نورانی برای آمدن کل حقایق، که اینجا «الحق» است و نه «حق» و «الباطل» است نه «باطل»، و با آنکه بوسیله سایر رسالات باطلهایی ویران و حقیهای نمایان گشته، ولی مطلق بودن و کلیت این سلب و ایجاب در رسالت محمدی ﷺ است، البته آن حضرت بنیانگذار این جریان است که بوسیله قرآن و سنت رسالتی اش پایه این دو بنیان را بگونه‌ای مطلق و استوار نهاده ولی تحقق مطلقش در دولت مهدی ﷺ خواهد بود.

و چنانکه در خبر است حضرت مهدی ﷺ به هنگام ولادتش این آیه مبارکه بر بازوی راستش نوشته بود، و نیز در مرحله آغازینش پیامبر بزرگوار به هنگام فتح مکه این آیه را بر زبان شریفش جاری ساخت.

«حق» در قرآن دویست و چهل و پنج بار تکرار شده ولی باطل تنها در بیست و شش جا آمده، و این خود دلیل است بر وفور و غلبه حق و نفور و نابودی باطل، گرچه برای باطل جولت و جولانی است، ولی برای حق دولت و دورانی محقق است که "بل نقذف بالحق علی الباطل فیدمغه فاذا هو زاهق" (۱۸:۲۱).

و نَزَّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ

إِلَّا خَسَارًا ﴿۸۲﴾

و ما از قرآن آنچه را (که هم) او برای مؤمنان (مایه‌ی) درمان و رحمتی است، به

تدریج فرو می‌فرستیم (اما) ستمکاران را جز زبانی نمی‌افزاید ﴿۸۲﴾

آیه ۸۲- در این آیه قرآن برای مؤمنان به عنوان شفاء و رحمتی بزرگ آمده، که شفاء بُعد سلبی و به معنای عافیت از ناراوئی‌ها و نگرانی‌ها است، و رحمت بُعد ایجابی است که به جای آنها تمام الطاف ممکنه الهی به اندازه کوششها و کوششهای معرفتی و عملی شامل مؤمنان خواهد بود، و در عین حال همین قرآن که برای تن و روان مؤمنان شفاء و رحمت است، از برای ستمکاران - به ویژه از نظر روحیشان - زیان می‌باشد.

کسانی که از سالکان الی الله هستند و بر محور قرآن در راه او گامها بر می‌دارند، همین قرآن با شرایط هر دو بعد سلب و ایجاب را در هر دو بعد تن و روانشان تضمین کرده، که فطرتها، عقلها، فکرها، صدرها، قلبها و فوآدها را و کل اعمال آنان را با بدن‌هاشان و دنیا و آخرتشان درخشش می‌دهد، و این تنوین در "شفاء و رحمة" به اصطلاح تنوین تعظیم است که همانگونه که قرآن عظیم است و از هر عظیمی هم عظیم‌تر، شفاء و رحمتش نیز از هر شفاء و رحمتی برتر و والاتر است.

وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَىٰ بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ

يُؤَسِّا ﴿۸۳﴾ قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ فَرُبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَىٰ

سَيِّلًا ﴿۸۴﴾

و هنگامی که بر (سروسامان نوع) انسان نعمت دهیم، (از ما) روی بر می‌گرداند و (از حق) کناره می‌گیرد، و هنگامی که به وی بدی (در) رسد بسی نومید می‌شود. ﴿۸۳﴾ بگو: «هر کس بر حسب ساختار (اختیاری) خود عمل می‌کند. پس پروردگارتان به هر که راه یافته‌تر باشد (از همگان) داناتر است.» ﴿۸۴﴾

آیه ۸۴- «شاکلة» انسان که در این آیه بنیان و زیر بنای اعمالش قرار گرفته، در بعد آخرین مراحل که پیامدش عمل است، همان نیت می‌باشد، که این نیت بر مبنای تصمیم بر اساس عقیده و معرفت، و این دو بر پایه عقل و فطرت می‌باشند، کل این مراحل یکایک برای عمل چه زشت و چه زیبا کافی نیست، مگر آنکه به نیت پایان

پذیرد، که اگر مرحله آغازینش که فطرت است روشن و بی غبار باشد مراحل بعدی نیز تا نیت و تا عمل چنین است، و در صورت غبار آلودی فطرت سراسر این مراحل غبار آلوده است، تا نیتی تاریک عملی هم سنخ آن، روی این اصل پیش از عمل بایستی با کمال کوشش و کاوش مراحل قبلی را تا سرحد نیت شایسته که آخرین مرحله است روشن و تصفیه کرد، تا بازدهی شایسته‌ای از نظر عملی داشته باشد، و چنانکه در خبر است «انما الاعمال بالنیات» حتماً هم چنین است.

و اینکه از نیت انسان در اینجا به شاکله تعبیر شده، روی همین پایه است، که پایه آخرین عمل همان شکل‌گیری آخرین انسان است که پس از آن بدون هیچ مقدمه‌ای دیگر عمل حاصل می‌گردد، و درست است که شکل‌های پیش از نیت که فطرت، عقل، فکر، علم، و عقیده می‌باشد، آنها نیز شاکله و کیفیت زیربنای انسانی انسان هستند، جز آنکه شاکله فعلی او که بازتابش بدون هیچگونه فاصله‌ای دیگر است همان نیت اوست که خود بازتاب شاکله‌ها و کیفیت‌های پسینش است، و بالاخره موصوف شاکله همان: نیت، عقلیت، عقیدت و در آخر نیت و تصمیم است که از پی یکدیگر شاکله انسان می‌باشند، که کلاً - با درجاتی گوناگون - شکل دهنده انسانیت انسان در هر گونه عملی زیبا یا زشتند.

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ

إِلَّا قَلِيلاً ﴿۸۵﴾

و درباره‌ی روح [قرآن و ...] از تو می‌پرسند. بگو: «روح از کار (های) پروردگار من است و به شما از (کل) دانش جز اندکی داده نشده است.» ﴿۸۵﴾

آیه ۸۵ - لفظ روح در بیست و یک آیه قرآن مانند عرش به همین تعداد در آیاتی گوناگون آمده، که روح هم عرش انسانیت است، و کلاً روح به معنای درک و زندگی است، در بیست مورد دیگر روح معانی ویژه‌ای بر حسب قرائنی گوناگون دارد، مانند روح ایمان (۲۲:۵۸)، روح وحی (۱۵:۴۰)، روح القدس (۱۶:۱۰۲)، سرپرست فرشتگان (۴:۹۷) و نیز سایر ارواح، ولی در آیه مورد بحث روح کلیت

دارد، و در اختصاص هیچ یک از ارواح نیست، و درست است که زمینه ویژه اش در این آیه بر حسب جوّ خاصش، قدر مسلّم روح قرآن است، جز آنکه لفظ «الروح» بدون هیچ قیدی آنرا نسبت به کل ارواح در بعد دوم مطلق گرفته، وگرنه به جای «الروح» روح القرآن و یا وحی القرآن بود که صریح در مقصود ویژه بود، درست است که روح قرآن روح الارواح است، جز آنکه نخست «یستلونک» که پرسشی است مستمر از هنگام نزول این آیه تا پایان زمان تکلیف، از مقام آخرین وحی، و نیز لفظ مطلق «الروح» مقتضی همین عمومیت سؤال است، روی این اصل می توان گفت که کل مراتب دوازده گانه روح در اینجا مراد است، که روح جماد، نبات، حیوان، جن، فرشتگان، انسان، ایمان، عصمت، وحی، عصمت برونی، روح القدس، و روح فرشتگان است، چنانکه در آیاتی مانند آیه قدر - این روح فرشتگان - چنان آمده که "تنزل الملائكة والروح" زیرا برابری روح با فرشتگان، او را از فرشتگان جدا و ممتاز ساخته است.

اینجا ارواح جمادات و نباتات و حیوانات را از این رو مشمول «الروح» کرده ایم که آنها نیز مانند دیگر آفریدگان همیشه خدا را تسبیح به حمد می کنند و چنانکه گذشت "ان من شیء الاّ سیح بحمده" و بدون روح و ادراک تسبیح به حمد محال است. سپس سؤال از روح به ویژه روح انسان و ایمان و سایر ارواح در چند بعد است:

۱- آیا روح مجرد است یا مادی؟ ۲- حادث است یا قدیم؟ ۳- کار خداست یا کار خود آفریدگان و ... مثلاً درباره روح عصمت پیامبر بزرگوار و در نتیجه روح قرآن چنان گمان شده است که وحی قرآنی، وحی عقلانی است، درونی است و برونی نیست، بدین معنی که این وحی قرآنی نتیجه تکامل عقلی با سعی و کوشش انسانی است، که در نتیجه این روح قرآنی بازتاب فعالیت عقلانی خود رسول الله ﷺ است! ولی "من امر ربی" پاسخی است قاطع که این کار، کار پروردگار است و نه کار غیر.

در هر صورت هرگونه پرسشی از هرگونه روحی - و در هر بعدی از ابعاد در زمان رسول ﷺ یا ائمه علیهم السلام یا زمان غیبت کبری و یا رجعت و تا آخرین زمان تکلیف درباره روح بوده و خواهد بود - پاسخش همین است که "قل الروح من امر ربی" که هر روحی کلاً کار خداست، به ویژه روح وحی قرآنی که محور پرسش و پاسخ در آیه

مورد بحث است، و طبعاً امر رب که فعل رب است، ذات رب نیست، زیرا "لم یلد و لم یولد" بلکه کاری است ربوبیتی، و کلاً کارهای خدا حادث است، پس هر روحی هم گرچه روح الارواح که قرآن است باشد، حادث است، چنانکه "و ما یأتیهم من ذکر من ربهم محدث الا استمعوه و هم یلعبون" (۲:۲۱) کل آیات وحیانی پروردگار را حادث خوانده، و این خود پاسخی است در برابر این خیال که کلام پروردگار ازلی است، ولی ازلیت در انحصار ذات و صفات ذات خداست و دیگر هیچ، و کل افعالش حادث است.

و بالاخره "من امر ربی" درباره روح انسان و مافوق آن بر خلاف گمان فلاسفه به معنای ایجاد مجردات نیست، که گمان برده‌اند «امر» در برابر «خلق» است، و «خلق» ایجاد ماده و مادیات است و «امر» ایجاد مجردات، چنانکه در آیه (۵۴:۷) پس از بیان آفرینش آسمانها و زمین "ثم استوی علی العرش" آمده، که استقرار پروردگار بر عرش ربوبیت و امر تدبیر خلقت است، و پس از این تفصیل هشداری آخرین آمده که "الا له الخلق و الامر تبارک الله رب العالمین" بدین معنی که چنانکه آفرینش جهان از اوست، امر و تدبیرش نیز از آن اوست، و اصولاً خلق در قرآن درباره کل آفریدگان آمده است، مانند "الله خالق کل شیء" (۱۶:۱۳) و آیا روح شیء است یا لاشیء؟ و اکنون که شیء - و برتر از سایر اشیاء - است، پس مانند سایر خلایق مخلوق است، و نگهی «امر» اصولاً در لغت به معنای ایجاد مجردات نیامده، بلکه به معنای مقابل نهی و چیز و کار و فرمان و تدبیر آمده و دیگر هیچ، این از نظر لفظی و لغوی، از نظر عقلی و معنوی هم اگر روح مجرد است! بنابراین زمان و مکان و حدی هم ندارد، و بر مبنای تجرّدش همچون آفریدگار مجرد هرگز نیازی به آفریننده هم ندارد، و انگهی مجرد و مطلق - که نه ماده است و نه ماده - تعدد پذیر نیست، و از این قبیل براهین عقلی، علمی، حسّی، لفظی، و کل ادلّه مجرد بودن روح و یا هر آفریده دیگری را کلاً نفی می‌کند، و فلاسفه هم که به خیال خود عقلای جهان هستند با کمال بی‌عقلی تنها با شواهدی بدون هیچ دلیلی خواسته‌اند روح انسان را مجرد وانمود کنند.

کل آیاتی که انسان را آفریده از خاک می‌داند طبعاً روح انسان را نیز برگرفته از

خاک دانسته، که از جمله آیه انشاء در سوره المؤمنون است، در آغاز "ولقد خلقنا الانسان" که طبعاً انسانیت روح پیش از انسانیت بدن و اصل آن است، این آفرینش انسان را از گل سپس نطفه، علقه، مضغه، استخوان آنگاه گوشتی که استخوان را پوشانده، و تا اینجا انسان در هر دو بعدش مراحل تکاملی را طی می‌کند، و روح و جسم در درون یکدیگرند، و هنوز از یکدیگر مجزا نگشته‌اند، ولی در آخر کار "ثم انشأناه خلقاً آخر" که همین بدن تکامل یافته را به آفرینشی دیگر مبدل ساختیم، طبعاً کل بدن تبدیل نگشته، بلکه بخشی از آن تبدیل به روح شده و آن بخش هم از کل بدن نیست، بلکه تنها از مراکز عقلانی آن است که فطرت و عقل سلاله و چکیده‌هایی از مِخ انسان، و صدر و قلب چکیده‌ای از این هر دو اند، و چنانکه کل بدن "سلالة من طین" است، که خلاصه‌ای از گل بوده، همین گونه روح انسان با ابعاد گوناگون انسانیش چکیده‌ای از مغز و سینه و قلب انسان است، چنانکه روح حیوانی انسان نیز چکیده‌ای از جاهای حساس بدن اوست، و در آخر کار روح نباتی اش چکیده‌ای از اعضای نباتی حساس و غیر حساس اوست، در جمع روح نباتی، حیوانی و انسانی چکیده‌ها و برگزیده‌هایی است که از جای جای مناسب بدن انسان، و آیا این روح که تولد یافته از بدن است مجرد است؟ و آیا این روح که جایگاهش بدن است مجرد است؟ و آیا این روح که مخلوق است مجرد است؟ در جمع کل ادله کتاب، سنت، عقل، حس و علم بر مادیت روح دلالتی آشکار دارند، و حتی روایت که در بسیاری از موارد متضاد است و یا احیاناً برخلاف نص یا ظاهر کتاب می‌باشد، درباره روح همچون آیاتی قرآنی و روایاتی دلالت مطلق بر مادیت روح دارند، مانند این روایت که «الروح جسمٌ لطیفٌ قد ألبس قالباً كثيفاً»: روح جسمی اس لطیف که پوششی ضخیم - بدن - بر آن پوشانده شده است. و اینکه به گونه مکرر در لسان فلاسفه از باب استبعاد مادیت روح می‌بینیم که خواص روح با خواص بدن فرقه‌ها دارند، نقضش در خود مواد عالم بس روشن است، مثلاً خاصیت نیروی جاذبه عمومی با سایر مواد فرقه‌ها دارد، و خاصیت طلا که ماندنی است با آهن و مانند آن که پوسیدنی است فرقه‌ها دارد، بنابراین اختلاف خاصیت دو چیز دلیل بر مبانیت آنها در مجرد و مادی بودن نیست.

وَلَسِنِ شِئْنَا لَنذُهِبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا
وَكَيْلًا ﴿٨٦﴾

و همانا اگر بخواهیم، بی‌امان آنچه را به سوی تو وحی کردیم بی‌چون (از یادت) می‌بریم، سپس برای (حفظ) آن، علیه ما، برای خود کارسازی نیابی، ﴿۸۶﴾

آیه ۸۶ - این آیه گواهی روشن است بر اینکه مصداق اهم روح که مورد پرسش و پاسخ در آیه روح است بیشتر همان روح قرآن می‌باشد و "اوحینا الیک" هم همان است و نه ارواحی دیگر، چنانکه آیه هشتاد و هشت نیز بر این حقیقت گواه است.

إِلَّا رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا ﴿٨٧﴾ قُل لِّسِنِ اجْتَمَعَتِ
الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ
كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا ﴿٨٨﴾

مگر رحمتی از (جانب) پروردگارت، (در رسد، که) فضل او بر تو همواره بزرگ بوده است. ﴿۸۷﴾ بگو: «اگر همواره انس و جن با هم پیوسته و (همانگ) گردند بر اینکه مانند این قرآن را بیاورند (هرگز) مانند آن را نیاورند و گر چه (بر فرض محال) آنان (در این جریان) پشتیبان یکدیگر باشند. ﴿۸۸﴾

آیه ۸۸ - این آیه اجتماع کلی انس و جن را در مثلث زمان در آوردن مثل قرآن محال دانسته، گرچه بر فرض محال همه اینان در این جریان پشتیبان یکدیگر باشند، که حتی از نظر لفظی - تا چه رسد به معنویش - هرگز توان و امکان چنان کاری را ندارند.

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا
كُفُورًا ﴿٨٩﴾ وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا ﴿٩٠﴾
أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِّن نَّخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجَّرَ الْأَنْهَارُ خَالِهَا تَفْجِيرًا ﴿٩١﴾

أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتْ عَلَيْنَا كِسْفًا أَوْ تَأْتِي بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ
 قَبِيلًا ﴿٩٢﴾ أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِّن زُرُوفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ
 لِرُؤْيَاكَ حَتَّىٰ تُنزِلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَّقْرُؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا
 رَسُولًا ﴿٩٣﴾ وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمْ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا
 أَبْعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا ﴿٩٤﴾ قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يُمِشُونَ
 مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَلْنَا عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا ﴿٩٥﴾ قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ
 شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا ﴿٩٦﴾

و بی‌گمان، ما در این قرآن به‌راستی از هر مثلی (: نمونه‌هایی) گوناگون برای مردم
 آوردیم، پس بیشتر مردمان تنها از (روی) کفر و کفران (از آن) خودداری کردند. ﴿۹۲﴾
 و گفتند: «هرگز برای تو (به خدا) ایمان نیاوریم. تا از زمین چشمه‌ای به خاطر ما به
 شدت روان کنی.» ﴿۹۰﴾ «یا (باید) برای تو باغی از درختان سر در هم خرما و انگور
 باشد، پس میان آنها با جوشاندن (آب) نهرهای بسیاری را به شدت روان کنی.» ﴿۹۱﴾
 «یا چنان که گمان کردی، آسمان را پاره پاره بر (سروسامان) مان بیفتی، یا خدا و
 فرشتگان را دسته دسته (نزدمان) بیاوری.» ﴿۹۲﴾ «یا برای تو خانه‌ای (آراسته) از
 زینت‌هایی (گوناگون) باشد، یا در آسمان بالا روی، و به بالا رفتنت (هم) هرگز ایمان
 نخواهیم آورد تا بر ما کتابی نازل کنی (که) آن را بخوانیم.» بگو: «(پاک و) منزه است
 پروردگارم، آیا من جز بشری فرستاده (ی خدا) بوده‌ام؟» ﴿۹۳﴾ و (چیزی) مردم را از
 اینکه ایمان آورند باز نداشت، - چون هدایت برایشان آمد - جز اینکه گفتند: «آیا
 خدا بشری را به پیامبری برانگیخته است؟» ﴿۹۴﴾ بگو: «اگر در روی زمین فرشتگانی
 بودند - که با آرامش و اطمینان راه می‌رفتند - بی‌گمان از آسمان بر آنان فرشته‌ای را
 به پیامبری فرو می‌فرستادیم.» ﴿۹۵﴾ بگو: «بین من و شما، گواهی خدا (در کتابش و در
 فطرت و عقلانیت مکلفان) کافی است. به‌راستی او به (حال) بندگانش بسی آگاه و
 بینا بوده است.» ﴿۹۶﴾

آیه ۹۶ - اینجا گواهی بسیار روشن ربانی میان پیامبر بزرگوار و مکلفان بویژه منکران رسالت، همان گواهی قرآنی است، زیرا خدا نه خود را بر فرض محال به آنان نشان داده و نه بر آنان وحیی فرستاده، و تنها قرآن است که پیامبر بزرگوار آنرا تنها شاهد ربانی بر رسالت خود و وحی قرآنی گرفته است.

وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ
وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمِّيًّا وَبُكْمًا وَصُمًّا مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ
كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا ﴿۹۷﴾ ذَلِكَ جَزَاءُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا
وَقَالُوا إِنَّا كُنَّا عِظْمًا وَرُفَاتًا إِنَّا لَمُبْعُوثُونَ خَلَقْنَا جَدِيدًا ﴿۹۸﴾ أَوَلَمْ يَرَوْا
أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ
وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَا رَيْبَ فِيهِ فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا ﴿۹۹﴾

و هر که را خدا راه نماید (هم) او ره یافته است، و هر که را گمراه سازد، جز او برای آنان هرگز رهبرانی نیابی. و روز قیامت آنان را در حالی که کوران و لالان و کرانی هستند (که) بر روی چهره‌هایشان در افتادند، ناگزیر گرد آوریم؛ پناهگاه‌شان دوزخ است، (و) هر بار آتش آن فرو نشیند، شراره‌ای سوزان بر آنان می‌افزاییم. ﴿۹۷﴾ این (همان) کیفرشان است به سبب اینکه همواره آنان یا با آیات مان (ما و همان‌ها را) انکار کردند و گفتند: «آیا آن هنگام که ما استخوان‌ها و پوسیدگانی پراکنده باشیم، آیا به‌راستی ما با آفرینشی نوین، بی‌گمان (از) برانگیخته شدگانیم؟» ﴿۹۸﴾ آیا (دلیل‌های دیگر را در نیافتند) و ننگریستند که خدایی که به‌راستی آسمان‌ها و زمین را آفریده، تواناست بر این که مانندشان را بیافریند؛ حال آنکه (همو) برایشان اجلی مقرر فرموده، (که) در آن هیچ شک مستندی نیست؟ پس ستمکاران تنها از روی کفر (یا) کفران (از آن) خودداری کردند. ﴿۹۹﴾

آیه ۹۹ - آفرینش مثل انسان - که در پاسخ استبعاد مشرکان نسبت به رستاخیز آمده

است - به معنی مثل و مانند بدنهای آنان است، و نه آفرینش بدنهایی دیگر که هرگز ربطی به این رستاخیز خودی ندارد، بدین معنی که این بدنهای پوسیده که چهره نخستین خود را از دست داده‌اند و روح با بدن برزخی همچنان در عالم برزخ باقی و زنده است، و این روح پس از صعقه و بی‌هوشی که گامی فراتر از مردن است در عین حالی که اصلاً و ذاتاً زنده می‌باشد، در اجزائی اصلی از بدنهای مکلفان مجدداً وارد خواهد شد، بدین گونه که خدا در این آفرینش دومین همان ذرات اصلی بدنی را به چهره نخستین می‌آفریند که آفرینش مثل است، نه اصل ذرات بدنی و «هم» در اینجا بدنهای مکلفان است که مثل آنها را و نه عین آنها را - بدین معنی که شکل و چهره نخستین آنها را که با مرگشان از بین رفته - مجدداً همانندش را در اصل اجزاء جسمی می‌آفریند، تا جزای روح با بدن اصلی داده شود، پس همان جسم است که خود مبدء و نتیجه اعمال و پاداش آنهاست، ولی شکلش مجدداً بگونه نخستین آفریده می‌شود، چنانکه در خبر است از امام صادق علیه السلام در آیه "لنّی خلق جدید" حضرت برای تبیین این آفرینش دومین خشتی را خورد کردند و مجدداً به حالت نخست آوردند و فرمودند که «هی هی و هی غیرها» این همان است و هم غیر آن است، همان است در اصل جسم و غیر آن است در صورت نخستین، که عین آن صورت مجدداً خلق نشده، بلکه مانند آن، جزا هم بر اصل ماده بدنی است و نه صورت آن.

قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ وَكَانَ
 الْإِنْسَانُ نَسْنُ قَتُورًا ﴿١٠٠﴾ وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَسَأَلَ بَنِي
 إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَمُوسَىٰ مَسْحُورًا ﴿١٠١﴾
 قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَمَا أَنزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ بِصَافِرٍ
 وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَفِرْعَوْنُ مُتَبُورًا ﴿١٠٢﴾ فَأَرَادَ أَنْ يَنْتَفِرَهُمْ مِنَ الْأَرْضِ
 فَأَغْرَقْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا ﴿١٠٣﴾ وَ قُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا

الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا ﴿۱۰۴﴾ وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ
وَبِالْحَقِّ نَزَلَ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴿۱۰۵﴾

بگو: «اگر شما مالک گنجینه‌های رحمت پروردگار باشید، در این هنگام از ترس نابودی (آنها)، قطعاً امساک می‌ورزیدید، و (نوع) انسان همواره بخیل بوده است.» ﴿۱۰۴﴾ و همانا ما به موسی به راستی نه نشانه‌ی آشکار دادیم - پس از فرزندان اسرائیل بپرس - چون (موسی) نزد آنان آمد، پس فرعون به او گفت: «موسی! همانا من جداً تو را افسون شده‌ای می‌پندارم.» ﴿۱۰۶﴾ گفت: «تو به راستی و درستی دانسته‌ای (که) این (نشانه‌ها) را جز پروردگار آسمان‌ها و زمین (به عنوان) دیده‌بان‌هایی نازل نکرده است، و من به راستی بی‌چون تو را تباه شده و هلاکت یافته‌ای می‌پندارم.» ﴿۱۰۷﴾ پس (فرعون) تصمیم گرفت که آنان را از سرزمین (مصر از بن) بر کند. پس او و هر که را با وی (همگام) بود، همگی را غرق کردیم. ﴿۱۰۸﴾ و بعد از او به فرزندان اسرائیل گفتیم: «در (این) سرزمین ساکن شوید، پس هنگامی که وعده‌ی آخرت فرارسد شما را با هم (گرد) آوریم.» ﴿۱۰۹﴾ و آن (قرآن) را به تمامی حق نازل کردیم و به تمامی حق فرود آمد، و تو را جز بشارت‌دهنده و هشداردهنده‌ای نفرستادیم. ﴿۱۱۰﴾

آیه ۱۰۵ - «بالحق» و نه «بحق» دلیلی است بر اینکه قرآن حق مطلق و صد در صد و حیانی است، که آخرین و کاملترین و شاملترین وحی ربانی است.

وَقُرْءَانًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَىٰ مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا ﴿۱۱۱﴾ قُلْ
ءَامِنُوا بِهِٓ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا إِنَّا إِلَهُكُم مِّن قَبْلِهِٓ إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ
يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا ﴿۱۱۲﴾ وَيَقُولُونَ سُبْحٰنَ رَبِّنَا إِن كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا
لَمَفْعُولًا ﴿۱۱۳﴾ وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا ﴿۱۱۴﴾ قُلْ أَدْعُوا
اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمٰنَ أَيًّا مَّا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ وَلَا تَجْهَرُوا
بِصَلَاتِكُمْ وَلَا تَخَافُوهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا ﴿۱۱۵﴾

و قرآنی (با عظمت را) بخش‌بخش نمودیم، تا آن را به آرامی بر مردمان بخوانی، و آن را به تدریج فرو فرستادیم فرو فرستادنی (ویژه). ﴿۱۰۶﴾ بگو: «(چه) به آن ایمان بیاورید یا ایمان نیاورید، بی‌گمان کسانی که پیش از (نزول) قرآن (نسبت به آن) علم داده‌شده‌اند، هنگامی که (این کتاب) بر آنان خوانده شود سجده کنان بر (روی) چانه‌هاشان فرو می‌افتند؛» ﴿۱۰۷﴾ و می‌گویند: «منزه است پروردگاران، که وعده‌ی پروردگار ما حتماً انجام شدنی بوده‌است.» ﴿۱۰۸﴾ و بر (روی) چانه‌هاشان گریان (بر خاک) فرو می‌افتند، در حالی که (این عمل) فروتنی آنان را افزون می‌کند. ﴿۱۰۹﴾ بگو: «الله را بخوانید یا رحمان را بخوانید، هر چه را (از ربانیت خواهید) بخوانید (و بخوانید)، برای او نیکوترین نام‌هاست. و نمازت را به آواز بلند بخوان و آنرا بسیار آهسته (هم) بخوان، و در این میان راهی (میانه) برگزین.» ﴿۱۱۰﴾

آیه ۱۱۰ - اسماء حسناى الهی که اعم است از اسماء لفظی و اسماء عینی ذاتی و خلقی، در این مثلث زیباترین اسماء و نشانه‌های ربانی است، و بر حسب آیاتی مشابه اسماء حسناى لفظی که در قرآن کاملاً یاد شده است قابل کم و زیاد نیست، بلکه زیاد کردن آنها بر حسب آیه "و لله الا اسماء الحسنی فادعوه بها و ذر الذین یلحدون فی اسمائهم و سیجزن ما کانوا یعلمون" (۱۸۰:۷) الحاد در اسماء الهی است.

اسماء ذاتی حق، صفات ذات اوست، و اسماء خلقی اش صفات فعل و آفریدگان اویند که احدی را هیچگونه شرکتی در هیچیک از این اسماء نیست، و در جمله‌ای مختصر همه عالم کتاب حق تعالی است.

و در ذیل آیه که نسبت به نماز از نظر اذکارش دو نهی آمده «لا تجهر» و «لا تخافت» که هم بلند نخوان و هم آهسته، و اینجا اگر همه گونه بلند خواندن و آهسته خواندن در نماز ممنوع باشد، یا اصولاً خواندن نماز ممنوع است و یا نباید خدا را در آن به زبان یاد کرد، و چون نماز یاد کردن لفظی و معنوی و عملی خداست، پس یا باید بلند خواند و یا آرام، روی این اصل در ذکر نماز سه تصور می‌شود: ۱- بسیار بلند خواندن ۲- بسیار آرام خواندن که اولی صدای شما را به دیگران برساند، و در دوم خود هم در رون خود صدای خویش را نشنوید، این دو ممنوع است، اما سومی که بین این دو است، آیا همان نمازهای جهر و اخفات است که فقهاء می‌گویند که در

سه نماز بلند خواندن و در دو دیگر آهسته خواندن واجب است؟ و در نتیجه انتخاب دو گونه خواندن است بین «لا تجهر» و «لا تخافت»! ولی آیه با لفظ «سبیلاً» تنها یک گونه خواندن را در کل نمازها مقرر داشته و این خود میانگینی است بین آن دو، و آیا این دارای دو مصداق است: ۱- بلند خواندن متوسط و ۲- آرام خواندن متوسط؟ طبعاً «سبیلاً» از این دو یکی را در نظر دارد و آن یک طبعاً آرام خواندن متوسط است، چون جهر که ممنوع است کل مراتب جهر را شامل است، می ماند آرام خواندن که یک بعدش ممنوع است، یعنی خود هم آن را نشنوی، بعد متوسط اخفات که آن را خود بشنوی، در هر صورت بر مبنای این آیه است که بلند خواندن هیچ نمازی واجب نیست، گرچه بر حسب اشاراتی از آیات دیگر حرام هم نیست. حرام تنها بر حسب آیاتی در صورتی است که با بلند خواندن نماز می خواهی که خدا آن را بشنود، که روی این مبنا نهی شده، و اصولاً در نماز که تنها خطابت با خداست، بلند خواندن آن هیچ معنایی ندارد، مگر برای تعلیم دیگران و یا اینکه برای خود شما بلند خواندن نماز از نظر معنوی خوشایند باشد، در این صورت اصل ذکر در کل نمازها آرام بودن آن است، مگر موارد استثنائی بدان گونه که اشاره رفت، و روایات هم در این باره متناقض است که مرجع آنها آیاتی قرآنی و به ویژه همین آیه است که تصریح به نماز شده، باستثنای نماز جمعه با ظهر جمعه که بر حسب روایاتی متواتر بدون اختلاف واجب است.

وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُن لَّهُ شَرِيكٌ فِي الْمَلَكِ وَالْمَلَكُ لِلَّهِ وَلِيُّ مِنَ الذُّلِّ وَكَبْرَهُ تَكْبِيرًا ﴿۱۱۱﴾

و بگو: «هرستایش (شایسته) برای خداست که نه فرزندی برگرفته و نه برای او در جهان داری شریکی بوده، و نه برایش سرپرستی از (روی) خواری (اش) بوده است.» و او را بزرگ بدار، بزرگ داشتنی (شایسته). ﴿۱۱۱﴾

سورة كهف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا ﴿١﴾ قَيِّمًا
يُؤْتِي بَأْسًا شَدِيدًا مِّنْ لَّدُنْهُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ
الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا ﴿٢﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگیان

هر ستایش (شایسته) خدا را سزااست که (این) کتاب [قرآن] را بر بنده (ی ویژه) اش
فرو فرستاد و برایش (هیچ گونه) کژی ننهاد. ﴿١﴾ حال آنکه (این کتاب) پربها، محکم
و استوار است، تا (خدا به وسیله‌ی آن) برخوردی شدید را از جانب خود (به کفار)
هشدار دهد، و مؤمنان را که کارهای شایسته (ی ایمان) می‌کنند بسی نوید بخشد، که
براستی برایشان پاداشی نیکوست. ﴿٢﴾

آیات ۱ و ۲ - اینجا «عبد» اشاره‌ای بس لطیف است به ویژگی حضرت محمد ﷺ
در مقام عبودیت، که گویی تنها او بنده خداست و دیگران در حاشیه‌اند، چنانکه
«الکتاب» نیز بدین معناست و «قیماً» هم - که قوام و قیام و قیمت است - حالی

است از مربع «الله»، «انزل»، «عبده»، و «الکتاب» که هر چهار در حال هر سه مرحله «قیماً» می‌باشند، چنانکه «عوجاً» هم مراتب مصادش را نفی کرده که کلاً قییم اند و هیچ‌گونه عوج و انحرافی ندارند.

آری قرآن تنها کتاب و حیانی ابدی است، زیرا هم کل عبودیت‌ها در رسولش جمع است، و هم قرآن شامل تمامی وحی‌های ربانی است.

مَكِّيِّينَ فِيهِ اَبَدًا ﴿٣﴾ وَ يُنذِرَ الَّذِيْنَ قَالُوْا اَتَّخَذَ اللّٰهُ وَلَدًا ﴿٤﴾ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَّ لَا لِاٰبَائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ اَفْوَاهِهِمْ اِنْ يَقُوْلُوْنَ اِلَّا كَذِبًا ﴿٥﴾ فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَّفْسَكَ عَلٰٓى اَآثَرِهِمْ اِنْ لَّمْ يُؤْمِنُوْا بِهٰذَا الْحَدِيْثِ اَسْفًا ﴿٦﴾ اِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلٰى الْاَرْضِ زِيْنَةً لِّهَا لِنَبْلُوْهُمْ اَيُّهُمْ اَحْسَنُ عَمَلًا ﴿٧﴾ وَاِنَّا لَجٰعِلُوْنَ مَا عَلَيَّهَا صَعِيْدًا جُرُزًا ﴿٨﴾ اَمْ حَسِبْتَ اَنْ اَصْحَبَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيْمِ كَانُوْا مِنْ اٰيَاتِنَا عَجَبًا ﴿٩﴾

حال آنکه در آن (پاداش نیکو) همیشه ماندگارند. ﴿٣﴾ و (همچنین) کسانی را که گفتند: «خدا فرزندی (برای خود) برگرفته» هشدار دهد. ﴿٤﴾ نه برای آنان و نه برای پدرانشان بر این (ادعا) هیچ‌گونه دانشی (و بینشی) نیست. سخنی بس گران (و گراف) است که از دهانشان (و نه از فطرت‌ها و عقلانیتشان) برون می‌آید (و آنان) جز دروغ نمی‌گویند. ﴿٥﴾ پس شاید اگر به این سخن ایمان نیاورند، در حال تأسف بر پیامدهای (کار)شان خود را هلاک می‌کنی. ﴿٦﴾ در حقیقت، ما آنچه را که روی زمین است، زیوری برای آن قرار دادیم، تا آنان را بیازماییم (که) کدام یک از ایشان نیکوکارترند. ﴿٧﴾ و ما همانا آنچه را که بر زمین (استوار) است بی‌گمان تپه‌ای بی‌گیاه خواهیم کرد. ﴿٨﴾ یا پنداشتی اصحاب کَهِف و رَقِيْم [خفتگان در غار لوحه‌دار] از آیات شگفت‌انگیز ما بوده‌اند؟ ﴿٩﴾

آیه ۹ - "أم حسبت" در خطابش نسبت به حضرت محمد ﷺ حسابگری شایسته و

بایسته‌ای است که اصحاب کهف و رقیم را از نشانه‌های شگفت‌انگیز ربانی دانسته‌گر چه این حساب نسبت به دیگران اعم است از گمان‌های شایسته و ناشایسته و در جمع جریان اصحاب کهف از آیات شگفت‌انگیز پروردگار است. کهف و رقیم هر دو یک مکانند، که این کهف دارای رقمی ویژه بوده و نشانه خاصی داشته است و از جمله نوشته‌هایی است که بر آن مرقوم گشته، و اینجاگر چه رقیم با «واو» عطف به کهف شده - و ظاهراً دو مکانند - ولی از این نظر که اصحاب کهف کلاً بر حسب آیات مربوطه در یک مکان خواب رفته‌اند و در همان مکان هم بیدار شدند وحدت مکانی آنان روشن است.

إِذْ أَوْى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا ﴿۱۰﴾

چون آن جوانمردان سوی آن غار پناه جستند، پس گفتند: «پروردگاران! از جانب خود به ما رحمتی (بزرگ) بده، و از کارمان برایمان سامانی برسان.» ﴿۱۰﴾

آیه ۱۰ - «الفتية» جوانمردانند و نه تنها جوانان یا مردان و "من لدنك" بیانگر رحمتی ویژه از طرف پروردگار است، زیرا وسایل عادی و معمولی توان این نجات بخشی را ندارند.

فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا ﴿۱۱﴾

پس (در آن غار) سالیانی چند بر گوش‌هایشان پرده (ی خواب) زدیم. ﴿۱۱﴾

آیه ۱۱ - "علی آذانهم" دلیل است بر اینکه در این جریان بهت‌انگیز خدا شنوایی گوش‌هایشان را برگرفت، که در نتیجه بینایی چشم‌هایشان نیز گرفته شد، زیرا خواب گوش پس از خواب چشم است، ولی دل‌هایشان همچنان بیدار بوده، که اینان تنها خوابند و نه مرده و بالاخره این خواب طویل در سالیان دراز خود از آیاتی ربانی است و در نهایت این ضرب بر دل‌هایشان بطور کلی نبوده تا مرگ باشد، بلکه بر

گوشه‌اشان که خواب بوده است.

و «علی» دلیل است بر اینکه مفعول بی واسطه «ضربنا» محذوف می‌باشد و این مفعول به مناسبت پرده‌ای است بر شنوایی گوش، که ضرب شدت بر خوری با موردش می‌باشد،

راجع به قلب نیز دو برخورد شدید است: ۱- برخورد کلی که موجب مرگ قلب از زندگی دنیا است، ۲- برخورد جزئی که قلب ادراک دنیوی خود را از دست بدهد، روی این اصل ضرب بر قلوبشان بیانگر خواب نیست، لیکن ضرب برگوش‌هاشان که به طور موقت بوده ملازم با برخورد با دل‌هاشان می‌باشد که بعد دوم مرادشان و در جمع به معنی خوابی طولانی است.

ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحَزِينِ أَخْصَىٰ لِمَا لَبِثُوا أَمدًا ﴿۱۲﴾

سپس آنان را (از این خواب مرگبار) برانگیختیم، تا نشانه نهیم (که) کدام یک از آن دو دسته، زمان درنگشان را بهتر حساب کرده‌اند. ﴿۱۲﴾

آیه ۱۲ - اینجا «بعثناهم» به معنای انگیزختن ایشان از خوابشان می‌باشد که بینایی و شنوایی چشم‌ها و گوشه‌اشان برگشت داده شد، و چرا؟ زیرا «لنعلم» و این نعلم از علم است به معنای نشانه گذاری و نه علم به معنای دانستن، چنانکه در ده جای دیگر قرآن به همین معنای نشانه گذاری آمده، و از جمله أدله این معنا این است که مفعولش یکی است ولی علم همیشه دو مفعولی است.

ثُمَّ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْنَةٌ ءَامَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى ﴿۱۳﴾ وَرَبَطْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَن نَدْعُوا مِن دُونِهَا لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا ﴿۱۴﴾

ما خبر مهمشان را به (کمال) حقیقت بر تو حکایت می‌کنیم؛ آنان را مردانی هستند که به پروردگارشان ایمان آوردند و ما بر هدایتشان افزودیم. ﴿۱۳﴾ و بر دل‌هایشان

پیوند نهادیم (و استوارشان کردیم). چون (به قصد مخالفت با شرک) به پا خاستند، پس گفتند: «پروردگاران، پروردگار آسمان‌ها و زمین است. جز او هرگز معبودی را نخواهیم خواند که در این صورت قطعاً ناصواب و پراکنده گفته‌ایم.» ﴿۱۵﴾

آیات ۱۳ و ۱۴ - در این دو آیه مراحل تکاملی از هدایت ربانی گوشزد شده: نخست «فتیه آمنوا» که جوانمردی است، در پی آن «امنوا برهم» که پیامد جوانمردی، و سپس مزید هدایت ربانی است، و در چهارمین مرحله «و ربطنا علی قلوبهم» که پیوندی محکم میان دل‌های اینان با پروردگارشان بوده در نتیجه «اذقوا» که بر مبنای این سه هدایت قیام کردند و نفی و اثبات حقیقی «لا اله الا الله» را بر خودشان تحقیق عمیق بحشیدند، و می‌بینیم که دو گام نخستین هدایتش خودی است که «فتیه آمنوا» می‌باشد و پیامدش «زدناهم هدی» و ربطنا علی قلوبهم» ربانی است، و سپس «فقالو...» که نتیجه این دو جریان بوده است.

هَؤُلَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ ءِالِهَةً لَوْلَا يَأْتُونَ عَلَيْهِم بِسُلْطٰنٍ بَيِّنٍ
فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا ﴿١٥﴾ وَإِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ
إِلَّا اللَّهَ فَأَوْرَا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ
أَمْرِكُمْ مِرْفَقًا ﴿١٦﴾

اینان (: مشرکان) گروه مایند (که) جز او معبودانی اختیار کردند. چرا بر (حقانیت) آنها برهانی آشکار نمی‌آورند؟ پس کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بسته است؟ ﴿۱۵﴾ «و هنگامی که از آنها و از آنچه که جز خدا می‌پرستند کناره گرفتید، پس سوی غار پناه گیرید تا پروردگارتان از رحمت (ویژه‌ی) خود بر (سرو سامان)تان بگسترانند، و برایتان از کارت‌ان (گشایش و) تکیه‌گاهی فراهم سازد.» ﴿۱۶﴾

آیه ۱۶ - «اعتزلتموهم» فعالیتی است در جداسازی مشرکان و بتانشان از خودشان، که پیامد انفصال کلی از بتان و پناهندگی به غار را در برداشت.

و تَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزَاوَرُ عَن كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ
تَقَرَّبُ إِلَيْهِمْ ذَاتَ الشِّمَالِ وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِّنْهُ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لِيَهْدِيَ
اللَّهُ فَهْوَ الْمُهْتَدِ وَ مَنْ يُضِلِّ فَلَن تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُّرْشِدًا ﴿٧﴾ وَ تَحْسَبُهُمْ
أَيْقَاطًا وَ هُمْ رُقُودٌ وَ نُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَ ذَاتَ الشِّمَالِ وَ كَلِّمُهُمْ بَسِيطٌ
ذِرَاعِيهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَ لَلَّيْتَ مِنْهُمْ
رُعبًا ﴿١٨﴾

وآفتاب را می بینی که چون بر می آید، از غارشان به سمت راست متمایل است. و چون فرو می شود از سمت چپشان (دامن) بر می چینی، حال آنکه آنان در جایی فراخ از آن غار قرار گرفته اند. این از نشانه های (قدرت و حکمت و رحمت) خداست. خدا هر که را راهنمایی کند (هم) او راه یافته است. و هر که را بیراه واگذارد، هرگز برای او سرپرستی راهبر نخواهی یافت. ﴿۷﴾ و (تو) پنداری ایشان بیدارند، حال آنکه خفته اند. و آنان را به پهلوی راست و چپ می گردانیم، حال آنکه سگشان سر بر آستانه (ی غار) دو دست خود را باز کرده. اگر بر (حال) آنان آگاه شوی، بی گمان گریزان روی از آنان بر می کنی، و به راستی از (مشاهده ی) آنان آکنده از بیم می شوی. ﴿۱۸﴾

آیه ۱۸ - "و تحسبهم ایقاطاً" دلیل است بر اینکه این رادمردان در عین خوابشان چشمانشان همچنان باز بوده گرچه نمی دیدند: «و هم رقود» و نه «نوم» که این خواب را غیر عادی و همچون خواب برزخ دانسته چنانکه «مرقد» برای خواب برزخی و نوم برای خواب دنیوی استعمال شده، و این «رقود» میانگینی است از این دو خواب و این خود بسی شگفت انگیز است، اینجا حالتی تعجب آمیز نیز برای سگشان تبیین گشته، که همچنان در طول این مدت زنده و بیدار بوده است.

وَ كَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا
يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ

هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرُوا أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ
وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا ﴿١٩﴾

و این چنین آنها را (از این خواب مرگبار) برانگیختیم، تا در میان خود از یکدیگر پرسش کنند. گوینده‌ای از آنان گفت: «چقدر مانده‌اید؟» گفتند: «روزی یا پاره‌ای از روز (را مانده‌ایم گروهی دیگر از ایشان) گفتند: «پروردگارتان به آنچه مانده‌اید داناتر است. پس یکی از خودتان را با (این) پولتان به شهر بفرستید. پس باید بنگرد کجای شهر طعامش یا کیزه‌تر است، تا غذایی برایتان بیاورد. و باید نرمی و زیرکی به خرج دهد و هرگز هیچ کس را بر (حال) شما آگاه نگرداند.» ﴿١٩﴾

آیه ۱۹ - اینجا پس از بیدار شدن سه دسته شده‌اند؛ نخست یکی از آنان پرسید چه اندازه خواب بوده‌اید؟ برخی از آنان گفتند: «روزی یا نیم روزی» برخی دیگر هم گفتند: «خدا بهتر می‌داند و طبعاً حق هم با اینان بوده، و این یک روز یا نیم روز بدین جهت بود که در آغاز شب یا روز خوابشان برده و سپس هنگامی بیدار شدند که مدت خوابشان مردد است بین یک روز یا نیم روز، و این «أئى الحزبين» که در آیه دوازدهم گذشت همین دو گروهند.

إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا
أَبَدًا ﴿٢٠﴾ وَكَذَلِكَ أَخْرَجْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا
رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَزَّعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِم بُيُوتًا رَّبُّهُمْ
أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا ﴿٢١﴾
سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَّابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا
بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعَدَّتِهِمْ مَّا يَعْلَمُهُمْ
إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَهْرًا وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا ﴿٢٢﴾

«بی‌گمان اگر آنان بر شما دست یابند، سنگسارتان می‌کنند، یا شما را به (کیش) خویش باز می‌گردانند، و در آن هنگام (و هنگامه) هرگز (خود و دیگران را) رستگار نتوانید کرد.» ﴿۲۳﴾ و بدین‌سان (مردمان آن دیار را) بر حالشان آگاه ساختیم، تا بدانند (که) همانا وعده‌ی خدا حق است، و (اینکه) به‌راستی در (فرا رسیدن) ساعت (قیامت) هیچ شک مستندی نیست. چون میان خود در کارشان با یکدیگر نزاع می‌کنند، پس (اینان) گفتند: «بر روی آنها ساختمانی بنا کنید، پروردگارشان به (حال) آنان داناتر است.» (سرانجام) کسانی که بر جریانشان آگاه شدند گفتند: «به‌راستی و درستی بر رویشان مسجدی بر خواهیم گرفت.» ﴿۲۴﴾ خواهند گفت: «سه تن‌اند، چهارمین‌شان سگشان.» و می‌گویند: «پنج تن‌اند، ششمین‌شان سگشان.» (این دو گفته) تیری در تاریکی انداختن است؛ و (عده‌ای هم) می‌گویند: «هفت تن بودند و هشتمین‌شان سگشان.» بگو: «پروردگارم به شمارشان آگاه‌تر است. جز اندکی (کسی شمار) آنان را نمی‌داند.» پس درباره‌ی ایشان جز به صورت ظاهر جدال مکن و در مورد آنان از هیچ کس فتوایی مجوی. ﴿۲۴﴾

آیه ۲۲ - در باره تعداد ایشان سه گونه سخن است، دو سخن اول سه یا پنج نفر بودند نشان است که سگ نیز - بدون فاصله - نفر چهارم یا ششم گمان شده، ولی کلمه «رجماً بالغیب» این دو را تیری به تاریکی دانسته، و سومین سخن: «سبعة و ثامنهم کلهم» بر خلاف دو سخن پیشین سگشان را از آنان جدا خوانده و بالاخره جمله «رجماً بالغیب» پس از دو گمان نخست آن دو را نفی کرده و از اینجا پیداست که سخن سوم پذیرفته است، و ما با این بررسی از همان «الاقلیل» می‌باشیم چنانکه این عباس هم همین سخن را گفت.

وَلَا تَقُولَنَّ لِشَئٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا ﴿۲۳﴾ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَادْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَىٰ أَنْ يَهْدِيَنِّي رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَٰذَا رَشْدًا ﴿۲۴﴾

و زنهار در مورد چیزی مگوی که من آن را محققاً فردا انجام خواهم داد. ﴿۲۳﴾ مگر آنکه خدا بخواهد. و چون فراموش کردی، پروردگارت را یاد کن و بگو: «امیداست

که پروردگارم مرا به راهی که نزدیکتر از این به صواب است، رهنمون گردد.» ﴿۲۴﴾

آیات ۲۳ و ۲۴ - اینجا به طور کلی وعده‌هایی را که داده می‌شود مقرون به لفظ «ان شاء الله» خوانده، گرچه وعده وحی باشد، زیرا درست است که وحی‌های ربانی بر پیامبر ﷺ پیایی یکدیگر است، لیکن همین وحی‌ها هرگز در اختیار پیامبر نیست، بلکه تنها به خواست خداست و در باره شخص پیامبر در جریان خطاب ضمنی «لا تقولن» به آن حضرت بر مبنای مقام عصمت برترینش باید گفت: حضرتش در پاسخ اینکه تعداد اصحاب کھف چه اندازه بوده‌اند - با اعتماد به وحی بعدی - گویی بدون «ان شاء الله» به آنان فرمود: پاسخ شما محول به خداست، ولی اینجا بر مبنای تأدیب ربانی و اینکه وحی تنها به مشیت خداست - گرچه آن را نسبت به فردایش بدانند - حتماً باید با لفظ «ان شاء الله» توأمان به آنها وعده می‌داد.

و این امر به یاد کردن خدا پس از فراموشی - چه این فراموشی از روی قصور باشد و یا تقصیر - تمامی مکلفان را در بر دارد و رسول بزرگوار و سایر معصومان از آن مستثنایند، زیرا مقام عصمت به ویژه عصمت محمدی ﷺ همان ادراک مطلق حضور دائمی در محضر حق ﷻ است، که هیچگاه او را به فراموشی نمی‌سپارند، و اگر هم «لا تقولن» در آیه پیشین شامل آن حضرت باشد، ترک «ان شاء الله» در عمق نسبت به حضرتش نه از روی تقصیر است و نه قصور بلکه وحی و هنگام نزولش کلاً نسبت به پیامبر بزرگوار ﷺ تنها بر مشیت الهی تکیه دارد، گرچه لفظی هم اینجا در میان نباشد، ولی این «لا تقولن» به منظور پیوند لفظ «ان شاء الله» است به معنایش، که حضرتش با اعتماد به وحی و مشیت ربانی این لفظ را گویی ترک گفته و به حضور و اعتماد معنوی اکتفا کرده است، و بالاخره در کل ما اینجا دلیلی قاطع بر این معنا نداریم که «لا تقولن» و «اذکر ربک» و «عسی ان یهدین» اصولاً پیامبر بزرگوار ﷺ را در برگیرد، بلکه این خود دعوتی است رسالتی در این میان، که مکلفان با این بیان متوجه به این حقیقت باشند، که کلاً هرچه از کارهای خیر به دیگران وعده می‌دهند با نیت «ان شاء الله» و لفظش توأمان به میان آید، و اگر گفتن ان شاء الله بعد از تحقق قلبیش بر حضرتش واجب شده، این خود حکمی نوین است که از این پس باید رعایت گردد.

وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَارْدَاوَا تِسْعًا ﴿۲۵﴾

و سیصد سال در غارشان درنگ کردند. و نه سال (نیز) بر آن افزون خواستند. ﴿۲۵﴾

آیه ۲۵ - این سیصد سال خواب و زیاده نه سال - و نه سیصد و نه سال - بیانگر این حقیقت است که اصحاب کَهِف پس از سیصدسال که از خواب بیدار شدند درخواست کردند خدا نه سال دگر بر خوابشان بیافزاید زیرا: «واز دادوا» پس این توجیه که مراد از سیصد سال قمری است و تسعاً افزودن نه سال دیگر است - که جمعاً سیصدسال شمسی خواهد بود - خرافه‌ای بیش نیست، چون سیصدسال چه قمری یا شمسی «واز دادوا» تسعاً آن نیز یا شمسی است و یا قمری، و در هر دو صورت سیصد و نه سال است که سیصدسالش ناخواسته و نه سال دیگرش با درخواستشان تحقق یافت، و آیا پس از مرحله دوم خوابشان باز بیدار شدند؟ و زندگی شان را ادامه دادند؟ یا همان هنگام رحلت کردند؟ اگر ادامه‌ای در زندگی و بیداری پس از مرحله دوم خواب بود، اینجا هم اشاره می‌شد، روی این اصل وضع عادتش این است که در آخرین لحظه نه سال بعدی از همان حالت خواب مرگ گریبانشان را گرفت، و یا پس از اندکی بیداری مردند، در هر صورت آنچه به عنوان اعجازی ربانی اینجا بیان گشته سیصد سال و نه سال خواب است، ولی ادامه زندگی‌شان پس از نه سال نه تنها مورد هیچ گونه اشاره‌ای نیست بلکه اگر چنان بود خود اعجازی سوم بود که بایستی مورد اشاره واقع می‌شد.

قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا لَهُ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَبْصِرْ بِهِ وَأَسْمِعْ

مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا ﴿۲۶﴾

بگو: «خدا به آنچه درنگ کردند داناتر است. (علم و قدرت بر) نهان آسمان‌ها و زمین به او اختصاص دارد. و! چه بینا و شنواست! برای آنان سروری جز او نیست، و هیچ کس را در (هیچ‌گونه) حکمش (در تکوین و تشریح) هرگز شریک نمی‌کند.» ﴿۲۶﴾

آیه ۲۶ - "من ولی" تمامی ولایت‌های ربانی تکوینی و تشریحی را از غیر خدا نفی کرده، سپس "ولایشرک فی حکمه اُحداً" به طور کلی شرک دادن دیگران را در حکم ویژه ربانی از هر دو نظر تکوینی و تشریحی سلب نموده، که نه تنها دیگران حتی پیامبران - و نیز بزرگترین آنان پیامبر گرامی اسلام ﷺ - خود دارای حکم تکوینی و تشریحی نبوده‌اند، و خدا هم چنان حاکمیتی را به آنان هرگز عطا نکرده که عطا کردنی هم نیست، زیرا این دو حاکمیت مانند ویژگیهای دیگر ربانی در اختصاص خداست و همانطور که امکان ندارد که خدا همانند ذاتش را به دیگری بدهد، صفات و افعال ویژه ربانی نیز در اختصاص اوست، و بالجمله "لیس کمثله شیء" که خدا در ذات و صفات و افعالش هرگز همانندی ندارد و ممکن هم نیست که همانندی داشته باشد، و از جمله انحصار حکم ولایتی ربانی به حضرت اقدس الهی "ما لهم من دونه من ولی" است، که ولایت ربانی را در کل از همگان سلب کرده و سپس در آیه بعدی هم آن را تاکید کرده است.

وَأْتَلُ مَا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ
دُونِهِ مُلْتَحِدًا ﴿۲۷﴾

و آنچه را که از کتاب پروردگارت سویت وحی شده است (برایشان) بخوان و پیروی کن. کلمات آن [خدا و قرآن] را هیچ‌گاه تبدیل‌کننده‌ای نیست جز او [خدا و کتابش] هرگز پایگاه و پناهگاهی (و حیانی) نتوانی یافت. ﴿۲۷﴾

آیه ۲۷ - اینجا "لا مبدل لکلماته" نخست کلمات و حیانی آخرین را در انحصار قرآن دانسته، زیرا در اصطلاح این جمع مضاف و خود دلیل است بر استغراق، بدین معنی که کل گفته‌های و حیانی در قرآن جمع است و وحی‌های پیشین برای آن پیشینه‌ای بیش نیست، و با توجه به اینکه ضمیر غایب در "من دونه" راجع به هر دوی «رب» و «کتاب» است، ضمیر «کلماته» نیز همین‌گونه است که پناهگاه ربوبیت در انحصار خدا و پناهگاه وحی هم در انحصار قرآن است .
«لا» در "لا مبدل کلماته" که برای نفی استغراقی و صد در صد است - هرگونه

تبدیل را نسبت به قرآن تا ابد از همگان منفی دانسته که حتی خدا هم کلمات این قرآن را محال است به کلماتی دیگر بجز کلماتی قرآنی تبدیل کند، تا چه رسد به دیگران، و تأکید دوم در باره ابدیت قرآن "لی تجد من دونه ملتحداً" است. که این دلیلی قاطع بر وحدت وحی رسالتی پایانی است در خصوص قرآن و بس، که احکامی هم که در سنت قطعی و مخالف یا موافق دلالتی قرآن نیست، بر مبنای حروف رمزی قرآن است که تنها رسول گرامی و سایر معصومان محمدی معنایی آنها می‌دانند و بس، بر این مبنی وحی آخرین در انحصار قرآن است و بس.

روی این پایه قرآن مایه و اساس مطلق پایداری برای کل مکلفان جهان است، که هیچگاه تبدیل پذیر نیست، و هرگز رسالت یا کتاب وحی غیر قرآنی پس از آن نخواهد آمد، و حتی رسول هم نمی‌تواند حکمی از آن را نسخ کند که خدا هم پس از پایان دادن قرآن هرگز حتی کلمه‌ای از آن را تبدیل نمی‌کند، روی این اصل این آیه از آیات خاتمیت قرآن و رسالت قرآنی است. «ملتحد» ربانی در سوره جن آیه (۲۲) آمده که هرگز پناهگاهی ربانی به جز خدا نیابی، و اینجا ملتحد قرآنی است که جز قرآن بنگامی و حیانی و رسالتی برای حضرتش محال است.

وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدْوَةِ وَالْعِيسِيَّ يُرِيدُونَ
وَجَهَّهُ، وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ
أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا ﴿٢٨﴾

و با کسانی که پروردگارشان را صبح و شام می‌خوانند (و همواره) خشنودی او را می‌خواهند، خود را شکیبا کن، و هرگز دو دیده‌ات از آنان (سوی دیگران) بر نگرود، حال آنکه زیور زندگی دنیا را بخواهی. و از آن کس که قلبش را از یاد خود غافل ساخته‌ایم و از هوس خود پیروی کرده و (اساس) کارش بر زیاده‌روی بوده است، اطاعت مکن. ﴿۲۸﴾

آیه ۲۸ - صبر - که به معنی خود داری و شکیبایی است - سه گونه است، ظالمانه،

عادلانه و فاضلانه، ظالمانه‌اش که شکیبایی در ظلم به خود و یا دیگران است، در کل شرایع الهیه حرام می‌باشد و عادلانه‌اش که تعدیل‌کننده جریان‌های درونی و برونی اجتماعی و مقتضای عدالت می‌باشد و فاضلانه‌اش که والاتر است.

صبر در لغت کلاً لازم استعمال می‌شود و لکن در قرآن گاه لازم است و گاهی هم متعدی، مانند "واصبر نفسک" که «نفسک» مفعول «اصبر» است و گاهی هم لزوم و تعدی را در بر دارد مانند "فاصبر فاصبرک الا بالله" که اینجا هم متعدی است و هم لازم با تقدیر حرف جر، و در صورت تعدی با حرف جز نیز چهره‌هایی برای آن در استعمالات قرآن و غیر قرآن مشاهده می‌گردد که با لام، من، الی، علی، فی، حتی، و... که دارای تعلقات و معنایی گوناگون است - استعمال می‌گردد و این تعدی‌ها از حرف جر مربوط استفاده می‌شود، ولی در آیه مورد بحث که بدون هیچ گونه حرف جری و تعلقاتی برای «نفسک» - که عنوان مفعول بی واسطه آمده - هیچ قید و خصوصیتی برای صبر نیست، زیرا "واصبر نفسک" به معنای خود را بردبار کردن است که نفس درون و نفس برون رابه سود خود و دیگران شکیبیا کنید و "والذین یدعون رهیم" تمامی مراحل این صبر را با خدا جویان توأمان یاد کرده که در حقیقت جان و جانان انسان بایستی در کل مراحل عادلانه و فاضلانه برای احقاق حق و بیانگری حقایق و دوری نجستن از هدایت‌های ربانی پایدار و برقرار باشد، آری صبر در کل به معنای پذیرش ظلم نیست، بلکه خود ظلم ستیزی منفی است، که با ترک هجوم در صورت عدم امکان و با عدم شنایستگی با شکیبایی دست کم نگهبان حق و حقیقت برای خود و دیگران باشیم و تقیه هم از شئونات همین صبر است، چنانکه تقوی نیز در کل جهادی ایجابی و سلبی برای فراداشتن حق و فرو افکندن باطل است .

«وجهه» در این آیه به معنای جهت ربانی است و نه چهره ظاهری مانند کل آفریدگان، بلکه مقصود توجه به حق ﷻ است در کل جهات زندگی، که رهبر ربانی بایستی توجه اصلیش با توجه کنندگان به خدا باشد و نه به گونه‌ای برابر با دیگران و چه بدتر دیگران را از نظر زرق و برق نیروها و اعمالشان بر این بزرگواران ترجیح دهد.

”و لا تعدعیناک عنہم“ به معنی دو چشم بصر و بصیرت است، و در هر صورت به معنای ادراک و در نظر گرفتن می باشد، که چشم‌هایتان در کل چشمه‌های درونی و برونی‌ش باید نسبت به رادمردان مثبت و نسبت به معاندان منفی باشد، و این «یدعون» و «یریدون» هم حالت فعلی این رادمردان را در اولی‌تی فراگیر است و هم نسبت به کسانی که در راه حقتند، گرچه آن را هنوز نیافته‌اند که باید با دو چشم بینا دست هر دو دسته را گرفت و در سلوک الی الله رهبر آنان بود.

وَقُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ فَمَن شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَن شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا
لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِنَّ سُرَادِقُهَا وَإِن يَسْتَعِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ
يَشْوِي أَلْوَجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا ﴿۲۹﴾

و بگو: «تمامی حق از پروردگار شماست. پس هر کس (حق را) بخواهد باید (به پروردگارش) ایمان آورد، و هر که (ناحق را) بخواهد (پس) کافر شود. بی‌گمان ما برای ستمگران آتشی آماده کرده‌ایم که سراپرده‌هایش آنان را در بر گرفته، و اگر فریادرسی جویند به آبی، چون ته‌مانده‌ی روغن زیتون جوشان - که چهره‌ها را بریان می‌کند - فریادرسی می‌شوند. چه بد آشامیدنی و چه زشت تکیه‌گاه و آرامش‌گاهی است.» ﴿۲۹﴾

آیه ۲۹ - در تأیید این جریان ”قل الحق من ربکم“ تمامی حق را از مقام ربوبیت در این قرآن نقش گرفته دانسته، بدین معنی که از مقام ربانی هیچ سخنی - که شایسته درک و تکلیف و بایسته کل مکلفان تا پایان جهان باشد - نمانده مگر آنکه در قرآن به روشنی بیان گشته است.

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ
عَمَلًا ﴿۳۰﴾

بی‌گمان کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته (ی ایمان) کرده‌اند، ما به‌راستی پاداش کسی را که کاری را به نیکی انجام داده است تباه نمی‌کنیم. ﴿۳۰﴾

آیه ۳۰ - «عملاً» اینجا هر دوی ایمان و عمل صالحات را شامل است، که عمل قلبی و ظاهری هر دو عمل‌اند و در ثانی اگر هم تنها ظاهری مراد باشد، در صورتی دارای حسن است که براساس ایمان باشد زیرا صلاحیت هر عملی بر مبنای ایمانست.

أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ يُجْلُونَ فِيهَا مِنْ
 أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُندُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَّكِنِينَ
 فِيهَا عَلَى الْأَرَآئِكِ نِعْمَ الثَّوَابُ وَحَسُنَتْ مُرْتَفَقًا ﴿۳۱﴾ وَأَضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا
 رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَبٍ وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَجَعَلْنَا
 بَيْنَهُمَا رِزْقًا ﴿۳۲﴾ كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أُكُلَهَا وَلَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئًا وَفَجَّرْنَا
 خِلْفَهُمَا نَهْرًا ﴿۳۳﴾

آنانند که باغ‌های ماندگار و ویژه‌ی ایشان است، (که) از زیر (درختان) شان نهرها روان است. در آنجا با دستبندهایی از طلا بسی آراسته می‌شوند، و جامه‌هایی سبز از حریر نازک و حریر ستبر می‌پوشند، و در آن بر تخت‌ها تکیه می‌زنند. چه خوش پاداش و نیکو تکیه گاهی است. ﴿۳۱﴾ و برای آنان دو مرد را مثل بز، که به یکی از آنها دو باغ انگور دادیم، و پیرامون آن دو (باغ) را با درختان خرما پوشانیدیم، و میان آن دو کشتزاری قرار دادیم؛ ﴿۳۲﴾ هر دو باغ خوراکی خود را (به شایستگی) آوردند، و از آن چیزی را نکاستند. و میان آن دو باغ نهری بر شکافتیم. ﴿۳۳﴾

آیه ۳۳ - "لم تظلم..." که نفی ظلم است از این دو باغ نفی و اثباتش برای باغ تنها در بعد قصور است و نه تقصیر، که نقصانی بار نیاوردند، روی این اصل اگر موسی عليه السلام به محضر اقدس ربوبیت عرضه می‌دارد که "ظلمت نفسی" و کشتن مشرک مهاجم را ناخود آگاه ظلم به خودش خوانده، به معنی قصوری موضوعی است، که گر چه

کشتن عمدی این مهاجم هم در اصل حرام نبوده ولی حتی قصورش نیز پی آمد خیر رسالت موسوی را در برداشت که چنان جریانی مقصود نبوده، بلکه این ضربه دفاعی واجب ناخودآگاه تاخیر رسالتش را در برداشت و اگر این ظلم خود آگاه و مذموم بود عبارت درستش، "ظلمت غیری" بود و نه "ظلمت نفسی".

وَكَانَ لَهُ ثَمْرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مَالًا وَأَعَزُّ

نَفَرًا ﴿۳۴﴾

و برای آن ثمری فراوان بود. پس به همراهش - در حالی که با او گفت و گو می کرد - گفت: «مال من از مال تو بیشتر است، و از حیث افراد توانمند (هم) از تو

نیرومندترم.» ﴿۳۴﴾

آیه ۳۴ - اینجا "فقال لصاحبه" و در آیه (۳۷) "قال له صاحبه" کافر را صاحب مؤمن خوانده، و از اینجا پیداست که صاحب و همراه بودن کسی نسبت به دیگری دلیل بر هماهنگی و مصاحبت روحی، عقیدتی و علمی و عملی نیست، بلکه آنچه مسلم است همراهی بدنی است، و این دو تن - که یکی کافر و مالدار و دیگری مؤمن و بی مال بود - مصاحبتشان تنها مصاحبت ظاهری و آشنایی با یکدیگر بوده، بنابراین - آن چنان که در - "اذ يقول لصاحبه" (۴۰:۹) گذشت - که هرگز این «صاحبه» دلیل بر همگامی رسالتی یا ایمانی ابوبکر با حضرت رسول ﷺ نبوده، بلکه تنها با یکدیگر در غار قرار گرفته بودند و روی همین اصل هم "فأنزل الله سكينته عليه" (۴۰:۹) سکینه و آرامش را در اختصاص پیامبر قرار داده با آنکه تنها ابوبکر از جریان غار ترسان بوده، و در آیاتی هم مانند "أنزل الله سكينته على رسوله و على المؤمنين" (۲۶:۴۸) مؤمنان را نیز در پی رسول مورد نزول سکینه قرار داده، پس اینجا جای این پرسش است که آیا ابوبکر آن چنان هراسان نبود که شایسته نزول این سکینه ایمانی گردد، زیرا سکینه و آرامش برد و گونه است، نخست ویژه شخص رسول که سکینه رسولی است و اختصاص به مقام عصمت محمدی ﷺ و سایر محمدیان و معصومان ﷺ دارد و دوم سکینه رسالتی که - در پی سکینه رسول - مؤمنان تالی تلو

رسول را در بر دارد، پس در نتیجه ابوبکر چنانکه رسول نبوده مؤمنی شایسته هم که بایسته سکینه و اطمینان ربانی ایمانی باشد نبوده است.

وَدَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا ﴿۳۵﴾

و داخل باغش شد در حالی که بر خویشتن ستمکار بود، (و) گفت: «گمان نمی‌برم این (باغ) هرگز زوال پذیرد.» ﴿۳۵﴾

آیه ۳۵ - «لنفسه» - که به گمان سودجویی برای خود چنان ربانی و ستمی را بر خود روا داشت - و از «أخسرین اعمالاً» شد که بد را خوب پنداشت و حالت بدتری یافت.

وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُدِدْتُ إِلَىٰ رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِّنْهَا مُنْقَلَبًا ﴿۳۶﴾ قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِن تُرَابٍ مِّمَّنْ نُّطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاهُ رَجُلًا ﴿۳۷﴾ لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا ﴿۳۸﴾

«و گمان (هم) نمی‌کنم که ساعت (:قیامت) بر پا گردد، و اگر (هم) سوی پروردگارم بازگردانده شوم، همانا بی‌چون جایگاهی نوین (و) بهتر (از این) خواهم یافت.» ﴿۳۶﴾
همراهش - در حالی که با او گفت‌وگو می‌کرد - به او گفت: «آیا به آن کس که تو را از خاک (و) سپس از نطفه آفرید (و) آن‌گاه تو را مردی بساخت، کافر شدی؟» ﴿۳۷﴾
لیکن ما (می‌گوییم): «اوست خدا، پروردگار من، و من هیچ کس را با پروردگارم شریک نمی‌سازم.» ﴿۳۸﴾

آیه ۳۸ - «لکننا» - که جمع است - با «ربی» و «لاشرك» که هر دو مفردند، روی این اصل است که نخست جمع مؤمنان - که خود در میان آنان بوده - منظوراند، سپس به عنوان برخورد شخصی با این شرک شخص خودش به میان آمده و این سخن که

«لکننا» لکن انا بوده، توجیهی است غیر وجیهه، که از نظر ادب لفظی و معنوی بر خلاف بلاغت و فصاحت قرآنی، بلکه فصاحتی است بیانی.

وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتِكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ إِن تَرَنِ أَنَا أَقَلَّ
مِنْكَ مَالًا وَوَلَدًا ﴿٣٩﴾

و چون داخل باغ شدی، چرا نگفتی: «(تنها) آنچه خدا خواسته (شدنی است). هرگز نیرویی جز به (وسیله‌ی) خدا نیست. اگر مرا از حیث مال و فرزند کمتر از خود می‌بینی» ﴿٣٩﴾

آیه ۳۹- این "لا قوة الا بالله" مشتمل بر «حول» نیز هست، زیرا حول اراده‌ای است بر مبنای قوت و قوت خود فعلیتی است مماس برای انجام مقصود و این خود بهترین تعبیر است که نخست "ماشاءالله" که مشیت مطلق در انحصار حضرت اقدس الهی است و "لا قوة الا بالله" هم تمام نیروها ویژه اوست که مشیت حول است و قوت فعلیت.

فَعَسَىٰ رَبِّيٰ أَنْ يُؤْتِيَنِي خَيْرًا مِّنْ جَنَّتِكَ وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِّنَ
السَّمَاءِ فَتُصْبِحُ صَعِيدًا زَلَقًا ﴿٤٠﴾ أَوْ يُصْبِحُ مَاؤَهَا غُورًا فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُوَ
طَلَبًا ﴿٤١﴾ وَأُحِيطَ بِثَمَرِهِ فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلَىٰ مَا أَنفَقَ فِيهَا وَهِيَ
خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّيٰ أَحَدًا ﴿٤٢﴾ وَلَمْ تَكُنْ
لَهُ فِتْنَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مُنتَصِرًا ﴿٤٣﴾ هُنَالِكَ الْوَلِيَّةُ لِلَّهِ
الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَخَيْرٌ عُقْبًا ﴿٤٤﴾

«پس امید است که پروردگارم بهتر از باغ تو به من بدهد، و بر باغ تو آفتی از آسمان فرو فرستد، تا به تپه‌ای (سیاه) بی‌گیاه تبدیل گردد.» ﴿٤٠﴾ «یا آبش فروکش کند، پس

هرگز نتوانی آن را بجویی.» ﴿۴۱﴾ (تا به او رسید آنچه باید برسد) و ثمره‌اش فرو گرفته شد، پس برای (از کف دادن) آنچه در آن باغ هزینه کرده بود، دست‌هایش را زیر و رو می‌کرد و برهم می‌زد - در حالی که داریست‌های آن فرو ریخته بود - و (با حسرت) می‌گفت: «ای کاش هیچ کس را شریک پروردگارم نمی‌ساختم.» ﴿۴۲﴾ و او را پس از خدا هیچ گروهی نبود تا یاریش کنند، و توانی (هم) نداشت تا از کسی یاری‌گیرنده باشد. ﴿۴۳﴾ (سرانجام) در آنجا (همه‌ی) ولایت‌ها) در انحصار خدای تمام حق است. اوست بهترین پاداش‌دهنده و (اوست) بهترین فرجام (کار)، ﴿۴۴﴾

آیه ۴۴ - «لله الحق» خدا را تمام حق خوانده که او خود - در ذات، صفات و افعالش - حق مطلق است و هر حقی نیز از او سرچشمه می‌گیرد و با او سنجیده می‌شود و این که «الولاية» را اینجا گویی در انحصار «هنالك» قرار داده بدین معناست که بروز کامل ولایت ربانی اینجا است، گرچه در دیگر موارد چندان نمایان نیست، لیکن به گونه‌ای برابر در حقیقت فعلیت و فاعلیت دارد، ولایت با فتح و اوکه به معنای رهبری مطلق ربانی است در کل ابعاد علم و قدرت و رحمت رحمانی و رحیمی، است ولی ولایت با کسر و او اعم است از آن و دوستی، که بحث مفصلش در آیات مربوطه‌اش گذشته و خواهد آمد.

وَأَضْرِبْ لَهُم مَّثَلَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا آتَى أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا ﴿٤٥﴾

و برای آنان زندگی دنیا را مثل بزن: مانند آبی است که آن را از آسمان فرو فرستادیم؛ پس رویدنی زمین با آن درآمیخت. پس (از آن، چنان) خشک گردید که باها پراکنده‌اش می‌کنند. و خدا همواره بر همه چیزی توانا بوده است. ﴿۴۵﴾

آیه ۴۵ - اینجا «کان» در باره قدرت گذشته و آغازین حق دارای دو بعد است؛ افعلیت قدرت که از آغاز آفرینش نسبت به کل آفریدگان بوده و ۲ - قدرت شأنی که

پیش از آفرینش و از ازل که بی آغاز است و در ابد که بی پایانست بوده و هست بدین معنی که از ازل و در ابد دارای قدرت ذاتی - همچون علم و حیات ذاتی - است و این سه صفت ذاتی هم عین یکدیگرند و هم عین ذات و سپس از آغاز آفرینش این قدرت نسبت به آفریدگان فعلیت یافت و در هر صورت «کان» نسبت به صفات و اسماء سرمدی ربانی منسلخ از زمان و خود جمع بین ازلیت و ابدیت مطلقه است و چنانکه ذات حق ﷻ و صفات ذاتیش زمانی نیستند افعال ماضی و حال و استقبال نیز در این زمینه نسبت به حضرتش از زمان به کلی منسلخند.

أَمْالٌ وَأَوْلَادٌ وَمَنْزِلَةٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَالصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمْلًا ﴿۴۶﴾

مال و فرزندان زیور زندگی دنیا، و (تنها) نیکی‌های ماندگار از نظر پاداش نزد پروردگارت خوب و از نظر آرزومندی (نیز) نیک است. ﴿۴۶﴾

آیه ۴۶ - اینجا مثل زندگی دنیا همچون آب آسمانی خوانده شده زیرا زندگی خدا داده مکلفان در اصل همچون آب باران بی شائبه است، که فطرت‌هاشان و عقلم‌هاشان هم بر مبنای فطرت‌هاشان تا هنگامی که غبار آلود نگشته‌اند زندگی بخشند، ولی همچون باران که با مخلوط شدن با رویدنی‌های زمینی و خشک و خورد شدن آنها صفای خود را از دست می‌دهد فطرت و عقل انسانی نیز با آمیختن با غبارها و تاریکی‌ها درخشش خود را از دست می‌دهند، و در هر صورت تمامی مثل‌های قرآن‌گزینه‌هایی است از برای نزدیک کردن حقایق به فهم مکلفان.

مال و فرزندان به عنوان زینت زندگی دنیا خوانده شده‌اند "والباقیات الصالحات" همین مال و فرزندان - که برای زندگی دنیا زینت می‌باشند - می‌توانند کلاً ربانی شوند، دنیا به خودی خود بد نیست، بلکه بر مبنای آیاتی قرآنی و فرموده‌ای از امیر مؤمنان علیه السلام در این جمله مختصر می‌شود که "مَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتَهُ وَ مَنْ أَبْصَرَ بِهَا بَصُرْتَهُ" اگر دنیا مقصد و مقصود کل نگرش‌ها و کاوش‌ها و کوشش‌های انسان باشد همین دنیا او را نابینا می‌سازد و از دیدن حقایق محروم می‌کند، ولی همین دنیا

اگر تنها وسیله‌ای برای نگرش حقایق باشد او را برای دیدار حقایق بینا می‌سازد.

و يَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ وَ تَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَ حَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ
أَحَدًا ﴿٤٧﴾

و روزی را یاد کن که کوه‌ها را به شدت روان سازیم، و زمین را آشکارا (و صاف)
ببینی و آنان را گرد (هم) آوردیم، پس هیچ یک را فروگذار نکردیم. ﴿۴۷﴾

آیه ۴۷ - «هم» در «حشرناهم» تمامی انسان‌ها را اعم از مکلفان و غیر مکلفان شامل
است، که این حشر کلی بعد از نشر کلی اینجا تحقق خواهد یافت، و این منافاتی با
حشر تمامی حیوانات که مدلول آیه (۳۸:۶) است ندارد، زیرا مقصود از
«حشرناهم» اینجا حشر اصلی مداوم است و برای حشر حیوانات چنانکه گذشت
تداومی نیست.

وَ عَرِّضُوا عَلَىٰ رَبِّكَ صَفًّا لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ زَعَمْتُمْ
أَلَّن نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِدًا ﴿٤٨﴾

و (در آن روز که) ایشان به صف بر پروردگارت عرضه شدند (به آنها می‌فرماید):
«به‌راستی همان‌گونه که نخستین بار شما را آفریدیم سوی ما آمدید، بلکه پنداشتید
هرگز برای شما وعده‌گاهی مقرر نکردیم.» ﴿۴۸﴾

آیه ۴۸ - «کما خلقناکم اول مرة» در آفرینش رستاخیزی دارای ابعاد زیرین است:
نخست این همانندی در اصل قدرت آفرینش دومین است، که همچون آفرینش
نخستین خواهد بود، چنانکه در آیاتی چند تذکراتی راجع به این حقیقت برای تبیین
امکان معاد آمده است، در ثانی چنانکه در آفرینش نخستین - به هنگام ولادت -
اختیاری از برای انسان نبوده، به هنگام رستاخیز نیز چنان است، سوم اشاره به این
حقیقت است که انسان در رستاخیز با خلاصه‌ای از همان بدن اصلی نخستین
محشور می‌گردد، چنانکه در آیاتی چند به ویژه در پرتو آیه شبهه‌آکل و مأکول به

(۱۰:۳۲) به تفصیل تبیین گشت.

وَوَضِعَ الْكِتَابَ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا
 مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا
 مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا ﴿٤٩﴾

و کتاب (اعمال) گزارده شد. آنگاه بزه کاران را از آنچه در آن است با بزرگداشتش
 بیمناک می‌بینی، و (همی) گویند: «ای وای بر ما! این نامه را چیست (چه برنامه‌ای
 است) که هیچ کوچک و بزرگی را فرو نمی‌گذارد جز اینکه همه را بر شمرده است»
 و آنچه را انجام دادند حاضر یافتند و پروردگار تو به هیچ کس ستم روا نمی‌دارد. ﴿٤٩﴾

آیه ۴۹ - اینجا «الکتاب» همان کتاب اعمال مکلفان است که از درون ذاتشان و
 برویشان هویدا می‌گردد، درونی‌اش "وکل انسان الزمناه طائره فی عنقه" (۱۷:۱۳)
 است - چنانکه گذشت - و برونی‌اش زمین و فضای آن که "بان ربک اوحی لها"
 (۶:۹۹): پروردگار عالم به زمین اینگونه در بنیاد وجودیش رمز نهاده که دستگاه
 گیرنده و فرستنده صداها و سیماهای مکلفان باشد، و اضافه بر این دو کتاب صامت،
 دو کتاب ناطق هم که گواهی فرشتگان و پیامبران و تمامی معصومان است ضمیمه
 می‌گردد و این چهار کتاب همسان و همپا، یکجا در محشر آشکار می‌گردند که در
 نتیجه "و وجدوا ما عملوا حاضراً" تمام آنچه در عالم تکلیف از زشت و زیبا - در درون
 عقیدتی و برون لفظی و عملی - انجام داده‌اند در محضر حساب حاضر می‌بینند.
 این "لایغادر صغیره ولا کبیره الا احصاها" تمامی بدی‌ها را به روز رستاخیز و
 حساب حاضر دانسته و آیا این منافاتی با بخشش گناهان صغیره ندارد؟ هرگز! زیرا
 بخشش گناهان صغیره در انحصار مؤمنانی است که کبایر را ترک گفته‌اند، و اینجا
 جریان مجرمان در پیش است و نه مؤمنان، و نیز منافاتی با انحصار جزای مجرمان به
 کبائر بر حسب آیاتی چند ندارد، زیرا آیه مورد بحث تنها مرحله نخستین جلوه‌گری
 گناهان کبیره و صغیره را دارد، ولی در مرحله جزا صغیره‌ها طبق رحمت الهیه

بخشوده اند.

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ
فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ
عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا ﴿٥٠﴾

و چون به فرشتگان گفتیم: «برای (شکر درباره‌ی) آدم (برای خدا) سجده کنید.» پس (همه) سجده کردند، جز ابلیس (که) از (گروه) جنیان [پنهان] بود. پس، از فرمان پروردگارش سرپیچید. آیا پس (از این) او و نسلش را به جای من اولیای خود بر می‌گیرید؟ حال آنکه آنان دشمنان شمایند. شیطان چه بد بدلی (از رحمان بی‌بدلی) برای ستمگران است. ﴿٥٠﴾

آیه ٥٠- «كَانَ مِنَ الْجِنِّ» خود نصی است روشن بر این که ابلیس از فرشتگان نبوده و از جنیان بوده است که برحسب «كُنَّا طَرَائِقُ قَدَدًا» (١١:٧٢) گروهی از آنان کلاً شیاطین هستند و گروهی با اختلاف درجاتشان از مؤمنان اند و «فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ» مربوط به شیطان نخستین و سپس تمامی فرزندانش می‌باشد، زیرا ذیل آیه پیروی و دوستی با شیطان و تمامی فرزندانش را مذموم دانسته که کلاً دشمنان انسانند! «وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ. «كَانَ مِنَ الْجِنِّ» افزون بر بیان جنس جنی شیطان اشاره‌ای هم به نفاق و پنهانی کفرش در ضمن فرشتگان دارد که برحسب روایاتی چند سالیانی دراز همگام و همسان با فرشتگان خدا را به گونه‌ای ظاهری عبادت می‌کرده که فرشتگان و جنیان مؤمن او را از خودشان می‌دانستند و «کان» خود اشاره‌ای است بس لطیف به این بعد دومین که از پیش کفرش پنهان بوده ولی با تخلف از امر سجده، کفرش برای فرشتگان و دیگران آشکار گشت.

فرق میان ابلیس و شیطان این است که ابلیس شخص اول شیاطین و جدّ آنان است لکن شیطان کل فرزندان ابلیس و سایر ابلیسیان را شامل است، و آیاتی هم چون «شِیَاطِیْنُ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ» (١١٢:٦) گروهی از انسان‌ها را نیز شیطان نامیده

است، بنابراین لفظ شیطان - اگر به معنای جنس باشد - تمامی شیطان‌ها را در بر دارد، اما ابلیس در اختصاص شیطان مرکزی و اولی است.

مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ وَمَا كُنْتُ
مُتَّخِذًا لِلْمُضِلِّينَ عِزًّا ﴿۵۱﴾

من نه آفرینش آسمان‌ها و زمین را بدیشان نشان دادم، و نه آفرینش خودهاشان را. و
من (آن) نبوده‌ام که کمک گیرنده از گمراه‌کنندگان باشم. ﴿۵۱﴾

آیه ۵۱ - اشهاد دارای دو بعد حضور کونی و حضور علمی است حضور کونی که مشاهده آفرینش آسمانها و زمین به گونه‌ای همزمان باشد نسبت به کل آفریدگان منفی است تا چه رسد به مجرمان، حضور علمی هم در امکان و توان بعضی آفریدگان است مانند " وَ كَذَلِكَ نَرَىٰ إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ " (۷۵:۶) که این ارائه خود نمونه‌ای از اشهاد و احضار علمی آفرینش جهان در حد امکان است.

وَيَوْمَ يَقُولُ نَادُوا شُرَكَائِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ
وَجَعَلْنَا بَيْنَهُم مَّوْبِقًا ﴿۵۲﴾

و روزی را که (خدا) می‌گوید: «آنهايي را که شریکان من پنداشتید، بخوانید». پس
آنان را خواندند، و(لی) اجابتشان نکردند، و ما میانشان جایگاه تباهی قرار
دادیم. ﴿۵۲﴾

آیه ۵۲ - «شُرَكَائِيَ» اعم است از بتان و طاغوتان یا پیامبران و فرشتگانی که مورد پرستش‌هایی بوده‌اند، به روز رستاخیز خدا این مشرکان را مأموریت می‌دهد: این شریکان مرا که گمان می‌بردید خدایانی جز من اند ندا کنید تا فریاد رس شما باشند و خداییشان اینجا هم جلوه‌ای داشته باشد، اینان خدایان خود را همواره می‌خوانند ولی پاسخی مثبت نمی‌شنوند، معبودان شایسته همواره آنان را درین گمان توبیخ می‌کنند، و ناشایستگان مانند فرعونیان، زبانهاشان در کامهاشان می‌خشکد و بتان

نیز با جامد بودنشان و جمودشان - بر حسب آیاتی چند - سخنی منفی خواهند داشت.

وَرَاءَ الْجُرْمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَافِعُوهَا وَلَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفًا ﴿۵۳﴾
 وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا ﴿۵۴﴾

و مجرمان آتش (دوزخ) را دیدند. پس گمان بردند که برخورد کنندگان (با) آنها، و از آن گریزگاهی نیافتند. ﴿۵۳﴾ و به راستی در این قرآن، برای مردمان بی‌گمان از هر (گونه) مثلی آوردیم، و (اما) انسان بیش از هر چیز (سر) جدال داشته است. ﴿۵۴﴾

آیه ۵۴ - این آیه - که قرآن را مشتمل بر مثل‌هایی دانسته - بدین معنی است که برای اثبات کل حقایق و حیانی، پس از منطق کافی و دلیل وافعی، مثل‌هایی هم برای اثبات بیشتر و روشنتر کردن آنها آورده است، و این "مِنْ كُلِّ مَثَلٍ" خود دلیل است که تمامی مثل‌ها در قرآن نیامده، بلکه تنها مثل‌هایی که شایسته تبیین حقایق قرآنی هستند به میان آمده‌اند و بالاخره قرآن کتاب مثل نیست، بلکه امثالش نیز به عنوان بیانگری حقایقی است در مُمَثَّل‌هایش و کلاً مَثَلِ خود حقیقت نیست، بلکه پشتوانه‌ای به منظور تبیین حقیقت است.

«النَّاس» هم تمامی مکلفان را دربردارد، گرچه نمونه ممتازشان انسان است.

وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمْ الْهُدَىٰ وَيَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةٌ الْأَوَّلِينَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ قُبُلًا ﴿۵۵﴾ وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَنَذِيرِينَ وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَطْلِ لِيُذْخِرُوا بِهِ الْحَقَّ وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أُنذِرُوا هُزُوًا ﴿۵۶﴾

و چیزی مانع مردم نشد از اینکه - چون هدایت سوی‌شان آمد - ایمان بیاورند، و از پروردگارش پوشش بخواهند، به جز اینکه سنت (خدا در مورد عذاب) پیشینیان، درباره‌ی آنان (نیز) به کار رود، یا عذاب رویارویشان بیاید. ﴿۵۵﴾ و (ما) پیامبران (خود) را جز بشارت‌گران و بیم‌دهندگان گسیل نمی‌داریم. و کسانی که کافر شدند، به باطل مجادله می‌کنند، تا به (وسیله‌ی) آن، حق را پایمال نمایند. و نشانه‌های مرا و آنچه را (بدان) بیم داده شده‌اند به ریشخند گرفتند. ﴿۵۶﴾

آیه ۵۶- «الباطل» تمامی درکات باطل را که مصاحبت و سببیت و بعضیت است در بر دارد که با بطلان خود کافران و بطلان وسایلشان و بعضی از این وسایل همی خواهند که حق را زیر پانهند.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَى فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا ﴿۵۷﴾

و کیست ستمکارتر از آن کس که به آیات پروردگارش تذکر داده شده، پس از آن روی برتافته و دستاورد پیشینه‌ی خود را که از پیش فرستاده فراموش کند؟ ما بر دل‌هایشان پوشش‌هایی سخت قرار دادیم، تا آن را در نیابند، و در گوش‌شان سنگینی (نهادیم). و اگر آنها را سوی هدایت فراخوانی هرگز راه نیابند. ﴿۵۷﴾

آیه ۵۷- "مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ" نیز از جمله ادله انعکاس و بقای صداها و سیماهای زشت و زیبای مکلفان است که گویی خود این اعمال همچنان باقی است.

وَرَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا لَعَجَّلَ لَهُمُ الْعَذَابَ بَل لَّهُمْ مَوْعِدٌ لَنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْئِلًا ﴿۵۸﴾ وَتِلْكَ الْأَقْرَىٰ أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا ﴿۵۹﴾ وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ

أَبْلَغَ جَمْعِ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضَى حُقُبًا ﴿٦٠﴾

و پروردگارت بسی پوشاننده‌ی کانون رحمت است. اگر به (جرم) دستاوردهاشان، آنان را مؤاخذه کند، بی‌گمان در عذابشان تعجیل می‌نماید. (ولی چنین نمی‌کند) بلکه برای آنها سررسیدی است که هرگز پس از آن راه‌گریزی نمی‌یابند. ﴿۵۹﴾ و چون آن گروه‌ها بیدادگری کردند، هلاکشان کردیم، و برای هلاکشان موعودی مقرر داشتیم. ﴿۵۹﴾ و چون موسی به جوان [دستیار] خود گفت: «از این جا دست‌بردار نیستیم تا به محل برخورد دو دریا برسیم یا زمان‌هایی سیر کنیم.» ﴿۶۰﴾

آیه ۶۰ - اینجا «فتاه»: جوانش، هرکه هست - چه یوشع و چه غیر او - از پیروان و کارگزاران موسی و ویژگیان حضرتش بوده که در مقام وحی مادون موسی بوده و بعداً هر دو به رسالت رسیده‌اند ولی موسی با ولایت عزم رسالتی، محور و یوشع از پیامبران فرعی توراتی بوده است، و اینجا جای این پرسش است که مگر هارون - که بزرگتر از موسی و برتر از یوشع بود - برای این جریان شایستگی نداشت؟ پاسخ این است که موسی در فرار به سوی مدین تنها بود و هارون به همراهش نبود، روی این اصل هم در هنگامه برخورد با فرعون از خدا خو است که "أَرْسَلْنَا إِلَىٰ هَارُونَ: به سوی هارون بفرست! در این صورت هارون در عین برتری‌اش در این زمان - از دیگران که موسی پی‌جوی حضرت خضر بوده - همراه موسی نبوده است.

فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا ﴿٦١﴾

پس چون به محل برخورد دو (دریا) رسیدند، ماهیشان را فراموش کردند. پس ماهی راه (راهوار)ش را به سراشیبی دریا پیش گرفت ﴿۶۱﴾

آیه ۶۱ - «نسیا حوتَهُمَا»: اینجا هر دو بزرگوار ماهی را که همراه داشتند فراموش کردند و در آیه (۶۳) این نسیان فقط نسبت به شخص همراه موسی است که شیطان از یادم برد، و آیا آن فراموشی همگام منافاتی با عصمت موسی ندارد؟ پاسخ این است که آن نسیان دارای دو بُعد است: نخست بعد مشترکش که در اثر اهمیت مقصدشان غذای همراهی‌شان را که نسبت به آن ناچیز بود فراموش کردند، و

فراموشی موضوع نسبت به مقام نبوءت و رسالت هم بی اشکال است تا چه رسد به کسانی که در مرز این دو مقام هستند، و موسی که قدر مسلم در مقام نبوءت وحی بود و در مرحله آغازین عصمت رسالتی به سر می برد این نسیان درباره او شیطانی نیست. آری، نسیان همراهی اش که در آیه ۶۳ یاد شده شیطانی بود، لکن این خود نسیان موضوع است که فراموشی به همراه موسی اتفاق افتاد و اینکه این نسیان نسبت به همراهی موسی در موضوع ماهی از طرف شیطان اتفاق افتاد روی این اصل بود که این همراه موظف بود این غذا را در راه به خوبی نگه دارد و موسی هم روی همین اصل در مجمع البحرین که جایگاه میعاد بود پرسشی از او نکرد، پس نسیان موضوعی موسی بسیار خفیف و کم رنگ و نسیان همراهش سنگین بود، و در پاسخ این پرسش که شیطان بر معصومان هرگز تسلطی در احکام و موضوعات ندارد، پس چرا از خاطر یوشع این جریان ماهی را برد؟ باید گفت: که یوشع در آن هنگام نه نبوءت داشت و نه عصمت بلکه در مرز این دو مقام بود چنانکه حضرت آدم علیه السلام پیش از رسالتش عصیان کرد، لکن یوشع هرگز عصیانی نکرد بلکه نسیانی موضوعی از نظر مقصد داشت که در برابر مقصدی مهم تر شایسته نبود.

فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتْنِهِ ءَاتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا ﴿٦٢﴾

و هنگامی که (از آنجا) گذشتند (موسی) به جوان [دستیار] خود گفت: «غذایمان را

بیاور، به راستی ما از این سفر به رنجی بسیار دچار شدیم.» ﴿۶۲﴾

آیه ۶۲ - «غَدَاءَنَا» - که همان ماهی آماده برای خوردن بود خود - دلیل است بر اینکه این ماهی زنده نبوده و در آیه ۶۱ هم که «وَأَتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا» این آیت ربانی نمودار است که همان ماهی نزدیک دریا زنده شده و به گونه ای شگفت آوراهی دریا شد و این آب مجمع البحرین آب حیات و زندگی بوده و هست که بر همگان تاکنون مجهول است و همین جاست که موسی علیه السلام مأموریت دارد از حیات علمی خضر برخوردار گردد.

آیات (۶۰) تا (۸۲) پیرامون داستانی مهم از حضرت موسی علیه السلام است و آیا این

موسى غير همان موساى است كه در صد و سى و پنج جاى قرآن ياد شده؟ آرى همان است! زيرا اين برخلاف فصاحت و بلاغت كلّى است كه موساى ديگر در جاىى ديگر - تا چه رسد به قرآنش - جز موساى معروف باشد، بلكه اصولاً صحيح هم نيست، زيرا اگر اينجا مقصود از موسى غير همان موسى باشد كه در جاى جاى قرآن ياد شده، حتماً بايستى به قرينه‌اى مقرون باشد كه نيست.

مَجْمَعُ الْبَحْرَيْنِ در آيه ٦٠ و (مَجْمَعُ بَيْنَهُمَا) در آيه ٦١ همان جاىگاهى است كه موسى به وحى ربانى دريافت كه معلم مورد نظرش آنجاست، و آيا اين مجمع البحرين كانالى است كه دو دريا را به هم پيوند داده مثل كانال سوئز، يا مقصود دو درياى شور و شيرين است چنانكه "وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا" (٦١: ٢٧) كه كانالى ربانى و ناديدنى است، ناگزير دومى مراد است كه مقصود قسمتى از درياى مدیترانه‌ايست كه در خود فلسطين وسيع جاى دارد، زيرا فلسطين مشتمل بر لبنان، سوريه، اردن و قدس و حوالى ان بوده است.

و آيا موسى ﷺ كه از طريق وحى دريافته كه "عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا" در علومى برتر از اوست، در چه حالاتى از حالات پنج‌گانه زير بوده است: ١- پيش از نبوت و وحى ٢- در حال نبوت؛ ٣- در حال رسالت؛ ٤- در حال نبوت؛ ٥- و يا پس از ولايت عزمش، با سبر و تقسيم منطقي دلالتى بايد گفت اگر پس از رسالت و به ويژه در حال ولايت عزمى بوده، چنان فرصتى هرگز براى حضرتش نبوده است، كه زمانى دراز با همراهش به دنبال اين معلم برود، زيرا از آغاز رسالتش تا به هنگام رحلتش شبانه روز به وظيفه دعوت رسالتى در برابر اسراييليان و فرعونيان و ديگر مكلفان مشغول بود، پس در اين صورت هرگز فرصتى براى چنان جريانى نداشت، روى اين مبنا، اين جريان پيش از رسالت وحى بود و طبعاً هنگامى بوده كه ده سال نزد شعيب ﷺ مى‌زيسته كه هرگز بار رسالت و دعوت هم نداشت، و در هنگام پي جويى از حضرت خضر "عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا" در آستانه رسالت و در حال نبوت و مرحله آغازين وحى بوده است، بنابراين در حالت رسالت، نبوت و به ويژه ولايت عزم نبوده، زيرا در اين هنگام آغشته از علومى غيبى و به ويژه موضوعى برتر از خضر بوده و نه برابرس، درثانى اگر هم دليلى داشتيم كه حضرت موسى ﷺ در اين حال پي جويى از "عَبْدًا

مِنْ عِبَادِنَا" مقام رسالت و ولایت عزم داشته باز هم بعید نبود، زیرا لازمه ضروری رسالت و حتی ولایت عزم، عصمت و علم و حیانی رسالتی است، و نه اینکه علوم غیبی دیگری هم نسبت به موضوعاتی داشته باشد، و اینجا هم مورد تعلیم و "رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا" نیست که مقصود رحمت تقوی و علم رسالتی است بلکه مقصود علم لدنی است که "مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا" می باشد، یعنی علمی افزون بر رسالت وحی و آگاهی بر غیوبی موضوعی که همان علم لدنی یا علم غیبی است و "مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا" علمی افزون بر رسالت وحی و آگاهی بر غیوبی معین باشد، و در همین آیه (۶۵) «رَحْمَةً» با «عِلْمًا» همین تفاوت را دارد که رحمة «مِنْ عِنْدِنَا» مقصود عنایت رسالتی است و "مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا" علم غیبی ربانی نسبت به غیوبی است که برخی از آنها را به بعضی از شایستگان تعلیم فرموده و می فرماید.

ولی چنانکه از پیش گفتیم این جریان پیش از رسالت وحی موسی بوده است، و تنها در حال نبوءت وحی بود، به این دلیل که پی جویی از چنان معلمی در مکانی معین خود نیاز به علمی و حیانی دارد که وی اعلم از توسست و بایستی در مجمع البحرین سراغش روی و هرگز منافاتی هم در این میان نیست که اکنون این «عبدا» از موسی برتر بوده و سپس موسی از وی برتر، بلکه رسول بروی هم باشد.

قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنَسْنِيهِ إِلَّا
 الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا ﴿٦٣﴾ قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا
 نَبْغِ فَأَرْتَدَّا عَلَىٰ آثَارِهِمَا قَصَصًا ﴿٦٤﴾ فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ
 رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا ﴿٦٥﴾

گفت: «آیا دیدی؟ چون سوی آن صخره پناه جستیم، من بی گمان آن ماهی را فراموش کردم، و جز شیطان (کسی) آن را از یادم نبرد، که به یادش باشم، و به گونه ای شگفت انگیز خود راه راهوارش را در دریا پیش گرفت.» ﴿۶۳﴾ گفت: «این (جریان) همان بود که ما آن را می جستیم.» پس جستجوکنان برگشته (و) دنبال رد پاهایشان

را گرفتند. ﴿۶۴﴾ پس بنده‌ای از بندگان ما را یافتند که رحمتی (ویژه) از خود به او دادیم، و از نزد خود بدو دانشی (ویژه) آموختیم. ﴿۶۵﴾

آیه ۶۵ - از آیه (۶۵) تا (۸۲) گزارشی است از گفت و شنودی میان موسی و خضر، که حضرتش اگر جریانی پذیرفتنی است به آسانی می‌پذیرد و آنچه قابل پذیرش وی نیست در باره آن استیضاحی دارد، و اینکه این معلم بزرگوار نسبت به موسی علیه السلام بارها تکرار کرد که تو هرگز نمی‌توانی در برابر کارهای من صبر کنی، بر این اساس بوده که حضرت موسی علیه السلام نگرشش به ظاهر شریعت و حضرت خضر نظرش به باطن و تأویل قضایای شریعت بود، و تنافی ظاهری بین ظاهر و باطن بالطبع و به ویژه برای شخص موسی علیه السلام - که دست‌کم در آستانه رسالت بود - این بود که در این موارد سه‌گانه زبان به اعتراض گشاید.

و این گزارشی است از برخورد موسی با خضر که اگر درین جریان هر دو از پیامبران خدا بودند، ولی موسی بعد از آن جریانات ولی عزم شد و خضر پیامبری پیرو حضرتش گردید، در هنگام تعلم موسی از خضر که شاید هر دو در مقام و مرتبه یکسان بودند، خضر بهره‌هایی از علم باطن و غیب داشت که "آتیناهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا" یعنی افزون بر نبوت ظاهری علومی از غیب موضوعات نیز عطایش کردیم که ناگاه موسی از غیب برخی موضوعات دلیل بر نقصان نبوتی او نیست.

اینجا آداب تعلیم و تعلم بسی پیداست که نخست متعلم به دنبال معلم می‌رود گرچه راهش به درازا کشد، پس آن‌گاه آنچه متعلم می‌پسندد بپذیرد و گرنه در باره آن از وی پرسش کند و گر چه در علم شریعت از او برتر و برایش محور باشد، بنابراین معلم هر چند علم والاتری از متعلم دارد دلیل بر تبعیت مطلق متعلم از او نیست، و پرسشگری حضرت موسی از خضر بسیار پسندیده و شایسته بوده، و اگر سؤال شود این کار موسی شایسته نبوده و از روی عجله استادش را مورد سؤال قرار داده، پاسخش این است که هر دو دارای وحی نبوتی خدا بوده‌اند و در قرآن نیز موسی در باره این کار هرگز سرزنش نشده و این خود دلیل بر صحت آن است.

قَالَ لَهُ مُوسَىٰ هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عَلَّمْتَ رَسُولًا ۖ قَالَ إِنَّكَ
 لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ﴿٦٧﴾ وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا ﴿٦٨﴾
 قَالَ سَتَجِدُنِي إِنِ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا ﴿٦٩﴾ قَالَ فَإِنِ
 أَتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَن شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا ﴿٧٠﴾ فَانْطَلَقَا
 حَتَّىٰ إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ
 شَيْئًا إِمْرًا ﴿٧١﴾

موسی بدو گفت: «آیا تو را بر این مینا که از دانشی (شایسته) که آموخته شده‌ای به من رشیدانه یاد دهی پیروی کنم؟» ﴿٦٦﴾ گفت: «تو هرگز نتوانی همپای من (در این راه) صبر کنی.» ﴿٦٧﴾ «و چگونه می‌توانی بر چیزی که به شناخت آن احاطه‌ای نداری صبر کنی؟» ﴿٦٨﴾ گفت: «اگر خدا خواهد مرا شکیباً خواهی یافت، و (در) هیچ کاری (که) انجام می‌دهی) تو را نافرمانی نخواهم کرد.» ﴿٦٩﴾ گفت: «اگر مرا پیروی می‌کنی، از چیزی مرا مپرس تا (خود) از آن برایت یادی نوین (آغاز) کنم.» ﴿٧٠﴾ پس (از آنجا خستند و) رستند تا وقتی که سوار (آن) کشتی شدند. (وی) آن را درید. (موسی) گفت: «آیا کشتی را دریدی تا سرنشینانش را غرق کنی؟ بی‌گمان کاری منکر [نابسامان و ناروا] به بار آوردی.» ﴿٧١﴾

آیه ۷۱- در نخستین مرحله آموزشی که خضر کشتی را سوراخ کرد، موسی برحسب ظاهر شریعت زبان به اعتراض گشود که این سوراخ کردن کشتی، اضافه بر تصرف بی‌جا در مال مردم موجب غرق شدن سرنشینان کشتی است.

قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ﴿٧٢﴾ قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ
 وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا ﴿٧٣﴾ فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ
 أَقْتَلْتَنِي نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَّقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا ﴿٧٤﴾

گفت: «آیا نگفتم تو هرگز نتوانی همپای من صبر کنی؟» ﴿۷۲﴾ (موسی) گفت: «به (سبب) آنچه فراموش کردم، مرا مؤاخذه مکن، و از (این) کارم مرا به سختی مینداز.» ﴿۷۳﴾ پس (همچنان خستند و) رستند، تا هنگامی که به نوجوانی برخورد کردند. پس وی او را کشت. (موسی بدو) گفت: «آیا شخص پاکی را - بدون اینکه کسی را به (ناپاکی) کشته باشد - کشتی؟ بی چون همواره منکری (به بار) آوردی.» ﴿۷۴﴾

آیه ۷۴ - که با جوانی برخورد کردند و بدون علتی ظاهری خضر آن جوان را کشت، موسی برای دومین بار زبان به اعتراض گشود که چرا این جوان را بی جهت کشتی؟

قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ﴿۷۵﴾ قَالَ إِنْ سَأَلْتَنِي عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَلِّحْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِن لَدُنِّي عُذْرًا ﴿۷۶﴾ فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ عَمَلًا كَثِيرًا وَرَأْسَ عُنُقٍ ﴿۷۷﴾

گفت: «آیا به تو نگفتم هرگز نتوانی - همواره - پایاپای من صبری کنی؟» ﴿۷۵﴾ (موسی) گفت: «اگر از این پس چیزی (درباره‌ی آنچه کردی) از تو بپرسم، دیگر با من همراهی مکن. از سوی من بی چون به عذری رسیده‌ای.» ﴿۷۶﴾ پس (از اینجا هم خستند و) رستند تا هنگامی که به قریه‌ای رسیدند. از اهلش خوراکی خواستند (ولی) آنها از میهمان نمودن آن دو خودداری کردند. پس در آن جا دیواری یافتند که می خواست فرو ریزد. آن را استوار کرد. (موسی) گفت: «اگر می خواستی به راستی بر (کارکرد) آن مزدی می گرفتی.» ﴿۷۷﴾

آیه ۷۷ - و برای سومین بار که در حال گرسنگی سخت به اهل قریه‌ای پیشنهاد اندکی غذا نمودند و پاسخ آنان منفی بود، خضر دیواری را که در همان قریه در شرف ویرانی بود بازسازی کرد، موسی گفت: چه می شد اگر می خواستی در این حال گرسنگی مزدی هم می گرفتی؟

اینجا خضر به موسی گفت: از این پس میان من و تو جدایی است و در پاسخ سوالات سه گانه گفت آنچه را گفت:

قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنَكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا ﴿۷۸﴾ أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسْكِينٍ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا ﴿۷۹﴾

گفت: «این (بار، دیگر وقت) جدایی میان من و تو است. تو را از تأویل [دست‌آورد حقیقی و پنهان] آنچه که نتوانستی بر آن صبری کنی آگاهی مهمی خواهم داد.» ﴿۷۸﴾ «اما کشتی؛ از بینوایانی بود که در دریا کار می‌کردند، پس خواستم آن را معیوب کنم. حال آنکه از پشت آنان پادشاهی بود که هر کشتی (سالمی) را از روی غصب می‌گرفت.» ﴿۷۹﴾

آیه ۷۹ - علت سوراخ کردن کشتی را چنان گفت: که این کشتی مال مسکینانی بود، و پادشاه وقت هر کشتی را به غصب تصرف می‌کرد، من معیوبش کردم تا از غصب نجات یابد.

وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنِينَ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا ﴿۸۰﴾

«و اما (آن) نوجوان؛ پدر و مادرش مؤمن بودند، پس ترسیدیم (مبادا) آن دو را ناخواسته و به ناچار به طغیان و کفر برکشد.» ﴿۸۰﴾

آیه ۸۰ - علت کشتن این جوان را ترس از این دانسته که پدر و مادرش را به کفر وادار کند ولی مگر ترس از جنایت محکومیت دارد و آیا این قصاص قبل از جنایت نیست؟

پاسخ این است که اولاً این جوان مکلف بود زیرا مراتب سنی انسان شش مرحله است: رضیع یا شیرخوار، طفل، غلام نوجوان، شاب: جوان، کهل: میان سال، شیخ پیر: در آیات ۷۴ و ۸۰ لفظ (غلام) برای آن جوان آمده که نشان دهنده آغاز زمان

تکلیف یا سنین نوجوانی است و نیز این نوجوان با آنکه از پدر و مادری مؤمن تولد یافته در حال بلوغش کافری معاند گشت که حتی تصمیم به انحراف والدینش داشت و ترس از افساد او قطعاً وجود داشت: "فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنِينَ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهَقَهَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا" که صرف ارتداد گرچه اعدام ندارد اما اگر در حال عناد باشد و از کسی که پدر و مادرش مؤمن بوده‌اند و در نهایت سعی در افساد عقیدتی دارد به گونه‌ای که حتی والدینش را نیز می‌خواست به ارتداد کشاند تا چه رسد به دیگران، به این دلایل مهدورالدم بوده، به علاوه خدابه جای این فرزند نابکار، فرزند نیکو کار به آنها عطا می‌کرد که در آیه (۸۱) به آن اشاره شده است، و اما علت دوکار دیگر حضرت خضر از آیات (۷۹) و (۸۲) به خوبی نمایان است.

در این موارد جای این پرسش است که با سابقه مکرر سخن خضر که هرگز با من توان صبر در کارهای مورد نظر را نداری و موسی عليه السلام نیز گفت: اگر خدا بخواهد مرا صابر خواهی یافت و امرت را عصیان نخواهم کرد و مجدداً خضر گفت تا من جریانات نهفته‌ای را برایت تبیین نکرده‌ام هرگز از من سؤالی مکن، پس چگونه موسی عليه السلام برخلاف این قرارداد سؤالات سه‌گانه را مطرح کرد؟ پاسخ این است که اینجا تناقض بین ظاهر شریعت و اعمال سه‌گانه خضر بود و وظیفه متشرع به ویژه شخصی همچون موسی عليه السلام این است که دست کم پرسشی فوری نماید که تأخیرش نیز گناه بود، و ما هرگز در این آیات دلیلی بر عصمت مطلقه خضر نداریم تا موجب ترک این سؤالات موسی باشد، درست است که "عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا" حضرتش را صاحب علمی ربانی ویژه دانسته، ولی «عِلْمًا»: علمی - و نه تمامی علم - دلیل است بر اینکه این علم موضوعی مطلق نبوده، پس این پرسش موسی بجا بود که شاید خضر این کار را به اشتباه انجام داده‌است، کسانی با استناد به این داستان استدلال می‌کنند که چون موسی از کنه مسایل آگاه نبود لذا این پرسش‌های نابجا را نمود که بعد از توضیحات خضر فهمید که نباید عجله می‌کرده است و با این سخن می‌خواهند ثابت کنند که اگر کسی در مقامات علمی یا معنوی به مرحله‌ای رسید اشخاص کم‌تجربه یا ناآگاه نبایستی قطب و شیخ و سید و امثالهم را مورد سؤال و انتقاد علمی یا حتی شرعی قرار دهند، چراکه او چیزی می‌داند که دیگران

نمی‌دانند! در پاسخ نخست باید گفت در هیچ جای قرآن این پرسشگری موسی علیه السلام منع و نفی نشده که خود دلیل بر تأیید آن است، در ثانی پرسش و انتقادی از غیر معصومان نه تنها اشکالی ندارد که واجب نیز هست، و درباره معصومان هم پرسش به شرط عدم عناد جایز است و عمل موسی نیز خود دلیل بر کل این مطالب است.

فَارَدْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا ﴿٨١﴾ وَأَمَّا الْجِدَارُ
فَكَانَ لِعَلْمَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا
صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِّنْ
رَّبِّكَ وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا ﴿٨٢﴾
وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقُرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا ﴿٨٣﴾

«پس خواستیم که پروردگارش آن دو را به پاکیزه‌تر و رحمت‌وارتر از او عوض دهد.» ﴿٨١﴾ «و اما دیوار؛ پس از آن دو پسر (بچه‌ی) یتیم در آن شهر بود، و زیر آن گنجی متعلق به آن دو بود، و پدرشان (مردی) شایسته بود. پس پروردگارت خواست آن دو (یتیم) به حدّ رشدهاشان رسند، و گنجینه‌ی خود را - به رحمت پروردگارت - با کاوش بیرون آورند. و این (کارها) را من خودسرانه انجام ندادم. این بود تأویل آنچه که نتوانستی بر آن شکیبایی ورزی.» ﴿٨٢﴾ و از تو درباره‌ی ذوالقرنین می‌پرسند. بگو: «از او برای شما یادی خواهم نمود.» ﴿٨٣﴾

آیه ۸۳ - از آیه (۸۳) تا (۱۰۱) در این آیات گزارشی بس زیبا و دل ربا از جریان ذوالقرنین است که گرچه ما او را به خوبی نمی‌شناسیم، ولی این گزارش نشانه‌ای روشن بر امتیاز والای او در دو بعد رسالت و سلطه جهانی است که "أَنَا مَكْنَأُ لَهُ فِي الْأَرْضِ" خدا در زمین تکلیف به وی تمکین و قدرتی خارق العاده عنایت فرمود و از هر چیز وسیله‌ای معجزه‌آسا برایش مقرر نمود.

اینجا اسبابی ربانی و حیانی است که به منظور تمکن ذوالقرنین برای حضرتش

مقرر گشته و نه اسبابی که ویژه حضرت اقدس الهی است، و هرگز به کسی داده نمی‌شود، اسباب و حیاتی ذوالقرنین فضاپیماهای ویژه‌ای برای حضرتش بود، چنانکه «مکنا» و «آتیناه» گواهی بر آن است در این سیر فضاپیمایی «اتبیع» و نه «تبع» بیانگر این حقیقت است که حضرتش تنها پیروی از سببی آسمانی نکرد، بلکه آن را پیرو خود کرد که سلطه‌ای خدا داد بر این سبب‌ها یافته بود.

إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَءَاتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا ﴿٨٤﴾ فَاتَّبَعَ سَبَبًا ﴿٨٥﴾
 حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا
 قَوْمًا قَلَنَّا يَدُورَ الْفَرْنَيْنِ إِمَّاءً أَنْ تَعَذِّبَ وَإِمَّاءً أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا ﴿٨٦﴾

ما به درستی در زمین برایش امکانی نهادیم، و از هر چیزی وسیله‌ای به او دادیم. ﴿۸۴﴾
 تا وسیله‌ای (ربانی) را [از] پی [خود] آورد. ﴿۸۵﴾ تا آن‌گاه که به غروب‌گاه خورشید رسید (و) آن را (چنان) یافت که در چشمه‌ای گل‌آلود و سیاه غروب می‌کند. و نزد آن طایفه‌ای را یافت. گفتیم: «ذوالقرنین! (اختیار با توست) یا عذاب (شان) کنی، یا در میانشان (روش) نیکویی پیش گیری.» ﴿۸۶﴾

آیه ۸۶ - «وَجَدَهَا» بیانگر این است که غروب کردن خورشید در چشمه‌ای سرخ‌فام دریایی تنها در نگاه ذوالقرنین بوده و نه اینکه به‌راستی خورشید در چشمه‌ای غروب کرده باشد.

قَالَ أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نَعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا
 نُكْرًا ﴿٨٧﴾ وَأَمَّا مَنْ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءٌ الْحُسْنَىٰ وَنُفِقُوا
 لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا ﴿٨٨﴾

گفت: «اما هر کس ستم کرده، در آینده‌ای دور عذابش خواهم کرد. سپس سوی پروردگارش بازگردانیده می‌شود. آن‌گاه او را عذابی منکر خواهد کرد.» ﴿۸۷﴾ «و اما هر

کس ایمان آورد و کار شایسته‌ای کرد، پس برایش پاداشی نیکوتر است، و زودا (که) از کارمان برایش (جریان) آسانی خواهیم گفت.» ﴿۸۸﴾

آیه ۸۸ - «جَزَاءً» تمییزی برای «الحُسْنَى» است که به معنای پاداشی برتر از ایمان و عمل صالحشان می‌باشد.

ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا ﴿۸۹﴾ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُم مِّن دُونِهَا سِتْرًا ﴿۹۰﴾ كَذَٰلِكَ وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا ﴿۹۱﴾ ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا ﴿۹۲﴾ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِن دُونِهِمَا قَوْمًا لَّا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا ﴿۹۳﴾

سپس وسیله‌ای (دیگر) را از پی خود در آورد. ﴿۸۹﴾ تا آنگاه که به جایگاه بر آمدن خورشید رسید (و) آن را (چنان) یافت که بر قومی طلوع می‌کرد، که برایشان در برابر آن پوششی قرار ندادیم. ﴿۹۰﴾ این چنین (می‌رفت) در حالی که به آنچه نزد او بود همانا احاطه‌ی علمی داشتیم. ﴿۹۱﴾ سپس وسیله‌ای (دیگر) را [از] پی [خود] آورد. ﴿۹۲﴾ تا وقتی به میان آن دو سد رسید (و) در برابر آن دو طایفه‌ای را یافت که نزدیک نیستند (تا) هیچ سخنی (شایسته‌ی تفکر) را بفهمند. ﴿۹۳﴾

آیه ۹۳ - "لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ" علم را کلاً از آنان نفی نکرده، بلکه تنها بدست آوردن مجهولاتی با مقدماتی را از آنان بکلی سلب کرده است.

قَالُوا يَدَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا ﴿۹۴﴾

گفتند: «ذوالقرنین! یأجوج و مأجوج سخت در زمین افساد کننده‌اند. پس آیا خرجی برایت بگذاریم تا میان ما و آنان سدی قرار دهی؟» ﴿۹۴﴾

آیه ۹۴ - «يَأْجُوجَ وَ مَأْجُوجَ» در اصل باکوک و ماکوک است و ما هنوز آنها را چندان نشناخته‌ایم، اما می‌دانیم که گروهی افسادگر بوده‌اند که با بنی اسرائیل در افساد جهانی همدست و همداستان بودند، و برحسب آیه (۹۹) پیش از رستاخیز درضمن بنی اسرائیل به هنگام دولت جهان شمول حضرت مهدی (عج) ناچیز خواهند شد، و یا اینان همان مغولانند که افسادشان جهانگیر شده بود و پیش از رجعت در هفصدسال پیش افسادشان خاموش گردید و تفصیل این جریان در سوره اسراء گذشت.

قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ رَدْمًا ﴿٩٥﴾
 ءَأَتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ أَنفُخُوا حَتَّىٰ إِذَا
 جَعَلَهُ نَارًا قَالَ ءَأَتُونِي أُفْرِغَ عَلَيْهِ قِطْرًا ﴿٩٦﴾ فَمَا اسْتَطَعُوا أَن يَظْهَرُوهُ
 وَ مَا اسْتَطَعُوا لَهُ نُقْبًا ﴿٩٧﴾ قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِّن رَّبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي
 جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَ كَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا ﴿٩٨﴾ وَ تَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي
 بَعْضٍ وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا ﴿٩٩﴾ وَ عَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ
 لِلْكَافِرِينَ عَرْضًا ﴿١٠٠﴾ الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَن ذِكْرِي وَ كَانُوا
 لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا ﴿١٠١﴾

گفت: «آنچه پروردگارم به من در آن تمکن داده (از کمک مالی شما) بهتر است. (تنها) مرا با نیرویی (جسمانی) یاری کنید، تا میان شما و آنان سدی آهنین قرار دهم.» ﴿۹۵﴾ «برایم قطعات بزرگ آهن بیاورید.» (آوردند) تا آن‌گاه که میان دو قله‌ی کوه برابر شد. گفت: «بدمید تا وقتی که آن قطعات را آتش گردانید.» (پس) گفت: «مس گداخته برایم بیاورید تا روی آن بریزم.» ﴿۹۶﴾ پس [: یأجوج و مأجوج] نتوانستند از آن بالا بروند، و (هم) نتوانستند آن را سوراخی کنند ﴿۹۷﴾ (ذوالقرنین) گفت: «این رحمتی بزرگ از (جانب) پروردگار من است. پس هنگامی که وعده‌ی

پروردگارم فرا رسد، آن سدّ را از هم فرو باشد. و وعده‌ی هراسناک پروردگارم حق بوده است.» ﴿۹۸﴾ و (در آن روز) آنان را رها کنیم، تا موج‌آسا بعضی با بعضی دیگر درآمیزند، و در صور (بوق جهان‌شمول با صدای رعدآسای روح‌افزا) دمیده شد. پس همه‌ی آنها را گرد (هم) آوریم. ﴿۹۹﴾ و آن روز، جهنم را آشکارا به کافران نمایانندیم. ﴿۱۰۰﴾ (به) همانان که چشمان (بصیرت)شان از یاد من غرق در پرده‌ای (ضخیم) بود، و هرگز توان شنیدن (حق) را نداشتند. ﴿۱۰۱﴾

آیه ۱۰۱ - «اعنیهم» تمامی دریافت‌های درونی و برونی را در بردارد که چشم سر و سرّ و.. است و "فی غطاءٍ" پرده و پوششی است بر این وسایل دریافت که نتیجه‌اش غفلت از یاد خدا است و پیروش "کانوا لا یستطیون سمعاً" توان شنیدن حق را هرگز ندارند.

أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ إِنَّا أَعْتَدْنَا
 جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا ﴿۱۰۲﴾ قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا ﴿۱۰۳﴾ الَّذِينَ
 ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا ﴿۱۰۴﴾

آیا پس کسانی که کفر ورزیدند، پنداشتند که به جای من بندگانم را سرپرست بگیرند؟ ما بی‌گمان جهنم را برای کافران آماده کرده‌ایم. ﴿۱۰۲﴾ بگو: «آیا شما را از زیانکارترین مردم آگاه گردانیم؟» ﴿۱۰۳﴾ کسانی که کوشش‌شان در (زرفای) زندگی دنیا گم گشته، حال آنکه می‌پندارند کاری خوب انجام می‌دهند. ﴿۱۰۴﴾

آیه ۱۰۴ - "فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا" در اینجا به دو معناست: اول اینکه کوشش زیانکارترین مردم دنیا به گمراهی گرایید و در ثانی کوشش آنها ویژه زندگی دنیا بود و این «يَحْسَبُونَ» گمان است که کارهای زشت‌شان را که زیبا می‌نگرند در اثر قصورشان نیست، زیرا اینها "أَخْسَرِينَ أَعْمَالًا" می‌باشند بلکه آن چنان با بدی‌ها خو گرفته‌اند که در نتیجه همان‌ها را نیک می‌پندارند.

أُولَٰئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ
فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا ﴿١٠٥﴾

ایشان کسانی‌اند که آیات پروردگارشان و لقای او را انکار کردند؛ در نتیجه اعمالشان تباه گردید. پس روز قیامت برایشان هیچ وزنی (: میزانی) به پا نخواهیم داشت. ﴿١٠٥﴾

آیه ١٠٥ - این آیه وزن مکلفان را به روز حساب ویژه شایستگی‌هاشان دانسته، که در نتیجه برای ناشایستگی‌ها هرگز در آن جهان وزنی نیست.

ذَٰلِكَ جَزَاءُهُمْ جَهَنَّمَ بِمَا كَفَرُوا وَتَتَّخِذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوًا ﴿١٠٦﴾ إِنَّ
الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا ﴿١٠٧﴾

این (جهنم) سزای آنان است، در پیامد (اینکه) کافر شدند، و آیات من و پیامبرانم را به مسخره برگرفتند. ﴿١٠٦﴾ بی‌گمان کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته (ی ایمان) کردند، باغ‌های سردرهم فردوس جایگاه پذیرایی آنان بوده است. ﴿١٠٧﴾

خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا ﴿١٠٨﴾ قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لَّكَلِمَاتِ
رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا ﴿١٠٩﴾ قُلْ
إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُهُ وَحَدِّثْ مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ
رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا ﴿١١٠﴾

جاودانه در آن خواهند بود (و) از آنجا درخواست انتقال و تحولی (به جایی دیگر) نکنند. ﴿١٠٨﴾ بگو: «اگر دریا برای نبستن کلمات پروردگارم مرکب بود، پیش از آنکه کلمات پروردگارم پایان پذیرد، بی‌گمان دریا پایان می‌یافت هر چند نظیرش را به مدد(ش) بیاوریم.» ﴿١٠٩﴾ بگو: «من تنها بشری همانند شمایم. (اما) به من وحی می‌شود که خدای شما خدایی یگانه است. پس هر کس به لقای پروردگار خود امید دارد،

باید کاری شایسته کند، و هیچ کس را در پرستش پروردگارش (با او) شریک
نسازد.» ﴿۱۱۰﴾

آیه ۱۰۸ - "لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا" - مانند آیاتی مشابه - دلیل است بر این
حقیقت که بهشت پایانی ندارد.

آیه ۱۱۰ - اینجا شرک که مورد نهی است چون در رابطه با پرستش خداست به
معنای ریاست و ریاکاری در هر صورت نه تنها عبادت را باطل می‌کند بلکه از ترک
عبادت هم بدتر است، زیرا ترک عبادت احیاناً شرک نیست بلکه از روی تنبلی و
کاهلی و یا کم‌عقیدتی است لکن ریا و خودنمایی در عبادت در آستانه شرک است،
و چنانکه ریا به هنگام عبادت آن را باطل می‌کند، اگر پس از انجام عبادت نیز نسبت
به آن ریاکاری کند نیز چنان است و اگر هم پیش از عبادتی نسبت به این آینده
ریاکاری کند این عبادت بر مبنای آن ریای پیشین باطل خواهد بود مگر آنکه از این
ریای گذشته توبه کند و این عبادت را با کمال اخلاص به جای آورد.

شرک دارای دو مرحله‌ای است: نخست شرک رسمی که پرستش غیر خدا به
جای خداست و یا پرستشی همسان او، دوم پرستش خدا با جلب نظر دیگران و
اینجا گر چه شرک رسمی نیست ولی شرکی در عبودیت است.

سورة مريم

اسم مريم در سی و پنج جای قرآن به مناسبت های گوناگون به میان آمده، که از جمله همین سوره است، حال آنکه نام هیچ زنی از کل تاریخ در قرآن به میان نیامده، ولی این دلیل بر افضلیت مريم عليها السلام بر فاطمه زهرا عليها السلام نیست، زیرا بردن اسم مريم در جای جای قرآن تنها برای آن است که تهمت های ناروایی را از ساحت مقدس این زن معصوم بزدايد، ولی فاطمه عليها السلام مورد هیچگونه تهمتی - حتی در نظر دشمنان غیر مسلمان - نبوده است و از برای افضلیت حضرتش بر کل زنان و بلکه مردان معصوم تاریخ رسالت ها - بجز پدر بزرگوارش و ائمه معصومین عليهم السلام - آیه تطهیر کافی است، که "انما يريد الله ليذهب عنهم الرجس اهل البيت و يطهرکم تطهيراً" (۳۳:۳۳) و در جای خود بگونه ای روشن از نظر کتاب و سنت قطعیه ثابت کرده ایم که حضرتش از همان اهلبیت رسالت محمدی صلی الله علیه و آله است، که بالفظ «انما» مرتبه عصمتشان انحصاری و بر تمامی معصومان - غیر محمدی صلی الله علیه و آله برتر است.

در قرآن نام بیشتر پیامبران هرگز نیامده و تنها درصد کمی از آنان که حدود بیست و شش یا بیست و هفت نفرند یاد شده اند، در حالی که می بینید مانند زید در قرآن یاد شده و آیا زید که مؤمن معمولی بوده بر کل پیامبرانی که در قرآن یاد نشده اند برتری دارد؟!

و در پاسخ این اشکال که نسبت به مريم عليها السلام " و فضلك على نساء العالمين " آمده، که حضرتش را بر کل زنان که از جمله صدیقه طاهره عليها السلام است ترجیح داده، نخست

باید گفت که اینجا «عالمین» کل زنان طول تاریخ نیستند، بلکه قدر مسلم زنانی از آغاز آفرینش انسان تا زمان خود مریم علیها السلام اند، مانند اینکه گفته شود: آیه الله العظمی بروجردی رحمته الله از کل مراجع تقلید در کل عالم اعلم هستند و آیا این بدین معنی است که از مراجع تقلید آینده تا پایان تکلیف نیز اعلم است؟!.

و در هر صورت قدر مسلم از «عالمین» همان عالمین تا زمان حضرتش می باشند، وانگهی اگر هم بپذیریم که «عالمین» کل زنان در مثلث زمان می باشند، ولی صدیقۀ کبری علیها السلام بر حسب آیه تطهیر از کل زنان و مردان تاریخ به استثنای معصومان محمدی صلوات الله علیهم برتر است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کَهِيعَصْ

به نام خدای رحمت‌گر برآفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

کَهِيعَصْ.

آیه ۱ - «کَهِيعَصْ» از حروف مقطعه قرآنی است که از حیث عدد پنجگانه اش - و هم ترکیب متصلش - در کل قرآن بی نظیر است، البته در عین آنکه حروف مقطعه قرآن رموزی است تلگرافی و ویژه صاحب وحی، ولی اینجا روایاتی آنها را اشارتی بر قضیه عاشورا و غیر عاشورا دانسته‌اند و گر چه این جریان مسلم نیست، ولی احتمالش - با جریان زکریا و یحیی به حساب همانندی این دو بزرگوار با حضرت علی و حضرت حسین (علیهما السلام) - وارد است.

روایات دیگری هم این پنج حرف را از حروف اعظم خدا دانسته، که قابل قبول نیست، زیرا اسم اعظم لفظ آشکارش «الله» است و باطنی اش «هو» و ما هیچ اسمی از نظر ادب لفظی نداریم که مثلاً همچون اسم اعظم هفتاد و دو حرفی باشد،

که هم عددش عدد اسمی باشد و هم حروفش دارای معنی ویژه صحیحی باشد، در هر صورت از جمله احتمالات ادبی و معنوی در "ذکر رحمة ربک..." این است که این خود خبری است برای «کهیص».

ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكْرِیَّا ﴿۱﴾ اِذْ نَادَى رَبَّهُ وَاَنْدَاءً خَفِيًّا ﴿۲﴾ قَالَ رَبِّ
 اِنِّیْ وَهْنٌ الْعَظْمُ مِیْنِیْ وَاسْتَعَلَ الرَّاسُ شَیْبًا وَّلَمْ اَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ
 شَقِيًّا ﴿۳﴾

(این) یادی است از رحمت پروردگارت، بنده‌اش زکریا را. ﴿۱﴾ چون پروردگارش را ندا (و آوا)یی پنهانی در داد. ﴿۲﴾ گفت: «پروردگارم! من استخوانم به راستی سست گردیده، و (موی سپید) سرم از پیری شعله‌ور شده. پروردگارم! من هرگز به درخواست (از) تو سنگدل نبوده‌ام.» ﴿۳﴾

آیه ۴- در این آیه حضرت زکریا شقاوت در دعایش را از خود سلب کرده، بدین معنا که از دعای شایسته هرگز خسته نمی‌شود، نه اصراری در اجابتش دارد و نه آن را از روی تکبر یا نومیثی انجام می‌دهد، بلکه در حالت سالخودرگی هم هم‌چنان برای هبه ربانی فرزندی شایسته به دعا بر می‌خیزد.

وَ اِنِّیْ خِفْتُ الْمَوْلٰی مِنْ وَّرَآءِیْ وَ كَانَتْ اُمْرَاْتِیْ عَاقِرًا فَهَبْ لِیْ مِنْ لَدُنْكَ
 وَّلِیًّا ﴿۴﴾ یَرِثْنِیْ وَ یَرِثُ مِنْ اٰلِ یَعْقُوْبَ وَ اَجْعَلْهُ رَبِّ رَضِیًّا ﴿۵﴾

«و بی‌گمان من از پی‌آمدگان پس از خودم بیم داشتم، و زخم نازا بوده است. پس از جانب خودت ولی و دنباله‌روی (از رسالت) بنه» ﴿۴﴾ «(که) از من ارث برد، و از خاندان یعقوب (نیز) ارث برد. و پروردگارم! او را پسندیده (ی خود) گردان.» ﴿۵﴾

آیه ۶- اینجا ارث بردن حضرت یحیی علیه السلام نسبت به حضرت زکریا علیه السلام ارث نبوت نیست، زیرا اولاً نبوت ارثی نیست، مگر با مجازی دور در ضمن ارث مال، وانگهی

”واجعله رب رضياً“ این جریان را قطعی می‌کند، زیرا اگر این میراث، میراث نبوت بود، نبی خود با نبوت و مرضی است، بنا بر این تقاضای مرضی بودنش بعد از وارث بودنش از نظر نبوت تحصیل حاصل است، و این استدلالی است به آیاتی از این قبیل که صدیقۀ طاهره علیها السلام در مسجد پیامبر عظیم الشان صلی الله علیه و آله در برابر ابوبکر و... دیگران به: ”یوصیکم الله فی اولادکم“ نیز تمسک جست و در آخر کار فرمود: (زعمتم أن لاخطوة لی ولا اراث من ابی ولا رحم بیننا)؟! گمان کردید من از پدر ارث نمی‌برم و خویشاوندی در این میان نیست؟

يٰۤاَيُّهَا زَكَرِيَّا اِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اَسْمُهُ يَحْيٰى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا ﴿٧﴾ قَالَ رَبِّ اَنۢى يَكُوْنُ لِيْ غُلَامٌ وَّكَانَتِ امْرَاَتِيْ عَاقِرًا وَّقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا ﴿٨﴾

(خدا فرمود:) «زکریا! ما همانا به پسری - که نامش یحیی است - مژدهات می‌دهیم (که) از پیش همنامی برایش قرار ندادیم.» ﴿۷﴾ گفت: «پروردگارم! چه زمانی (و چگونه) مرا پسری خواهد بود؟ حال آنکه زخم نازا بوده، و من از سالخوردگی به‌راستی به ناتوانی و ناچاری رسیده‌ام؟» ﴿۸﴾

آیه ۸- در این آیه حضرت زکریا علیها السلام عقیق بودن یک بعدی خود و دو بعدی همسرش را به میان آورده، که من در عین حالی که استدعای فرزند دارم، هم خود بس فرسوده‌ام و هم همسرم، که در جوانی هم نازا بوده: ”و کانت امرأتی عاقراً“ ولی اینجا جای این پرسش است که پس از وعده ربانی در آیه پیشین، که ماتورا دارای فرزندی بنام یحیی خواهم نمود، دیگر ”انّی یکون لی غلام“ چه زمان و چگونه؟ به چه معنی است؟ در عین حالیکه زکریا با موانع سه بعدیش فرزندی از خدا خواسته و اکنون که دعوتش اجابت می‌شود «انّی»: چه زمان می‌گوید؟ پاسخ این است اصل این پرسش از زمان آن ولادت است، که آیا دور است یا نزدیک؟ گر چه نزدیک و دورش هر دو از نظر عادی دور است، جز آنکه زکریا در حالتی بهت زده مطالبه زمان ولادت را

می‌کند و نه اصلش را چنانکه در آیه (۱۰) آمده نشانه‌اش سخن نگفتن سه شب است با مردم، در حالی که سالمی و زیانت هم گرفته نیست، زیرا تنها با مردم سخن نمی‌گوئی، ولی با خدا و فرشتگانش همچنان راز و نیاز داری و حاجات خود را از او همی خواهی، و خود این نشانه زمانی دلیل است بر اینکه حضرت زکریا پرسشش زمانی بوده و نه چیزی دیگر.

قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِن قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا ﴿٦﴾ قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا ﴿٧﴾ فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَن سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا ﴿٨﴾ يٰيَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَءَاتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا ﴿١٢﴾

(خدا) فرمود: « (فرمان) چنان است. پروردگارت گفت که این (کار) بر من آسان است. و همانا تو را از پیش آفریدم حال آنکه چیزی نبودی. » ﴿۶﴾ گفت: «پروردگرم! نشانه‌ای برایم بنه.» فرمود: «نشانه‌ی تو این است که سه شب - حال آنکه سالمی - با مردم سخن نگویی.» ﴿۷﴾ پس، از محراب بر قوم خویش در آمد، و ایشان را رمز داد که: «صبح و شام به نیایش (خدا) بپردازید.» ﴿۸﴾ (به یحیی وحی شد): «یحیی! (آن) کتاب (وحیانی) را با نیرویی (فزاینده) بگیر.» و در حال کودکی حکم (رسالتی) را به او دادیم. ﴿۱۲﴾

آیه ۱۲ - اینجا رسالت در حال کودکی به یحیی علیه السلام داده می‌شود، که این دو مبین خارق عادت است، نخست این گونه ولادتش و سپس چگونگی رسالتش، که بر حسب آیاتی دیگر نسبت به حضرت موسی علیه السلام و دیگران زمان رسالت بلوغ اشد است، یعنی رسائی‌های سه گانه، ولی اینجا فقط یک قوت است، که همان قوت عقلی در بعد آمادگی رسالتی است، که قبل از بلوغ جسمی و جنسی بوده و مانندش نیز در میان معصومین ما وجود داشته، همچون حضرت امام جواد علیه السلام در نه سالگی و حضرت ولی امر صلوات الله علیه که در سن پنج سالگی دارای مقام امامت برتر از عصمت‌های

غیر محمدی شدند.

اینجا «الکتاب» همان کتاب شریعت حاکم از زمان موسی علیه السلام تا پیش از عیسی علیه السلام یعنی تورات است و این آخذ دارای مرحله اصلی و حیانی است، که دست نخورده و بدون هیچگونه تحریفی بر انبیای تورات بطور پیوسته نازل می‌گشته و یحیی علیه السلام رسالتش دارای دو بعد بوده: نخست بعد خودی که رسولی همچون سایر رسولان غیراولی العزم بوده، و در ثانی فریادگر و بشارت آور از برای رسالت آینده مسیح علیه السلام - که متولد شده بود - بوده است.

وَ حَآئِنَا مِّنْ لَّدُنَّا وَ زَكْوَةٌ وَ كَانَ تَقِيًّا ﴿١٣﴾ وَ بَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَ لَمْ يَكُنْ جَبَّارًا

عَصِيًّا ﴿١٤﴾ وَ سَلَّمَ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ مَيُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا ﴿١٥﴾

و (نیز) از جانب ویژه خود، مهربانی و پاکی را (به او دادیم) و او پرهیزگار بوده است. ﴿۱۳﴾ و با پدر و مادر خود نیک رفتار بود و زورگویی نافرمان نبود. ﴿۱۴﴾ و درودی (شایسته) بر اوست، روزی که زاده شد، و روزی که می‌میرد، و روزی (هم) - در حالی که زنده است - برای رستاخیز برانگیخته می‌شود. ﴿۱۵﴾

آیه ۱۵ - حیا در یوم یبعث حیا خود حالی است برای برانگیخته شدن حضرت یحیی علیه السلام به روز رستاخیز، بدین معنا که به همان حال زندگی برزخی اش برای آخرت انگیزه می‌گردد، مانند حضرت مسیح علیه السلام - چنانکه خواهد آمد - و نیز پیامبر عظیم الشان اسلام و سایر معصومان محمدی علیهم السلام - به طریق اولی - که چون بار اول در صور دمیده شود مورد صعقه و بیهوشی کلی - که از مرگ هم فراتر است - قرار نمی‌گیرند، بلکه با همان روح زنده به بدن ویژه رستاخیز - که خلاصه‌ای از همین بدن دنیوی است - انگیزه می‌گردند، و روی این اصل مشمول نفخ نخستین نیستند، بلکه تنها صور دومین است که آنان را متحول به زندگی رستاخیز می‌کند و نه آنکه مانند سایرین از حال بیهوشی و مرگ بهوش آیند.

نام حضرت زکریا در هفت جای قرآن آمده و یحیی علیه السلام اضافه بر رسالت ممتازش فریادگر و بلندگوئی برای رسالت آینده حضرت مسیح علیه السلام بوده که در جای جای

خاورمیانه - و به ویژه قدس - نوید دهنده‌ای بس ممتاز برای این رسالت بزرگ بوده است، و در عین آنکه در زمان این نویدها مسیح علیه السلام موجود بوده، ولی هنوز به منصب رسالت رسمی نرسیده بود چنانکه در جای خود خواهد آمد.

از آیه ۱۶ تا ۲۹ گزارشی است بس لطیف از جریان بارداری مریم علیها السلام و از آیه ۳۰ تا ۳۴ پیرامون سخنان حضرت مسیح علیه السلام در گهواره است که ساحت قدس خود و مادرش را تبرئه کرده و سپس تا آیه ۴۰ ولادت حضرتش را از خدا سلب نموده است.

وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا ﴿١٦﴾ فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا ﴿١٧﴾ قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا ﴿١٨﴾

و در کتاب، مریم را یاد کن، چون از کسان خود، به مکانی شرقی، به کناری افکنده شد. ﴿۱۶﴾ پس پرده‌ای میان خود و آنان برگرفت، تا روح ویژه‌ی (از خودمان [جبرئیل] را سوی او فرستادیم. پس برای مریم به چهره‌ی بشری خوش‌اندام نمایان شد. ﴿۱۷﴾ (مریم) گفت: «اگر پرهیزگار بوده‌ای، به‌راستی من از تو به خدای رحمت‌گر بر آفریدگان پناه می‌برم.» ﴿۱۸﴾

آیه ۱۶ - مریم لغتی سُریانی است - به معنای چیره و زبردست - و این اسم با مسمایش رابطه‌ای تنگاتنگ دارد، که روح القدس بشرگونه در برابرش نمودار گردید، مریم دچار وحشتی شدید شد و گفت: «از تو اگر پرهیزداری به آفریدگار جهان پناهنده‌ام» اینجا مورد قسم رحمان است و نه رحیم و جای این پرسش است که چرا رحیم که رحمت‌کننده بر ویژگی‌هاست در این هنگامه مورد استعاذه مریم قرار نگرفته؟.

پاسخ این است که هنوز برای مریم علیها السلام وضعیت عقیدتی این شخص روشن نیست، که آیا اصولاً موحد است یا نه، دست کم این است که مشرک باشد، که به خدا بالاخره ایمان دارد و اینجا جای پناه بردن به خداست که او را می‌شناسد، تا به او دست درازی نکنند.

آیه ۱۸ - در پاسخ شنید: من فرستاده پروردگارم که با اراده ی او و بگونه ای خارق العاده پسر ی پاک به تو عطا کنم.

قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا ﴿۱۹﴾

گفت: «من - تنها - فرستاده ی پروردگار تو هستم، برای اینکه برایت پسر ی پاک ببخاشیم.» ﴿۱۹﴾

آیه ۱۹ - و بالاخره مریم در این جریان باردار گردید و به جایگاهی دور از بیت المقدس - که بیت اللحم زادگاه حضرت مسیح علیه السلام است - افکنده شد.

قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا ﴿۲۰﴾ قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَىٰ هَيْئٍ وَنَجَعَلُهُ ءَايَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا ﴿۲۱﴾ فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ بِهِ يَ مَكَانًا قَصِيًّا ﴿۲۲﴾

(مریم) گفت: «کی و کجا مرا پسر ی باشد، حال آنکه بشری با من تماس (جنسی) نگرفته و زنا کار (هم) نبوده ام؟» ﴿۲۰﴾ (جبریل) گفت: «(فرمان) چنان است - پروردگارت گفته که آن بر من آسان است - و تا او را نشانه ای برای مردمان، و رحمتی از جانب خودمان قرار دهیم، و (این) کاری گذرا بوده است.» ﴿۲۱﴾ پس مریم او [عیسی] را بار گرفت. پس با وی به مکان دور افتاده ای افکنده شد. ﴿۲۲﴾

آیه ۲۲ - و در هنگامه زایمانش با هراس گفت: کاش پیش از این مرده و یا از فراموش شدگان بودم.

فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَىٰ جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَلَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَّسِيًّا ﴿۲۳﴾

پس درد زایمان او را سوی شاخه‌ی درخت خرما برد. گفت: «ای کاش پیش از این ناچیزی فراموش شده بودم.» ﴿۲۳﴾

آیه ۲۳ - اینجا پس از یادواره ربانی - که بهنگام بارداری گذشت - عیسی پس از ولادتش گفت: غم مخور جانا که غم خورات منم، در زیر پای تو شخصی سری و بلند مرتبه و آبی روان قرار دارد.

فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا ﴿٢٤﴾ وَ هُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَلِّقُ عَلَيْكِ رُطْبًا جَيِّيًا ﴿٢٥﴾ فَكُلِي وَ أَشْرَبِي وَ قَرِّي عَيْنًا فَمَا تَرَيْنَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا ﴿٢٦﴾

پس (مسیح) از زیر (پای) او [مریم] وی را ندا داد: «غم مدار، همانا پروردگارت زیر پایت (شخصی) سربلند و والا مقام نهاده است.» ﴿۲۴﴾ «و شاخه‌ی درخت خرما را سوی خود (برگیر و) به شدت بتکان، تا بر تو خرمایی تازه فرو ریزد.» ﴿۲۵﴾ «پس بخور و بنوش و دیده‌ای روشن بدار. پس اگر به‌راستی کسی از آدمیان را دیدی بگو: من بی‌گمان برای (خدای) رحمان روزه‌ای نذر کرده‌ام، پس امروز هرگز با هیچ انسانی سخن نخواهم گفت.» ﴿۲۶﴾

آیه ۲۶ - اینجا به قرینه "الم اک بغیا" که زناکاری را از حضرتش سلب نموده که: "لم یسسنی بشر" بدین معنی که با هیچ بشری با من همبستر نشده تا فرزندى از او بیاورم و از اینجا می‌نماید که در عمل جنسی سنخیت شرط است، یعنی مردی از جنیان نمی‌تواند با زنی از انسانها همبستر شود و تولید نسلی کند.

بالاخره این کودک نوزاد به مادرش آموخت که اگر کسی با تو برخورد کرد، بگو من سه روز روزه سکوت نذر کرده‌ام و هرگز در این مدت با بشری سخن نمی‌گویم. اینجا روزه سکوت - که بر حسب نذر از احکام شریعت تورات بوده - چون در قرآن نسخ نگشته همچنان باقی است و روایات هم نمی‌توانند نص قرآنی را نسخ

کنند، زیرا اگر این حکم ربانی گذشته در شریعت قرآن منسوخ بود، قرآن آن را نسخ می نمود، چون "تبیاناً لكل شیء" است.

فَأْتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهَا قَالُوا يَمْرَأَتُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا ﴿٢٧﴾ يَا أُخْتُ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ أَمْرًا سَوْءًا وَمَا كَانَتْ أُمَّكِ بَغِيًّا ﴿٢٨﴾

«پس (مریم) در حالی که او را می برد نزد قومش آورد. گفتند: «مریم! همانا به راستی چیزی افترا انگیز آورده ای.» ﴿٢٧﴾ «ای خواهر هارون! پدرت مرد بدی نبوده، و مادرت (نیز) زناکار نبوده است.» ﴿٢٨﴾

آیه ۲۸ - مریم علیها السلام در نخستین برخورد با قومش چنین شنید که: ای خواهر هارون؟ نه پدرت مرد بدی بود و نه مادرت ناپاک بود، و در پاسخ این پرسش که چرا به جای نام پدر ابتدا نام برادرش هارون به میان آمده، چنان می نماید که قد است برادرش هارون والاتر از پدرش بوده، بگونه ای که حضرتش بعنوان خواهر هارون معروف گشته و روی همین جهت با شگفت زده گی آن پرسش را مطرح کردند، که وی در پاسخ به عیسی علیه السلام اشاره کرد، گفتند؛ چگونه با کسی که در آغاز ولادت است سخن گوئیم؟.

اینجا مسیح علیه السلام به سخن آمده و بگونه ای وحیانی از موقعیت خود سخن گفت، نخست اینکه: "انی عبدالله" من بنده خدایم و نه پسر خدا یا ضمن خدا که از اقنوم های سه گانه باشم و یا خود خدا، بر خلاف آنچه در میان مسیحیان معروف است، و این اعتراف به عبودتش در هشتاد جای اناجیل چهارگانه موجود می باشد، و سپس جریانش از جهاتی چند بسی والاتر از ولادت بدون پدر است، نخست اینکه خدای تعالی به او کتاب وحیانی داده و او را پیامبری برجسته نهاده و از آغاز تا انجام او را مورد برکات ویژه خود قرار داده، که این خود اشاره ای است بس لطیف که ولادتش همچون سایر جهاتش مبارک بوده.

فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْأُمْتِ صَبِيًّا ﴿٢٩﴾ قَالَ إِنِّي عَبْدُ

اللَّهُ ءَاتَانِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا ﴿٢٩﴾ وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ
وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا ﴿٣٠﴾

پس (مریم) سوی عیسی اشاره کرد. گفتند: «چگونه با کسی که در گهواره کودک بوده (آیا اکنون بزرگ شده! که با او) سخن بگوییم؟» ﴿٢٩﴾ (کودک) گفت: «همانا من بنده‌ی خدایم، به من کتاب داد و مرا پیامبری برجسته نهاد.» ﴿٣٠﴾ «و هر جا که بوده‌ام مرا برکت یافته ساخت، و تا زنده‌ام به نماز و زکات سفارش کرد.» ﴿٣١﴾

آیات ۳۱-۳۰ - و پس از سفارش ربانی به نماز و زکاتش می فرماید: «خدا مرا نسبت به مادرم بسی مهربان قرار داده و هرگز مرا سخت دل و شقی نکرده.»

وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا ﴿٣١﴾

«و (مرا) نسبت به مادرم نیکوکار نمود. و زورگو و سخت‌دلم نگردانید.» ﴿٣١﴾

آیه ۳۲ - و این خود اشاره‌ای است بس لطیف که تهمت اهانت حضرتش به مادر معصومش مریم علیها السلام - که بارها در انجیل آمده - بیجاست و بالاخره سلامتی ویژه‌اش - بهنگام ولادت و وفات و رستایش.

وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا ﴿٣٢﴾

«و سلام (و سلامتی) بر من، روزی که زاده شدم، و روزی که می‌میرم، و روزی (هم) - در حالی که (در برزخ) زنده‌ام - برانگیخته می‌شوم.» ﴿٣٢﴾

آیه ۳۳ - این آیه مثلث زمان را در بر دارد، که مجدداً نسبت انحراف جنسی را از ساختش زدوده و چنانکه راجع به حضرت یحیی علیه السلام گذشت، زنده شدنش به روز رستایش همان انتقال از حالت برزخی به زندگی رستایش است که بدون مرگ دوم که شامل همگان است و از مرگ نخستین هم فراتر است - مانند سایر برجستگان

معصوم به زندگی سومین نائل خواهد آمد، و در این اعتراف - چنانکه ملاحظه می‌شود - کل تهمت‌هایی که نسبت به خودش، مادرش و ولادت و موقعیتش بر سرزبان‌ها بوده است زدوده گشته و در آخر سخن - چنانکه در آغازش - تصریح به بندگی اش شده، هرگونه ولادتی را از ساحت قدس پروردگار سلب کرده، چه مسیح باشد و یا غیر مسیح.

اینجا در پاسخ این سؤال که آیا تمامی این جریانات بهنگام ولادتش بوده، و کتاب وحی و نبوت و وصیت به نماز و زکات و مهربانی نسبت به مادر همه و همه یکجا و در همان هنگام بوده است؟ باید گفت: این خود گزارشی دو بعدی است؛ بعد نخست طهارت مولدش که از آغاز در صلب‌های پدران و در رحم‌های مادران با کمال پاکی بوده و همچنان انتقال یافته تا مریم کبری علیها السلام و جریاناتی دیگر که مربوط به نبوت آن حضرت است چنانکه در آیه (۳:۴۶) آمده از سنین کهولت آغاز گشته که در آیه (۵:۱۱۰) آمده "تکلم الناس فی المهد و کهلًا" که این دو سخن و حالت خارق‌العاده در دو جریان آغاز ولادت و آغاز رسالتش بوده است، و در این میان هرگز کتاب و رسالتی هم و در حاشیه‌اش دادن زکات و محبت به مادرش در کار نبوده است.

ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ ﴿٣٤﴾ مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ
يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٣٥﴾
وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿٣٦﴾ فَاخْتَلَفَ
الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿٣٧﴾ أَسْمِعْ
بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونَنَا لَكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٣٨﴾
وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٣٩﴾
إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِنَّا يُرْجِعُونَ ﴿٤٠﴾ وَأَذْكَرٌ فِي الْكِتَابِ
إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا ﴿٤١﴾ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ

وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا ﴿٤٢﴾ يَا بَتِ اِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ
يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي اَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا ﴿٤٣﴾ يَا بَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ اِنَّ
الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا ﴿٤٤﴾ يَا بَتِ اِنِّي اَخَافُ اَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ
مِّنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا ﴿٤٥﴾

این است عیسی پسر مریم؛ گفته‌ی حقی که در آن دو دلی می‌کنند. ﴿۳۴﴾ برای خدا هرگز (شایسته) نبوده است که هیچ فرزندی برگزیند. (او) بسی منزّه است. چون چیزی را اراده کند، تنها به آن می‌گوید: «شو»، پس (بی‌درنگ) می‌شود. ﴿۳۵﴾ و به‌راستی، خدا پروردگار من و پروردگار شماست، پس او را پرستید (که) این راهی است راست. ﴿۳۶﴾ پس آن گروه‌ها (ی‌گوناگون) از میان خودشان به اختلاف پرداختند. پس وای برای کسانی که کافر شدند از حضور (در) دیدگاه روزی بزرگ. ﴿۳۷﴾ (بین) چه شنوا و بینایند روزی که سوی ما می‌آیند! ولی ستمگران امروز در گمراهی آشکارگردند. ﴿۳۸﴾ و آنان را (از) آن روز حسرت بیم ده، چون داوری انجام گرفت. حال آنکه آنان در (ژرفای) غفلتند و آنان ایمان نمی‌آورند. ﴿۳۹﴾ بی‌گمان ما (همین) ما، زمین را - با هر که بر آن است - به میراث می‌بریم، و تنها سوی ما بازگردانیده می‌شوند. ﴿۴۰﴾ و در (این) کتاب ابراهیم را یاد کن. به‌راستی او بسی راستا (و) پیامبری برجسته بود. ﴿۴۱﴾ چون به پدرش گفت: «پدرم! چرا چیزی را که نمی‌شنود و نمی‌بیند و تو را از چیزی بی‌نیاز نمی‌کند می‌پرستی؟» ﴿۴۲﴾ «پدرم! به‌راستی مرا به‌درستی از دانش وحی حقایقی آمده، که تو را (به گونه‌ای و حیانی) نیامده. پس مرا پیروی کن، تا تو را به راهی راست (بدون افراط و تفریط) هدایت کنم.» ﴿۴۳﴾ «پدرم! شیطان را نپرست. شیطان بی‌گمان (خدای) رحمت‌گر بر آفریدگان را بسی عصیانگر بوده است.» ﴿۴۴﴾ «پدرم! من بسی می‌ترسم که از جانب (خدای) رحمان عذابی به تو در رسد، پس تو دنباله‌رو شیطان باشی.» ﴿۴۵﴾

آیات ۴۱ تا ۴۵ - جریان دعوت تو حیدی ابراهیم عليه السلام است، نسبت به مربی اش که در جای جای قرآن آب (پدر) نام یافته، پس از آنکه او را با برهانی کافی دعوت به

توحید می‌کند.

قَالَ أَرَأَيْبُ أَنْتَ عَنْ ءِالِهَتِي يَا بَرَاهِيمُ لَسِنٌ لَّمْ تَنْتَه لَأَرْجُمَنَّكَ وَأَهْجُرَنِي

مَلِيًّا ﴿٤٦﴾

(آزر) گفت: «ابراهیم! آیا تو از خدایان من رویگردانی؟ هر آینه اگر (به این رویگردانی) پایان ندهی، بی‌چون تو را به‌راستی سنگسار خواهم کرد. (برو) و مدتی طولانی از من دور شو.» ﴿٤٦﴾

آیه ۴۶ - در این آیه این‌گونه پاسخ می‌شنود که: «اگر دست از این دعوتت برداری سنگ بارانت می‌کنم و مدتی دراز از من دور شو» این سخن دوم که در ظاهر منافاتی زیاد با سخن اول دارد، که سنگ باران کجا و مدت زیادی از من دور شو کجا، این دو جمله ابراهیم علیه السلام را به این گمان واداشت که آزر در سخن دوم مجال تفکر خواسته و این خود شکی مقدس است.

قَالَ سَلِّمْ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ وَكَانَ بِي حَفِيًّا ﴿٤٧﴾

(ابراهیم) گفت: «درود بر تو! به زودی از پروردگارم برایت پوشش می‌خواهم، او همواره نسبت به من پُر مهر و لطف بوده است.» ﴿٤٧﴾

آیه ۴۷ - و روی همین اصل هم در این آیه به او وعده استغفار داده و چنانکه در آیه (۸۶:۲۶) آمده در فاصله این مدت برای او استغفار هم کرد، ولی آنگاه که آزر با حالت شرک از دنیا رفت، برای ابراهیم علیه السلام معلوم شد که این مهلت برای تفکر نبوده، بلکه دست دور باش بر سینه ابراهیم علیه السلام زده، تا دیگر سخنانش را نشود، چنانکه در آیه (۱۱۳:۹) این حقیقت تبیین گشته که استغفار ابراهیم برای آزر بر مبنای وعده‌ای بوده که ابراهیم از سخن دوم آزر گمان کرد که گوئی برای تفکر است، و روی وعده دوم که وعده استغفار ابراهیم برایش بود، بر حسب آیه (۱۱۳:۹) چون ابراهیم فهمید که آزر حقاً دشمن خدا بوده و به همان حالت مرده از او تبری جست و در آیه

(۴۱:۱۴) که آمده: "ربنا اغفر لی ولوالدی" مقصود از والد قطعاً آزر نیست، زیرا اولاً «أب» اعم از (والد) است و ثانیاً اگر مقصود از این «والد» همان آزر باشد، این که بر خلاف نهی از استغفار برای مشرکان برای آزر استغفار کرده باشد، تکذیب خدا و ابراهیم است.

وَأَعْتَرِلْكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ
بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا ﴿٤٨﴾ فَلَمَّا أَعْتَرَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ
إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا ﴿٤٩﴾ وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا
لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا ﴿٥٠﴾ وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَىٰ إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا
وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا ﴿٥١﴾

«و از شما و (از) آنچه غیر از خدا می پرستید کناره می گیرم، و خدایم را می خوانم، و از او درخواست می کنم؛ امید است که به خواندن و درخواست از پروردگارم سخت دل نباشم.» ﴿۴۸﴾ پس هنگامی که از آنها و (از) آنچه به جای خدا می پرستیدند کناره گرفت، اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم، و هر یک را پیامبری برجسته گردانیدیم. ﴿۴۹﴾ و برخی از رحمت خویش را به آنان بخشیدیم، و زبانی راستین (و) بلندمرتبه برایشان قرار دادیم. ﴿۵۰﴾ و در کتاب، موسی را یاد کن (که) همواره او پاک شده ای (ربانی) و (نیز) فرستاده ای برجسته بود. ﴿۵۱﴾

آیه ۵۱ - در این آیه برای حضرت موسی علیه السلام سه توصیف آمده: نخست مخلص و نه مخلص، زیرا مخلص به معنا خلاص یافته ی ربانی می باشد که عصمت و حالتی و حیانی است، چنانکه حضرت لقمان علیه السلام دارای چنان مقامی بوده است که مخلص و معصوم بوده ولی رسول و نبی نبوده، سپس حالت رسالت است که گام دوم بوده، پس آنگاه نبوت که امتیازی میان رسولان است، که این هم دو مرحله ای است: ۱- صرف امتیاز مانند هارون، داوود، سلیمان و... که از رسولان ممتاز بوده اند ولی از اوالوالعزم نبوده اند ۲- نبوت برتر از این نبوت ها که ولایت عزم است و این "رسولاً"

نبیاً در باره حضرت اسماعیل و حضرت خاتم النبیین نیز آمده که در جمع نبوت از نبوت و رسالت برتر است .

وَنَدَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيبًا ﴿٥٢﴾

و از پربرکت‌ترین جانب (کوه) طور، او را ندا در دادیم. و در حالی که با وی راز می‌گفتیم، او را نجات یافته (به خود) نزدیک ساختیم. ﴿٥٢﴾

آیه ۵۲- «الایمن» أفعال التفضیل از یمن و مبارکی است که مقصود مبارک‌ترین جانب کوه طور- یعنی جایگاه وحی است- و بر خلاف آنچه گمان می‌شود، این صفت طور نیست، بلکه صفت جانب است، یعنی جائی پربرکت‌تر که برکات و حیانی نه تنها نسبت به طور، بلکه نسبت به کل رحمت‌های جهانی در آن هنگام برتر بوده است.

وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا ﴿٥٣﴾ وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ

إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا ﴿٥٤﴾

و به رحمت خویش برادرش هارون - پیامبری برجسته - را به او بخشیدیم. ﴿٥٣﴾ و در کتاب، اسماعیل را یاد کن، همانا او راست‌وعده و فرستاده‌ای برجسته بود ﴿٥٤﴾

آیه ۵۴- «اسماعیل» در دوازده جای قرآن آمده یا بدون هیچ‌گونه توصیفی و یا با توصیفی عمومی که از اختیار و فضیلت یافتگان و شکیبایان بوده است، و یا در این آیه که «صادق الوعد» و «رسولاً نبیاً» می‌باشد آمده، و در هر صورت در هر جا که حضرتش یاد شده همان فرزند حضرت ابراهیم است و جاهای دیگر نیز که این نسبت یاد نشده - طبعاً - هموست نه اسماعیلی دیگر: زیرا در غیر این صورت نیازمند به قرینه است اینجا در «صادق الوعد» بودنش در روایتی آمده که به شخصی در مکان و زمانی خاص وعده‌ای داده بود و چون آن شخص در موعد و زمان مقرر تا یکسال حاضر نگشت، او نیز یکسال آنجا منتظر ماند، ولی این خود یکسال دروغ است، زیرا اولاً طرف خلف وعده کرده و بنابراین ماندن در آن جای معین معنایی

ندارد، بلکه توافقی باخلف وعده است و ثانیاً آیادرس است که شخصی مانند اسماعیل برای احترام به کسی که یکسال خلف وعده کرده رسالت و کارهای دیگرش را کنار گذارد؟!.

و در آیه بعدی هم نیز که اهلش را همواره به نماز و زکاة دعوت می کرد، آیا این جریان را یکسال ترک کرد و یا اهلش را نیز بدانجا منتقل کرده است؟! با آنکه حضرتش - چنانکه راجع به موسی علیه السلام و حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله گذشت - نبی والاتراز رسالت، یعنی پیامبری برجسته بوده و آیا چنین کاری که بر خلاف شعور است مقتضای برازندگی نبوت است؟

وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا ﴿٥٥﴾ وَأَذْكُرُ

فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا ﴿٥٦﴾ وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا ﴿٥٧﴾

و خاندان خود را به نماز و زکات فرمان می داد. و نزد پروردگارش پسندیده بود. ﴿٥٥﴾ و در کتاب، ادريس را یاد کن. او بسی راستا (و) پیامبری برجسته بود ﴿٥٦﴾ و (ما) او را به جایی بلند [معراج] بالا بردیم. ﴿٥٧﴾

آیه ۵۷ - "مکاناً علیاً" به ویژه پس از توصیف ادريس به اینکه "صدیقاً نبیاً" بوده به معنی مکانت و منزلتش نیست؟ بلکه این خود اشاره به مکان معراج حضرتش می باشد.

أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِن ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا

مَعَ نُوحٍ وَمِن ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ

عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا ﴿٥٨﴾

ایشان کسانی از پیامبران برجسته اند - که خدا بر ایشان نعمت ارزانی داشت - از دودمان آدم و از کسانی که با نوح (در کشتی) سوار (شان) کردیم، و (نیز) از دودمان

ابراهیم و اسراییل و از کسانی که (آنان را) هدایت نمودیم و برگزیدیم؛ هنگامی که آیات (خدای) رحمان بر ایشان خوانده شود، سجده کنان و گریان به خاک فرو افتند. ﴿۵۸﴾

آیه ۵۸ - این آیه همانند آیه (۶۹:۴) نخست انبیا را از نعمت یافتگان خوانده و در ثانی صدیقان و شهیدان و صالحان را نیز بر آنان افزوده و در آیه مورد بحث با جمله "ممن هدینا واجتیبنا" اشاره به آن بزرگواران کرده و در جمع این چهار دسته بر حسب این دو آیه از نمونه‌های بارز "الذین انعمت علیهم" می‌باشند و از همه آنان بارزتر خاتم النبیین ﷺ است چنانکه در آیه حمد و نساء به تفضیل گذشت.

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا ﴿۵۹﴾ إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا ﴿۶۰﴾ جَنَّتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا ﴿۶۱﴾ لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَهُمْ فِي رِزْقِهِمْ فِيهَا بُكْرَةٌ وَعِشْيًا ﴿۶۲﴾

پس بعد از آنان جانشینانی ناپسند (پس از ایشان) بر جای ماندند (که) نماز را ضایع ساخته و از هوس‌های خودشان و دیگران) پیروی کردند. پس در آینده‌ای دور: (قیامت، نتیجه‌ی) گمراهی (شان) را از روی اعتقاد فاسد خواهند یافت. ﴿۵۹﴾ مگر کسانی که توبه کرده و ایمان آورده و کاری شایسته (ی ایمان) انجام دادند. پس به بهشت در آیند و هیچ ستمی نخواهند دید: ﴿۶۰﴾ باغ‌های جاودانه که (خدای) رحمان بندگان را (به آنها) در غیب (وحیانی و کونی) وعده داده است. بی‌گمان وعده‌ی او آمدنی بوده است. ﴿۶۱﴾ در آنجا سخن بیهوده‌ای نمی‌شنوند، جز سلامی، و روزیشان برایشان صبح و شام در آنجا (آماده) است. ﴿۶۲﴾

آیه ۶۲ - این "بُكْرَةٌ وَعِشْيًا" - که رزق بهشتیان را در صبح و شام دانسته - دلیل است

بر اینکه این بهشت، بهشت برزخی است، زیرا بهشت قیامت "اکلها دائم" (۳۵:۱۳) است و چون در برزخ برزخیان نوعاً خواب هستند، چنانکه "مَنْ بَعَثْنَا مِنْ قَدْنَا هَذَا" (۵۲:۳۶) برزخ را اطاق خواب معرفی کرده، دلیل بر این حقیقت است، روی این اصل بیشتر ساعات شب و روز را برزخیان - به جز ویژگیان - در خواب هستند، آیه مورد بحث مربوط به بهشتیان است و آیه‌ای دیگر عذاب صبح و شام را مربوط جهنمیان دانسته، که "النار يعرضون عليها غدوًّا وعشيًّا. و يوم تقوم الساعة ادخلوا آل فرعون أشد العذاب" (۴۶:۴۰)، بنابراین اینجا هم عذاب و هم رحمت صبح و شام در انحصار جهنمیان و بهشتیان برزخی است.

تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا ﴿٦٣﴾ وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا ﴿٦٤﴾ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا ﴿٦٥﴾ وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ أَإِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا ﴿٦٦﴾ أَوْ لَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا ﴿٦٧﴾ فَوَرِّبْكَ لِنَحْشُرَهُمْ وَالشَّيْطِينَ ثُمَّ لِنُخْضِرَهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا ﴿٦٨﴾ ثُمَّ لِنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَهْمٌ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا ﴿٦٩﴾ ثُمَّ لِنَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِهَا صِلِيًّا ﴿٧٠﴾ وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتًّا مَقْضِيًّا ﴿٧١﴾ ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا ﴿٧٢﴾

آن [بزرگ مکان همان] بهشتی است که هر یک از بندگانش را که پرهیزگار بوده‌اند به میراث می‌دهیم. ﴿۶۳﴾ و (ما فرشتگان) جز به امر پروردگارت پیاپی نازل نمی‌شویم. آنچه پیش روی ما و آنچه پشت سر ما و آنچه میان این دو است (همه) تنها برای اوست، و پروردگارت هرگز فراموشکار نبوده است. ﴿۶۴﴾ پروردگار آسمان‌ها و

زمین و آنچه میان آن دو است. پس او را بپرست و برای پرستش او بسی شکیبا باش. آیا برای او (همتا و) همنامی می‌شناسی؟ ﴿۶۵﴾ و انسان می‌گوید: «آیا هنگامی که بمیرم، به‌راستی در آینده‌ای دور زنده (از قبر) بیرون آورده می‌شوم؟» ﴿۶۶﴾ آیا و (این) انسان به یاد نمی‌آورد (که) ما او را به‌درستی از پیش آفریدیم. حال آنکه (هرگز) چیزی نبوده است؟ ﴿۶۷﴾ پس، به پروردگارت سوگند (که) همانا آنان را بی‌امان با شیطان‌ها - بدون برگشت - گردهم می‌آوریم؛ سپس در حالی که به زانو در آمده‌اند، بی‌گمان آنان را بی‌چون‌گرداگرد دوزخ - به پای درافتاده - حاضر خواهیم کرد. ﴿۶۸﴾ سپس از هر دسته‌ای، کسانی از آنان را که بر (خدای) رحمان سرکش‌ترند همانا به‌راستی بیرون خواهیم کشید. ﴿۶۹﴾ سپس به کسانی که برای آتش‌افروزی جهنم سزاوارترند، همانا خود داناتریم. ﴿۷۰﴾ و هیچ‌کس از شما نیست مگر (اینکه) در آن وارد است. (این) بر عهده‌ی پروردگارت حکمی قطعی بوده است. ﴿۷۱﴾ سپس کسانی را که پرهیزگاری می‌کرده‌اند می‌رهانیم، و ستمگران را در حالی که به زانو در افتاده‌اند در دوزخ وا می‌گذاریم. ﴿۷۲﴾

آیات ۷۱ و ۷۲ - این دو آیه مانند آیه (۳۲:۱۳) ورود همگان را در جهنم حتمی دانسته، آن هم با لفظ «واردها» و نه «بردها» و چون اسم فاعل دارای زمان خاصی نیست و هر سه زمان را شامل است، همگان در هر سه جهان: دنیا، برزخ و قیامت، در درون آتش هستند، ولی «ثم ننجی الذین اتقوا» پرهیزگاران را نجات یافته دانسته که در دنیا آتش شهوات درونی و برونیشان را در بر دارد، پرهیزگاران نجات یافته‌اند، و در برزخ نیز چنان است و در آخرت که آخرین مرحله زندگی است، باز همگان در جهنم وارد هستند، جز آنکه مانند جهنم دنیا و برزخ که پارسایان نمی‌سوزند، آن جا هم نمی‌سوزند، بلکه در هر سه جهان آتش برایشان گلستان است.

آری، بر خلاف آنچه گروهی گمان کرده‌اند و روایاتی نیز جعل نموده‌اند، این ورود مرور از جو آسمانی جهنم نیست، بلکه همان دخول در جهنم است، وانگهی اگر ورود به معنای دخول در جهنم نباشد «ثم ننجی» معنی نخواهد داشت، زیرا نجات از آتش پس از ورود در آتش است، نه عبور از جو آن، که تنها عبور عذاب‌ی

ندارد، تا نجاتی بخواهد، و اینجا قاعدهٔ ورود همگان در جهنم است و برای نجات از آن باید یقین به پارسایی و تقوی به هنگام تکلیف حاصل شود وگرنه همچنان در آن همی می مانند و - به اصطلاح اصولی - استصحاب جاری است.

در روایاتی وارد است که پس از نزول این آیه اصحاب رسول الله ﷺ در ملاقات یکدیگر با هم می گفتند: «آیا اطمینان داری که از پارسایان و نجات یافتگانی؟» طبعاً نه! پس همواره باید مراقب اعمال خود باشیم، در این صورت "ثم ننجی الذین اتقوا" بدین معناست که تقوا پیشگان بر خلاف طغیان گران در کل این مراحل از نجات یافتگان اند، ولی ظالمان همچنان در این جهنم ها به مقدار ظلم شان ماندگارند و مقتضای جمع الجمع دلالتی قرآن این است که این هر دو احتمال از «کم» به دست می آید، زیرا اگر احتمال یکی هم بود تنها احتمال دومی مراد بود، ولی «کم» کل مکلفان را شامل است.

وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَيُّ
 الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَّقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا ﴿٧٣﴾ وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِّن قَرْنٍ هُمْ
 أَحْسَنُ أَثْنًا وَرِءْيَا ﴿٧٤﴾ قُلْ مَن كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدَدًا
 حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ
 شَرُّ مَكَانًا وَأَضْعَفُ جُنْدًا ﴿٧٥﴾ وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَاهْتَدُوا هُدًى
 وَالْبَقِيَّةَ الصَّالِحِينَ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَّرَدًّا ﴿٧٦﴾ أَفَرَأَيْتَ
 الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأَوْ تِينٍ مَّالًا ﴿٧٧﴾ أَطَّلَعَ الْغَيْبَ أَمِ اتَّخَذَ
 عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا ﴿٧٨﴾ كَلَّا سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ
 مَدَدًا ﴿٧٩﴾ وَنَرِثُهُ مَا يَقُولُ وَيَأْتِينَا فَرْدًا ﴿٨٠﴾ وَاتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ
 آلِهَةً لِّيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا ﴿٨١﴾ كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا ﴿٨٢﴾

و هنگامی که آیات ما - روشنگرانه - بر آنان خوانده شود، کسانی که کفر ورزیده‌اند، به آنان که ایمان آورده‌اند گویند: «کدام یک از (ما) دو گروه جایگاهش بهتر و جلسه‌ی اُنسش نیکوتر است؟» ﴿۷۳﴾ و چه بسیار نسل‌ها را پیش از آنان نابود کردیم، (که) آنها اثنائی نیکوتر و دیدگاهی فریب‌تر داشتند. ﴿۷۴﴾ بگو: «هر کس در (ژرفای) گمراهی بوده است، پس باید (خدای) رحمان به او تا زمانی مهلت دهد، تا هنگامی که آنچه به آنان وعده داده می‌شود ببینند، یا عذاب را، یا ساعت [قیامت] را. پس به زودی خواهند دانست جایگاه چه کسی بدتر و سپاهش ناتوان‌تر است.» ﴿۷۵﴾ و خدا کسانی را که هدایت یافته‌اند بر هدایتشان می‌افزاید. و ماندنی‌های شایسته‌ی (ایمان) نزد پروردگارت از حیث پاداش بهتر و بازگشتشان خوبتر است. ﴿۷۶﴾ پس آیا دیدی کسی را که به آیات ما کفر ورزید؟ و گفت: «هر آینه بی‌گمان به من مال و فرزندی (بسیار) داده خواهد شد.» ﴿۷۷﴾ آیا بر غیب آگاه شده، یا نزد (خدای) رحمان پیمانی برگرفته است؟ ﴿۷۸﴾ هرگز! (چنان نیست). به زودی آنچه را می‌گوید ثبت و ضبط می‌کنیم. و برخی از عذاب را برای او امتدادی مستمر خواهیم داد. ﴿۷۹﴾ و آنچه را می‌گوید، از او به ارث می‌بریم، و سوی ما به تنهایی خواهد آمد. ﴿۸۰﴾ و به جز خدا، معبوداتی برگرفتند، تا برای آنان (مایه‌ی) عزت باشند. ﴿۸۱﴾ هرگز نه چنان است. به زودی (آن معبودان) عبادت ایشان را انکار (و انکار) می‌کنند، و بر ضدشان خواهند بود. ﴿۸۲﴾

آیه ۸۲ - این "سیکفرون بعبادتهم" تمامی چیزهایی را که بجز خدا مورد پرستش بوده‌اند در بر دارد، که حتماً جمادات و نباتات با اراده‌ی الهی به سخن خواهند آمد چنانکه آیاتی دیگر هم بر این حقیقت دلالت دارد.

أَلَمْ تَرَ أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوَزُّهُمْ أَزًّا ﴿۸۲﴾ فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعِدُّهُمْ عِدًّا ﴿۸۳﴾ يَوْمَ نُحْشِرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفَدًّا ﴿۸۴﴾ وَنَسُوقُ الْجُزْمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَرِدًّا ﴿۸۵﴾ لَا يَمْلِكُونَ الشَّفْعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا ﴿۸۶﴾

آیا ندیدی که همواره ما شیطان‌ها را بر (سر و سامان) کافران فرستادیم، حال آنکه آنان را به جنبش و جوشش می‌آوردند؟ ﴿۸۳﴾ پس بر ضد آنان شتاب مکن، (که) فقط برایشان (روز) شماری بس دقیق می‌کنیم. ﴿۸۴﴾ روزی که پرهیزگاران را سوی (خدای) رحمان (به صورت) گروهی جمع می‌کنیم ﴿۸۵﴾ و مجرمان را با سرگردانی سوی دوزخ می‌رانیم. ﴿۸۶﴾ آنان دارای شفاعت نیستند، جز آن کس که نزد (خدای) رحمان پیمانی برگرفته است. ﴿۸۷﴾

آیه ۸۷ - "لا یلکون الشفاعة" مالکیت میانجیگری را در برابر خدا بکلی سلب کرده، مگر برای کسی که نزد خدا پیمانی دارد و این پیمان در اصل برای جمع شفیعان و شفاعت یافتگان همان عهدی است که در سوره (یس) آمده که «ای آدمیان آیا با شما عهد نبستم که شیطان را عبادت نکنید و از او پیروی ننمائید؟» روی این اصل کسانی که بر این عهد استوارند، در مرحله فراتر شافعانند و در مرحله فروتر شفاعت یافتگان.

وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا ﴿۸۸﴾ لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا ﴿۸۹﴾ تَكَادُ السَّمَوَاتُ
يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا ﴿۹۰﴾ أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ
وَلَدًا ﴿۹۱﴾ وَ مَا يُنْبِغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا ﴿۹۲﴾

و گفتند: «(خدای) رحمان فرزندی برگرفته است.» ﴿۸۸﴾ بی‌گمان چیز زشتی را همانا (بر زبان) آوردید. ﴿۸۹﴾ نزدیک است آسمان‌ها از آن (سخن) بی‌مهابا بشکافند، و زمین چاک به خورد و کوه‌ها به سختی با صدایی جانکاه فرو ریزند، ﴿۹۰﴾ (از) اینکه برای (خدای) رحمان فرزندی (را) خواندند. ﴿۹۱﴾ و (خدای) رحمان را هرگز نسزد که فرزندی برگیرد. ﴿۹۲﴾

آیه ۹۲ - «ما ینبغی» در اینجا و در کل مواردش در سراسر قرآن اعم از تکوین و تشریح به معنای محال بودن یا حرمت قطعی است، مثلاً اینجا که اتخاذ فرزند را برای حضرت حق ﷻ «ما ینبغی» خوانده، آیا به معنای مرجوح بودن است، با این که

چنین جریانی نسبت خدا محال می‌باشد؟ آری «ماینبغی» همچون لفظ کراهت - چه در بعد تکوین و چه در بعد تشریح - به معنای حرمتی شدید است.

إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَنِ عَبْدًا ﴿٩٣﴾

هیچ کس در آسمان‌ها و زمین نیست جز اینکه در حالت بندگی نزد (خدای) رحمان آینده است. ﴿٩٣﴾

آیه ۹۳ - "آتی الرحمن عبداً" که تمامی زمان‌های وجود کل مکلفان را شامل است در برزخ و آخرتش عبودیتی ابدی است که خلافتش در این دو مرحله هرگز ممکن نیست، و در عالم تکلیف نیز کلاً عبودیت تکوینی را نسبت به همگان در بر دارد، ولی نسبت به خداپرستان عبودیت شرعی و تکلیفشان مقصود است.

لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا ﴿٩٤﴾ وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا ﴿٩٥﴾ إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا ﴿٩٦﴾ فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا ﴿٩٧﴾

همواره بی‌گمان آنان را احاطه و شماره‌ای ممتاز کرده است. ﴿٩٤﴾ و روز قیامت همه‌ی آنها تنها، سوی او آینده‌اند. ﴿٩٥﴾ بی‌گمان کسانی که ایمان آورده و عمل شایسته‌ی (ایمان) کرده‌اند، (خدای) رحمان به زودی برایشان دوستی‌ای خواهد نهاد. ﴿٩٦﴾ پس تنها ما این قرآن را به زبان تو آسان (فهم) کردیم، تا پرهیزگاران را نوید، و گروهی سخت‌دل را هشدار دهی. ﴿٩٧﴾

آیه ۹۷ - «بلسانک» که همان لسان عربی مبین قرآن است، بعنوان لسانی بسیار میسور و همه کس فهم خوانده شده، تا بشارت و اندازش همه‌گانی و جهانی باشد، و آیا این لسان بسیار میسور ربانی هنوز هم ظنی الدلاله است؟!.

وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِّن قَرْنٍ هَلْ تُحِشُّ مِنْهُمْ مِّنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ

رِكْزًا ﴿۹۸﴾

و چه بسیار از نسل‌هایی پیش از اینان را هلاک کردیم. آیا احدی از ایشان را (اکنون)

احساس می‌کنی، و یا صدا و آوایی از آنان می‌شنوی؟ ﴿۹۸﴾

سوره طه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طه ﴿١﴾ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى ﴿٢﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

طه (: ای ظاهر هادی!) ﴿١﴾ ما قرآن را بر تو نازل نکردیم تا به رنج افتی، ﴿٢﴾

آیات ۱ و ۲ - «طه» از حروف رمزی قرآن است که فهمشان ویژه پیامبر بزرگوار صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌باشد. و اضافه بر آن چه در همه آیات قرآنی اعم از محکم و متشابه، معارفی ربانی وجود دارد که برای کل مکلفان تا پایان زمان تکلیف کافی است، و اشارات و لطایفش بر حسب درجات و استعدادها مورد استفاده سایر مکلفان نیز می‌باشد. حروف مقطعه رمزهایی است که قرآن و سنت قطعیه را به گونه‌ای اجمالی و رمزی برای صاحب وحی دربردارد و چنان‌که قرآن مجمل و بدون الفاظ، تنها به چهره معانی کلیه در شب قدر بر پیامبر بزرگوار نازل گردید و خود به گونه‌ای اجمالی بیانگر آیات مفصله قرآن بود، این حروف مقطعه رمزی نیز رموزی دوگانه و از طرفی بشاراتی اجمالی به کل معارف قرآنی و از جمله موضوعات غیبی است، و اشاره‌ای

هم در حاشیه قرآن و سنت قطعیه محمدیه ﷺ است و از جمله آن‌ها تعدادی از احکام اسلامی است که در کل قرآن نفی و اثباتی ندارد مانند رکعات هفده گانه نمازهای یومیه.

این جریان کلی حروف رمزی قرآن است؛ ولی بعضی از این حروف با دقت و بررسی کامل، نشان‌گر برخی از معانی آن‌هاست همچون «یس»، «طه» و مانند اینها و در لفظ «طه» که مخاطب، پیامبر بزرگوار ﷺ است ما می‌فهمیم با یکی از نام‌ها یا وصف‌های حضرتش مورد خطاب است، نام‌های اصلی حضرتش مخصوصاً «محمد و احمد» بهره‌ای از دو حرف ط و ها ندارد، روی این اصل می‌فهمیم که این جا عنوان وصفی اش مقصود است و به مناسبت «لتشقی» خدا نخواست است آن حضرت در خودسازی، این گونه به رنج و زحمت افتد که بر حسب روایت‌هایی حدود ۱۰ سال در نمازهایش برای احترام محضر اقدس الهی روی پنجه‌های پاها می‌ایستاد تا جایی که پاهایش ورم کرده بود. بنابراین، احتمالاً طاء به معنی طاهر و هاء به معنی هادی است که تو آن گونه طاهر و هدایت یافته‌ای که شایسته‌ای دیگران را به طهارت و هدایت ربانی رهبری کنی، و روی این بررسی شایسته ما آن روایت را می‌پذیریم که «طه» به معنای طاهر هادی است، گرچه ما با فهم این جریان مدعی نیستیم که «طه» تنها اشاره به این دو این دو لقب است.

إِلَّا تَذَكَّرَ لِمَنْ يَخْشَى ﴿٣﴾

جز اینکه برای هر که (از خدا) می‌هراسد یادواره‌ای (بزرگ) باشد. ﴿٣﴾

آیه ۳ - "إِلَّا تَذَكَّرَ ... استثنایی از «لتشقی» است که خودسازی تو به وسیله قرآن مشقتی ندارد، و این تنها سازمان‌دهی دیگران است که بسی زحمت دارد، این جا نزول قرآن به عنوان تنها یادواره و تذکر دهنده کسانی است که خدا ترسند و آیا دیگران سهمی از نزول قرآن ندارند؟

"لِمَنْ يَخْشَى" هم چون "هدى للمتقين" است، و چنانکه تقوی دارای دو بعد شأنی و فعلی است، خشیت در برابر ربوبیت نیز هر دو حال را دربردارد، کسی که به وسیله

قرآن تذکرش بیشتر می‌شود، و یا قرآن او را - دست کم - متذکر می‌کند. این خشیت فعلی و شأنی - هر دو - تحقیقی است، اما کسانی که روی‌گردان از قرآنند، بلکه با شنیدن و خواندنش، گمراهی‌شان بیشتر می‌شود، برای آنها تذکری وجود ندارد و درست است که قرآن در بعد هدایت کلی‌اش "هدیٰ للناس" است، ولی در بعد فعلی‌اش مربوط به کسانی است که دارای مقام خشیت بوده و یا خواهند بود.

تَنْزِيلاً مِّنْ خَلْقِ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتِ الْعُلَى ﴿٤﴾ الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ

أَسْتَوِي ﴿٥﴾

در حالی که فرود آمده‌ای است به تدریج از جانب کسی که زمین و آسمان‌های بلند را آفریده است. ﴿٤﴾ (خدای) رحمت‌گر بر آفریدگان (پس از آفرینش جهان) بر عرش (ربوبیت) چیره شده است. ﴿٥﴾

آیه ٥ - «رحمن» به معنی رحمت‌گر بر کل آفریدگان است، عرشش که بر آن مستولی گردیده همان عرش فرماندهی ربانی بر آنان است و خود رحمان، عرش و سیطره بر عرش رامعنی می‌کند، که مقصود تخت پادشاهی جسمانی نیست بلکه مقام فرماندهی ربانی است، و به عبارت دیگر "الاله الخلق والامر" پس از بیان آفرینش جهان تدبیر آن آمده است، بنابراین، عرش و امر و تدبیر، هر سه به معنای مقام فرماندهی بر کل آفریدگان است.

فرماندهی خدا که بر مبنای صفات ذاتی: علم، قدرت و حیات بی‌حد و ازلی وابدی است، و آغاز و انجام ندارد، دارای دو بعد است: نخست شأنیست و سپس فعلیت. بدین معنی که پیش از آفرینش، جهان دارای قدرت فرماندهی بوده، ولی آفریده‌ای هرگز نبوده است که فرمانش در او فعلیت داشته باشد و این خود عرش پیش از آفرینش است، ولی از آغاز آفرینش، این عرش شأنی به فعلیت گرایید، زیرا آفریدگان که مورد فرماندهی و تدبیر ربانی هستند، فعلاً به وجود آمده‌اند.

در کل عرش که در بیست و یک آیه قرآنی به مناسبت‌های گوناگون به میان آمده است - چنانکه اشاره شد - سلطه فرماندهی مطلق است، این سلطه الهی پیش از

فعلیت رحمانیت و رحیمیت و پیش از همه آفریدگان است که این جا تنها شأنی است، هنوز آفریده‌ای نیست تا فرماندهی الهی فعلیت داشته باشد، سپس عرش ربانی است که در کل فعلیت دارد، نقطه نخستین آن، آفرینش ماده نخستین است که "کان عرشه علی الماء" (۷:۱۱) سپس سلطه بر این ماده نخستین که دومین عرش فعلی است، و بعد آفرینش آسمان‌ها و زمین از این ماده است که سومین عرش فعلی است. سپس سلطه تدبیری بر آسمان و زمین، و بعداً عرش فرماندهی بر برزخ و برزخیان و در آخر کار عرش ربانی به روز رستاخیز است، که در جمع عرش‌های الهی و ربانی شأنی و فعلی اش در مثلث زمان، هفت عرش می‌باشد.

در آیه مورد بحث مقصود عرش فعلی است، زیرا نخست پس از "خلق الأرض و السماوات العلی" است، و سپس «الرحمن» که رحمت فعلی حضرت حق ﷻ است، و بالاخره در جای جای قرآن عرش خدا عرش فرماندهی است، و به قرآینی مانند این جا یا عرش خلق یا تدبیر یا جزاست.

در برابر عرش کرسی تنها در آیه الکرسی به میان آمده و برحسب روایتی از حضرت امام صادق علیه السلام "کرسیه علمه" این علم، همه مراحل هفت‌گانه عرش را دربردارد: پیش از آفرینش و پس از مرگ جهان و در این میان.

اصولاً کرسی تعبیری است از مقام علم مطلق، و یا غیر مطلق مانند کرسی‌های دانشگاه‌ها و حوزه‌های اسلامی و چنان‌که مقصود از عرش تخت جسمانی سلطنتی نیست، کرسی هم به معنای کرسی جسمانی نیست، و در کل حضرت اقدس الهی از توأم بودن تا چه رسد از تکیه زدن بر عرش و کرسی جسمانی و غیر جسمانی مبراست.

لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى ﴿٦﴾

آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین و آنچه میان آن دو و آنچه زیر خاک (در درون

زمین) است از آن اوست. ﴿٦﴾

آیه ۶- "و ما تحت الثرى" به معنای آن مواد زمینی است که در زیر خاکهای مرطوب

زمین قرار دارد و معادن و حیوانات زیرزمینی را شامل است، و از جمله "ما تحت الثری" قسمت مقابل زمینی است که شما روی آن زندگی می‌کنید، و این خود اشاره‌ای است لطیف به کروی بودن زمین که در آیاتی دیگر بدان تصریح شده است. آری «الثری» به گونه‌ای مطلق رطوبت‌های زیرزمینی است که قشر دوم زمین می‌باشد، و زیر رطوبت، مواد گداخته زمینی است. که این خود قدر مسلم "تحت الثری" است سپس رطوبت‌هایی در بُعد دوم زمین و طرف مقابل قشری آن از اطلاق تحت الثری مستفاد است و این اطلاق با نصوص آیاتی دیگر حجم کروی یا بیضوی زمین را ثابت می‌کند.

وَإِنْ تَجَهَّرَ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى ﴿٧﴾

و اگر سخن آشکارگویی پس او نهان و نهان‌تر را می‌داند. ﴿٧﴾

آیه ٧ - سخن بلند یا کوتاه و کوتاهتر را در برابر خدا یکسان دانسته، که او راز پنهان و مخفی‌تر از پنهان را می‌داند و مخفی‌تر همان نیت‌های فراموش شده و یا آینده است که اکنون از آن‌ها آگاهی نداری، روی این اصل، پیرو تصریحات برخی آیات دیگر که بلند خواندن نماز را کلاً واجب نمی‌داند - اشاره‌ای لطیف به آن در این آیه نیز هست؛ زیرا ذکر شما چه در نماز و چه در غیر نماز برای شنیدن دیگران نیست، خدا هم که مورد ذکر است برایش آشکار و پنهان یکسان است.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى ﴿٨﴾

خدایی که جز او معبودی نیست (و) نیکوترین نام‌ها (و نشانه‌ها) ویژه‌ی اوست. ﴿٨﴾

آیه ٨ - چنانکه ذات اقدس الهی و صفات و افعالش، برترین ذوات و صفات و افعال است؛ اسماء سه گانه‌اش نیز برترین اسماء است، و چون آفریدگان کلاً احاطه و دانش و بینشی مطلق به مراحل سه گانه الهی ندارند، نامگذاری‌های آنان نیز نسبت به همه این سه مرحله نادرست است، روی این اصل، «لَهُ» دو بُعد انحصاری را

نسبت به اسماء خدا تثبیت کرده است: نخست مثلث ابعاد یاد شده، و سپس نام‌گذاری بر این ابعاد، و برحسب آیاتی چند نام‌گذاری دیگران برای خدا الحاد است، یعنی پوشش خلقی و غیر مطلق بر ذات و صفات و افعال مطلق او است، مثلاً واجب الوجود و مانندش که از منطوق وحی صادر نگردیده، خود الحادی و تحمیل غیر وحیانی و برخاسته از عقل بشری نسبت به ذات اقدس الهی است. اسماء حسنی هم اعم است از لفظی معنوی و عینی، معصومان در بُعد اول و تمامی آفریدگان در بُعد دوم اسماء حسنی عینی هستند که برتر از معصومان در آفریدگان هرگز ممکن نیست، و سایر آفریدگان نیز بدین معنی اسماء حسنی هستند که خدا در همه آنان بهترین بخش و نقش آفرینش را ایفا کرده است.

وَهَلْ أَتٰنَكَ حَدِيثُ مُوسٰی ﴿۹﴾

و آیا گزارش (وحیانی) موسی تو را رسید؟ ﴿۹﴾

آیه ۹ - «هل» اینجا برای استفهام تقریری است و نه انکاری و یا پرسشی، به این معنی که حدیث موسی از پیش برای حضرتش بازگو شده، و اکنون تذکری است افزون با نکاتی چند.

اِذْ رَا نَارًا فَقَالَ لِاٰهْلِهٖ اٰمْكُثُوْا اِنِّیْٓ اَنْسٰتُ نَارًا لَّعَلِّیْٓ اَتٰیكُمْ مِنْهَا بَقْبَسٌ
اَوْ اَجْدُ عَلٰی النَّارِ هُدٰی ﴿۱۰﴾

چون آتشی دید، پس به خانواده‌ی خود گفت: «درنگ کنید، همانا من با آتشی مأنوس شدم. امید که شعله‌ای از آن برایتان بیاورم، یا در پرتو آتش راهی بیابم.» ﴿۱۰﴾

آیه ۱۰ - «أمکثوا» که خطاب به جمع مذکر است خود دلیل بر این است که همراه موسی در این بیابان تنها همسرش نبوده، بلکه دست کم فرد دیگری مانند پسرش با او همراه بوده، و این «هدی» که بخش دوم بهره‌گیری از این آتش‌گونه است هم راهیابی شبانه به وسیله این آتش بوده، و یا هدایتی است ربانی که این آتش نور

وحی باشد.

فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَمْوَسَىٰ ۖ ﴿۱۱﴾ إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ
الْمُقَدَّسِ طُوًى ﴿۱۲﴾

پس چون بدان رسید ندا داده شد: «موسیٰ! ﴿۱۱﴾ بی‌گمان منم، من، پروردگارتو، پس
دو پای پوشش را برکن، که در حقیقت تو پیچیده در پوشش وادی مقدسی. ﴿۱۲﴾»

آیه ۱۲ - این جا در وادی مقدس وحی، موسیٰ مأموریت یافته که کفش هایش را
برکند، و این دلیل است بر این که در هر وادی مقدسی که حضور ویژه در محضر
خداست - همچون وادی وحی و نماز - به مناسبت ادب حضور بایستی بدون کفش
بود، که نماز با کفش باطل است، چنان‌که پاکیزه بودن لباس و بدن و در حد امکان
طهارت واجب است، روح انسان نیز از شرایط حضور ویژه در وادی مقدس است،
و این جریان را «إِنِّي أَنَا رَبُّكَ» افزون کرده که نخست در برابر خدا، و در ثانی در وادی
مقدس وحی بایستی افزون بر آداب درونی، آداب برونی هم در حد امکان انجام
گردد، و گرچه وادی مقدس همان وادی وحی است، اما این جریان چنان‌که به
حساب محضر ربانی است برای قدس این مکان نیز هست، و نماز هم مکانش
مسجد و هم خودش وادی مقدس است، و روی این اصل ورود به مسجد نیز با
کفش حرام است.

و در عمقی وسیعتر «نعلیک» همه وسایل سیر در زندگی را شامل است، که نفی
نعل روح و جسم، عقل و نفس، دنیا و آخرت در وادی مقدس فرار الی الله‌اند.
بالاخره همه جهان امکان که زوجین است، و در نتیجه «ففرّوا الی الله» از این جهان
امکان در کل ابعادش که زوجین و عمقاً نیازمند است در وادی مقدس فرار الی الله
کند.

وَ أَنَا أَخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ ﴿۱۳﴾

«و من تو را (برای خودم) برگزیدم. پس برای آنچه (به تو) وحی می‌شود گوش

فرادار.» ﴿۱۳﴾

آیه ۱۳ - امر ربانی و شنیدن وحی بازتاب و پیامدی از برای اختیار و انتخاب ربانی است که این اختیار هم بر مبنای عصمت بشری است، تا انسان در حد توان در زمینه رسالتی خود را پاک نکرده باشد، خدا او را برای رسالت و پاک کردن دیگران انتخاب نمی‌کند.

«فاستمع» و نه (فاسمع) اشاره به این است که شنیدن وحی برای موسی با کوشش و کاوش در حد امکان بوده است و نه شنیدن عادی. وادی مقدس در بعد کلی وادی حضور در محضر خداست، و اختیار ربانی هم در «و أنا اخترتك» با خلع همه نعلین‌ها محقق است.

إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي ﴿۱۴﴾

«(این منم، من، همان) خدایی که جز من خدایی نیست. پس مرا بپرست و برای

یادم (و هرگاه یادت آمد، و برای اینکه یادت کنم) نمازت را بر پا بدار.» ﴿۱۴﴾

آیه ۱۴ - «لِذِكْرِي» به این دو معناست که نماز برای یاد خداست. و خود موجب می‌شود که خدا نیز انسان را یاد کند: «فأذكروني أذكركم» (۱۵۲:۲) مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم، بنابراین، هم اینجا اضافه فاعلی «ذکر» مقصود است و هم مفعولیش، و این ذکر نماز در میان عبادت یادی است از بالاترین صورت‌ها و سیرت‌های عبادتی.

إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أَخْفِيهَا يُتَجَزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسَعَىٰ ﴿۱۵﴾

«به راستی ساعت [قیامت] آمدنی است. نزدیک است آن را (بر خود هم) پوشیده

بدارم، تا هر کسی به (موجب) آنچه می‌کوشد جزا یابد.» ﴿۱۵﴾

آیه ۱۵ - «أكاد أخفيها» به این معناست که ساعت مرگ و رستاخیز به گونه‌ای از نظر حکمت ربانی بر همگان مخفی است که نزدیک است خدا بر خود نیز مخفی کند، و

این خود نشان‌دهنده تأکید و حتمیت این اختفا است؛ و چرا مخفی است؟ زیرا هرکس در پی کوششش پاداش ببیند، و اگر این ساعت برای مکلفان روشن بود احیاناً همه کوشش‌ها و جوشش‌های عبودیت‌شان را تا پیش از هنگامه ساعت ترک می‌گفتند، و ساعاتی چند پیش از مرگ یا رستاخیز به عبادتشان مشغول می‌شدند.

فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى ﴿١٦﴾

«پس هرگز نکند کسی که به آن ایمان ندارد و از هوس خویش پیروی کرده است، تو

را از (ایمان به) آن باز دارد، پس سقوط کنی.» ﴿١٦﴾

آیه ١٦ - "لَا يَصُدُّكَ" بدین معنی است که افزون بر حفاظت عقیدتی اضافه بر جهات خودی که بایستی خود عقیده شایسته داشته باشی، حفاظت جمعی نیز لازم است که عقیده شما به گونه‌ای باید مستدل و محکم باشد که در برخوردهایی با مخالفان و گمراه‌کنندگان نیز هم‌چنان استوار بماند، نه آن که تو به تنهایی معتقد هستی ولی در برابر تشکیک‌های دیگران، عقیده‌ات سست یا نابود گردد، بلکه گام سومی هم در جریان عقیدتی برای مؤمنان تا سرحد توان وجود دارد که گمراهان را نیز بایستی به راه آوری، و به عبارتی دیگر دو جنبه منفی و مثبت، خودی و غیر خودی در ترک باطل و دریافت حق باید در وجود مؤمن نقش داشته باشد، که گام اولش دست رد زدن بر عقیده‌ها و اعمال باطل و به دست آوردن شایستگی‌های خودی است، و در بعد دوم رد باطل از گمراهان و رهبری آنان به شایستگی‌هاست.

وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَمْوَسَىٰ ﴿١٧﴾

«وای موسی! این چیست در دست راستت؟» ﴿١٧﴾

آیه ١٧ - این پرسش از موسی که چه به دست داری؟ استفهامی تقریری است که آن چه موسی از این عصا می‌داند همان عصا بودن است که پس از تذکر و اقرار به عصای چوبین و استفاده‌هایی عصایی از آن کردن، تحولش به ماری دونده بیانگر

روشنی برای این آیت ربانی است.

قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّوْا عَلَيْهَا وَاهْتَسُّ بِهَا عَلَيَّ غَنَمِي وَلِي فِيهَا مَنَارِبُ
 أُخْرَى ﴿۱۸﴾ قَالَ أَلْقَهَا يَمُوسَى ﴿۱۹﴾ فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى ﴿۲۰﴾ قَالَ
 خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى ﴿۲۱﴾

گفت: «این عصای من است. بر آن تکیه می‌دهم و با آن بر(ای) گوسفندانم (برگ) می‌تکانم، و در آن برای من نیازهای مهم دیگری (نیز) هست.» ﴿۱۸﴾ فرمود: «موسی! آن را (هم) بیفکن.» ﴿۱۹﴾ پس آن را افکند. پس ناگهان، (هم) آن ماری شد که به سرعت می‌خزد. ﴿۲۰﴾ فرمود: «آن را برگیر و مترس، به زودی آن را به حال واقعی نخستین (ش) باز می‌گردانیم.» ﴿۲۱﴾

آیه ۲۱ - "سیرتها الأولى" و نه (صورتها) برای این جهت است که برگشتن این مار به صورت نخستین منافاتی با سیرت و حقیقت مار بودن آن ندارد، لکن اگر به سیرت و حقیقت عصا برگشت کند صورتش نیز همان عصاست.

وَأَضْمُمُ يَدَكَ إِلَىٰ جَنَاحِكَ تَخْرُجُ بَيضَاءَ مِن غَيْرِ سُوءٍ ؕ آيَةٌ أُخْرَى ﴿۲۲﴾
 لِّتُرِيكَ مِن ءَايَاتِنَا الْكُبْرَى ﴿۲۳﴾ أَذْهَبَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ ﴿۲۴﴾ قَالَ
 رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي ﴿۲۵﴾ وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي ﴿۲۶﴾ وَأَحْلِلْ عُقْدَةَ مِن
 لِّسَانِي ﴿۲۷﴾

«و دست خود را به پهلویت ببر تا سپیدی بی‌گزند بر آید. حال آنکه (این) نشانه‌ای دیگر (بر رسالت تو) است.» ﴿۲۲﴾ «برای اینکه به تو از بزرگ‌ترین نشانه‌های (جسمانی) مان بنماییم.» ﴿۲۳﴾ «سوی فرعون برو که همواره او به سرکشی برخاسته است.» ﴿۲۴﴾ گفت: «پروردگارم! سینه‌ام را گشاده گردان.» ﴿۲۵﴾ «و کارم را برایم آسان گردان.» ﴿۲۶﴾ «و از زبانم گرهی (که در اثر ترس از فرعون بهار آمده) بگشای.» ﴿۲۷﴾

آیه ۲۷- این عقده وگیری که در زبان موسی به هنگام دعوت رسالتی در برابر فرعون بود نقصی عضوی نبود، بلکه تنها از این جهت بوده که موسی در اثر کشتن آن شخص فرعون، زبانش در برابر فرعون از ترس چندان باز نبود، و این جا چنانکه از خدا درخواست شرح صدر می‌کند، که کار رسالتش را در برابر فرعون آسان گرداند، همی خواهد که زبانش را نیز در این جریان باز کند، و در جای دیگر که عرضه می‌دارد "و لاینطق لسانی" زبانم در برابر فرعون باز نیست زیرا "لهم علی ذنب" و سپس "و اخي هارون هو أفصح مني لساناً فأرسله معي ردءاً يصدقني" این فصاحت برتر و بازبودن زبان هارون به این جهت است که نسبت به فرعون و فرعونیان کاری که موجب ترس باشد نکرده است.

يَقْفَهُوا قَوْلِي ﴿٢٨﴾ وَ اجْعَلْ لِي وَ زِيْرًا مِّنْ اَهْلِي ﴿٢٩﴾ هَرُونَ اَخِي ﴿٣٠﴾ اَشْدُدْ
بِهَيِّ اَزْرِي ﴿٣١﴾ وَ اَشْرِكُهُ فِيْ اَمْرِي ﴿٣٢﴾

«تا سختم را با بررسی بفهمند» ﴿۲۸﴾ «و برایم دستیاری از کسانم قرار ده» ﴿۲۹﴾
«هارون برادرم را» ﴿۳۰﴾ «پشتم را به او استوار گردان» ﴿۳۱﴾ «و او را در کارم شریک
کن» ﴿۳۲﴾

آیات ۲۹ تا ۳۲- از مهم‌ترین درخواست‌های موسی در جریان موفقیت این رسالت، وزارت و همکاری هارون است که شرکتش در امر رسالت موسوی کمکی بسیار بزرگ است، و چون هارون پیش از موسی وفات کرد، وزارتش نیز تنها در زمان حضرت موسی عليه السلام بود، ولی وزارت حضرت امیر المؤمنین عليه السلام نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله بر حسب روایت‌هایی متواتر از شیعه و سنی هم در زمان رسول بود و هم استمرار آن پس از رحلت حضرتش به معنای خلافت رسالت محمدی صلی الله علیه و آله بوده است، این درخواست وزارت، خود دلیلی بر این حقیقت است که تعیین وزارت برای رسالت همانند خود رسالت در انحصار خداست، و این امر الهی است نه بشری که قابل مشورت باشد، و استناد به آیه "و أمرهم شوری بینهم" برای تعیین جانشین یا وزیر یا وصی رسول درست نیست، چون ضمیر «هم» در این آیه تنها

مربوط به امور بشری بر مبنای وحی ربانی است که قابل مشورت بین انسان هاست، و اگر این تعیین برای دیگران جایز بود برای خود حضرت موسی علیه السلام - که از پیامبران اولوالعزم بوده است - به طریق اولی جایز بود، حال آن که وزیر او از طرف خدا تعیین گردید. و بالاخره کاری را که انسان مجاز است خود انجام دهد، از دیگران آن را درخواست نمی‌کند.

كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا ﴿٣٣﴾ وَ نَذْكُرَكَ كَثِيرًا ﴿٣٤﴾ إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا ﴿٣٥﴾ قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَىٰ ﴿٣٦﴾

«تا تو را فراوان تسبیح کنیم،» ﴿۳۳﴾ «و بسیار تو را یاد کنیم،» ﴿۳۴﴾ «بی‌گمان تو همواره به (حال) ما بسی بینا بوده‌ای.» ﴿۳۵﴾ فرمود: «موسی! به‌راستی خواسته‌ات به تو داده شد.» ﴿۳۶﴾

آیه ۳۶ - «سُئِلَ» مورد درخواست است، و سؤال خود درخواست، و این وحدت «سُئِلَ» خود دلیل بر وحدت انجام درخواست‌های موسی علیه السلام است که تنها بر محور موفقیت این رسالت بوده است.

وَلَقَدْ مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَىٰ ﴿٣٧﴾ إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ ﴿٣٨﴾

«و همواره به‌راستی بار دیگر (هم) بر تو منت نهادیم،» ﴿۳۷﴾ «چون به مادرت آنچه را که وحی می‌شود وحی (غیر رسالتی) کردیم.» ﴿۳۸﴾

آیه ۳۸ - وحی به مادر موسی وحی رسالتی نبود، بلکه در واقع الهامی در موضوع نجات موسی بوده است، و اصولاً وحی ربانی دارای مراحل زیرین است: ۱- وحی برای زمین و موجودات بی‌جان (۵:۹۹)؛ ۲- وحی به حیوانات و گیاهان و موجودات جاندار مانند زنبور عسل (۶۸:۱۶)؛ ۳- وحی الهامی به مکلفان مؤمن و راستین مانند مادر موسی؛ ۴- وحی احکامی بدون رسالت مانند لقمان؛ ۵- وحی رسالتی و احکام شریعت به پیامبران.

أَنْ أَقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ
 لِي وَعَدُوٌّ لَهُ وَالْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةٌ مِمَّنِي وَ لَتُصَنَعَ عَلَيَّ عَيْنِي ﴿٣٩﴾ إِذْ تَمْشِي
 أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَيَّ مَنْ يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ إِلَى أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ
 عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَ قَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَ قَتَلْنَا فُتُونًا فَلْيَبِثْ
 سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَيَّ قَدَرٍ يَمْوسَى ﴿٤٠﴾

« که او را در صندوق بیفکن، پس در دریایش بینداز. پس (آنگاه) دریا بایستی او را به
 کرانه و کناره افکند تا دشمنی برای من و دشمنی برای وی، او را بگیرد. و مهری
 (بزرگ) از خودم بر تو افکنم. و تازیر نظر من سازمان (و سامان) یابی. » ﴿۳۹﴾ « چون
 خواهرت می‌رود پس می‌گوید: آیا شما را بر کسی که او را کفالت کند دلالت کنم؟
 پس تو را سوی مادرت بازگردانیدیم تا دیده‌اش (با دیدار تو) روشن شود، و غم نخورد.
 و شخصی را کشتی. پس (ما) تو را از اندوه رهانیدیم، و تو را بارها (به) آزمایش‌هایی
 آتشبار آزمودیم. پس سالیانی چند در میان اهل مدین ماندی. سپس، موسی! بر
 (زمان) مقدری (مقتضی برای رسالت) آمدی. » ﴿۴۰﴾

آیات ۳۹ و ۴۰ - "فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ" امری است تکوینی به دریا که مأموریت یافت
 به اراده‌ی الهی موسی را به ساحل افکند، و چنانکه خدا در دل فرعون محبت موسی
 را افکند، تا او را به عنوان فرزندش انتخاب کند، و موسی که هرگز پستان هیچ زنی را
 نمی‌گرفت، با راهنمایی خواهرش و به دستور فرعون به مادرش برگشت داده شد.
 «بالساحل» یعنی به وسیله‌ی ساحل که خود بعد دومی است از امر تکوینی الهی
 که نخست دریا مأموریت افکندن موسی را دارد، نه تنها به سوی ساحل، بلکه به
 وسیله‌ی ساحل که جریان فاعلی القاء و ساحل توأمان با اراده‌ی الهی موجب نجات
 موسی ﷺ شد.

"عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ لَهُ" عداوت دوگانه‌ی فرعون را تثبیت کرده که هم با خدا دشمن
 است و هم با موسی، و ممکن است کسی با خدا دشمن باشد لکن با دعوت‌کننده
 او دوستی داشته باشد یا به عکس مانند مشرکان و موحدان غیر کتابی که از روی

قصور یا تقصیر با رسولان احیاناً دشمنی می‌ورزیدند، و چنان‌که القاء موسی و دریافت ساحل به امر الهی بود، دریافت موسی توسط فرعون نیز ناخودآگاه به همین امر تحقق یافت، و در آخر کار محبتی ویژه بر سر و سامان موسی حتی در دل فرعون افکند و سازمان ولادت و تربیت و رسالت موسی ﷺ "علی عینی" بود و این سازمان چنان‌که در آیه (۴۱): «اصطفیتک» است سازمانی برتر از آغاز رسالت موسی است، و خود عصمتی عالی بوده است، زیرا سازماندهی روحانی کل مکلفان به گونه‌ای معمولی و کلی با خداست لکن سازمان روحانی رسالت جریانی ویژه است که آن جا «صَنَعْتُ» و این جا «اصْطَنَعْتُ» است.

«علی» در "علی عینی" به معنای سازمانی محیط است که پیش از رسالت موسی ﷺ در کل جریاناتش تحت رقابت کامل ربانی بوده است.
 "ثم جئت علی قدر یاموسی" پس از ده سال ماندنش در مدین به آن شایستگی که خدا می‌خواست رسید و رسالت رسمی‌اش آغاز گردید.

وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي ﴿٤١﴾ اَذْهَبَ أَنْتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا تَنِيَا فِي
 ذِكْرِي ﴿٤٢﴾ اَذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ ﴿٤٣﴾ فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لِّعَلَّهُ
 يَنْذَرُ أَوْ يَخْشَىٰ ﴿٤٤﴾ قَالَ رَبَّنَا إِنَّا نَخَافُ أَنْ يُفْرِطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَىٰ ﴿٤٥﴾
 قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمِعُ وَأَرَىٰ ﴿٤٦﴾ فَأْتِيَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ
 فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تَعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِّنْ رَبِّكَ
 وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ ﴿٤٧﴾ إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَىٰ مَنْ
 كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ ﴿٤٨﴾ قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَمُوسَىٰ ﴿٤٩﴾ قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ
 شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ ﴿٥٠﴾

«و تو را برای خود به شایستگی همی ساختم.» ﴿٤١﴾ «تو و برادرت با نشانه‌های
 (رسالتی) من برو، و در یاد کردن من سستی مکنید.» ﴿٤٢﴾ «سوی فرعون بروید که او

همواره به سرکشی برخاسته.» ﴿۴۳﴾ «پس برایش سخنی نرم بگوئید، شاید تذکر یابد یا بهراسد.» ﴿۴۴﴾ (آن دو) گفتند: «پروردگارانمان! ما بی‌گمان می‌ترسیم که (او) در زیان رساندن بر ما زیاده‌روی کند، یا که بسیار سرکشی نماید.» ﴿۴۵﴾ فرمود: «مترسید. من همواره با شما، می‌شنوم و می‌بینم.» ﴿۴۶﴾ «پس سوی او بروید و بگوئید: «ما به‌راستی دو فرستاده‌ی پروردگار توایم. پس فرزندان اسراییل را با ما بفروست و عذابشان مکن. به‌راستی ما برای تو از جانب پروردگارت نشانه‌ای (رسالتی) آورده‌ایم، و سلام (و سلامتی) بر کسی است که هدایت را پیروی کند.» ﴿۴۷﴾ «به‌راستی سوی ما وحی شده که عذاب محققاً بر کسی است که (حق را) تکذیب کرد و (از آن) روی گردانید.» ﴿۴۸﴾ (فرعون) گفت: «موسی! پس پروردگار شما دو تن کیست؟» ﴿۴۹﴾ گفت: «پروردگار ما کسی است که آفرینش هر چیزی را بدو بخشود؛ سپس (آن را) هدایت فرمود.» ﴿۵۰﴾

آیه ۵۰- اینجا برای همه آفریدگان دو عنایت منظور گردیده است: آفرینش و هدایت و این هدایت نیز دارای دو بعد تکاملی جسمانی و روحانی است که روحانی اش بر مبنای "ان من شییء الاّ یسبح بحمده" سپاس پروردگار است که تمامی آفریدگان خود آگاه در همه حال مشغول سپاس اویند.

در پاسخ این سؤال که اگر هدایت هر موجودی با خلقتش توأمان یا بدون فاصله است «ثم» که برای تراخی و فاصله می‌باشد چه معنی دارد؟ باید گفت: این هدایت از نظر روحی و معرفتی برای کل آفریدگان دارای سه بعد است که هر یک پس از دیگری پدید آمده است: نخست هدایت خودی که خودشناسی انفسی است، سپس هدایت به شناخت سایر آفریدگان در حد توان، آنگاه بر مبنای این دو هدایت خودی و غیره که آفاقی و انفسی است هدایت به سوی معرفت ربانی است، روی این اصل «ثم» بجاست زیرا «ف» شامل هدایت نخستین بوده که دیگر هدایت‌ها را در برنمی‌گرفت.

قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَىٰ ﴿۵۱﴾ قَالَ عَلِمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ

رَبِّي وَلَا يَنْسَى ﴿٥١﴾ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ سَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا
وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّن نَّبَاتٍ شَتَّىٰ ﴿٥٢﴾

گفت: «پس نسل‌های گذشته را چه خاطره‌ی مهمی بود (که کافر بوده‌اند)؟» ﴿٥١﴾
گفت: «علمش در کتابی (ربانی) نزد پروردگار من است. پروردگارم نه گمراه می‌شود و
نه فراموش می‌کند.» ﴿٥٢﴾ (همان) کسی که زمین را برایتان گهواره‌ای ساخت، و برای
شما در آن راه‌هایی (راهوار) گشود، و از آسمان آبی فرود آورد. پس با آن رستنی‌های
گوناگون، بیرون آوردیم. ﴿٥٣﴾

آیه ۵۳ - «مهداً» راجع به زمین خود تعبیری از تعبیرات گوناگون قرآنی راجع به
حرکات زمین و گهواره بودن آن است، که هم دلیل بر حرکت آن و هم راهوار بودن
آن است، چنانکه آیه‌ای دیگر آن را «ذللول» دانسته بدین معنی که زمین پس از
حرکات ناهنجار، راهوار و هموار گشته است.

كُلُوا وَارْزَعُوا أَنْعَمَكُمُ إِنَّا فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْأُولِي الْأَلْبَابِ ﴿٥٤﴾ مِّنْهَا
خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَىٰ ﴿٥٥﴾

بخورید و دام‌هایتان را بچرانید. بی‌گمان در اینها برای بازدارندگان عاقلانه از
زشتی‌ها، نشانه‌هایی است. ﴿٥٤﴾ از این (زمین) شما را آفریدیم و در آن شما را باز
می‌گردانیم، و بار دیگر شما را از آن بیرون می‌آوریم. ﴿٥٥﴾

آیه ۵۵ - نقشی از دو سجده است: نخست سر برداشتن از سجده اول اشاره به این که
از همین زمین آفریده شده‌ایم که «منها خلقناکم» و سجده دوم اشاره به این که به
همین زمین برگشت داده می‌شویم که «فیها نعیدکم» و برخاستن از سجده دوم اشاره
به این است که مجدداً به روز رستاخیز زنده خواهیم شد که «و منها نخرجکم تارَةً
أُخْرَىٰ».

وَلَقَدْ أَرَيْنَاهُ آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَأَبَىٰ ﴿٥٦﴾

و بی چون به راستی (ما) همه‌ی آیات (متناسب) مان را به او [فرعون] نشان دادیم، پس (آنها را) تکذیب نمود و (از پذیرفتنشان) خودداری کرد. ﴿٥٦﴾

آیه ٥٦- "آیاتنا کلها" همان "تسع آیات" و به عبارت دیگر "آیاتنا الکبری" است که به معنای بزرگ‌ترین نشانه‌های دیدنی و لمس کردنی است، و نه نشانه‌های علمی و معرفتی، زیرا این خود در انحصار قرآن است، در هر صورت موسی با بزرگ‌ترین نمونه‌های آیات محسوس رسالتی در برابر فرعون مجهز شد که شامل تمامی نشانه‌های جسمانی رسالتی پیامبران الهی بود.

قَالَ أَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَىٰ ﴿٥٧﴾ فَلَمَّا تَبَيَّنَكَ بِسِحْرٍ مِّثْلِهِ ۖ فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا سُوَّىٰ ﴿٥٨﴾ قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضَحَىٰ ﴿٥٩﴾ فَتَوَلَّىٰ فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَىٰ ﴿٦٠﴾ قَالَ لَهُم مُّوسَىٰ وَيَلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَيَّ اللَّهُ كَذِبًا فَيُسْحِتَكُمْ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَىٰ ﴿٦١﴾ فَتَنَزَّعُوا أَمْرَهُم بِئِنَّهُمْ وَأَسْرُؤَ النَّجْوَىٰ ﴿٦٢﴾

گفت: «موسی! آیا نزد ما آمده‌ای تا با سحر ما را از سرزمینمان بیرون برانی؟» ﴿٥٧﴾ پس ما همانا برای تو به راستی سحری همانند آن خواهیم آورد. پس میان ما و خودت موعده‌ی بگذار که نه ما از آن تخلف کنیم، و نه تو: در مکانی برابر و یکسان. ﴿٥٨﴾ (موسی) گفت: «موعده شما روز آرایش (و جشن) عمومی است، و اینکه مردم در روشنایی روز گرد آورده شوند.» ﴿٥٩﴾ پس فرعون پشت کرد. پس نیرنگ خود را گرد آورد. سپس (باز) آمد. ﴿٦٠﴾ موسی به آنان گفت: «وای بر شما! به خدا دروغ نبندید که شما را به عذابی سخت از بن برمی‌کند. و هر که (به خدا) افترا زد بی‌گمان زیان کرده است.» ﴿٦١﴾ پس ساحران میان خود، درباره‌ی کارشان به تبادل رأی برخاستند، و نجوا(شان) را پنهان کردند. ﴿٦٢﴾

آیه ۶۲ - «وَأَسْرُوا النَّجْوَى» به معنی درگوشی بسیار مخفیانه است که از جمله آن‌ها چنانکه در آیه (۷۲) آمده «مَا أَكْرَهْتَنَا مِنَ السَّحَرِ» است، به این معنی که سحرشان در برابر موسی علیه السلام چندان اختیاری نبوده است، بلکه به اجبار فرعون تحقق یافته، و از جمله شواهد این جریان «فَتَنَّا زَعْوَاءَ أَمْرِهِمْ بَيْنَهُمْ» است، زیرا اگر بر این سحر تصمیم همگانی و اختیاری داشتند دیگر این تنازع و گفت و گو زمینه‌ای نداشت، چنانکه این گونه نجوی و درگوشی سخن گفتن هم درست نبود، و روی هم رفته چون این ساحران سخنانی از موسی علیه السلام شنیده بودند و فرعون هم به آنان وعده جایزه بزرگ داده بود، و این نجوی که پس از «أَسْرُوا» آمده تحصیل حاصل نیست بلکه خفایش درصدی بوده و با «أَسْرُوا» صد در صد گشته است.

قَالُوا إِنْ هَذَا لَسِحْرٌ نِيرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا
وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثَلَّىٰ ﴿٦٣﴾

(فرعونیان) گفتند: «قطعاً این دو تن ساحرند، (و) می‌خواهند شما را با سحرشان از سرزمینتان بیرون برانند، و والاترین راهتان را (از میانتان) بردارند.» ﴿۶۳﴾

آیه ۶۳ - «ان» در این جا مخفف «ان» است هم از نظر لفظی و هم از نظر معنوی، لفظی اش سلب تشدید است، و معنوی اش میان‌گینی از مادی بودن و حتمیت این نظر که این دو ساحرند، و چنانکه اشاره شد تنازع ساحران خود دلیلی است بر عدم تأکید جمعی نسبت به ساحر بودن موسی و هارون.

سپس «هذان» که اسمی است برای «ان» مرفوع آمده و دلیل است بر این حقیقت ادبی قرآنی که «ان» و «ان» که به جای آن است به گونه‌ای کلی و همیشگی نصب نمی‌دهند، و اگر معنی اقتضا کند می‌توانند غیرعامل باشند و این جا نکته نصب ندادنش این است که «ان» به طور کامل برای تأکید نیست.

فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ اتُّوْا صَفًّا وَ قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ أَسْتَعْلَىٰ ﴿٦٤﴾ قَالُوا

يَمُوسَىٰ ۖ إِنَّمَا أَنْ تُلْقِيَ وَإِنَّمَا أَنْ تَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَىٰ ﴿٦٥﴾ قَالَ بَلْ أَلْقَوْنَا فَاذًا
حِبَالَهُمْ وَعَصِيئِهِمْ يُجَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهُ تَسْعَىٰ ﴿٦٦﴾

«پس نیرنگتان را گرد آورید، سپس در صفی (پیراسته و آراسته) پیش آید. حال آنکه به راستی امروز هر کس پیروزی جست (همو) رستگار کرده است.» ﴿۶۴﴾ (ساحران) گفتند: «موسی! یا اینکه تو می افکنی یا (ما) نخستین کس باشیم که افکنده است؟» ﴿۶۵﴾ گفت: «(نه) بلکه شما بیفکنید.» پس ناگهان ریسمانها و چوب دستی هایشان از (اثر) سحرشان، به خیالش می رسید که به راستی آنها می شتابند. ﴿۶۶﴾

آیه ۶۶ - "قال بل ألقوا" موسی در پیشنهاد ساحران که کدام یک از ما در این جریان آغازگر باشد فرمود: شما آغاز کنید، و این بر دو اساس بود: نخست اعتماد موسی بر آیت ربانی خود، و دیگر این که این خود جریانی شایسته است بین صاحب حق و باطل که اگر صاحب حق نخست حق خود را آشکار سازد، صاحب باطل ممکن است با مکرها و حقه بازی هایش تا اندازه ای چهره حق را بپوشد، ولی هنگامی که به صاحب باطل مجال داده شد که هر چه دارد آشکار نماید و پیروانش نیز آنها را بنگرند، و صاحب حق یک جا و نابهنگام همه ساخته ها و بافته های باطل را از میان بردارد، دیگر زمینه ای برای باطل نخواهد ماند و این جا چنانکه مشاهده می کنیم در اثر پیشنهاد موسی و سپس افکندن عصا و بلعیدن اژدها حق به خوبی برای ساحران آشکار شد.

فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَىٰ ﴿٦٧﴾ قُلْنَا لَا تَخَفُ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَىٰ ﴿٦٨﴾
وَأَلْقَىٰ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفُ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدٌ سِحْرٍ وَلَا يُفْلِحُ
السَّاحِرُ حَيْثُ أَقَىٰ ﴿٦٩﴾ فَأَلْقَى السَّحْرَةَ سُجَّدًا قَالُوا ءَامَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ
وَمُوسَىٰ ﴿٧٠﴾

پس موسی در درونش بیمی احساس کرد ﴿۶۷﴾ گفتیم: «مترس، تو بی‌گمان خود (از اینان) برتری» ﴿۶۸﴾ «و آنچه در دست راستت داری بیفکن، تا هر چه را ساختند با چالاکی ببلعد. آنچه ساختند تنها مکر افسونگر است، و افسونگر هر جا و هرگونه آید رستگار نمی‌کند.» ﴿۶۹﴾ پس ساحران (بی‌اختیار و بی‌قرار) به سجده افکنده شدند. گفتند: «به پروردگار هارون و موسی ایمان آوردیم.» ﴿۷۰﴾

آیه ۷۰ - «قَالَتِ السَّحَرَةُ سُجَّدًا» ساحران بلافاصله و یکجا بی‌اختیار به سجده درافتادند، و این خود اضافه بر جریان معجزه موسی حجتی دیگر در میان بینندگان این جریان برای موسی بود تا جایی که این ساحران در برابر تهدیدهای فرعون همچنان پای برجا ماندند.

قَالَ ءَامَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ ءَاذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ
فَلَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خَلْفٍ وَلَأَصْلَبَنَكُمْ فِي جُدُوعِ النَّحْلِ
وَلَتَعْلَمَنَّ أَهْلِيْنَا أَشَدَّ عَذَابًا وَأَبْقَى ﴿۷۱﴾ قَالُوا لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلٰی مَا جَاءَنَا مِنْ
الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرَنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيٰوةَ
الدُّنْيَا ﴿۷۲﴾

(فرعون) گفت: «آیا پیش از آنکه برایتان اجازه دهم برای او ایمان آوردید؟ به راستی او بزرگ شماس است که به شما سحر آموخته. پس بی‌مها با دست‌هایتان و پاهایتان را - بی‌چون - بر خلاف (یکدیگر) قطع می‌کنم، و شما را بی‌امان همچنان در شاخسارهای درختان خرما به دار می‌آویزم، و همواره به راستی خواهید دانست کدامین (از) ما عذابش سخت‌تر و پایدارتر است.» ﴿۷۱﴾ «ما هرگز تو را بر نشانه‌های روشنی که (از پروردگارمان) سویمان آمده و (بر) آن کس که ما را با فطرت (توحیدی) پدید آورده است، ترجیح نخواهیم داد. پس تو هر حکمی (که) می‌خواهی بکن؛ تنها (در این) زندگی دنیا است که (در آن) حکم می‌رانی.» ﴿۷۲﴾

آیه ۷۲ - به فطرت ربانی توحیدی استشهاد کردند، و گفتند هرچه دستت می‌رسد انجام بده که ما به خدا ایمان آورده‌ایم.

«فطرنا» تنها به معنای آفرینش نیست بلکه آفرینش به فطرت توحید است که در جمع افزون بر آیات آفاقی که بینات است آیت زیربنایی انفسی فطرت توحید می‌باشد، که این آیات آفاقی چشم آیت انفسی فطرت راگشود.

إِنَّا ءَامَنَّا بِرَبِّنَا لِيُغْفِرَ لَنَا خَطِيئَتَنَا وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَاللَّهِ
 خَيْرٌ وَأَبْقَى ﴿۷۲﴾ إِنَّهُ وَمَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا
 وَلَا يَحْيَى ﴿۷۳﴾

«ما به راستی به پروردگاران ایمان آوردیم تا خطاهایمان را - و آن سحری که ما را بدان واداشتی - بر ما بپوشاند. و خدا بهتر و پابنده‌تر است.» ﴿۷۲﴾ حال چنان است (که) بی‌چون هر کس نزد پروردگارش گنهکار آید، بی‌گمان جهنم برای اوست. در آن نه می‌میرد و نه زندگی می‌کند. ﴿۷۳﴾

آیه ۷۴ - "لایموت فیها و لایحیی" هرگز منافاتی با مرگ جهنمیانی همزمان با خاموش شدن آن ندارد، زیرا نفی موت و حیات «فیها» است نه «معها» به این معنی که تا هنگامی که جهنم وجود دارد این جهنمیان نه مرگ کلی دارند و نه زندگی، یعنی نه به کلی نابود می‌شوند و نه مانند زندگان زندگی می‌کنند تا عذاب خود را بچشند، پس آن گاه هم‌زمان با خاموشی جهنم نابود می‌شوند، وانگهی این جا نفی موت و حیات، هردو با هم در میان است، و نه نفی موت کلی و یا حیات کلی، پس منافاتی با مرگ کلی در جهنم ندارد که پیش از پایانش بمیرند و یا حیات کلی که تا پایان هم چنان با جهنم زنده بمانند.

طبعاً «مجرماً» به معنای جرمی مطلق است که هرگز طاعت خدا با آن همراه نبوده و روی این اصل هیچ‌گاه شایسته بهشت نیستند. بنابراین هم جهنم و هم جهنمیانی که ابدی در جهنم هستند پایان دارند. البته عده‌ای از جهنمیان هرگز لایق بهشت

نیستند ولی جرمشان نیز کمتر از جهنمیان ابدی است که بر مبنای عدالت الهی ماده و مدت عذابشان کمتر خواهد بود، و پس از پایان عذاب چون لایق بهشت نیستند در همان جهنم پیش از پایانش خواهند مرد و نابود خواهند گشت.

وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَٰئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ
 الْأَعْلَىٰ ﴿٧٥﴾ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَٰلِكَ
 جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى ﴿٧٦﴾ وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاصْرَبْ
 لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا لَا تَخَفُ دَرَكًا وَلَا تَخْشَى ﴿٧٧﴾

و هر کس به حال ایمان نزدش آید که به راستی کارهای شایسته (ی ایمان) انجام داده باشد، ایشان برایشان عالی‌ترین درجات است. ﴿۷۵﴾ باغ‌های پای‌برجا که از زیر (درختان) شان نهرها روان است، (جایی است که) جاودانه در آن می‌مانند، و این پاداش کسی است که به پاکی گراید. ﴿۷۶﴾ و به راستی و درستی سوی موسی وحی کردیم که: «بندگانم را شبانه کوچ ده، پس راهی خشک در دریا برایشان (با عصایت) برزن (حال آنکه) نه از فرا رسیدن (دشمن) بترسی و نه از غرق شدن، و نه بیمی داشته باشی.» ﴿۷۷﴾

آیه ۷۷ - «عبادی» اضافه بر بنی اسرائیل ساحران با ایمان را نیز در بردارد. با اولویتی برگروهی از اسرائیلیان.

فَاتَّبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُمْ مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ ﴿٧٨﴾ وَأَضَلَّ
 فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَوَمَا هَدَىٰ ﴿٧٩﴾ يَبْنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنْجَيْنَاكُم مِّنْ عَدُوِّكُمْ
 وَوَعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَىٰ ﴿٨٠﴾

پس فرعون با لشکریانش آنها را پی گرفت. پس از دریا آنچه آنان را فرو پوشانید، فرو پوشانیدشان. ﴿۷۸﴾ و فرعون قوم خود را گمراه کرد و هدایت نکرد. ﴿۷۹﴾ «فرزندان

اسرائیل! ما بی‌گمان شما را از (دست) دشمنان رهانیدیم. و در پربرکت‌ترین جانب (کوه) طور با شما وعده نهادیم. و بر شما ترنجبین و امنیت فرو فرستادیم. ﴿۸۰﴾

آیه ۸۰- «الایمن» افعال التفضیل است برای یمن و توصیف مکان طور به ایمن بیان‌گر این حقیقت است که این جایگاه مبارک‌ترین جایگاه وحی بوده است، طبعاً این برتری ویژه زمان‌های نبوت اسراییلی و پیش از حضرت مسیح ﷺ بوده است، زیرا یمن ساعیر که جایگاه وحی بر حضرت مسیح بوده مانند طور ایمن است، و سپس مکه معظمه و مدینه مکرمه از این دو ایمن هم برتر است.

كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَ مَنْ
يَحِلُّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَىٰ ﴿٨١﴾ وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَنْ تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ
صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ ﴿٨٢﴾ وَ مَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يٰمُوسَىٰ ﴿٨٣﴾ قَالَ هُمْ
أَوْلَاءٌ عَلَيَّ أَتْرَىٰ وَ عَجَلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَىٰ ﴿٨٤﴾ قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ
مِن بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ ﴿٨٥﴾ فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا
قَالَ يٰقَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ
أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُم مَّوْعِدِي ﴿٨٦﴾ قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا
مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا وَلَكِنَّا حَمِلْنَا أَوْزَارًا مِّن زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنَاهَا فَكَذَلِكَ
أَلْقَى السَّامِرِيُّ ﴿٨٧﴾ فَأَخْرَجَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَّهُ خُوَارٌ فَقَالُوا هَذَا
إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَىٰ فَنَسِيَ ﴿٨٨﴾ أَفَلَا يَرَوْنَ إِلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا
وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا ﴿٨٩﴾ وَ لَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِن قَبْلُ يٰقَوْمِ إِنَّمَا
فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي ﴿٩٠﴾ قَالُوا لَنْ
نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَٰكِفِينَ حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَىٰ ﴿٩١﴾ قَالَ يٰهَارُونُ مَا مَنَعَكَ

إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا ﴿۹۲﴾ أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي ﴿۹۳﴾ قَالَ يَبْنَؤُمْ لَا تَأْخُذْ
بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنْ خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ
تَرْقُبْ قَوْلِي ﴿۹۴﴾ قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَمِيرِيُّ ﴿۹۵﴾ قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا
بِهِ فَقَبِضْتُ فَبَيْضَةً مِمَّنْ أَتَى الرَّسُولَ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي
نَفْسِي ﴿۹۶﴾ قَالَ فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ
مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ وَانْظُرْ إِلَى إِلَهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنْهَرِقَنَّهُ
ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا ﴿۹۷﴾ إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ
كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا ﴿۹۸﴾

«وگفتیم) از خوراکی‌های پاکیزه‌ای که روزیتان دادیم بخورید، و در آن طغیان نکنید
پس خشم من بر شما فرود آید. و هرکس خشم من بر او فرود آید بی‌چون سقوط
کرده است.» ﴿۹۲﴾ و من بی‌گمان برای کسی که توبه کرده و ایمان آورده و کاری
شایسته (ی ایمان) انجام داده، سپس راه یافته؛ به‌درستی بسی پوشاننده‌ام. ﴿۹۳﴾ «موسی! چه
چیز تورا از (برابر) قومت (سوی طور) شتابان کرد؟» گفت: «هم اینان بر پی
من‌اند، و - پروردگارم! - سویت شتافتم تا (از من) خشنود شوی.» ﴿۹۴﴾ فرمود: «پس
ما به‌راستی و درستی قومت را پس از (عزیمت) تو آزمایشی آتشبار کردیم، و سامری
آنها را گمراه ساخت.» ﴿۹۵﴾ پس موسی خشمگین (و) اندوهناک سوی قومش بازگشت
(و) گفت: «ای قوم من! آیا پروردگارتان به شما وعده‌ای نیکو نداد؟ آیا پس این مدت
بر شما طولانی بود، یا خواستید خشمی از پروردگارتان بر شما درآید، پس با وعده‌ی
من مخالفت کردید؟» ﴿۹۶﴾ گفتند: «ما به اختیار خود از وعده‌ات تخلف نکردیم، ولی
از زینت‌آلات قوم، بارهایی سنگین همواره بر دوشمان نهاده شد. پس آنها را
افکندیم. پس سامری (هم زینت‌آلاتش را) همین‌گونه بیفکند.» ﴿۹۷﴾ پس برایشان
پیکر گوساله‌ای که نعره (ی گوساله) داشت بیرون آورد. پس گفتند: «این خدای شما و
خدای موسی است.» پس (خدارا) فراموش کرد. ﴿۹۸﴾ پس مگر نمی‌بینند که (گوساله)

سخنی سوبشان بر نمی‌گرداند، و برایشان سود و زیانی ندارد؟ ﴿۸۹﴾ و به راستی بی‌گمان هارون از پیش به آنان گفت: «ای قوم من! جز این نیست (که) شما به وسیله‌ی این (گوساله) مورد آزمایشی آتشین قرار گرفته‌اید، و پروردگارتان به راستی خدای رحمت‌گر بر آفریدگان است، پس از پی من درآیید و فرمانم را پیروی کنید. ﴿۹۰﴾ گفتند: «ما هرگز در پرستشی ماندگار از آن دست بر نخواهیم داشت، تا موسی سوی ما بازگردد.» ﴿۹۱﴾ (موسی) گفت: «هارون! چون دیدی آنها گمراه شدند چه چیز مانع تو شد؟» ﴿۹۲﴾ «که از من پیروی نکنی؟ آیا از فرمانم سر باز زدی؟» ﴿۹۳﴾ گفت: «پسر مادرم! ریش مرا مگیر و نه سرم را، من به راستی ترسیدم که بگویی میان بنی‌اسرائیل تفرقه انداختی، و سخنم را مراقبت نکردی.» ﴿۹۴﴾ (موسی) گفت: «سامری! پس هدف مهم تو (از این کار) چه بود؟» ﴿۹۵﴾ گفت: «به چیزی که آنان به آن پی نبردند پی بردم، پس مشتی از اثر (رسالتی آن) رسول [موسی] را برگرفتم، سپس آن را فرو انداختم (که حق را به چهره‌ی باطل نمودم و با این آنان را از توحید به شرک افکندم) و نفس اماره‌ام برایم اینچنین فریبکاری کرد.» ﴿۹۶﴾ گفت: «پس برو که بهره‌ی تو بی‌گمان در زندگی این باشد که (به هر که نزدیک تو آمد) بگویی (با من) هیچ‌گونه تماسی نیست.» و بی‌گمان برایت وعده‌گاهی است که هرگز از آن بازداشته نخواهی شد. و (اینک) به آن خدایی که پیوسته برایش سر فرود آوردی بنگر. همانا آن را به شدت همی (می)سوزانیم، سپس همانا به خاکسترش همواره تبدیل می‌کنیم، و بی چون آن‌گاه آن را در دریا - غباروار - بسی فرو می‌پاشیم، فرو پاشیدنی (چشمگیر). ﴿۹۷﴾ «معبود شما تنها (آن) خدایی است که جز او هرگز معبودی نیست. و علمش همه چیز را در برگرفته است. ﴿۹۸﴾

آیات ۸۳ تا ۹۸ - «ما أعجلک» پرسشی است از موسی که چرا تنها شتاب زده آمدی؟ در پاسخ گفت: اینان نیز به دنبال من هستند، و این شتاب زدگی من برای خشنودی تو بود، غافل از این که اینان پس از موسی به وسیله‌ی سامری گمراه شدند، موسی هم به هنگام برگشت، آنان را سرزنش نمود که «فأختلتم موعدی» چرا بر حسب وعده به دنبال من نیامدید، این‌ها در پاسخ عذرهای آوردند که هرگز پذیرفته نبود، موسی در این هنگام برابر این اسرائیلیان گمراه شده، به منظور تأدیب آنان نخست سر و ریش

برادرش را کشید که چرا به دنبال من نیامدی؟ او پاسخ داد: ترسیدم بر من ایرادگیری که چرا میان اینان اختلاف افکندی؟ موسی هم عذرش را پذیرفت و بر حسب آیاتی دیگر برای خود و برادرش از خدا پوزش طلبید، آن‌گاه سامری را که همان «شِرونی» عبرانی است مورد بازخواست قرار داد که چرا چنین کردی؟ گفت: مخفیانه کاری کردم که آن‌ها نفهمیدند، به این صورت که بخشی از آثار رسالتی موسی را گرفتم و به دور افکندم تا به این وسیله از ایمان اسرائیلیان بکاهم، و این خود راهی شیطانی است که شخصیتی مورد قبول ابتدا حقی را بپذیرد و سپس آن را فروافکند که این خود موجب سستی دیگران گردد، که حق بر ضد حق، آن را به کلی ناحق می‌کند.

”اثر الرسول“ از آثار رسالتی موسی است و نه - چنانکه گمان شده - خاک پای جبرئیل! که اولاً جبرئیل - برای غیر معصومان، تا چه رسد به کافران - دیدنی نیست، و در ثانی خاک پا ندارد و اگر هم داشته باشد خاک پایش به ویژه برای گمراهان معجزه نیست، و آیا معجزه ربانی برای نقض حق به کار برده می‌شود؟ بلکه این جا رسولی به جز موسی برای اینان پیدا نبود و اثرش هم اثر رسالتی است که سامری بخشی از آن را برگرفت و همان را با تردید و تشکیکی به دور افکند، که این خود اضافه بر جریان تأخیر موسی موجب گمراهی اینان گردید.

كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا ﴿٩٩﴾

این گونه (ما) از اخبار مهم گذشته، بر تو گزینش می‌کنیم، و بی‌گمان تو را از جانب خودمان یادواره‌ای (روشنگر) دادیم. ﴿۹۹﴾

آیه ۹۹ - «لَدُنَّا» که به دلیل جمع بودن صفات هدایت ربانی به صورت جمع آمده است، همگی ربانیت‌های و حیانی حضرت اقدس الهی را دربر دارد و این ذکر و یادواره قرآن، جمع الجمع تمامی این حقایق است، ولی وحی‌های گذشته چنان نیست، و این لَدُنَّیْتِ، این حقایق را در انحصار وحی ربانی دانسته که برخلاف تفکراتی پریشان مانند این که قرآن وحی عقلانی محمدی است هرگز پذیرفته نیست، زیرا قرآن علم مطلق است و کسی جز خدا مطلق نیست.

این جا سه جمع "نَقُصُّ، آتیناک و لدنَّا" مثلثی است که کل حقایق را در قرآن بی کم و کاست ترسیم کرده است.

مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا ﴿١٠٠﴾ خَلِيدِينَ فِيهِ وَ سَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا ﴿١٠١﴾ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ وَ نَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا ﴿١٠٢﴾ يَتَخَفَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا ﴿١٠٣﴾ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا ﴿١٠٤﴾

هر کس از (پیروی) آن روی گرداند، او بی‌گمان روز قیامت باری گران بر دوش می‌گیرد. ﴿۱۰۰﴾ حال آنکه در آن ماندگارند، و روز رستاخیز چه بد باری است برایشان. ﴿۱۰۱﴾ (همان) روزی که در صور: بوق [جهانی با صدای رعد آسای روح افزا] دمیده می‌شود و در آن روز مجرمان را کبودچشم - بدون برگشت - گردآوری می‌کنیم. ﴿۱۰۲﴾ میان خود، پنهانی با یکدیگر می‌گویند: «پیش از این (در برزخ) بیش از ده روز نمانده‌اید.» ﴿۱۰۳﴾ ما به آنچه می‌گویند دانستیم. چون شایسته‌ترین (و) راهوارترینشان می‌گوید: «بیش از یک روز نمانده‌اید.» ﴿۱۰۴﴾

آیات ۱۰۳ و ۱۰۴ - «عشرا» - یا ده شب است یا ده سال - با «یوماً» که یک روز است، از سخنان کافران است که با هم چنین و چنان می‌گویند، چنان‌که در بعضی آیات هم "أو بعض یوم" آمده است، ولی این‌ها هیچ‌کدام درست نیست، و در آیه‌ای دیگر بدون ذکر مقدار از دانایان مؤمن چنین آمده است: "ان لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا" و این قلیت در برابر زمان طولانی آخرت است و نیز "الی یوم البعث" که نه قلیت را تبیین کرده است و نه کثرت را، و در جمع چنان‌که اشاره شد، لبث برزخی در برابر لبث رستاخیز بسیار کم است و نه این گونه که کافران می‌گویند.

وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا ﴿١٠٥﴾ فَيَذَرُهَا قَاعًا

صَفْصَفًا ﴿١٠٦﴾ لَا تَرَىٰ فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا ﴿١٠٧﴾ يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا ﴿١٠٨﴾ يَوْمَئِذٍ لَا تَنفَعُ الشَّفَعَةُ إِلَّا مَنْ أذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا ﴿١٠٩﴾

و از تو درباره‌ی کوه‌ها می‌پرسند. پس بگو: «پروردگارم آنها را (در قیامت) غباری سخت پراکنده خواهد ساخت»، ﴿١٠٥﴾ «پس آنها را پهن و هموار و تهی از گیاه (و تپه) خواهد کرد»، ﴿١٠٦﴾ «نه در آن کژی می‌بینی و نه ناهمواری»، ﴿١٠٧﴾ در چنان روزی (همه‌ی مردم) داعی (حق) را - که هیچ انحرافی برایش نیست - (خواه ناخواه) پیروی می‌کنند. و کل صداها برای (خدای) رحمان فرو کاسته شود. پس هرگز جز صدایی بسی آهسته نمی‌شنوی. ﴿١٠٨﴾ در آن هنگام (و هنگامه)، هیچ‌گونه شفاعتی سود نبخشد، مگر کسی را که (خدای) رحمان اجازه داده و سخنش خدا را پسند آمده. ﴿١٠٩﴾

آیه ۱۰۹ - این آیه سود شفاعت و میانجیگری در تخفیف یا بخشش گناهان را تنها در زمینه‌ی اذن و رضایت خدا دانسته که به شفاعت‌کننده و شخص مورد شفاعت در این باره اجازه می‌دهد، و از سخن هردو در این زمینه خشنود باشند. در جمع «من» هم شافع است و هم مورد شفاعت که هم سخن شفاعت‌گرا نه شافع مرضی خدا باشد و هم سخن خواهان شفاعت.

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ عِلمًا ﴿١١٠﴾ وَعَنْتِ الْأُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا ﴿١١١﴾

آنچه را که آنان در پیش دارند و آنچه را در پشت (سر)شان دارند می‌داند، و (آنان) هیچ‌گونه احاطه‌ی علمی به او ندارند. ﴿١١٠﴾ و همه‌ی چهره‌ها برای آن (خدای) زنده‌ی پاینده‌ی نگهدارنده توجه کردند، حال آنکه بی‌چون آن کس که ظلمی بر دوش داشته زیان کرده است. ﴿١١١﴾

آیه ۱۱۱ - «وجوه» رویکرد همه کائنات است که در کل عنایت و توجهی به حی قیوم دارند - و نه فقط مکلفان - زیرا چنانکه در آیه (۴۴:۱۷) گذشت، همه موجودات پس از آفرینششان، به سوی حق هدایت شده‌اند، و وجه این هدایت، هدایت وجوه و فطرت‌های آنهاست که زیر بنای وجودی آنها می‌باشد، در این صورت، حمل ظلم کاری است برخلاف فطرت‌ها که فراترینش انسان است. چنانکه در آیه «انه کان ظلوما جهولا» (۳۳:) آمده است.

وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا ﴿۱۱۲﴾
 وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا ﴿۱۱۳﴾

و هر کس در حال ایمان کارهای شایسته کند از هیچ ستمی و نه از هیچ کم و کاستی نمی‌هراسد. ﴿۱۱۲﴾ و این‌گونه آن را (به صورت) قرآنی روشن نازل کردیم، و در آن از انواع هشدارها (سخن) آوردیم (تا) شاید آنان تقوا پیشه کنند، یا (این کتاب) یادی (تازه) برایشان ایجاد کند. ﴿۱۱۳﴾

آیه ۱۱۳ - «لعلهم يتقون» که بر مبنای آشکار بودن قرآن و اندازهای آن می‌باشد، پیامد تقوی است و اگر هم تقوی نکنند، این خود یادواره و حجتی علیه آنان است، و بالاخره قرآن نخست ذکر است و در آخر کار موجب تقوی، درست است که یادواره پیش از تقوی است، جز آن که این «ذکرًا» که از تقوی تأخیر افتاده، یادواره‌ای بدون تقوی است.

فَتَعَلَى اللَّهِ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ
 وَحْيُهُ، وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا ﴿۱۱۴﴾

پس بسی بلند مرتبه است خدا، (آن) فرمانروای تمام حق (و حقیقت). و در

(خواندن) قرآن - پیش از آنکه وحی آن به سوی حکم شود (و در رسد) - شتاب مکن، و بگو: «پروردگارم! بر دانشم بیفزای.» ﴿۱۱۴﴾

آیه ۱۱۴ - "و لا تعجل بالقرآن" مانند آیه (۱۶:۷۵): "لا تحرك لسانك لتعجل به" به گونه ای یکسان، حضرت محمد ﷺ را از شتابزدگی در خواندن قرآن مفصل و پیش از وحی تفصیلی آن منع کرده، و این خود دلیل است بر این حقیقت که آن حضرت به هنگام فرود آمدن وحی مفصل قرآن توسط جبرئیل - پیش از وی یا با او - زبان به خواندن قرآن می‌گشوده، و این خود دلیل است بر این که پیش از این، آگاهی اجمالی بر کل قرآن داشته است، چنانکه در آیاتی از قبیل "انا انزلناه فی لیل القدر" و "کتاب احکمت آیاته ثم فصلت" (۱:۷) دلیل بر دو بعدی بودن نزول قرآن می‌باشد که نخست به صورت مجمل و یک جا در شب قدر بر حضرتش نازل شده و سپس در طول بیست و سه سال در جای جای مکه و مدینه با چهره همین آیات تفصیلی بر حضرتش نازل گشته، و پیامبر پیش از آن که بداند تفصیل قرآن نیز مانند اصلش و حیانی است روی علاقه شدید به آن می‌خواسته است پیش از جبرئیل آنها را بخواند، در این زمینه نهی ربانی بیانگر این حقیقت است که معانی و الفاظ تفصیلی قرآن نیز مانند محکم و مجملش و حیانی است، که قرآن در این مثلث صد در صد و حیانی است و هرگز نقطه‌ای از آن ساخته و پرداخته رسول نیست تا چه رسد به دیگران.

در سوره قیامت اضافه بر این مثلث و حیانی، گردآوردن و تألیف کنونی آیات آن را نیز به این گونه که نزد کل مسلمانان است و حیانی خوانده که "ان علینا جمعه و قرآنه" به این معنا که حتی گردآوری آیات و تألیف ویژه آن در اختصاص خداست، و هیچ کس حتی رسول ﷺ تا چه رسد به سایرین، هرگز دخالتی در ترتیب قرآن و تألیف آن نیز نداشته‌اند.

روی این اصل، متن موجود قرآن در سراسر تاریخ اسلام تنها متن وحی است که ترتیب سوره‌ها، آیات، الفاظ، نقاط و حرکات کلاً و حیانی است، که حتی رسول گرامی هم در آن دخالت نداشته بلکه همگی با وحی الهی صورت گرفته است، مثلاً آیه یا آیاتی نازل می‌گشت، سپس دستور نوشتن این‌ها در فلان سوره و بعد یا پیش از

کدام آیه به وحی ربانی مقرر می‌شده است.

”زدنی علماً“ هم زیادت معرفتی رسول گرامی نسبت به آیات مفصلات و ترتیب آن‌ها و هم تداوم و تزیید معرفتی در اثر شناخت و عمل به قرآن است، چنانکه ”و ابد ربک حتی یأتیک الیقین“ معنای دومی را منظور دارد.

این عجله و شتاب پیامبر بزرگوار در اهتمام به خواندن قرآن مفصل درست است که مورد نهی قرار گرفته است. لکن دلیل بر حرمت نیست، بلکه دلیلی است بر محرومیت حضرتش از بیان تفصیلی پیش از وحی آن، و علت این شتاب هم چنانکه اشاره شد اطلاع محوری بر معانی اجمالی قرآن بود، و اکنون هم که جبرئیل آن را می‌خواند چون پیامبر برتر از جبرئیل است و خود علاقه‌ای مفرط به تفصیل سخن وحی دارد، روی این جهت با شتاب می‌خواست که آیات مفصلات قرآنی را تلاوت کند، و اگر پیامبر می‌دانست که قرآن در مرحله‌ی تفصیلیش هم چون اجمالی اش و حیانی و توسط جبرئیل است هرگز این شتاب‌زدگی را هم نداشت. مطلب دیگر این است که این آیات نشان می‌دهد که قلب و ذهن پیامبر فوق العاده قوی بوده است که توانسته در همان شب قدر معارف و مفاهیم قرآنی را دریافت کند.

وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا ﴿۱۱۵﴾

و همانا به راستی پیش از این سوی آدم پیمان بستیم. پس (آن را) فراموش کرد، و برای

او عزمی (استوار) نیافتیم. ﴿۱۱۵﴾

آیه ۱۱۵ - «فَنَسِيَ» که آدم را درباره پیمان ربانی که فریب شیطان را خورد، مبتلای به نسیان خوانده، که بنابراین وسوسه شیطان او را به گناه واداشت، و بالاخره در آیه (۱۲۱) آمده ”و عصی آدم ربّه فغوی“ آدم خدا را عصیان کرد، پس گمراه گردید، ولی در آیه بعد چنین می‌بینیم که خدا به او برگشت نمود و به هدایت رسالتی وی را برگماشت که ”ثم اجتباہ ربه فتاب علیه و هدی“ پس از آن گناه، او را برگزید و چگونه؟ بدین ترتیب که به او برگشت نمود و افزون بر این جریان او را به هدایت رسالتی با

این گزینش موفق گردانید، و چنانکه از آیاتی دیگر نیز رسالت آدم هویدا است، بنابراین هرگونه تأویلی نسبت به گناه آدم، هرگز قابل پذیرش نیست، زیرا جملاتی در آیاتی گوناگون مانند همین آیه به روشنی گواه است بر گناه آدم که این گناه بر حسب آیه مورد بحث، پیش از رسالتش بوده است.

برخلاف آن چه میان کل مفسران عصیان آدم به معنی ترک اولی مشهور است، حتی یک روایت ضعیف هم بر این خیال گواه نیست، و از جمله روایاتی که طبق نص آیه نظر می دهد روایتی است که مأمون خدمت حضرت رضا علیه السلام عرض کرد: یا بن رسول الله شما پیامبران را کلاً معصوم می دانید، پس درباره "عصی آدم ربّه فغوی" چه می گوئید؟ فرمود: این عصیان پیش از عصمت و رسالتش بود، به دلیل "ثم اجتباه ربّه" که خود گزینش رسالتی است، که نخست "فتاب علیه" خدا بر این آدم گناه کار بازگشت نمود، تا موفق به توبه گردد و پس از توبه، حضرتش را به مقام رسالت برگزید.

و این سخن که آن بهشت جای تکلیف نبوده پس عصیان و غوایت هم سرپیچی از تکلیف نیست! با نص عصیان و غوایت مردود است، زیرا اگر تکلیفی نبوده عصیان و غوایت هم معنایی ندارد. وانگهی این نهی مکرر پروردگار از این که از این درخت نخورید، معلوم است خود تکلیف است و آیا آدم غیر مکلف، مکلف شده است؟

البته عالم برزخ و رستاخیز جای تکلیف نیست ولی در دنیا چه زمینش و چه آسمانش برای عاقلان جای تکلیف است و آیا آدم و حوا عاقل نبودند و یا در برزخ و رستاخیز می زیسته اند؟ و فی الجملة با هفت نص قرآنی چنانکه در سوره بقره گذشت، این عمل آدم و حوا قطعاً عصیان، غوایت، ضلالت، زلت و ... بوده است.

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى ﴿۱۱۶﴾ فَقُلْنَا

يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى ﴿۱۱۷﴾

إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَى ﴿۱۱۸﴾ وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا

وَلَا تَضْحَىٰ ﴿۱۱۹﴾ فَوَسَّوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَىٰ
شَجَرَةٍ الْخُلْدِ وَ مَلِكٍ لَا يَبْلَىٰ ﴿۱۲۰﴾ فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لُهُمَا سَوْءَاتُهُمَا وَ طَفِقَا
يَخِصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَ عَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ ﴿۱۲۱﴾ ثُمَّ أَجْتَبَهُ
رَبُّهُ وَ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَىٰ ﴿۱۲۲﴾ قَالَ أَهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ
فَأَمَّا يَا تَبَتُّكُم مِّنِّي هُدَىٰ فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَ لَا يَشْقَىٰ ﴿۱۲۳﴾ وَ مَنْ
أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ
أَعْمَىٰ ﴿۱۲۴﴾ قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَىٰ وَ قَدْ كُنْتُ بَصِيرًا ﴿۱۲۵﴾ قَالَ كَذَلِكَ
أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيَتْهَا وَ كَذَلِكَ أَلْيَوْمَ تُنْسَىٰ ﴿۱۲۶﴾

و چون به فرشتگان گفتیم: «برای (نعمت تعلیمی) آدم (برای خدا) سجده کنید.» پس
(همه) سجده کردند جز ابلیس (که) سر باز زد. ﴿۱۱۹﴾ پس گفتیم: «آدم! بی چون این
(ابلیس) برای تو و همسرت دشمنی (خطرناک) است. زنهار تا شما را از (این) باغ
همواره به در نکند، پس به زحمت افتی.» ﴿۱۲۰﴾ «به راستی برای تو در آنجا این (امتیاز)
است که نه گرسنه می شوی و نه برهنه می مانی.» ﴿۱۲۱﴾ «و (هم) اینکه به راستی در
آنجا نه تشنه می گردی و نه آفتاب زده می شوی.» ﴿۱۲۲﴾ پس شیطان سوبش و سوسه
افکند. گفت: «آدم! آیا تو را بر درخت جاودانگی و ملکی کهنه ناشدنی راه
بنمایم؟» ﴿۱۲۳﴾ پس از آن (درخت ممنوع) خوردند. در نتیجه عورت هاشان برایشان
نمایان شد، و شروع کردند به چسباندن برگ های بهشتی بر (عورت های) خودشان. و
(این گونه) آدم پروردگارش را عصیان کرد، پس گمراه شد. ﴿۱۲۴﴾ سپس پروردگارش او
را برگزید. پس بر او برگشت و (وی را به رسالت) هدایت کرد. ﴿۱۲۵﴾ فرمود: «هر دو از
این (باغ) فرود آید، در حالی که بعضی از شما دشمن بعضی دیگرید، تا اگر برای شما از
جانب من حتماً رهنمودی در رسد، پس هر کس از هدایتم پیروی کند نه گمراه
می شود و نه به رنج می افتد.» ﴿۱۲۶﴾ «و هر کس از یاد من رویگردان شود، در حقیقت
برایش زندگی ای تنگ (و سخت) است، و روز رستاخیز او را نابینا محسور

می‌کنیم» ﴿۱۲۴﴾ گفت: «پروردگارم! چرا مرا نابینا محسور کردی حال آنکه به راستی بینا بوده‌ام؟» ﴿۱۲۵﴾ (خدا) فرمود: «همان‌گونه که نشانه‌های ما برایت آمد پس آن‌ها را فراموش کردی، و امروز (هم) همان‌گونه فراموش می‌شوی.» ﴿۱۲۶﴾

آیات ۱۲۴ تا ۱۲۶ - "مَعِيشَةً ضَنْكاً" که تنگنایی زندگی است برای کل روی‌گردانان از یاد خدا مقرر است، که حتی در دنیا هم با غفلت از خدا که هیچ‌امیدی جز دنیای زودگذر و بی‌پایه ندارند، زندگی را به تنگی و ناامیدی می‌گذرانند، تا چه رسد به روز رستاخیز که کور محسور خواهند شد، گرچه از نظر ظاهری خوشگذرانیهایی دارند، ولی بر پایه بی‌مایه بودن دنیا و این که دوامی ندارد و هر چندگاهی به حق یا ناحق به دست عده‌ای است، خود باطنی بس نگران‌کننده دارد.

«ذکری» که یادی از یادواره‌ای ربانی است تمامی وسایل درونی و برونی آن را در بردارد، چه عبادت رسمی‌اش و چه سایر اعمالی که نشأت گرفته از یاد خداست، و این کور محسور شدن منافاتی با دیدار جهنمیان با یکدیگر از نزدیک و دیداری از بهشتیان از دور ندارد، زیرا زنده شدن در حال کور بودن که هم چشم سرش و هم چشم سِرِّش کور خواهد بود، منافاتی با تداوم عذاب جهنم - که مقتضی دیدار آتش و آتشیان است از طرفی، و مقتضی دیدار بهشت و بهشتیان است دورادور از طرف دیگر - ندارد، و این کوربودن به عنوان آغاز زندگی در رستاخیز خود عذابی است، چنانکه بیان شد نیز برای دیدار اعمال زشت‌شان و دیدار جهنم‌شان و سایر دیدارهایی از این قبیل خود استمرار عذاب است.

در پاسخ این پرسش که چرا مرا کور محسور کردی با آن که بینا بودم؟ می‌فرماید: تو در عالم تکلیف نیز کور بودی، زیرا آیات و نشانه‌های ربانی ما از برون و درونت برای تو پیوسته می‌آمد، ولی آن‌ها را نادیده می‌گرفتی، ما هم امروز تو را نادیده می‌گیریم، به این معنی که هیچ‌گونه رحمتی که مربوط به شایستگان است، بر تو نازل نخواهیم کرد.

وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ، وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ

أَشَدُّ وَأَبْقَى ﴿۱۲۷﴾

و بدین سان هر که را به اسراف [زیاده روی] گراییده و به نشانه های پروردگارش نگروریده سزا می دهیم. و بی چون عذاب آخرت سخت تر و پایدارتر است. ﴿۱۲۷﴾

آیه ۱۲۷ - این همه جزای مسرفان است که در اعمال ناهنجار و اعراض از یاد خدا زیاده روی می کرده اند و به آیات پروردگار ایمان نمی آورده اند.

أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسْجِدِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى ﴿۱۲۸﴾

آیا پس برای هدایتشان کافی نبود که (ببینند) چه اندازه سده ها [نسل ها] را پیش از آنان نابود کردیم که (اینان) در جایگاه هایشان راه می روند؟ به راستی برای بازدارندگان عاقلانه از زشتی ها در این (امر) نشانه هایی (عبرت انگیز) است. ﴿۱۲۸﴾

آیه ۱۲۸ - «نهی» از ریشه نهی است به این معنی که آن رادمردانی که فطرت ها، عقل ها، بینش ها و روش هایی شایسته دارند که از هر بدی باز می دارند، چه فعل منکر و چه ترک معروف، چه درونی اش و چه برونی اش.

وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى ﴿۱۲۹﴾

و اگر سخنی از پروردگارت (برای عذابشان) پیشی نگرفته بود ناگزیر (و ناگزیر هلاکت و) سررسیدی یاد شده لازمی آنها بود. ﴿۱۲۹﴾

آیه ۱۲۹ - این «کلمه» سخن وعید ربانی است که پس از مرگ تحقق می یابد و گرنه این وعید ربانی تکلیف را نیز در برمی گرفت که در جمع عالم تکلیف و جزا یکسان و همگام بودند.

فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ

غُرُوبَهَا وَمِنْ أِنَائِ اَللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ اَلنَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَى ﴿۱۳۰﴾

پس بر آنچه می‌گویند شکیبایی کن و پیش از برآمدن آفتاب و پیش از فرو شدن آن با ستایش پروردگارت (او را) تسبیح گوی، و برخی از ساعات شب و کناره‌های روز را (هم) به نیایش بپرداز، شاید خشنود گردی. ﴿۱۳۰﴾

آیه ۱۳۰ - اشاره‌ای بس لطیف به نمازهای پنج‌گانه یومیه دارد که "قبل طلوع الشمس" برای نماز صبح است و طلوع هم به معنای آغاز درخشش خورشید و پیش از نمودار شدن قرص خورشید است و "قبل غروبها" در رابطه با نماز عصر است که قبل از فرونشستن خورشید مقرر است. در نتیجه نماز عصر پس از آن قضا است. سپس "و من آناء اللیل" نظر به مغرب و عشاء دارد و در آخر کار "اطراف النهار" شاهد کرانه‌های سه‌گانه روز یعنی صبح و ظهر و عصر است، زیرا اطراف جمع طرف و کرانه است. اگر مقصود تنها صبح یا عصر بود "طرفی النهار" می‌فرمود و نه "اطراف النهار". روی این اصل، اطراف سه کرانه روز را شامل است.

"لعلک ترضی" که رسول خدا بر مبنای تسبیح به حمد در بالاترین درجاتش دست کم در این پنج وقت شاید خشنود گردد، خود دلیل است بر این حقیقت که آن حضرت در عین حالت برترین و شایسته‌ترین عبادت نسبت به حضرت اقدس الهی، تمامی امکاناتش را مصروف می‌داشته، باز هم گویی از عبادت خود راضی نبوده که "لعلک ترضی" و نه (انک ترضی) به این معنی که قصور محدود بودن و فقر الی الله خود موجب است که بر محور عبادت‌هایش گویی خشنود نیست، لکن «لعلک» به حضرتش خشنودی داده است.

وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ اَلدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ ﴿۱۳۱﴾ وَأُمْرٌ أَهْلَكَ بِاَلصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَالعَقِبَةُ لِلتَّقْوَىٰ ﴿۱۳۲﴾

و زنهار سوی آنچه همسرانی از ایشان را از آن برخوردار کردیم - (و فقط) زیور زندگی دنیاست، تا ایشان را در آن بیازماییم - هرگز دیدگان خود را (به این ها) مدوز - و روزی پروردگارت خوب و پایدار است. ﴿۱۳۲﴾ و کسان خود را به نماز وادار و خود بر آن شکیبا باش. ما از تو جوای (هیچ‌گونه) روزی‌ای نیستیم. ما به تو روزی می‌دهیم. و فرجام (نیک) برای پرهیزگاری است. ﴿۱۳۳﴾

آیه ۱۳۲ - «اصطبار» به معنی کوشش و کاوش و تحملی زاید الوصف است در امر به صلاه، زیرا وادار کردن دیگران به نماز - آن هم به شایستگی و کمالش - پیامدهایی دارد و این خود دلیل است بر این که در امر و نهی امن از ضرر شرط نیست، مگر آن که این ضرر شرعی بیشتر از نفع شرعی امر و نهی باشد.

وَقَالُوا لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِّن رَّبِّهِ أَوَلَمْ تَأْتِهِم بَيِّنَةٌ مَّا فِي الصُّحُفِ
الْأُولَىٰ ﴿۱۳۳﴾

و گفتند: «چرا از جانب پروردگارش نشانه‌ای برای ما نمی‌آورد؟ آیا و روشنای آنچه در صحیفه‌های نخستین است برایشان نیامده است؟ ﴿۱۳۳﴾»

آیه ۱۳۳ - در پاسخ این پرسش که چرا نشانه‌ای ربانی برای حضرتش نیامده و مقصودشان هم تنها معجزات جسمانی است می‌فرماید: کل گواه‌های روشن از تمامی کتاب‌های و حیانی در این قرآن برای حضرتش آمده است که قرآن خود مشتمل بر کل معجزات و حیانی است تا چه رسد از نظر معانی آن که این پیام آخرین ربانی خود بهترین گواه بر و حیانی بودن آن است و دیگر هیچ .

این «بیینه» که مفرد آمده و در صحف اولی و کتاب‌های و حیانی پیش از قرآن نمودار است مثلی از بینات را تشکیل می‌دهد؛ نخست بیناتی غیر از این کتب و حیانی که آن‌ها را تثبیت کرده، سپس بیناتی درونی که در کل آیات و حیانی الهی خود گواه بر خود است و آنگاه بیینه بشارت‌هایی که در این کتب آسمانی گذشته نسبت به قرآن و رسول قرآن پی‌درپی نمودار است. چنانکه در بشارات عهدین پیش از پنجاه بیینه ذکر شده است.

وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِّن قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا
رَسُولًا فَتَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِن قَبْلِ أَنْ نَّذِلَّ وَنَخْزَى ﴿۱۳۴﴾ قُلْ كُلُّ مُتَرَبِّصٍ
فَتَرَبَّصُوا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَى ﴿۱۳۵﴾

و اگر ما آنان را قبل از آن (رسولان) به عذابی هلاک می‌کردیم بی‌گمان می‌گفتند:
«پروردگارانمان! چرا پیامبری سویمان نفرستادی تا پیش از آنکه خوار و بی‌مقدار و
رسوا شویم از آیات تو پیروی کنیم؟» ﴿۱۳۴﴾ بگو: «همگان در انتظارند. پس (شما هم)
در انتظار باشید. زودا (که) بدانید صاحبان راه راست کیانند و چه کسی (به آن) راه
یافته است.» ﴿۱۳۵﴾

سورة انبياء

سورة انبياء صورتی درخشان از سیرت پیامبران الهی است که بیش از نیمی از آنان با جریاناتی بسیار تلخ - در برابرشان - یاد شده‌اند، مانند ادریس، نوح، ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب، موسی، عیسی، لوط، هارون، داود، سلیمان، ایوب، ذی‌الکفل، ذالنون، زکریا، یحیی و الیاس، و در جمع نیز آیاتی گوناگون بیانگر این حقیقت است که زحمات، لطمات و فضیلت‌های خاتم‌الانبياء ﷺ از همگان بیشتر بوده، و در نتیجه این سوره یادواره‌ای بس عمیق از جریان دعوت پیامبران اولوالعزم و برخی دیگر از بزرگان انبیاء است.

محور بحث در این سوره اصول سه‌گانه توحید، رسالت و معاد بابرهان‌های گوناگون است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ ﴿١﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگیان

برای مردمان، (زمان) حسابشان نزدیک شد، حال آنکه آنان در (زرفای) غفلتی (از حسابشان) رویگردانند. ﴿١﴾

آیه ۱ - اینجا حساب «ناس» را نزدیک دیده، و آیا این «ناس» همان انسانهای زمان آخرین تکلیف هستند که معاصران خاتم الانبیاء ﷺ تا روز رستاخیز می باشند؟ روی این اصل حساب قیامت نسبت به ایشان نزدیکتر از گذشتگان خواهد بود، البته در صورتی که مقصود از «حسابهم» تنها حساب آخرت باشد، و یا مقصود کل نسلهای انسانی است، ولی در این صورت ایشان گذشتگانی از انسانها ندارند، تا حسابشان نزدیکتر از آنان باشد، مگر آنکه «حسابهم» اعم از حساب برزخ و قیامت باشد، که حساب برزخی همگان نزدیک است، ولی حساب قیامت در دو احتمال قبل برای انسانهای نسل اخیر نزدیکتر از دیگران است، و در هر صورت قدر مسلم از این «ناس» همان انسانهای آخرین زمان رسالتند که شامل معاصران رسول الله ﷺ تا قیامت می باشند.

سپس آیا مقصود از «ناس» همین انسانهای روی زمین است، یا انسانهای آسمانی را نیز شامل است، و آیا کلاً مراد از «ناس» کل انسان هاست - اعم از زمینی و آسمانی - یا شامل جنیان نیز می شود؟

«ناس» در لغت از اصل (نوس) به معنی ارتباط - و طبعاً ارتباطی تکلیفی است - بنابراین کل مکلفان جهان آفرینش را شامل است، و بر مبنای همین کلیت نزدیک شدن حسابشان نیز همانگونه بود که گفته شد، و چنانچه مقصود از حساب خصوصی حساب برزخی باشد قطعاً نزدیکتر است، گرچه اگر مراد حساب آخرت باشد باز نزدیک است، بلکه می توان گفت مربع حساب برای کل مکلفان نزدیک است؛ دو حساب در عالم تکلیف، و دو حساب دیگر پس از مرگ.

حساب نخست عالم تکلیف این است که مقارن هر عملی خدا حسابگر آن است، گرچه جزای آن بعضاً در این عالم و بیشتر پس از مرگ خواهد بود، سپس حساب رجعت است، گرچه ویژه سه گروه از مکلفان می باشد، پس از آن حساب برزخ و آنگاه حساب آخرت است، که کلاً شامل همگان می باشد، و اینجا تمامی احتمالات ناس و حساب مورد همین آیه است.

و اکنون که حال غفلت و روی گردانی از حق و حساب را همگانی دانسته، قاعده ای کلی را بیان کرده، مانند "إِنَّ الْإِنْسَانَ لِفِي خُسْرٍ" (۲:۱۰۳) و نظیرش، حال

جای این پرسش است، که آیا هر غفلتی اعراض و روی گردانی از حق است! یا اینکه غفلت قصور است و نه تقصیر.

پاسخ این است که اگر غفلت از روی قصور باشد - بگونه‌ای که حق شناخته نشده باشد - هرگز مورد مذمت هم نیست، و چنین غفلتی اعراض از حق نمی‌باشد، و حال آنکه اینجا غفلت از برای کل مکلفان مورد مذمت است، و گواه بر این حقیقت لفظ «فی» است، که آنان را در ژرفای غفلت قرار داده، و چنین غفلتی طبعاً با شناسائی حق - و با وجود آیات درورنی و برونی ربانی - است که تقصیر است و مورد مذمت. تقصیر هم دارای دو بُعد است، نخست اینکه مکلف از روی تقصیرش از حق و حساب غافل باشد، ولی از آن اعراض نکند، دوم اینکه در ژرفای غفلت از روی تقصیر به سر ببرد، که اینجا نتیجه غفلت اعراض است، چنانکه "فی غفلة" ژرفای آنرا نخست ثابت کرده، و «معرضون» را که نتیجه همین غفلت عمیق می‌باشد به میان آورده است.

و «اقترب» تنها نزدیکی نیست، بلکه نزدیکی با کوشش و کاوش است، زیرا حسابهای مکلفان - با درجاتشان - در بُعد قدرت نافذ ربانی دارای برترین کوشش و کاوش می‌باشد، و اگر بجای «اقترب» (قَرَّب) بود، معنایش این بود که خواه ناخواه - و حتی بدون اراده الهی - حساب آنان نزدیک است، ولی نخست این قرب با اراده الهی است، و در ثانی این اراده، اراده‌ای نافذ می‌باشد.

این «قرب» هم زمانی است و هم به معنای قطعیت، زیرا هر آینده‌ای که قطعی باشد نزدیک است، و بر حَسَب احتمالات گذشته کل مراحل قربها از برای کل مکلفان - بویژه انسان که سرآمد آنان است - محقق می‌باشد.

مَا يَأْتِيهِمْ مِّنْ ذِكْرٍ مِّن رَّبِّهِمْ مُّحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ ﴿٢﴾

هیچ‌گونه یادواره‌ی تازه‌ای از پروردگارشان برایشان نمی‌آید، مگر اینکه آن را

به‌خوبی شنیدند، در حالی‌که ایشان بازی می‌کنند. ﴿٢﴾

آیه ۲ - این آیه پیامدی بسیار بد برای اینگونه غفلت به میان آورده، که هرگونه یاد

واره ربانی برای آنان از پی یکدیگر می آید آنرا می شنوند، ولی به گوش هوش نمی گیرند، زیرا شنیدنشان نیز عادی و خواسته خودشان نیست، که صاحبان وحی در جای جای بر خورد با این غافلان برای غفلت زدائیشان کلام و حیانی را به سختی و بردباری به گوش آنان می رسانند، و لکن اینان همچون کودکان بازی می کنند، و غفلت زده از آن در می گذرند.

"ذکر محدث" - چنانکه اینجا و در آیاتی دیگر آمده - خود دلیل است بر اینکه کلام خدا که ذکر ربانی است مانند سایر افعالش محدث و پدیده است.

و اینجا بنیاد این بحث کلامی، که آیا کلام خدا حادث یا قدیم است، ویران می گردد، درست است که کلمات و حیانی ربانی بر مبنای علم ذاتی اوست، و علم ذاتی هم مانند حیات، قدرت و ذاتش وحدت حقیقی و ازلیت دارد، جز آنکه علم خدا در مرحله کلام و ذکر که یادواره مکلفان است علم ذاتی نیست، بلکه از علوم فعلی حق است، که خود مانند سایر افعال ربانی حادث است.

در هر صورت طبیعت اولی مکلفان این بوده و هست که در ژرفای غفلت و اعراض از یاد واره های ربانی، و در برابر پیامهای و حیانی خدا حالت غفلت، اعراض، مسخره، اعتراض و یاوه گوئی داشته اند، چنانکه در آیه (۵) این وحی آخرین را به تهمت "اضغاث احلام" افتراء و یا شعر گرفته، و از پیامبر بزرگوار ﷺ آیتی همچون آیت پیشینیان خواسته اند.

لَا هِيَّةَ قُلُوبِهِمْ وَأَسْرُوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِثْلُكُمْ
 أَفَتَأْتُونَ السَّحَرَ وَأَنْتُمْ تَبْصِرُونَ ﴿۳﴾ قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ
 وَالْأَرْضِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۴﴾ بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلْ افْتَرَاهُ
 بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوْلُونَ ﴿۵﴾ مَا ءَامَنْتَ قَبْلَهُمْ مِنْ
 قَرِيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ ﴿۶﴾ وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي
 إِلَيْهِمْ فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿۷﴾

حال آنکه دل‌هایشان (از یاد خدا) رویگردان است. و آنان که ستم کردند پنهانی به نجوا برخاستند: «آیا این (مرد) جز بشری مانند شماست؟ آیا پس سوی سحر می‌روید در حالی که شما می‌بینید؟» ﴿۳﴾ (پیامبر) گفت: «پروردگرم (همه گونه) گفتار را در آسمان و زمین می‌داند، و اوست بسی شنوای بسیار دانا.» ﴿۴﴾ بلکه گفتند: «(این‌ها) پاره‌هایی پراکنده از خیالاتی (شوریده) است، بلکه آن را بریافته، بلکه او شاعری است. پس همان‌گونه که پیشینیان [پیامبران پیشین با نشانه‌ای ربّانی] فرستاده شدند، باید برای ما (همانند آنها) نشانه‌ای بیاورد.» ﴿۵﴾ پیش از آنان هیچ مجتمعی - که آن را نابود کردیم - (به آیات ما) ایمان نیاوردند. پس آیا اینان (به نشانه‌ای ربّانی) ایمان می‌آورند؟ ﴿۶﴾ و پیش از تو جز مردانی را که به آنان وحی کنیم گسیل نداشتیم، و اگر نمی‌دانسته‌اید (و نتوانید هم بدانید) پس از یادآوران (کتاب‌های آسمانی) پرسید. ﴿۷﴾

آیه ۷- در این آیه گوئی این پیامبر آخرین صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ راه و روش و بینشش با پیامبران گذشته تفاوت دارد، که حتی اهل کتاب هم نمی‌خواهند او را بپذیرند، روی همین اصل اینجا به این حقیقت تصریح می‌کند که ما پیش از تو جز مردانی صاحب وحی نفرستاده‌ایم، پس از کسانی که اهل ذکر هستند، و به یاد رسالت‌های پیشین می‌باشند، همواره پرسید، که صاحبان وحی همگان، مردانی چون تو بوده‌اند. درست است که مورد فعلی سؤال همان رسالت‌های رجال پیشین الهی است، ولیکن مورد ویژه سخن آن را از عمومیت نمی‌اندازد، زیرا اصولاً سؤال، سؤال از دانایان در صورت نادانی است، هر چه باشد و از هر که باشد، بنابراین در مورد نادانسته‌های اصلی و فرعی بایستی از دانایان شایسته همچنان پرسید، ولی آیا این پرسشها کلیت دارد، بدین معنی که اگر خود بتوانی این نادانی را به دانایی تبدیل کنی که وسایل این دانش در اختیار توست، آیا بازهم باید آن را از دیگران پرسیدی، و توان خود را نادیده انگاری؟ هرگز! زیرا این خود بر خلاف سنت کوشش و کاوش در پی جوئی از حقایق مجهول است، و چنانکه "ان کنتم لا تعلمون" و نه (إن لا تعلموا) بیانگر این حقیقت است، که اگر کینونت و حالت شما شایستگی بدست آوردن مجهولتان بوسیله تفکر و بررسی خودتان در کار نیست، آنگاه جای وجوب پرسش

است و در هر حال دانستنیهای شرعی در قله دانشها باید برای مکلفان بدست آید، که اگر دستشان از این دانشها بکلی کوتاه است، بایستی به نیابت از خودشان آنها را از دیگران بپرسند، و اگر دستشان کوتاه نیست، بلکه امکان بدست آوردن این معلومات در اختیارشان هست - بویژه بدون هیچ حرج و عسری - در این صورت این مجهولات شایسته پرسش از دیگران نیست، مگر در پرتو شور با شایسگان بمنظور تکامل دست آوردهاشان.

بر این مبنا امکان اجتهاد - چه فعلی اش و چه شأنیش - در مسائل اصلی یا فرعی شرعی مجالی از برای تقلید باقی نمی گذارد، که اگر در مسأله یا مسائلی شما با توان اجتهاد و استنباط بالفعل روی این مبنا آنها را هنوز بدست نیاورده اید، و وقت هم دارید باید به کوشش و کاوش خستگی ناپذیری برای دست یابی به آنها پردازید، آری، اگر وقت در آستانه تمام شدن است، و مجهول شما فعلاً لازم است که معلوم گردد ناگزیر از تقلیدی شایسته - در توان خود - می باشید.

واصلاً کاری را که انجامش به دُرستی در امکان انسان می باشد، پرسش و در خواستش از دیگری هرگز شایسته یا بایسته مکلفان نیست، و آیاتی از قبیل "یا ایها الانسان إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ" (۶: ۸۴) گواهی روشن بر این حقیقت است، که انسان همواره باید در کوشش و کاوش از گذشته های خود باشد، مگر در صورت عذر که اینجا نیابت و وکالت پذیراست.

روی این پایه، اصل در معارف ایمانی اجتهاد است، و در صورت "إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ" که عدم امکان عادی آن است - لزوماً - محوّل به تقلید می گردد.

و این اجتهاد خود زدودنی است مستمر، نسبت به تبدیلی ها و بی حالی ها، البته مقصود اجتهاد مطلق و اصطلاح اجتهادی نیست، چنانکه در بحث آیه (۱۸) زمر خواهد آمد.

وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَّا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَمَا كَانُوا خَالِدِينَ ﴿۸﴾ ثُمَّ

صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ فَأَنْجَيْنَاهُمْ وَمَنْ نَشَاءُ وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ ﴿۹﴾

و ایشان را جسدهایی که غذا نخورند قرار ندادیم، و (در زندگی دنیا هم) جاودان نبوده‌اند. ﴿۸﴾ سپس وعده(ی خود) را به آنان راست آوردیم، پس آنها و هر که را خواستیم نجات دادیم، و اسراف‌کنندگان را به هلاکت رساندیم. ﴿۹﴾

آیات ۸ و ۹ - بر خلاف خیال ساده لو حانِ غافل که نیازهای جسمانی را برای پیامبران منافی با رسالتشان می دانسته‌اند می فرماید: ما این پیام آوران را جسدهایی که نیازی به طعام ندارند قرار ندادیم، اینها بشرهایی مانند سایر بشرها نیستند، جز آنکه خالی از هرگونه شرّ و فساد می باشند.

در اینجا قید غذا نخوردن برای اجساد، آنهایی را استثناء می کند که جسّد دارند، ولی طعام نمی خورند، مانند فرشتگان که اجسادشان نورانی است، و هرگز نیازی به طعام ندارند، و یا سایر جسدهایی بی جان همچون جمادات که نیازی به خوردن ندارند.

پس "وما كانوا خالدین" تنها حالت خلود گذشته را از آنان سلب کرده، که این گذشته در آینده زمان تکلیف ویژه زندگی دنیوی است، و روی این اصل خلودهای آینده را انکار نمی کند، مانند خلود ابدی همین بزرگواران و پیروانشان در بهشت که پایانی هم ندارد، و یا خلود ابدی جهنمیانی که پایانش پایان آتش است، و خلود غیر ابدی برخی از اینان که با عقوبت کامل اعمالشان پیش از خاموش شدن جهنم همچنان خاموش می گردند.

لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿۱۰﴾ وَكَمْ قَصَمْنَا مِنْ قُرْيَةٍ
كَانَتْ ظَالِمَةً وَأَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ ﴿۱۱﴾ فَلَمَّا أَحْسَبُوا أَنَّ سَاءَ مَا إِذَا هُمْ
مِنْهَا يَرْكُضُونَ ﴿۱۲﴾ لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَىٰ مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسْكِنِكُمْ
لَعَلَّكُمْ تَسْأَلُونَ ﴿۱۳﴾ قَالُوا يَوَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿۱۴﴾ فَمَا زَالَتْ تِلْكَ
دَعْوَاهُمْ حَتَّىٰ جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَمِدِينَ ﴿۱۵﴾ وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ
وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِعِبَادٍ ﴿۱۶﴾ لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهْوًا لَاتَّخِذُنَهُ مِنْ

لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فَعِلِينَ ﴿۱۷﴾ بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمْ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ ﴿۱۸﴾

همانا به راستی کتابی سویتان نازل کردیم که یاد شما در آن است. آیا پس (از این هم) نمی‌اندیشید؟ ﴿۱۷﴾ و چه بسیار مجتمعاتی (را) که ستمکار بودند در هم شکستیم، و پس از آنها گروهی دیگر (را) پدید آوردیم. ﴿۱۱﴾ پس چون برخورد شدیدمان را احساس کردند ناگهان از آن می‌گریزند. ﴿۱۲﴾ (هان! از آن برخورد) مگر بیزید و سوی آنچه در آن متنعم شدید و به (سوی) مسکن‌هایتان بازگردید، شاید شما مورد پرسش قرار گیرید. ﴿۱۳﴾ گفتند: «ای وای بر ما! ما بی‌گمان ستمگر بوده‌ایم.» ﴿۱۴﴾ پس خواستشان پیوسته همان بود، تا آنان را دروشدگانی (بی‌جان و) خاموشان گردانیدیم. ﴿۱۵﴾ و ما آسمان و زمین و آنچه را میان آن دو است بازی‌کنان نیافریدیم. ﴿۱۶﴾ اگر بر فرض محال بخواهیم بازچه‌ای برگیریم، به راستی آن را از پیش خود اختیار می‌کنیم؛ اگر کننده (ی این کار) بوده‌ایم. ﴿۱۷﴾ بلکه با (نیروی) حق بر باطل (آسیب و نابودی) می‌افکنیم، پس بینی‌اش را به خاک می‌کشاند، پس ناگهان (هم) آن نابود است. و وای بر شما از آنچه توصیف می‌کنید. ﴿۱۸﴾

آیه ۱۸ - اینجا چیره‌گی حق بر باطل و ویران کردن آن و نابودی‌اش مطرح است، و چرا «بالحق» با آنکه «نقذف» خود متعدی و مفعول‌گیر است، و دیگر نیازی به حرف تعدیه ندارد؟ پاسخ این است که اینجا «ب» برای تعدیه نیست، بلکه به معنای سببیت است، که پروردگار بوسیله حق همان حق را بر باطل چیره می‌کند، و باطل را بکلی نابود می‌سازد، و این در صورتی است که حق با تمام چهره نورانی‌اش و باکل حقانیتش نمود کند، و نخست چهره کریه باطل را ناپدید، و سپس آنرا در جا ویران سازد، و این جریان کم‌بیش در دولت‌های ربانی مانند: موسی، داود، سلیمان، خاتم الانبیاء و امیرالمؤمنین (علیه صلوات‌الله) با درجات گوناگون نمودار است، سپس در زمان آخرین در دولت جهانشمول مهدوی (عجل الله تعالی فرجه) صد در صد تحقق خواهد یافت.

وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ

عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ ﴿١٩﴾

و هر که در آسمان‌ها و زمین است تنها برای اوست، و کسانی که نزد او بند [به او نزدیکند] از پرستش وی تکبر نمی‌ورزند، و (هرگز) از آن حسرت نه جویند. ﴿١٩﴾

آیه ۱۹ - "مَنْ عِنْدَهُ" کسانی را منظور دارد که از مقربان عندالله هستند، زیرا «عند» نسبت به حضرتش نه مکانی است و نه زمانی، و نه وصول کلی معرفتی، بلکه منظور مکانیت معرفتی است، بدین معنی که کسانی که نزد خود نیستند، یعنی از ائیت و اُنائیت، خودبینی، خود خواهی و خود راهی و ارسته‌اند، و به فقر الی الله خویش را آراسته‌اند، جُز خدا نمی‌بینند، بجز او را نمی‌خوانند، جز راه او را نمی‌پویند، و بجز خشنودی‌اش نمی‌جویند، ایشانند که هرگز از پرستش او سرباز نمی‌زنند، و شبانه روز بدون خستگی تسبیح‌گویانند، این خود زمینه‌ای است برای اثبات توحید حقیقی، که خدا هرگز جانشینانی در ربوبیت ندارد.

يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ ﴿٢٠﴾ أَمْ اتَّخَذُوا إِلَهًا مِّنَ الْأَرْضِ هُمْ

يُشْرُونَ ﴿٢١﴾ لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلَ اللَّهِ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ

الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿٢٢﴾ لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ ﴿٢٣﴾

شباروز، بی‌آنکه سستی ورزند (تنها او را) تنزیه می‌کنند. ﴿٢٠﴾ یا برای خود خدایانی از زمین اختیار کرده‌اند (که هم) آنان (مردگان را) زنده می‌کنند؟ ﴿٢١﴾ اگر در آن دو [زمین و آسمان] جز خدا، خدایانی (دیگر) بودند، ناگزیر (این خدایان و زمین و آسمان) تباه می‌شدند. پس منزّه است خدا، پروردگار عرش (فرماندهی) از آنچه توصیف (ش) می‌کنند. ﴿٢٢﴾ (خدا) از آنچه می‌کند بازخواست نمی‌شود، و (حال آنکه) آنان (همگان) بازخواست می‌شوند. ﴿٢٣﴾

آیات ۲۲ و ۲۳ - آیه (۲۲) بیانگر نیرومندترین براهین بر وحدت ذات الوهیت است،

نخست «فیها» بمعنای ظرف زمان و مکان نیست، زیرا این دو مانند سایر آفریدگان همگی آفریده اویند، بلکه منظور از «فیها» سلطه ربوبیت است بر جهان آفرینش. "آلهة إلا الله" که با «لو» نفی قطعی شده، تعدد الوهیت را بکلی سلب کرده، که در نتیجه تعدد ربوبیت هم مسلوب است، و ربوبیت الهی هم در انحصار الوهیت است.

«لَفَسَدَتَا» اینجا فساد را نخست در "آلهة إلا الله" می داند، که در صورت تعدد آلهه همینان تباه خواهند بود، و آیا این دو تنها همان آسمانها و زمین هستند، یا خدایانی دیگر با خدا؟ در صورت اول این اشکال وارد است که تعدد آله در صورتی سراز فساد آسمانها و زمین برون می آورد، که این خدایان در علم، حکمت و ربانیت اختلاف داشته باشند، که هر یک را نظری است، و روی این اصل کار و فعالیتی احیاناً مابین با دیگری دارند، که در این مبانیها تباهی جهان آفرینش مسلم است، زیرا این خود وحدت الوهیت و تدبیر است که در تمام شئون خلقت ریشه دوانیده و هرگز تضادی در عالم آفرینش به حساب ذوات آفریدگان وجود ندارد. ولی وحدت در علم، قدرت، حیات و حکمت با کثرت ذاتی منافاتی ندارد.

روی این اساس "فَسَدَتَا" در اصل به آن دو "آلهة إلا الله" نظر دارد، که اگر بر جهان آفرینش سیطره چند الوهیت در کار باشد، هیچیک از این خدایان هرگز خدا نیستند، در نتیجه جهانی هرگز بوجود نخواهد آمد، و اگر هم بوجود آید به تباهی خواهد کشید، زیرا «الله» خود در ذات و صفاتش مطلق است. و مطلق صد در صد تعدد پذیر نیست، نه تنها در مقام الوهیت بلکه در مقام آفریدگان نیز چنان است، مثلاً اگر از آبهای جهان کل ویژگیهای زمان، مکان، مساحت، عمیق، رنگ، مزه و سایر صفات زائد بر اصل آب بودن را - از فرمان - جدا کنیم، که تنها آب بماند و نه چیز دیگر، این آب هرگز تعدد ندارد، زیرا تعدد ذات مربوط است به گوناگونی صفات و با صرف نظر از این گوناگون بودن وحدت ذات محفوظ است.

این مثالی برای آفریدگان است، تا چه رسد به آفریدگار جهان که مطلق بودن و وحدت کلی در آفریدگان فرضی محال است، ولی نسبت به خدا حقیقت است.

اکنون اگر دو خدا فرض کنیم، تا چه رسد به بیشتر، جای این پرسش است که آیا

این دو خدا زمان و مکان دارند؟ پاسخ در باب الوهیت سلبی است، سپس آیا در صفات ذات همچون علم، قدرت و حیات صد درصد برابرند، و در نتیجه در ذات و صفات ذات وحدت حقیقی دارند، پس تعددی هم در کار نیست، یا آنکه برای اثبات تعدد در این میان این فرض پیش آید که هر یک جهتی دارد که دیگری فاقد آن است و هر دو نیز در جهاتی دیگر مشترکند، که این کمالی دارد و آن ندارد و بعکس، و آیا کمال مطلق است یا نقص؟ در هر دو صورت هر یک از این دو آله دارای نقص هستند، و بنابراین هر دو «فسدتا» در اصل لوهیت فاسد و تباهند، بنابراین هرگز وجود و موجودی در کار نیست، روی این اصل «فسدتا» در بُعد نخست راجع به "الهة الأله" است، و در حاشیه اش راجع به زمین و آسمان، یعنی کل آفرینش نیز محال می باشد، اگر هم بر فرض محال دو یا چند خدای فاسد در الوهیت وجود داشته باشند، نتیجه اصلی فساد در این الوهیتها فساد و تباهی در کل جهان وجود است.

بنابراین یا اصلاً خدائی وجود ندارد، که در نتیجه هیچ موجودی، چه خالق و چه مخلوق، موجود نیست، یا - چنانکه روشن است - خدائی وجود دارد، و او همان خدای واحد من جمیع الجهات است، که نه همتایی دارد، نه فرعی، نه وکیلی، نه جانشینی و نه نمونه ای، بلکه الوهیت و ربوبیت در کل جهات ویژه اوست، و سایر موجودات همگان آفریدگان اویند.

براین اساس اینجا جای حقیقتی است که آیه (۲۳) بیانگر آن است، که این خدای واحد هرگز در کارهایش مسئول نیست، و دیگران کلاً مسئولند، و مسئولیت هم بمعنای پرسش است، و هم به معنای خطا، پرسش توبیخی و نه استفهامی تنها از کسی است که ممکن است قصور یا تقصیری داشته باشد، و این هر دو از خدا - که کلاً در تمامی کمالات مطلق است - محال می باشد، ولی دیگران چون مطلق نیستند، و حتی صاحبان وحی که در بُعد علم غیر و حیانی و قدرت و سایر جهات مطلق نمی باشند، دست کم در موضوعاتی قاصرند، و دیگران در جای جای افکار و فعالیتشان بین قصور و تقصیرند.

روی این اصل تنها سؤالی که از پروردگار جهان جا دارد، سؤال استعلام برای

دانستن نادانسته‌هاست، آنهم در حد مصلحت و امکانش، لیکن سؤال چرا چنین و چنان کردی نسبت به حضرتش هرگز موردی ندارد.

أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرٌ مَنْ مَعِيَ
وَذِكْرٌ مَنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ ﴿٢٤﴾ وَمَا
أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا
فَاعْبُدُونِ ﴿٢٥﴾ وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ ﴿٢٦﴾

یا غیر از او خدایانی برای خود برگرفته‌اند؟ بگو: «برهانتان را بیاورید.» این است یادواری هر که با من است، و یادواری هر که پیش از من بوده‌است. (نه!) بلکه بیشترشان حق را نمی‌دانند، پس از آن رویگردانند. ﴿۲۴﴾ و ما پیش از تو هیچ رسولی نفرستادیم، جز (آنکه) سوبش وحی می‌کنیم: «به‌راستی هیچ معبودی جز من نیست، پس تنها مرا بپرستید.» ﴿۲۵﴾ و گفتند: «(خدای) رحمان فرزندی برگرفته.» او منزّه است، بلکه (آنان) بندگانی گرامی شده‌اند. ﴿۲۶﴾

آیه ۲۶ - «ولداً» فرزندانی مانند انسان و فرشتگان و جنیان - و کل فرزندان را چه در بعد ولایت یا منزلت - را در بر دارد، و «عباد مكرمون» برای نفی افترای اینکه فرشتگان و یا دیگر معصومان را خدا به فرزندی برگرفته است نخست باید دانست که کرامت یافتن این بندگان شایسته خدا اعم از فرشتگان یا پیامبران انس و جن و یا سایر معصومان به فرزند بودنشان! نسبت به حضرتش هرگز سازش ندارد، زیرا بندگان کرامت یافته خدا همان بندگان خدایند، نه فرزندان ذاتی اش که از بندگی اش برونند، و نه فرزند خواندگی شان، زیرا اینهم از عبودیت برون است، و اصولاً فرزند خواندگی یا از نظر نیاز است، که حضرتش هرگز نیاز ندارد، و یا از نظر بزرگداشت و امتیاز دادن آنان بر دیگران است، که اینهم اضافه بر مجاز بودنش در صورتی درست است، که حقیقتش - یعنی فرزند ذاتی بودنشان - برای او ممکن باشد، و در صورت امکان هم این خود بر خلاف کرامت این بزرگواران می باشد، و چنانکه گفتیم

کرامت‌های بندگان در درجات عبودیتشان می‌باشد، که هر اندازه گام‌هایی بلندتر در عبودیت خدا بر دارند بندگان نیز افزون‌تر است.

این "عباد مکرمون" با آیه بعدی چهار ویژگی برای معصومان - که احیاناً فرزندان خدا نامیده شده‌اند - بیان داشته است؛ نخست «عباد» که رنگ عبودیتشان همچنان پابرجاست، و نه «عبید» که خواه ناخواه بنده و آفریده اویند، بلکه اینان بندگان متعبدند، دوم کرامت یافتگان، که افزون بر کرامت عبودیتشان خدا نیز به آنان کرامتی بیشتر در عبودیت عنایت فرموده، و چنانکه گذشت "عند ربک" می‌باشند، که از مقربان ویژه خدایند، و چون این کرامت از نظر ربانی مطلق است، اینان نیز در میان مکلفان دارای کرامت مطلقه ربانی می‌باشند، که عبارتاً آخری عصمت است، سوم در هیچ سخنی - چه لفظی و چه معنوی و عملی - بر او پیشی نمی‌جویند، که اینهم مقتضای کرامت عبودیت است، و چهارم اینکه اعمالشان تنها به امر او است، و چنانکه در آیه (۶:۶۶) در باره فرشتگان آمده، هرگز از دستور خدا سرپیچی نمی‌کنند، و آنچه مأموریت یافته‌اند انجام می‌دهند.

لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ ﴿٢٧﴾

در سخن بر او پیشی نمی‌گیرند، حال آنکه تنها به دستور او عمل می‌کنند ﴿٢٧﴾

آیه ۲۷ - اینجا هم عصمت این بزرگوران روشن است، و هم اختیارشان، که اگر کارهایشان در نفی و اثباتشان اختیاری نبود، عصمت و پیشی نگرفتن آنها برگفته خدا، و عملشان به امر او - که همه اختیاری است - معنایی نداشت، و اصولاً عملی که به وحی و اراده الهی انجام گیرد همچون فکر، علم، و عقیده‌ای این چنینی کلاً ربانی است.

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ أَرَادَتْ وَ هُمْ مِّنْ

خَشِيَّتِي مُشْفِقُونَ ﴿٢٨﴾

آنچه پیش رویشان و آنچه پشت (سر)شان است می‌داند، و جز برای کسی که (او) رضایت داد شفاعت نمی‌کنند، حال آنکه از بیم او با تعظیم (وی) هراسانند. ﴿۲۸﴾

آیه ۲۸ - و اینجا علم محیط الهی را بعنوان آنچه در برابرشان و پشت سرشان وجود دارد معرفی کرده؛ نخست در برابرشان که شامل حال و آینده آنان است، و پشت سرشان که همه گذشته‌هاشان را در بر دارد، چه دانسته‌های آنان و چه مجهولاتشان، سپس پنجمین منزلت در بُعد عصمت و عبودیتشان با این حقیقت نمودار است، که هرگز برای کسی شفاعت و میانجیگری نمی‌کنند، مگر آنکه مورد رضایت حضرت حق باشد، و این خود مشتمل بر د و حقیقت است؛ نخست اثبات مقام شفاعت برای این معصومان، سپس اختصاص همین شفاعت به کسانی که مورد رضایت پروردگارند، یعنی آنانکه در هر صورت موحدند، موحد زندگی کرده‌اند، و موحد مُرده‌اند، و اگر هم گناهی مرتکب شده‌اند برای خودشان ناخوشایند بوده‌است، چنانکه در حدیث رضوی است که "من ارتضی" به همین معناست، و در عین حال که این حضرات دارای مقام والای شفاعت می‌باشند، در آخر کار در برابر حق با کمال احترام و حُبّ هراسناکند، هراسناک از جریان‌های خودشان، که در عین عصمت می‌ترسند.

توضیحاً اینکه این هراس نسبت به خودشان هرگز در بُعد عصیان فعلی یا امکان آن نیست، زیرا مقام عصمت ربانی در برخی از بندگان خدا نگرهبانی ویژه خداست در زمینه نگرهبانی خودشان، بنابراین هرگز خوفی از این دو جریان ندارند، بلکه هراسشان ویژه فقر محض و ناچیزی ایشان در برابر خداست، که اصولاً برای وجود و نمودشان در برابر خدا - در عین عبودیت معصومان خودشان - بسی شرمنده‌اند، و نسبت به عباداتی که انجام می‌دهند نیز در برابر حضرتش خجل‌اند، گرچه توان بیش از آن را هم ندارند، لیکن هم بر ناتوانیشان و هم ناشایستگی عباداتشان نسبت به حضرتش شرمسارند، و این شرمندگی خود عمق عبودیت است، هم در اصل نمود وجودیشان و هم در عبادت‌هایشان.

وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِّنْ دُونِهِ، فَذَلِكُمْ نَجْرِي بِهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي

الْظَّالِمِينَ ﴿۲۹﴾

و هرکس از آنان بگوید: «بی‌گمان من خدایی غیر از او هستم» پس آن گمراه دور را در دوزخ کبیر می‌کنیم. (آری) سزای ستمکاران را این‌گونه می‌دهیم. ﴿۲۹﴾

آیه ۲۹ - اینجا در عین حال بر فرض محال اگر یکی از ایشان بگوید من خدائی جز خدای حقیقی هستم، جزایش جهنم معرفی شده، و اگر ایشان به هر یک از دو جهت گذشته فرزندان خدا باشند، خود جانشینان اویند، و شایستگی خدایی را دارند، و یا بالأخره فرزند اگر هم خطایی کند چندان مورد بازخواست پدر نیست، تا چه رسد که به جهنم در آید، و در آیاتی از قبیل (۹۹ و ۱۰۰) همین سوره آمده است که بت پرستان و بت‌هایشان گیرانه‌های جهنم هستند، و اگر ایشان خدا بودند اهل جهنم هم نبودند.

أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا
وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ ﴿۳۰﴾

آیا و کسانی که کافر شدند ندانستند که آسمان‌ها و زمین هر دو به هم پیوسته بوده‌اند، پس ما آن دو را از هم جدا ساختیم، و هر چیز زنده‌ای را از آب نهادیم؟ آیا پس (از این هم) ایمان نمی‌آورند؟ ﴿۳۰﴾

آیه ۳۰ - «واو» در «وَلَمْ يَرِ» عطف است به معطوفی معروف، همچون نگرستن در خود و در آفاق جهان بگونه‌ای کلی، و «الذین کفروا» که در اینجا مورد توییح هستند کل کافران تاریخ در مثلث زمان را شامل است، و نه گروهی خاص، مانند کانت، لاپلاس فرانسوی و بوفون آلمانی اختصاص ندارد، بر خلاف خیال غرب زده‌ای همچون طنطاوی که فرضیه آنان را بر مبنای جدا شدن زمین از خورشید اصلی مسلم دانسته، و این آیه را مربوط به آنان پنداشته، بدین معنی که: آیا اینان نمی‌دانند که خورشید و زمین به هم پیوسته بوده‌اند، و ما زمین را از خورشید جدا ساختیم، که اینجا بر خلاف موازین ادبی و لغوی این فرضیه ناکام را بر این آیه تحمیل کرده که «لَمْ

یَرَوَا" ماضی را به آینده این سه نفر افکنده، "والذین کفروا" را ویژه آنان دانسته، و آسمانها را بمعنای خورشید گرفته، و زمین را هم همین زمین، و انشقاق این دو را بمعنای اشتقاق گرفته، که انشقاق ایندو جدایی از یکدیگر است، ولی اشتقاق جدایی یکی از دیگری است، و این انشقاق را نیز بمعنای جدا شدن زمین از خورشید گرفته، و به خیال خدمتی والا به قرآن شریف خیانتی بس جاهلانه و رکیک به آن نموده است.

اینجا باید پرسید که چرا این ماضی مضارع شده، و چرا کافران که مثلث تاریخ بویژه گذشتگان را شامل است در انحصار این آیندگان دانسته، و چرا - که آسمانها را بخش نخستینش مشتمل بر میلیاردها کهکشان است - در انحصار خورشید دانسته، که قطره‌ای است از یکی از اقیانوسهای ستارگان، و چرا گسستن این دو از یکدیگر را به معنای گسستن و تولد زمین از خورشید دانسته؟ و حال آنکه - چنانکه در (۷:۱۱) گذشت و در آیات (۹:۴۱-۱۲) به تفصیل خواهد آمد - بعد از این فرضیه از نظر علم هم ثابت شده که بر مبنای آیات فصلت آفرینش زمین پیش از کل آسمانها و ستارگان بوده است.

اینجا آسمانها و زمین عبارت أخرای کل جهان آفرینش است، که نخست یکرنگ و یکجا بوده‌اند، چنانکه آیه (۷:۱۱) بیانگر این است، که همان ماده نخستین باشد، و همچنان تاملتهای مدیدی پیوند و همسنخ بوده‌اند، سپس با انفجاری مهیب از یکدیگر جدا شده‌اند، و در نتیجه این زمین و زمین‌های دیگر، و گاز آسمانی که سپس تبدیل به آسمانها و کهکشانشان و ستارگان گشت بوده است، این فتق و گسستن نخستین است از رتق و پیوستگی نخستین، سپس گشایش آسمان که «دخان» و گازش هفت بخش شد، و تبدیل به میلیاردها کهکشان و ستارگان گردید، و پیش از آن زمین بود که همان ماده نخستین انفجار زمینی تبدیل به هفت زمین شد، و در سومین بار دربهای آبهای آسمانی به روی زمین باندازه کفایتش گشایش یافت، و زمین هم در اثر این آبها گشایشی برای روئیدن نباتات و رشد حیوانات و انسانها یافت، و بالاخره گشایشهایی پس از بستگی‌هایی از پی یکدیگر برای زمین‌ها و آسمانها پدید آمد، که هنوز هم بر حسب آیه (۴۷:۵۱) در گسترش‌اند که: آسمان را با

نیروهایی بنا کردیم و پیوسته در حال وسعت دادن آن می باشیم: (نظریه توسعه).
 ذیل آیه مورد بحث بیانگر این حقیقت است که همه زندگان از آب آفریده شده اند، و این آب ماده نخستین است، که در سوره هود به نام آب مبداء آفرینش معرفی شده است، زیرا آن آب مبداء تمام آفریدگان اعم از زندگان و مردگان است، پس اینجا آبی ویژه است که برای ایجاد و ادامه زندگی زندگان خوانده شده، و این "کل شیء حی" تمامی زندگان را از نباتات، حیوانات، فرشتگان و انسانها در بر دارد، که همگان آفریده شده از همین آب، و استمرار وجودشان نیز از این آب است، گرچه گروهی از آنان از آب نطفه بوجود آمده اند، و گروهی دیگر همچون فرشتگان تولدی ندارند، که نطفه ای در کار باشد، پس از اینجا بدست می آید که همه زندگان بر خواسته و ادامه یافته از این آب - ماده نخستین جهان - هستند، گرچه این دو جریان در این میان گوناگون است.

وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَعَلَّهُمْ
 يَهْتَدُونَ ﴿۳۱﴾

و در زمین کوههایی استوار نهادیم تا مبادا (زمین) آنان [مردمان] را سرنگون سازد،
 و در آن راههای سرایشب فراخ پدید آوردیم، شاید راه یابند. ﴿۳۱﴾

آیه ۳۱ - "ان تمید بهم" - که به معنای نگهبانی انسانها از پرتاب شدن آنان است - دلیلی است بر حرکت زمین، و «رواسی» به معنای کوههای بلندی است که سر در آسمان کشیده، و پایه هاشان در اعماق زمین استوار است، و در حقیقت سکائی برای این کشتی متحرک در فضای جهان معرفی شده اند، که سر نشینان این کشتی را از غرق شدن نجات می دهند.

وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ ﴿۳۲﴾

و آسمان را سقفی محفوظ (از سقوط و دستبرد شیطانها) قرار دادیم، در حالی که

آنان از نشانه‌های آن رویگردانند. ﴿۳۳﴾

آیه ۳۲ - اینجا آسمان را سقفی محفوظ دانسته که هم از سقوط و ویران شدن محفوظ است، و هم از شیندن وحی ملاء اعلی برای شیطانها، چنانکه برحسب آیاتی چند این حقیقت نمودار است.

محفوظ بودن سقف آسمانی در دو بُعد است: نخست نگرهبانی از سقوط کونی کل آسمانها که همچنان فضای ممتد آسمانهای هفت‌گانه و ستارگانش - و نیز سر نشینانش - کلاً از سقوط در جو در امانند، و چنانکه زمین ما نیز در عین حرکات راهوارش از سقوط محفوظ است، این حفظ نخستین می باشد که مربوط به کل جهان خلقت است، سپس حفظ مقام وحی است که برحسب آیاتی در ملاء اعلی - یعنی بالاترین جایگاه فرشتگان وحی - این وحی ربانی نیز از سقوط محفوظ است، بدین معنا که شیطانهایی که به آن جایگاههای وحی تجاوز کرده و می‌کنند، تا وحی‌های ربانی را بشنوند، با نیزه‌های آتشین پرتاب می شوند، روی این اصل "سقفاً محفوظاً" در بُعد نخست آسمانها و ستارگانشان را در بر دارد، و در بُعد دوم تنها آسمان وحی بر فرشتگان در بالاترین جایگاههای آسمانی است.

اینجا مثلی برای نگرهبانی آسمان تصور می شود، که اضافه بر این دو جریان، جریان سقوط سرنشینان کراتی آسمانی است، که اینان نیز همچون آسمان و کراتش از سقوط محفوظند.

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ

يَسْبَحُونَ ﴿۳۳﴾

و اوست آن کس که شب و روز و خورشید و ماه را پدید آورده است، هر یک در

گردشگاهی (فضایی، میان ستارگان) شناورند. ﴿۳۳﴾

آیه ۳۳ - اینجا "کل فی فلك یسبحون" هر یک از شب و روز و خورشید و ماه را شناوری در جاده‌ای فضائی معین خوانده که خود دلیل است بر حرکت زمین و خورشید و ماه، چنانکه همین تعبیر در سوره (یس) پس از زمین و خورشید و ماه

آمده است.

«یسبحون» - که ضمیر جمع ویژه ذوی العقول است - اینجا بجای (یَسْبَحُونَ) - که برای غیر ذوی العقول است - آمده، زیرا گرچه این یادشدگان دارای عقل و کنترل عقلی نیستند، اما حرکت دهنده اینان - در شناوری مستمرشان در این فضای بیکران - آفریننده کل عقول و عاقلان است، روی این جهت از هر عاقلی از عقلا در این حرکت عاقلترند، که تقصیر و قصوری هم در حرکاتشان به اراده رب العالمین ندارند. این شب و روز و خورشید و ماه انحصاری به شب و روز زمین، و این خورشید و ماه مربوط به زمین ندارد، بلکه «ال» در این چهار مورد برای جنس است، که کل شبها و روزها، خورشیدها و ماههای کل جهان آفرینش را در بر دارد.

وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِن مِّتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ ﴿۳۴﴾

و پیش از تو برای هیچ بشری جاودانگی (در دنیا) قرار ندادیم. آیا اگر تو از دنیا بروی پس (از تو) آنان جاودانند؟ ﴿۳۴﴾

آیه ۳۴ - در این آیه خلود و زنده ماندن رسول الله ﷺ را همچون گذشتگان سلب کرده، و بر خلاف رأی عمر بن خطاب که پس از رحلت حضرتش مرگش را انکار می کرد، ابوبکر به منبر رفت و با خواندن این آیه او را تکذیب نمود. اینجا "فهم الخالدون" گواهی است بر معنای خلود که بی پایانی نیست، بلکه دوامی است در زندگی، و اینجا مقصود عمری بیشتر از برای اینان از عمر رسول خداست، و در جای جای قرآن این حقیقت با ادله لغوی و غیره به اثبات رسیده که معنای خلود همین است.

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبَلُوكُم بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً وَ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ ﴿۳۵﴾

هر نفسی [کسی] چشندهی مرگ است. و شما را در حال آزمون با بد و نیک بسی گیرودار می کنیم، و تنها سوی ما بازگردانیده می شوید. ﴿۳۵﴾

آیه ۳۵ - در این آیه چشیدن مرگ برای هر نفسی مقرر گشته، و آیا ذات اقدس حق هم که احیاناً از خود تعبیر به نفس کرده، مانند "یحذركم الله نفسه" (۲۸:۳) و "ولا أعلم ما فی نفسك" (۱۱۶:۵) نیز مشمول این مرگ کلی است!

پاسخ این است که اولاً خدا برحسب ادله عقلی و نصوص آیاتی چند هرگز مُردنی نیست، و ثانیاً نفس مضاف بانفس غیر مضاف متفاوت است، نفس مضاف به معنای خود است، و چنانکه دیگران خود ند، خدا نیز خود است، گرچه احیاناً این مضاف به معنای دوگانگی آمده، که مقصود از نفسك مثلاً روح انسان یا نفس اماره انسان و یاسایر جهاتش می باشد، ولیکن در ذات خدا هیچگونه دوئیت و ترکیبی وجود ندارد تا «نفسك» به معنای دومین باشد، بلکه همان معنای نخست که (خودت) و (خودش) است می باشد، ولیکن نفس مفرد و غیر مضاف کل جانداران از آفریدگان را در بر دارد، و هیچگاه این نفس مفرد نسبت به خدا استعمال نه شده است.

اینجا چشیدن مرگ برای تمامی زندگان آفریده شده حقیقتی استثناء ناپذیر معرفی شده، با این تفاوت که گروهی دارای چندین مرگ هستند؛ از دنیا به برزخ، از برزخ به رجعت، از رجعت مجدداً به برزخ و سپس به قیامت، و در قیامت نیز جهنمیانی که استحقاق بهشت ندارند کلاً می میرند، ولی گروهی ویژه برحسب آیه "الا من شاء الله" (۳۹:۶۸) انتقالشان از برزخ به قیامت با مرگ نیست، ولی شامل مرگهای سایرین نیز هست، بجز مرگ جهنمی که از آن مبرا هستند، و گروهی از بهشتیان هستند که رجعت هم نمی کنند، پس مرگ پس از رجعت را نیز ندارند.

اصولاً چهار جریان در انتظار کل زندگان می باشد، که به ترتیب زنده شدن نخستین، مرگ، صعقه و بیهوشی، و در آخر کار صعقه دوم که عامل زنده کردن برای قیامت است، و باید دید که آیا مرگ و صعقه برای همگان یکجا خواهد بود "الا من شاء الله" یا آنکه مرگ پیش از صعقه است؟ شاید پاسخ این باشد که چون مرگ فروتر و صعقه فراتر است، در دو زمان تحقق می یابند؛ نخست مرگ همه زندگان است، که از جمله آنان فرشتگان می باشند، سپس صعقه و بیهوشی است که "الا من شاء الله" از آن مستثنا هستند، اکنون اگر فرشتگان نیز مشمول این استثناء هستند، همانند دیگر

ویژگان بیهوشی شامل حالشان نخواهد بود، ولی مشمول "کل نفس ذائقة الموت" هستند، چون مرگ بابهوشی تفاوت دارد، و کسانی که در قیامة الاماته هنوز نمرده‌اند نخست می‌میرند، و سپس بی فاصله یا به فاصله‌ای کم یا زیاد مشمول صعقه و بیهوشی می‌شوند.

از آیاتی چون "ومن وراء هم برزخُ الی یوم یبعثون" (۱۰۰:۲۳) نیز چنان می‌نماید که نخست مرگ شامل همگان می‌گردد، و سپس جریانی فراتر که بیهوشی است گریبانگیرشان می‌شود.

مرگ به خودی خود که جدائی روح از بدن است، مقتضی این حقیقت کلی است که همگان حتی فرشتگان دو بُعدی هستند که دارای روح و بدن می‌باشند، زیرا روح به تنهایی برایش مرگ متصور نیست، چون مرگ به معنای جدائی بخش زنده زندگان از بخش مرده آنان است، که زنده همان روح و مرده همان بدنشان می‌باشد، ولی صعقه می‌تواند به تنهایی گریبانگیر روح شود که روح چه داخل بدن و چه بیرون از آن بیهوش گردد، و "إلا من شاء الله" چون صعقه ندارند، و تنها مرگ شامل حال تمامی آنان می‌شود، ناگزیر همه دارای دو بُعد روح و بدن هستند، البته بدنها گوناگون اند: مانند بدن دینوی، برزخی، و بدنی هم برای فرشتگان که نمی‌دانیم چگونه است.

بنا بر این «گم» در «نبلوکم» و «انتم» در «ترجعون» شامل کل این نفوس است که با زشت و زیبا یا مناسبتها و تناسبهای گوناگون مورد آزمون می‌باشند، چه معصومان و عادلان و چه دیگران.

وَ إِذَا رَأَىٰكَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أَهَذَا الَّذِي يَذْكُرُ
 ءِٰلِهَتَكُمْ وَ هُمْ بِذِكْرِ الرَّحْمٰنِ هُمْ كٰفِرُونَ ﴿٣٦﴾ خَلِقَ الْاِنْسٰنُ مِنْ عَجَلٍ
 سَآوِرِكُمْ ءِٰیٰتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُوْنِ ﴿٣٧﴾

و هنگامی که تو را - کسانی که کافر شدند - بنگرند، جز (به) مسخره‌ات بر نگیرند.
 (گویند): «آیا این همان کس است که خدایانتان را (به بدی) یاد می‌کند؟» حال آنکه

آنان خودشان، به خدای رحمان کافرنند. ﴿۳۶﴾ انسان از شتابی آفریده شده است. به زودی آیاتم را به شما نشان می‌دهم، پس بر من (در نشانگری این آیات و عذاب) شتاب نمی‌کنید. ﴿۳۷﴾

آیه ۳۷ - «عَجَل» که مصدر و به معنای شتاب است، آفرینش کل انسانها را به همین حالت در برگرفته، چه انسان نخستین که با کلمه «کُن» شتابان آفریده شده، و چه سایر انسانها که آغاز خلقتشان همان منی هاشان است که به شتاب از هر دوی زن و مرد در یک جا جهیده و با هم آمیخته می‌گردند، و این شتاب به حدی است که بجای عاجل که اسم فاعل است «عَجَل» آمده که مصدر است، و گوئی این جریان خود یک شتاب است و نه تنها شتاب دار، و به همین جهت خمیر مایه و سرشت انسان شتابزدگی است، درست است که عجله در خیر به از خیر بی عجله است، و عجله در شرّ بدتر از شرّ بی عجله است ولی در هر صورت این عجله تکوینی همه گانی است.

وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۳۸﴾

و می‌گویند: «اگر راست می‌گویید، این وعده (ی قیامت) کی خواهد بود؟» ﴿۳۸﴾

آیه ۳۸ - این پرسش که اگر راستگو بوده‌اید بگوئید که وعده رستاخیز کی است، سخنی بسیار نامربوط است، زیرا صدق وعده هرگز ملازمی بآدانستن زمان آن ندارد، و گهگاهی است که دانستن زمان وعده هرگز دارای مصلحت نیست، مانند زمینه‌های آزمایش که بالاترینش آزمایش در انتظار رستاخیز است، چنانکه برحسب آیه (۴۰) این هنگامه ناگهان گریبان همگان را می‌گیرد.

لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا حِينَ لَا يَكْفُونُ عَنْ وُجُوهِهِمُ النَّارَ وَلَا عَنْ ظُهُورِهِمْ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿۳۹﴾

کاش آنان که کافر شده‌اند آن هنگام (و هنگامه) را می‌دانستند، که اینان آتش را نه از چهره‌هاشان و نه از پشت‌هاشان باز نمی‌دارند، و نه ایشان یاری می‌شوند. ﴿۳۹﴾

آیه ۳۹ - «(وجوههم) توجهات و اتجاهات ناری، و «ظهورهم» هم اعتمادهای ناری است که کل توجهات و اعتمادات آتشین را در بر دارد.

بَلْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ﴿۴۰﴾ وَلَقَدْ
أَسْتَهْزِئَ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ
يَسْتَهْزِئُونَ ﴿۴۱﴾

بلکه (آتش) ناگهان به آنان در می‌رسد؛ پس ایشان را بهت‌زده می‌کند؛ پس نه می‌توانند آن را از خود برگردانند، و نه آنان مهلت داده می‌شوند. ﴿۴۰﴾ و بی‌گمان پیامبرانی پس از تو (نیز) همانا ریشخند شدند. پس کسانی که آنان را مسخره می‌کردند، آنچه که آن را به ریشخند می‌گرفتند. بحق گریبان‌شان را گرفت. ﴿۴۱﴾

آیه ۴۱ - از جمله استهزاهای منحرفان نسبت به پیامبران پیشین نسبت‌های ناروایی است که کتاب‌های تورات و ملحق‌اتش به این بزرگواران داده.^۱

۱. در (اعداد ۱۲:۲۰ و ۱۴:۲۷، ۲۰) صریحاً به موسی و هارون نسبت داده است که: «بخدا ایمان نیاورده و از امرش تخلف نموده و او را در حضور بنی اسرائیل تقدیس و تجلیل نکردند!»

عجائب حالات انبیای، تورات در تبلیغ رسالت

تورات اضافه بر انحرافات که به انبیای خدا نسبت می‌دهد، در تبلیغ رسالت نیز مأموریت‌هایی برای آنان ذکر کرده که به نادانترین و رذلت‌ترین افراد عادی هم نمی‌توان نسبت داد در (اشعیاء ۴۰: ۱-۴) گوید: «خدا اشعیای پیامبر را امر نمود که سه سال در میان مردم پا برهنه و عریان گردش کند، تا برای مردم مصر و حبش حجت الهی بوده، و به آنان بگوید، با همین رسوایی پادشاه آشور امیران مصر را روانه خواهد کرد».

و در حزقیال گوید: «خدا پیامبر خود حزقیال را امر نمود که نان خود را با فضلۀ انسان طبخ نموده در جلوی چشم بنی اسرائیل بخورد؛ تا بدانند که آنها نیز نان خود را بدین منوال خواهند خورد، حزقیال پس از چندی بسوی خدا تضرع کرده گفت: من از کودکی تاکنون اشیاء پلید و ناپاک نخورده‌ام، آنگاه خدا فرمود بجای فضلۀ انسان فضلۀ گاو بمصرف رسان (حزقیال ۴: ۱۶-۱۲) و برای اینکه به اهالی اورشلیم وانمود سازد که: ثلث آنان از گرسنگی خواهند مرد، و ثلث آنها با شمشیر قطعه قطعه شده، و بقیه طعمه آتش خواهند شد حزقیال را دستور داد تیغ

دلایلی بگیرد و تمامی سر و ریش خود را بتراند آنگاه ثلث آنرا بر باد دهد و ثلث آن را با تیغ ریز ریز نموده و بقیه را در میان شهر بآتش بسوزد (حزقیال ۵: ۵۱-۵۰)»
 و به هوشع پیامبر فرمود چون زمین زنا کرد، تو نیز روانه شده برای خویش زن زانیه و اولاد زناکار اختیار کن (هو شع ۲:۱)
 و همانگونه که خدا بنی اسرائیل را در حالیکه بخدایان غیر روی آور شده‌اند دوست می‌دارد تو نیز زن زانیه‌ای را که محبوبه رفیق تو باشد دوست بدار (هو شع ۱:۳)

شراب و عهدین

حضرت مسیح شراب می‌سازد؟!

از جمله موارد تحریف عهدین موضوع تجویز میگساری و استعمال و ساختن نوشابه‌های الکلی است که قرآن آنرا عمل شیطان و موجب افروختن آتش کینه و گناهی بس بزرگ شمرده است.
 و با این وصف علمای یهودیت و نصرانیت برای تحلیل این ماده فساد، آیاتی بعنوان تجویز آن در کتب مقدسه پیامبران افزوده‌اند، و حتی جرأت نموده و استعمال آنرا بانبیاء بزرگ خدا نیز نسبت داده‌اند.
 از جمله نخستین معجزه حضرت مسیح را که موجب گرویدن حواریین به آن حضرت شده شراب کردن آب معرفی نموده‌اند.

چنانکه در (یوحنا ۲: ۱-۱۱) گویند: (۱) در روز سوم در قانای جلیل سوری واقع شد و مادر عیسی در آنجا بود (۲) و هم عیسی و شاگردانش را در آن عیش خوانده بودند (۳) و چونکه شراب کم شد مادر عیسی وی را گفت که شراب ندارند (۴) و عیسی به او گفت که ای زن مرا با تو چکار است هنوز وقت من نرسیده است (۵) و مادرش بخادمان گفت هر چه بشما بفرماید عمل نمائید (۶) و در آن خانه شش کوزه سنگی بود که برای طهارت یهودیان گذارده بودند هر یک از آن کوزه‌ها دو سه من می‌گرفت (۷) و عیسی آنها را گفت که کوزه‌ها را از آب پر کنید پس آن کوزه‌ها را از آب مملو کردند (۸) و به ایشان گفت که حالا قدری از این آب بردارید بنزد میر مجلس برید پس بردند و چون میر مجلس آن آب را که شراب شده بود چشید خود ندانست که شراب از کجا آمده مگر خادمان که آب را برداشته بودند دانستند پس آن میر مجلس داماد را مخاطب ساخته (۱۰) و به او گفت که همه مردم شراب خوب را اول حاضر می‌سازند و بعد از آنکه بسیار خورده باشند بد را لیکن تو شراب خوب را تا حال نگهداشتی (۱۱) این معجزه نخستین معجزه‌ای بود که عیسی در قانای جلیل نمود و جلال خود را جلوه داد و شاگردانش او ایمان آوردند.

کار شیطان معجزه پیامبران می‌شود؟!

هیچ عقلی می‌پذیرد؟ هیچ خردمندی می‌پسندد؟ که پیامبران الهی، یعنی: رهبران عقل بشر، و روشن کنندگان ضمیر و خرد انسان، نخستین معجزه و برهان نبوتشان ساختن مایه‌ای باشد که تاریخ‌کننده عقل و موجب اختلال حواس و کشتنده روح انسانی و حیات معنویست.
 آیا ممکن است کار شیطان (شرابسازی) از جمله معجزات پیامبران قرار گیرد؟ و شناساننده رجال آسمانی کار اهریمنی باشد؟.

چرا عیسای پیمبر برای نخستین بار که بمنظور اثبات نبوت خود اعجاز کرد شش خمره شراب را بنفس روح القدسی تبدیل به آب نمود؛ تا اضافه بر اعجاز میهمانانرا از میگساری و اختلال عقل نجات بخشد، و عقول آنان را برای پذیرفتن آئین مقدس خود از تاریکی و جنون سکر نگهدارد؟

تورات و انجیل و میگساری انبیا!!!

نوح علیه السلام

در تکوین (۹: ۲۰-۲۴) بحضرت نوح نسبت شرابخواری داده گوید:

(۲۰) و نوح آغاز فلاحت زمین کرده تا کستانی غرس کرد (۲۱) و از شراب خورده مست شد در میان چادرش بی ستر بود (۲۲) و حام پدر کنعان برهنگی پدرش را دید و به دو برادرش در بیرون خبر داد (۲۳) و سام و یافث بالاپوشی گرفته بر دوش هر دوی خود گذاشته و بعقب رفته برهنگی پدر خودشان را ندیدند (۲۴) و نوح از سکر خود بیدار شد و آنچه پسر کوچکش به او کرده بود فهمید.

لوط علیه السلام

کتاب المقدس از طرفی لوط را عادل (نامه پطرس ۲: ۸-۷) و پیمبر الهی و مورد نزول فرشتگان خوانده (تثنیه ۹: ۲ و مرمور ۸: ۸۳) و از طرفی دیگر مقام نبوت و عدالت آن حضرت را به: میگساری و زنا با دخترانش لکه دار نموده گوید: «بهنگامیکه لوط در مغاره با دو دخترش خلوت کرده بود، هر یک از آنها بنوبه شبی بوی شراب نوشانیده و در حالتی مست و لایعقل بود با وی همبستر شدند دختر بزرگ از پدر پسری زائید و نامش را موآب نهاد، که رئیس دودمان موآبیان شد و دختر کوچک نیز پسری به نام بن عمی زائید که سر سلسه بن عمون است (تکوین ۱۹: ۳۸-۳۰)»

سبحان الله، معاذالله، نستجیر بالله: آیا می توان پذیرفت، پیمبرانی که برای هدایت و منور ساختن عقلها آمدند، روح و خرد منور خویش را با میگساری تاریک، و دست به اعمال بیشرمانه ای زنند که رذلتین مردم ناپاک هم از آن دوری می کنند؟!!!

یا آنکه می توان گمان برد شرابخواری در ادیان گذشته جائز بود؟ آیا ماده فساد که بتصدیق قرآن و کتب پیمبران عمل شیطان و زائل کننده روح انسانی است، ممکن است در شریعت الهی آنهم برای رجال و حی جائز باشد؟ آیا شایسته است تجویز عمل شیطان را بمقام وحی نسبت داد، و ویران کنندگان بنیان شیطنت و شرارت را به اعمال زشت و اهریمنی متهم ساخت؟

و در (خروج ۲۹: ۳۶-۴۰) دستوراتی برای کفاره گناهان و قربانی بره و گوسفند برای خدا داده و در آیه (۴۰) گوید: و برای یک بره ده یک از آرد سرشته شده بیک هین روغن حل شده و بجهت هدیه نوشیدنی یک ربع هین از شراب برسان.

و در (اعداد ۱۵: ۵) گوید: و جهت هدیه ریختنی یک ربع هین شراب بر قربانی سوختنی و یا ذبیحه دیگر جهت یک بره نما.

و در (لاویان ۲۳: ۱۳) راجع به هدیه ریختنی برای خدا گوید: و هدیه ریختنی آن چهار یک از شراب خواهد بود. جای بسی تعجب است! کار وقاحت نسبت میگساری را بجای رسانی رسائیده که گوئی خدا را نیز شرابخوار خوانده که بفرمان او قربانی و هدیه ریختنی باید ممزوج با شراب گردد تا قبول درگاهش قرار گیرد.

قُلْ مَنْ يَكْلُوْكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمٰنِ بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ
مُعْرِضُوْنَ ﴿۴۲﴾ اَمْ لَهُمْ ءَالِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِّنْ دُوْنِنَا لَا يَسْتَطِيعُوْنَ نَصْرَ اَنْفُسِهِمْ
وَلَا هُمْ مِّنَّا يُصْحَبُوْنَ ﴿۴۳﴾ بَلْ مَتَّعْنَا هٰؤُلَاءِ وَاٰبَاءَهُمْ حَتّٰی طَالَ عَلَيْهِمْ

و حتی در فصل ۲۹ اعداد بیش از ده مرتبه در مورد این هدیه ریختنی که برای خدا تقدیم می شود تأکید شده. عجب خدای میگسار و معتادی است که بندگان را مکرراً به هدیه ممزوج امر می کند! شایسته خدای میگسار همین است، که پیمبرانی می خواره و بی ایمان فرو فرستد تا به گمراهی بندگان بیافزاید!

و در (اشموئیل ۱۸:۶-۱۹) داود پیمبر را تقسیم کننده شراب معرفی کرده گوید (۱۸) و هنگامی که داود قربانی های سلامتی را تقرب نمود، قوم را باسم خداوند لشکرها برکت داد (۱۹) و بتمامی قوم و همگی جماعت اسرائیل از مرد و زن به هر یک یک قرصه نان و یک پارچه گوشت و یک شیشه شراب تقسیم کرد.

آیا داود پیمبر خدا، بنام خدا شیشه شراب میان امت خود پخش می کند؟ تا آنکه عقل آنان را زائل و از صلاحیت پذیرفتن شریعت الهی - که نخستین شرطش عقل است - محروم سازد؟

و در (اشموئیل ۱:۱۶) گوید: مشک شرابی برای داوود بعنوان هدیه فرستاده شد.

و در فصل ۱۱ آیه ۱۳ گوید: اوربیه بنا به دعوت داود در حضور آن حضرت شراب خورده مست شد.

و در (لوقا ۳۳-۳۴) حضرت مسیح را معتاد به میگساری خوانده و حضرت یحیی را بر خلاف وی تارک این عمل شیطانی معرفی کرده گوید (۳۳) زیرا که یحیی غسل دهنده آمده است که نه نان می خورد و نه شراب می آشامد، شما گوئید که دیو دارد (۳۴) و فرزند انسان (مسیح) که آمده است خورنده نان و آشامنده شراب گوئیدش مرد اכול می پرست و هواخواه باج و گناهکاران...

در این دو آیه خدا از بنی اسرائیل گله میکند که من با چه ساز اینان رفتار کنم، اگر پیمبر شرابخوار فرستم مانند عیسی گوئید پرخور است و میگسار، و اگر پیمبری مانند یحیی که نه نان می خورد و نه شراب می آشامد گوئید دیوانه است.

و در (تثنیه ۱۲: ۱۷-۱۸) گوید: (۱۷) برای تو جایز نیست ده یک گندم و می و زیتون را در خانه ات بخوری (۱۸) بلکه لازم است آنها را در جایی که مورد توجه و اختیار خداست بمصرف رسانی.

نتیجه آنکه: خمر باندازه ای در شریعت تورات عظمت دارد! که حتماً آنرا باید در مکان مقدس و عبادتگاه که مورد توجه خدا است آشامید!

اینها قسمتی از آیات کتب عهد عتیق و جدید بود که ظهور و صراحت در حلیت شرب خمر داشته، و حتی آنرا بقدری محترم و بزرگ شمرده، که نخستین معجزه عیسی و برهان صدق آن حضرت بشمار آورده و داود را تقسیم کننده شراب و نوح را میگسار و لوط را شرابخوار و زناکار، و عیسی را معتاد به شرب خمر وانمود ساخته.

و خدای توریه این ماده فساد را مکرراً برای هدیه و تقرب به پیشگاه خود انتخاب نموده و حتی مکان آشامیدن آنرا در مسجد معین نموده است.

و همین کتب مقدسه که با این افزوده ها و تهمت های ناروا از قدس و طهارت بیرون رفته اند، در مواردی دیگر با کمال صراحت راجع به حرمت این ماده فساد و عقل کش بیاناتی نموده و در حدود پانزده آیه آنرا موجب بزرگترین انحرافات و علت العلل بدبختی شمرده و جزایش را سنگسار است معرفی کرده است.

(بشارت عهدین تألیف مؤلف از صفحه ۷۱ تا ۱۸۱).

الْعُمُرُ أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ ﴿۴۴﴾

بگو: «چه کسی شما را در شب و روز از (عذاب خدای) رحمان نگهبانی پایدار می‌کند؟» بلکه آنان از یاد پروردگارشان رویگردانند. ﴿۴۴﴾ یا برای آنان خدایانی (غیر از ما) هستند که ایشان را از گزندمان حمایت می‌کنند؟ (آنان) نه توان یاری خودشان را دارند و نه از جانب ما همراهی می‌شوند. ﴿۴۳﴾ بلکه اینان و پدرانشان را (از نعمت‌هایی) برخوردار کردیم، تا عمرشان برزیا نشان به درازا کشید. پس آیا نمی‌بینند که ما زمین را می‌آییم [در می‌گیریم،] در حالی که آن را از اطرافش فرومی‌کاهیم؟ پس آیا آنان پیروزمندانند؟ ﴿۴۴﴾

آیه ۴۴ - اینجا زمین تنها ماده زمینی نیست، بلکه آباد کنندگان تکلیفی زمین نیز مقصودند، و خدا چنانکه از اطراف زمین می‌کاهد، و کاستی‌هایی در آن بر حسب انفجارات، سیلها، زلزله‌ها و بالاخره پوسته اُذُن پدید می‌آورد، همچنان رهبران ربّانی نیز رو به کاهش می‌روند، نخست کل معصومان که بجز حضرت ولی امر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از زمین تکلیف رخت بر بسته‌اند، سپس شرع مداران شایسته که همیشه بیش از پیش رو به نقصان می‌گذارند، یا نقصان وجودیشان و یا نقصان شرع مداریشان، و در هر دو صورت ابتلای مکلفان بیش از پیش می‌گردد، چنانکه آیه (۴:۵۰) به وجهی عمومی شامل این جریان است.

قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ إِذَا مَا يُنذَرُونَ ﴿۴۵﴾

بگو: «من شما را فقط به وسیله وحی (این) وحی هشدار می‌دهم.» و کران - هنگامی که هشدار داده شوند - نمی‌شنوند. ﴿۴۵﴾

آیه ۴۵ - «انما» دعوت رسالتی را - که نخست انذار و ترساندن از عاقبت زشتی‌ها و زشت کاری‌هاست - در انحصار وحی قرآنی می‌داند، روی این اصل روایات و نظراتی که پیامبر را احياناً مَشْرَع دانسته‌اند، که بدون وحی در تشریح بعضی احکام

مجاز باشد، برخلاف این آیه و آیاتی همانند است، مانند "ما یَنطِقُ عن لَهویٰ اِنْ هُوَ اِلَّا وَحیٌ یوحی" (۵:۵۳) که «ینطق» تمامی ابزار بیان حقایق را چه لفظاً، چه عملاً چه تقریباً در انحصار وحی دانسته است "و لا یشرک فی حکمه اُحداً" (۲۶:۱۸) هم که در حکم الهی - تکوینی و تشریحی - احدی را با خود شریک نمی‌گرداند که امکان هم ندارد، زیرا حکم ربانی در انحصار حضرت رب است.

وَلَیِّن مَّسَّتْهُمُ نَفْحَةٌ مِّنْ عَذَابِ رَبِّكَ لَیْقُولَنَّ یَوَیْلَنَا اِنَّا کُنَّا ظَالِمِیْنَ ﴿۴۶﴾ وَ نَضَعُ الْمَوَازِیْنَ الْقِسْطَ لَیَوْمِ الْقِیَمَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَیْئًا وَاِنْ کَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ اَتَّینَا بِهَا وَ کَفِیٰ بِنَا حَسِیْبِْنَ ﴿۴۷﴾

و اگر وزشی از (باد) عذاب پروردگارت به آنان در رسد، آنان بی‌چون و بی‌گمان گویند: «ای وای بر ما! (که) همواره ستمکاران بوده‌ایم.» ﴿۴۶﴾ و ترازوهای قسط (عادلان و فاضلان) را در روز رستاخیز می‌نهمیم. پس هیچ کس (هرگز) چیزی ستم نبیند، و اگر (هم کار و کرداری) هم وزن دانه‌ی خردلی باشد (هم) آن را می‌آوریم. و در حسابگری ما کفایت است. ﴿۴۷﴾

آیه ۴۷ - «القسط» که عدالت و فوق عدالت است، در عین مفرد بودنش خود بدلی است از «الموازین» و یا آنکه توصیفی است برای آن، و در هر صورت تنها قسط است که کل میزانها و سنجش‌های احوال و اعمال را در بر دارد، شخص و اشخاص میزان نیستند، مگر آنان که مطلق قسط در سراسر وجودشان بگونه‌ای مطلق وجود دارد، مانند حضرت اقدس محمد و محمدیین (صلوٰة الله علیهم اجمعین).

در آیه (۷:۷) که وزن بعنوان کل حق معرفی شده، حق همان قسط است و وزن هم همان موازین، چنانکه "فمن ثقلت موازین" در همین آیه بیانگر این حقیقت است، وزن و موازین هم دارای دو بعد است؛ نخست مورد سنجش و میزان اعمال، و در ثانی خود اعمال، که اگر شایسته است دارای وزن می‌باشد، و اگر ناسایسته است کلاً بی‌وزن است، و گروهی هم میانگین این دو جریانند، که در بخشهایی وزن

دارند، و در بخشهایی دیگر بی وزنند، و چه زیبا در خبری از حضرت صادق علیه السلام آمده که "الموازين هي موازين الانسانية" میزانها و سنگینی‌ها همان گرانسنگی‌های انسانیت است که طبعاً بر مبنای وحی می‌باشد، و در هر صورت این وزن‌ها را با آن وزن قسط و حق مطلق می‌سنجند.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ وَ هَارُونَ الْفُرْقَانَ وَ ضِيَاءً وَ ذِكْرًا لِلْمُتَّقِينَ ﴿٤٨﴾

به‌راستی و درستی، ما به موسی و هارون فرقان [جداسازی حق را از باطل] و روشنایی و یادواره‌ای برای پرهیزگاران دادیم. ﴿٤٨﴾

آیه ۴۸ - «الفرقان» به معنای جداکننده بین حق و باطل در بُعد شناساندن هر دو است، که این خود در تمامی پیامبران الهی نشانه‌های ربانی رسالت‌هاشان می‌باشد، و نه کتابهای وحی آنان، و این تنها شریعت قرآن است که فرقان و شریعت به پیوند یکدیگر و در آن جمع هستند، و مقتضای خلود شریعت هم همین است، و پس از فرقان که اینجا معجزه رسالتی موسی علیه السلام است، ضیاء خود حضرتش و ذکر تورات است، و اگر پیامبر آخرین نیز مانند سایر پیامبران نشانه‌های رسالتش تنها بصری و حسی بود، پس از رحلتش نشانه نبوتش نیز رحلت می‌کرد، روی این اصل قرآن خود فرقان و بهترین نور و برهان و تبیان بصیرتی است هم برای اثبات رسالت آورنده‌اش، و هم برای راهنمایی کل مکلفان تا آخرین زمان تکلیف.

در آیه (۵۳:۲) شریعت موسی را دوگانه ذکر کرده، که "الكتاب والفرقان" است، ولی در آیاتی دیگر مانند (۴:۳) و (۱:۲۵) فرقان را به معنای خود قرآن آورده است.

الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَ هُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ ﴿٤٩﴾

(همان) کسانی که از پروردگارشان (که پنهان است) در نهان می‌هراسند، حال آنکه از (آن) ساعت - از روی عظمتش - هراسناکند. ﴿٤٩﴾

آیه ۴۹ - «بالغیب» هر دوی خشیت و رب را فراگیر است، که هم در پنهانی دیگران از

خدا هراس دارند، و هم در کل چه پنهان و چه آشکار از خدای پنهان می هراسند.

وَهَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ ﴿۵۰﴾

و این (کتاب) یادواره‌ای مبارک است (که) آن را نازل کردیم. آیا پس (همین) شما،

همان را انکار می‌کنید؟ ﴿۵۰﴾

آیه ۵۰ - "و هذا ذکر مبارک" قرآن را مجموعه‌ای از مثلث: فرقان و ذکر و ضیاء، دانسته که دارای مقام «مبارک» جمع الجمع است، و برکت هم مجموعه‌ای از خیرات است که در قرآن گرد آمده.

وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِن قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ ﴿۵۱﴾

و به راستی و درستی، از پیش به ابراهیم رشدش (و رشادتش) را دادیم، حال آنکه ما

به (شایستگی) او بسی دانا بوده‌ایم. ﴿۵۱﴾

آیه ۵۱ - این آیه دلیل است بر رشد ویژه ربانی ابراهیم قبل از دعوت رسالتی اش، که این نه تنها رشد همگانی فطری و عقلی، آنهم در زمان تکلیف است، بلکه رشدی ویژه از آغاز کودکی او می‌باشد، که خود آمادگی برای رشد رسالتی است. آیه (۵۲) تا (۷۲) گزارشی از جریان دعوت ابراهیمی از آغاز تا انجامش می‌باشد، که در جای جای قرآن بگونه‌هایی مختلف آمده است.

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَائِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ ﴿۵۲﴾

چون که به پدر (تربیتی)ش و قومش گفت: «این مجسمه‌هایی که شما با تعظیم (به

آنها) دل داده و ملازم آنها شده‌اید چیستند؟» ﴿۵۲﴾

آیه ۵۲ - «إِذْ» به معنای هر دوی زمان و علت رشد و رشادت اوست، و «أبیه» که همان آزر است هرگز پدر ابراهیم نیست، چنانکه در جاهای مناسب‌تر و مفصل‌تر باز

گو شده است.

و اینجا «تماثیل» که مجسمه‌هایی از انسانها و یا حیواناتی می‌باشد، خود مصداق اعلیٰ و اجلای تماثیل است، و شاید هرگز مجسمه درختان را در بر نگیرد، چون خود درختان وجود دارند، و دیگر برای پرستش آنها نیازی به مجسمه‌هایشان نیست، چنانکه در حیوانات هم با تفاوتی اندک اینگونه است، روی این اصل تماثیل در انحصار مجسمه‌های انسانهایی ویژه است، و یا مجسمه خیالی بعضی از فرشتگان، به همین جهت در آیه "یعملون له ما یشاء من محاریب و تماثیل" (۱۳:۳۴) درباره سلیمان همین حقیقت روشن است، که جنیان به خواست سلیمان مجسمه‌هایی از انسانهایی بزرگوار می‌ساخته‌اند و در شریعت قرآن نیز این خواست سلیمانی هرگز نسخ نشده است، و روایاتی هم که ساختن مجسمه‌ها را حرام دانسته، یا نظر به تمثالهایی همچون تمثال‌های آزری داشته که مورد پرستش مشرکان بوده است، و یا آنکه قابل پذیرش نیست.

قَالُوا وَجَدْنَا ءِآبَاءَنَا لَهَا عَبِيدِينَ ﴿۵۳﴾ قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَءِآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿۵۴﴾ قَالُوا أَجِئْنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ ﴿۵۵﴾ قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿۵۶﴾

گفتند: «پدران خود را پرستندگان آنها یافتیم.» ﴿۵۳﴾ گفت: «همواره شما و پدرانتان - بی‌گمان - در گمراهی آشکارگری بوده‌اید.» ﴿۵۴﴾ گفتند: «آیا حق را برای ما آورده‌ای. یا تو از بازی‌کنندگانی؟» ﴿۵۵﴾ گفت: «(نه) بلکه پروردگارتان، پروردگار آسمان‌ها و زمین است. (همان) کسی که آنها را با فطرت توحیدی پدید آورده و من بر این (حقیقت) از گواهانم.» ﴿۵۶﴾

آیه ۵۶ - «فطرهن» اینجا به معنای فطرت توحیدی است، چنانکه آیاتی مانند (۸:۷۱) بیانگر این حقیقت است.

و تَاللّٰهِ لَا كَيْدَ لَاصْنَمَكُمۡ بَعۡدَ اَنْ تَوَلَّوۡا مُدْبِرِيۡنَ ﴿۵۷﴾

«و سوگند به خدا، پس از آنکه در حال پشت نمودن برفتید، همانا بی‌گمان در کار

بتاننان کید و مکرری (بحق) خواهم کرد.» ﴿۵۷﴾

آیه ۵۷ - در این آیه پس از آیاتی چند که بت پرستی و بتان را محکوم فرموده، در جمع بت پرستانی، صریحاً بتهايشان را تهدید کرده، که پس از پشت کردن از شهرتان من خودم به تنهایی همه آنها را در هم خواهم شکست.

سپس در آیاتی چند جریان شکستن بتها و برخورد بت پرستان با ابراهیم علیه السلام گزارش شده، و در آیه (۶۳) پاسخ ابراهیم علیه السلام این است که اگر اینان سخن می‌گویند بت بزرگ که تبر برگردن دارد همه آنان را شکسته، و این سخن هرگز دروغ نیست، چون این نسبت به بت بزرگ مربوط به دو جریان است؛ ۱- از آنها بپرسید و ۲- اگر سخن می‌گویند، که نه از آنان پرسیدند، و نه آنها توانایی سخن گفتن داشتند، روی این اصل آن نسبت هم منفی خواهد بود.

نظر ابراهیم علیه السلام در اینجا عینیت دادن به برهان مکرر حقانیتش بود، که در نتیجه به خود بازگشتند و گفتند: ما خودمان ستمکاریم، سپس ابراهیم علیه السلام داد سخن در داد که چگونه آنچه هیچ سود و زیانی برایتان ندارد می‌پرستید؟ اینجا که حجت و مجادله بت پرستان پایان یافت، منطق زبان تبدیل به منطق خشنوت و زور شد، که سرانجام جهنمی برای سوختن ابراهیم علیه السلام پدید آوردند، ولی چنانکه در آیه (۶۹) آمده خدا بر خلاف اراده این جمع اراده فرمود که آتش بر ابراهیم علیه السلام سرد و سلامت گردد، که اگر تنها «بردا» بود ابراهیم بجای آتش گرفتن از سرما منجمد می‌شد، ولی پیوند «سلاماً» این سرما را معتدل کرد.

اینجا آیت خارق‌العاده ربانی دارای دو بُعد است: ۱- نگهداشت ابراهیم که تا زمانی چند به رسالت خود ادامه دهد و ۲- اینکه این مشرکان با چشم خود این نشانه حقانی ربانی را بنگرند، تا شاید در آخر کار ایمان آوردند، ولی چنانکه در آیه (۷۰) آمده «فجعلناهم الأخرین» کل این نابکاران را زیانبارتر از گذشته و از دیگران کردیم، چنانکه در آیه همانندش (۹۸:۳۷) «فجعلناهم الأسفلین» آنها را بدین وسیله

در پست ترین درکات رذالت قرار دادیم، و در آخر کار این اراده ربانی بیانگر آن است که خدای سبب ساز سبب سوز نیز هست، که آتش سوزنده را به اراده خویش سرد می کند.

از اینجا به بعد - چنانکه در آیات (۷۱ و ۷۲) آمده است - نجات حضرتش بالوط در فاصله گرفتن از این نابکاران آغاز می گردد، و پس از اسماعیل - که قبلاً تولد یافته بود - اسحاق، و سپس یعقوب به وی عطا می شود.

فَجَعَلَهُمْ جُودًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ ﴿٥٨﴾ قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ مِنْ الْظَّالِمِينَ ﴿٥٩﴾ قَالُوا سَمِعْنَا فَتَى يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ وَابْرَاهِيمُ ﴿٦٠﴾ قَالُوا فَأْتُوا بِهِ عَلَى أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ ﴿٦١﴾ قَالُوا ءَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِآلِهَتِنَا يَا اِبْرَاهِيمُ ﴿٦٢﴾ قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسَأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ ﴿٦٣﴾ فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٦٤﴾ ثُمَّ نُكِسُوا عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ ﴿٦٥﴾ قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ ﴿٦٦﴾ أَفِ لَكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٦٧﴾ قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ ﴿٦٨﴾ قُلْنَا يَنَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ اِبْرَاهِيمَ ﴿٦٩﴾ وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْآخِسِرِينَ ﴿٧٠﴾ وَنَجَّيْنَاهُ وَلُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَرَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ ﴿٧١﴾ وَهَبْنَا لَهُوَ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ ﴿٧٢﴾

پس آنان را - جز بزرگشان را - شکسته و تکه تکه کرد، شاید ایشان سوی آن [بزرگ] برگردند. ﴿۵۸﴾ گفتند: «کسی که با خدایان ما چنان کرده، او بی چون و

بی‌گمان از ستمکاران است.» ﴿۵۹﴾ گفتند: « جوانی را شنیدیم (که) آنها را (به بدی) یاد می‌کرد (و) به او ابراهیم گفته می‌شود.» ﴿۶۰﴾ گفتند: «پس او را برابر دیدگان مردمان بیاورید، شاید آنان (او را) بنگرند.» ﴿۶۱﴾ گفتند: «ابراهیم! آیا تو با خدایان ما این (چنین) کردی؟» ﴿۶۲﴾ گفت: «بلکه بزرگشان چنان کرده است. پس از آنان پرسید؛ اگر سخن می‌گفته‌اند. ﴿۶۳﴾ پس به (فطرت و عقل) خود باز گشتند. آن‌گاه (به یکدیگر) گفتند: «در حقیقت، شما (همین) شما، ستمکارید.» ﴿۶۴﴾ سپس سرافکنده شدند (و گفتند): «به راستی و درستی دانسته‌ای که این‌ها سخن نمی‌گویند.» ﴿۶۵﴾ گفت: «پس آیا از (چیزهایی) مادون خدا چیزی را می‌پرستید، که نه سودی به شما می‌رساند و نه زیانی؟» ﴿۶۶﴾ «أف برای شما و برای آنچه غیر از خدا می‌پرستید. آیا پس خردورزی نمی‌کنید؟» ﴿۶۷﴾ (به یکدیگر) گفتند: «اگر کننده‌ی کاری بوده‌اید، او را بسوزانید، و خدایان‌تان را یاری دهید.» ﴿۶۸﴾ گفتیم: «آتش! برای ابراهیم سردی و سلامتی‌ای باش.» ﴿۶۹﴾ و خواستند به او نیرنگی‌ای (بزرگ) زنند، پس آنان را زیانکارترین (جهانیان) قرار دادیم. ﴿۷۰﴾ و او و لوط را بسوی آن سرزمینی که برای عالمیان (آن سامان) در آن برکت نهاده بودیم، رهانیدیم. ﴿۷۱﴾ و اسحاق و یعقوب را - افزون - بدو بخشودیم، و همه‌ی اینان را از شایستگان نهادیم. ﴿۷۲﴾

آیه ۷۲ - نافله در اینجا - بر خلاف معروف - به معنای مستحب نیست، بلکه این خود رحمت ربانی افزونی است، که پس از جریان گذشته به ابراهیم از رانی داشته است چنانکه "نافله لك" نماز شب را برای رسول خاتم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ واجب فرمود بر واجبات امتش دانسته.

وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ
الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عِبْدِينَ ﴿۷۲﴾

و آنان را پیشوایانی نهادیم (که) به امرمان (مکلفان را) رهبری می‌کنند، و کار خیرات را و بر پاداشتن نماز را و دادن زکات را سوبشان وحی کردیم، حال آنکه آنان پرستندگان ما بوده‌اند. ﴿۷۲﴾

آیه ۷۳ - در این آیه در جمع این پیامبران گرامی را رهبرانی هدایتگر به امر خدا دانسته، و حتی کارهای خیر و انجام نماز و دادن زکات، و درکل پرستش‌هایشان را به وحی خدا دانسته، که وحی ربانی در انحصار احکام رسالتی نیست، بلکه همین وحی - در بُعدی برتر - و زیر بنای رسالت - کل کارهای درونی و برونی‌شان را بر اساس وحی دانسته، که هرگز خطا و تقصیر یا قصوری نداشته‌اند، و طبعاً در مرحله‌ای والاتر از کل رسولان الهی مقام عصمت محمدی ﷺ و محمدیان معصوم ﷺ است.

وَلَوْ طَاءَ آتَيْنَهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ
الْخَبِيثَاتِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَسَقِينَ ﴿٧٤﴾

ولو ط را حکمت و دانشی دادیم، و او را از آن گروهی که کارهای (جنسی) بسیار پلید می‌کرده‌اند نجات دادیم. آنان بی‌گمان گروهی بد و فاسق بوده‌اند. ﴿٧٤﴾

آیه ۷۴ - سوء و سؤء هر دو در معنای اصلی (بد) مشترکند، جُز آنکه سوء مصدر، و سؤء حاصل مصدر است، و مصدر در هر عملی مبالغه در آن عمل است، و اینجا بدین معنی است که لوطیان تنها بد نبوده‌اند، بلکه خود عینیت بدی بوده‌اند، که این خود مبالغه در بد کاری است.

وَأَدْخَلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٧٥﴾ وَنُوحًا إِذْ نَادَى مِنْ قَبْلُ
فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ ﴿٧٦﴾ وَنَصَرْنَاهُ مِنْ
الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٧٧﴾
وَدَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفِثَتْ فِيهِمُ الْغَمَّةُ الْكُبْرَى وَكُنَّا
لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ ﴿٧٨﴾ فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا
وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ ﴿٧٩﴾ وَعَلَّمْنَاهُ

صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَّكُمْ لِيُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ ﴿٨٠﴾
 وَلَسَلِيمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا
 وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمِينَ ﴿٨١﴾ وَمِنَ الشَّيْطَانِ مَنْ يَغْوُصُونَ لَهُ
 وَيَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ وَكُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ ﴿٨٢﴾ وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ
 أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ﴿٨٣﴾ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَفَكَشَفْنَا مَا بِهِ
 مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَذِكْرَى
 لِلْعَابِدِينَ ﴿٨٤﴾

و او را در رحمت خویش داخل کردیم. به راستی او از شایستگان است. ﴿٧٥﴾ و نوح را
 (نیز در رحمتمان داخل کردیم) چون از پیش (ما را) ندا کرد و ما او را اجابت کردیم،
 و وی را با خانواده‌اش از (آن) بلای بزرگ رهانیدیم. ﴿٧٦﴾ و او را از (شر) مردمی که با
 نشانه‌های ما (همان‌ها و ما را) به دروغ گرفته بودند، پیروزی بخشیدیم؛ آنان بی چون
 گروه بدی بودند؛ پس همه‌ی ایشان را غرق کردیم. ﴿٧٧﴾ و داوود و سلیمان را (نیز)
 چون درباره‌ی آن کشتزار - که گوسفندان قوم، شب‌هنگام در آن همچنان پراکنده
 شدند - داوری می‌کردند؛ و ما شاهد داوری آنان بوده‌ایم. ﴿٧٨﴾ پس آن (داوری) را به
 سلیمان فهماندیم و به هر یک (از آن دو) حکم [سلطه] و دانشی دادیم، و کوه‌ها را
 با داوود تسبیح‌گویان مسخر کردیم، و (نیز) پرندگان را. و ما کننده‌ی (این کارها)
 بوده‌ایم. ﴿٧٩﴾ و برای شما به او [داوود] فن زره (سازی) را آموختیم، تا شما را از
 درگیری‌ها و خطراتان نگهبانی کند. پس آیا شما سپاسگزارید؟ ﴿٨٠﴾ و برای سلیمان،
 باد وزان را - در حالی که به فرمان او سوی سرزمینی که در آن برکت نهاده بودیم
 جریان می‌یافت - مسخر کردیم. و ما به هر چیزی دانا بوده‌ایم. ﴿٨١﴾ و برخی از
 شیاطین کسانی هستند (که) برایش غواصی می‌کنند، و عملی (دیگرهم) جز این
 (برایش) انجام می‌دهند، و ما برایشان نگهبان بوده‌ایم. ﴿٨٢﴾ و ایوب را (نیز) چون
 پروردگارش را ندا در داد که: «همواره به من زیان رسیده و تویی رحم‌کننده‌ترین

رحم‌کنندگان» ﴿۸۳﴾ پس (دعای) او را اجابت نمودیم؛ پس زیان‌هایش را برطرف کردیم. و کسان او و همانندشان را با ایشان به او دادیم، حال آنکه رحمتی از جانب مان، و یادواره‌ای برای عبادت‌کنندگان بود. ﴿۸۴﴾

آیات ۸۳ و ۸۴ - سخنی نغز و پر مغز درباره‌ی ایوب است که بر خلاف تهمت‌های ناروای تورات درباره‌ی حمله‌های شیطانی به بدن و مال و اولادش، هرگز شکوه‌ای نکرد، و تنها با این جمله لطیف که «پروردگارا! مرا از ناحیه‌ی شیطان زیان رسیده و تو ارحم الراحمینی» در محضر حق عرض حال کرد و دیگر هیچ، خدا هم در خواستش را استجابت فرمود، و کل زیان‌هایش را برطرف کرد، و اهل و عیالش را دو چندان به او بازگرداند. آنان را که مُرده بودند زنده کرد و هم آنانی که از حضرتش جدا شده بودند برگردانید، و به تعداد همانان فرزندان‌ی نصیبش ساخت، که «اهله» زنده کردن یکجا و آنی آن مردگان، و «مثلهم» تولید فرزندان‌ی به تعداد و همانندشان بوده است، این «اهله» درست است که همسرش را نیز در بر دارد، مُجز آنکه به نص قرآن این زن تنها در آخر کار از او فاصله گرفته بود که برگشت داده شد، و بر مبنای «مثلهم» چنانکه فرزندان‌ی دیگر همانند آن فرزندان نصیبش شد، همسری دیگر نیز مانند همسرش نصیبش گشت.

وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿۸۵﴾ وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿۸۶﴾ وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغْضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۸۷﴾ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنجِي الْمُؤْمِنِينَ ﴿۸۸﴾

و (نیز) اسماعیل و ادريس و ذوالکفل را (که) همه از شکیبایانند. ﴿۸۵﴾ و آنان را در رحمت خود داخل نمودیم (و) به راستی ایشان از شایستگان (رسالتی)‌اند. ﴿۸۶﴾ و «ذالنون» [: یونس] را چون خشمگین (از نزد قومش) برفت، پس گمان برد که ما بر او

هرگز تنگ نمی‌گیریم. پس در (دل) تاریکی‌ها (ی دریا و شکم ماهی) ندا در داد
 (: خدایا) «معبودی جز تو نیست، تو منزّهی، من بی‌گمان از ستمکاران (به خود)
 بوده‌ام.» ﴿۸۷﴾ پس درخواستش را برایش بر آورده کردیم، و او را از آن اندوه رهانیدیم.
 و مؤمنان را این‌گونه نجات می‌دهیم. ﴿۸۸﴾

آیات ۷۸ تا ۸۸ - جریان‌اتی جسته و گریخته از برخی پیامبران یاد شده؛ از جمله
 خطایی در موضوعاتی چند که از روی قصور کرده‌اند - چه پیش از رسالت - و در
 آستانه آن یا در زمان رسالت - و حکمتش هم این است که قصور ذاتی آنان را منهای
 وحی بر مردمان ثابت کنند، که گمان استقلال آنان در علم وحی کلاً زدوده شود.
 از جمله درباره داود است که حضرتش با سلیمان در جریان تجاوز گوسفندانی
 در مزرعه دیگران گفتگو داشتند، زیرا «یحکان» شامل حاکمیت هر دو است، که این
 دو با مشورت یکدیگر در پی حکم درباره این موضوع بودند، و در این میان خدا
 حکم و حیانی را تنها به سلیمان تفهیم کرد، در حالیکه رسالت اصلی مربوط به
 داود بود، و سلیمان در زمان حضرتش در حاشیه رسالت او بوده است، و این
 جریان به جهاتی چند بوده: نخست قصور ذاتی رسولان، گرچه در مرتبه‌ای والا از
 رسالت باشند، و سپس تثبیت خلافت رسالتی سلیمان نسبت به داود در زمان
 حضرتش، و پس از رحلتش، روی این دو مبنا حکم و حیانی در این مورد را خدا تنها
 به سلیمان تفهیم کرد، در صورتی که «و کلاً آتیناه حکماً و علماً» هر دو را دارای
 حاکمیت و حیانی و علمی دانسته، که هر دو در اصل پیرو شریعت تورات بودند و
 در استمرار آن در عین اشتراک در رسالت، داود بر سلیمان مقدم بود، چنانکه در
 آیاتی چند عظمت نبوت داود نمودار است، مانند آیه (۲۶:۳۸) که حضرتش
 مخاطب این حقیقت است، که ای داود ما تو را جانشین رسول و رسولان پیشین قرار
 دادیم، پس به حق بین مردمان حکم کن، و در آیه مورد بحث هرگز اشاره‌ای هم
 وجود ندارد که داود حکم بر خلاف حق کرده باشد، بلکه خطای موضوعی اش
 قصور در این حکم و سکوت از آن بوده، زیرا اصولاً پیامبران الهی که حاکمیت‌های
 شرعی شان کلاً و حیانی است، قضاوت‌هاشان نیز به طریق اولی چنان است.
 اینجا «یحکان» - چنانکه اشاره شد - مشورتی در حکم و موضوعش مورد بحث

است، و نه آنکه حکم کردند، زیرا لفظش (حکم) است، بلکه در آستانه قضاوت بر مبنای مشورت بودند، و خدا هم شاهد این جریان بود، سپس "فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ" بیانگر حکم و حیانی است، و بالاخره "كُلًّا ءَاتَيْنَا حُكْمًا" حاکمیت و حکمیت هر دو را بر مبنای وحی دانسته، که در این مورد با سکوت هر دو، این حکم تنها به سلیمان تفهیم و حیانی شد و نه داود، روی این اصل داود تنها قصورش در حکم سکوت از آن بوده است، و سلیمان به وحی خدا این حکم را صادر کرد.

آیات (۸۷) و (۸۸) درباره ذالنون است که بر حسب آیاتی چند همان یونس و صاحب الحوت است، وی در حالت آغازین رسالت که "وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ. إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلِّ الْمَشْحُونِ" (۱۴۰:۳۷) در این حالت بر حسب این آیه غضبناک از میان قومش گریخت، زیرا برحسب آیاتی چند دعوتش را بی تأثیر یافت، که آنان همچنان به تکذیب وی ادامه دادند، و اینجا غضب و خشم طرفینی بود، که شدیداً نسبت به یکدیگر خصمناک شدند، و حضرتش که ماندنش را در میان این ناپاکاران بی اثر می دید، و نیز از وعده عذاب خدا می ترسید، از میانشان گریخت به گمان اینکه در اینصورت خدا بر او خُرده‌ای نخواهد گرفت، و بر او تنگی روا نخواهد داشت، زیرا "لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ" به معنای نفی قدرت ربانی نیست که کفر است، بلکه به همان معنای در تنگنایی نگذاردن اوست، چنانکه آیاتی دیگر هم بدین معنا آمده است، مانند "فَقَدَّرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ" (۱۶:۸۹) اینجا بر حسب آیاتی دیگر بسوی کشتی فرار کرد، و چون تعداد زیاد سر نشینان کشتی آنرا دچار غرق می نمود، برای حفظ سایر سر نشینان نسبت به افکندن یکی از آنان قرعه کشیدند، قرعه بنام یونس افتاد، در جا ماهی بزرگی - که مأموریت ربانی داشت - یونس را بلعید، و اینجا برحسب آیه مورد بحث در ظلماتی چند قرار گرفت، که ظلمت شب و دریا و شکم ماهی بود، تا از جریان فرارش توبه کرد، و اقرار نمود که من در آستانه رسالت به خودم ستم کردم، که این ظلم هم قصوری موضوعی بیش نبود که پیش از وحی رسمی رسالتی اتفاق افتاد، بدین معنی که در آستانه رسالت بود، و نبودش در میان قومش همانند بودنش باید به امر خدا باشد، و اینجا بدون دستور فرار را بر قرار ترجیح داد، آری اگر همانند موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ و حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دچار خطر جانی بود با وحی یا بدون وحی

لازم بود برای حفظ جاننش فرار کند، ولی جریان یونس چنان نبود، بلکه تنها استمرار تکذیب آنان و وعده عذاب بود که البته استمرار هر دو هم مسلّم نبود، ولی پیامبران و در حاشیه آنان کل شرع مداران، آمران به معروف و ناهیان از منکر بایستی همچنان به کار خویش تاپای جان ادامه دهند، چه تأثیر کند و چه تأثیر نکند، که مختصراً ایشان «عذراً اونذراً» می‌باشند، یا دعوتشان مؤثر است که «نذراً» و یا بی تأثیر است، که «عذراً» وانگهی ادامه دعوت و استمرار امر و نهی گرچه بالفعل مؤثر نباشد، ولی در آخر کار امکان تأثیر دارد، و اگر هم اثری نکرد، خود این استمرار دعوت حجت ربانی را علیه منکران و مکذبان افزون می‌کند.

و چنانکه در آیه (۹۸:۱۰) آمده، در عین آنکه اینجا ایمان در رسیدن خطر سودبخش نیست، ولی قوم یونس مستثنا شدند، که ایمان آوردند، و خدا هم عذاب موعود را از آنان بر طرف ساخت.

در هر صورت پس از این جریان، برحسب آیه‌ای دیگر که این گزارش را مفصلتر آورده «و ارسلناه الی مائة الف ایزیدون» (۱۴۷:۳۷) اینجا آغاز رسالت رسمی اوست، زیرا اگر پیش از آن رسماً رسول بوده «ارسلناه» تحصیل حاصل بود، که بعد از این قصور و زندانی شدن در شکم ماهی توبه و انابه کرد.

وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ ﴿۸۹﴾
 فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ وَيْحِي وَأَصْلَحْنَا لَهُ وَوَجَّهْنَا لَهُمُ الْكَنُوزَ
 يُسْرِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَشِيعِينَ ﴿۹۰﴾

و زکریا را چون پروردگار خود را خواند: «پروردگارم! مرا تنها وامگذار، حال آنکه تو بهترین وارثانی.» ﴿۸۹﴾ پس (دعای) او را برایش اجابت نمودیم، و یحیی را بدو بخشیدیم، و همسرش را برایش شایسته (و آماده‌ی حمل) کردیم. آنان به‌راستی در نیکی‌ها همگام با یکدیگر شتاب می‌نموده‌اند، و ما را از روی رغبت و بیم می‌خوانده‌اند، و تنها برای ما فروتن بوده‌اند. ﴿۹۰﴾

آیه ۹۰ - "واصلحنا له زوجه" اصلاح روحی و جسمی را در بر دارد، زیرا "کانوا یسارعون فی الخیرات و..." و اصلاح جسمانی هم در پرتو اصلاح روحی است، آن هم بر مبنای صلاح فرزندی همچون کسی که در جمع اصلاحی است معنوی.

وَالَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً
لِّلْعَالَمِينَ ﴿٩١﴾

و آن زنی [مریم] را که عورتش را نگهداشت، پس در او از روح (برجسته‌ای از آفریدگان) خودمان دمیدیم، و او و پسرش را برای جهانیان آیتی قرار دادیم. ﴿۹۱﴾

آیه ۹۱ - این آیه راجع به مریم سلام الله علیها است، که در آیاتی دیگر همچون آیه (۱۲:۶۵) در این باره به تفصیل سخن رفته است، و اینجا این دو آیه با نظر به یکدیگر این حقیقت را روشن ساخته، که این روح - البته بانطفه مردانه که به ضمیمه نطفه مریم سلام الله علیها روح و اندام مسیح ﷺ را تشکیل داد - از مجرای تناسلی مریم سلام الله علیها وارد شده، گر چه در آیه مورد بحث «فیها» آمده که مجرای و رود این روح و نطفه را بیان نکرده، ولیکن در آیه طلاق بعد از «فرجها» «فنفخنا فیها من روحنا» آمده، که طبعاً این ضمیر مفرد مذکر مرجعش «فرجها» می باشد که مذکر است.

اینجا جای این اشکال است که «ثم أنشأناه خلقاً آخر» ارواح آدمیان را نشأت گرفته از بدنهایشان دانسته، و این خود با این دو نص که خدا روح مسیح را در رحم مریم دمید منافات دارد.

پاسخ این است که ارواح کل انسانها نیز بر حسب آیاتی مانند «ونفخ فیها من روحه» (۹:۳۲) مانند روح مسیح در بدنهایشان دمید شده، پس نفخ این دو روح یکسان است، و پاسخ از اینکه اگر روح مسیح و ارواح کل انسانها نشأت گرفته از جسمهای آنان است، که این بدنها هم هنوز در درون رحمهاست؟ این است که خدا در آغاز این ارواح را از این جنینها خلاصه گیری کرده، و از این بدنها بگونه‌ای لطیف برون آورده، و پس از این سازماندهی مجدداً آنها را به بدنهایشان برگردانده.

در جمع جریان حالت جنینی مسیح دارای دو بُعد است، بُعد نخستین جنینی مانند سایر جنینها، که روحش نیز نشأت گرفته از خود جنین است، در این بُعد با آفرینش دیگر انسانها تفاوتی ندارد، اما بُعد خارق العاده اش نخست وارد شدن نطفه رجولیت به آفرینش ربانی از غیر صلب همسر، که این نطفه با نطفه مریم ابتدا توأم گردید، و سپس مرحله دومین خرق عادتش این بود که این دو نطفه امشاج با سرعتی بی نظیر جنین گشتند، که بجای ۶ یا ۹ ماه بر حسب اشاره آیه "فَحَمَلَتْهُ فَأْتَبَدَّتْ بِه مَكَانًا قَصِيًّا" (۲۱:۱۹) پس از اندکی و بر حسب روایاتی چند در فاصله ۶ ساعت بدن مسیح در رحم مادرش تکمیل شده، و طبعاً پس از این تکمیل روح مسیح از همین بدن گلچین گشت و جنینی زنده شد.

از جمله فرقهایی که میان جنین عیسی و سایر جنینها است همان بوده که اشاره شد، که بدون طی مراحل جنینی در همان ساعات اندک بدن کامل شد، و با باطنی همین مراحل و به همان سرعت چنان شد، در هر صورت بر مبنای آیه "ثُمَّ انشأناه خلقاً آخر" (۱۴:۲۳) روح مسیح از بدن تکامل یافته اش انتخاب گشت، و مجدداً در آن نفخ شد، حتی آدم علیه السلام نیز روحش نشأت گرفته از بدنش می باشد، و این مثلث در جهاتی همسانند، و در جهاتی دیگر اختلاف دارند؛ مثلاً آدم مستقیماً از خاک آفریده شد، که نطفه و تکامل جنینی هرگز در کار نبود، و آفرینش او عجیب تر از آفرینش مسیح علیه السلام است، و این "نفخنا فیه من روحنا" همچون آیاتی دیگر برای روح نفخ جایگاهی ویژه قائل شده، و اگر روح کلاً مجرد باشد نه جایی دارد و نه جایجا می شود، و اکنون که جایگاه روح، جنین و بدن انسان است، قطعاً باید خود روح نیز جسمانی باشد، وگرنه چگونه ممکن است که لامکان در مکان جایگزین گردد.

إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ ﴿۹۲﴾ وَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ كُلُّ إِلَهِنَا رَجُوعٌ ﴿۹۳﴾

(ای پیامبران!) اینان بی گمان امت شمایند؛ امتی یگانه. و منم پروردگارتان، (پروردگاری یگانه). پس تنها مرا پرستید. ﴿۹۲﴾ و (ولی) کارشان را میان خودشان پاره

پاره کردند. همه گان تنها سوی ما برگشت‌کننده‌اند. ﴿۹۳﴾

آیات ۹۲ و ۹۳ - و در سوره مؤمنون آیه (۵۴) بیانگر این حقیقت است که کل امتهای و حیانی یگانه هستند، و رسالت‌ها نیز یک رسالت است، چون خدا نیز یک خداست، و درست است که رسالت‌های اصلی پنج است، مجز آنکه جریانهای بنیادیشان یکی است، گرچه چهره‌های برخی احکامشان بر مبنای امتحان مختلف است، چنانکه در (۱۳:۴۲) دین را واحد و شرایع را گوناگون خوانده، و در (۴۸:۵) این شرایع گوناگون را تنها به منظور آزمون مکلفان دانسته، که اگر این آزمون نبود، خدا نیز شریعت و دین را یکی قرار می‌داد، و بالاخره هم دین واحد است، و هم شریعت‌های مختلف، و هم شریعت‌هایی که در درون خودشان دارای تناسخ‌ها و جابجایی‌های ظاهری بر مبنای آزمون مکلفان دارند، لیکن در این میان نابکاران امت‌های و حیانی جدائی ایجاد کرده‌اند، و شریعت‌های گوناگون را بایکدیگر درگیر نموده‌اند، و داخل هر شریعتی نیز گروه‌هایی گوناگون جدلهایی کرده‌اند: (۹۳) و حال آنکه "وَلَذَلِكَ خَلَقَهُمْ" بعد از "وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ" (۱۱:۱۱۸) بیانگر اصالت وحدت است، زیرا «ذلك» مرجعش همان رَحْمِ ربانی است، که این خود به منظور وحدت امت‌های و حیانی می‌باشد.

فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ وَإِنَّا لَهُ

كَاتِبُونَ ﴿۹۴﴾

پس هر کس در حال ایمان کارهایی شایسته انجام دهد، برای تلاش او هرگز ناسپاسی نیست، و همواره ماییم که (اعمالش را) برایش ثبت‌کنند. ﴿۹۴﴾

آیه ۹۴ - «کاتبون» کتابت و تثبیت کل مساعی درونی و برونی است، و «له» این کتابت را به سود صالحان خوانده که گواهانی بر صلاحیت آنان است.

وَ حَرَامٌ عَلَىٰ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ ﴿۹۵﴾ حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ

وَمَا جُوجٌ وَهُمْ مِّنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ ﴿٩٦﴾ وَأَقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا
هِيَ شَخِصَةٌ أَبْصَرُ الَّذِينَ كَفَرُواِ يُؤْيَلْنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا بَلْ
كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿٩٧﴾

و بر گروهی که هلاکشان کردیم، بی‌چون عدم بازگشتشان (در رجعت به دنیا) حرام
است (که ناگزیر و ناگزیر رجعت خواهند کرد). ﴿٩٦﴾ تا هنگامی که یاجوج و ماجوج
گشایش یابند، در حالی که آنان از هر بلندایی فرو می‌گسلند. ﴿٩٦﴾ و وعده‌ی حق
نزدیک شد. پس ناگهان دیدگان کسانی که کفر ورزیده‌اند در آن (هنگامه) خیره
است (و می‌گویند): «ای وای بر ما! از این (روز) مابی‌گمان در (ژرفای) غفلت بوده‌ایم،
بلکه ما ستمگران بوده‌ایم.» ﴿٩٧﴾

آیات ۹۵ و ۹۷ - این آیات بخشی از رجعت مردگان در قیام جهانشمول ربانی قائم آل
محمد عجل الله تعالی فرجه بیان گشته، آیه نخست تصریح می‌کند که گروه‌های
هلاک شده حتماً به همین زندگی برگشت خواهند کرد، تا فتح یاجوج و ماجوج و
نزدیک شدن وعده حق قیامت، که این هر دو پیش از قیامت است، جریان یاجوج و
ماجوج در سوره کهف بیان گشته که در حاشیه افساد جهانشمول اسرائیلی می‌باشد،
و چنانکه در آیاتی از سوره اسراء بیان گشته این جریان پیش از رستاخیز است، و نیز
"واقترَبَ الوعدُ الحقُّ" که بیانگر نزدیک شدن رستاخیز است، پس از هنگامه رجعت
می‌باشد، در هر صورت اینجا بخشی از سه بخش رجعت است که به میان آمده،
و چنانکه در احادیثی چند این جمله مکرر است که (من محض الایمان محضاً و من
مَحْضُ الْكُفْرِ مَحْضاً) البته با گروهی میانگین در آن هنگامه رجعت خواهند کرد.

آیات (۹۵) تا (۱۰۰) درباره رجعت دسته دوم است که کافران و مکذبان
می‌باشند، که در اثر کثرت کفر و تکذیبشان هلاک شده‌اند، در آن هنگام رجعت
خواهند کرد، چنانکه در دو آیه: (۱۴: ۱۳ و ۱۴) به همین معنی تصریح شده که
"لنهلکن الظالمین": پروردگار این نابکاران را در زمانی آینده بکلی نابود خواهد فرمود،
و کل رسولان و صالحان را جایگزینشان خواهد کرد.

در سراسر قرآن آیاتی چند بیانگر این حقیقت است، که در جمع در زمان آخرین

دولت جهانشمول ربانی تأسیس خواهد گردید، چنانکه رسول این شریعت آخرین نیز در آیاتی چند "رحمة للعالمین" خوانده شده، و تحقق این رحمت جهانشمول در همین زمان آخرین خواهد بود، که "لیظهره علی الدین کله" واقعیت غلبه دین اسلام بر کل ادیان در همان زمان است.

إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَرَدُونَ ﴿۹۸﴾

همواره شما و آنچه غیر از خدا می پرستید، گیرانه‌ی دوزخید. شما برای آن (در

همان) داخل شونده اید. ﴿۹۸﴾

آیه ۹۸ - اینجا «ما» در «ماتعبدون» کل معبودهای غیر خدا را در بردارد، چه بی جان و چه جاندار، چه جنیان، یا فرشتگان و یا انسانها، چه فرعونها و نمرودهاشان، و چه پیامبرانی که مانند حضرت مسیح علیه السلام بعنوان الوهیت مورد عبودیت قرار گرفته‌اند، ولی اینجا پرسش مربوط به جماداتی است که احیاناً مورد عبودیت بوده‌اند و هرگز آگاهی یا در خواستی نسبت به معبود بودنشان نداشته‌اند، پس چرا همپای عابدانشان از گیرانه‌های جهنم باشند.

پاسخ این است که این جریان برای تعذیب این معبودان نیست، بلکه تنها برای تعذیب پرستندگان آنهاست، که بگونه‌ای مضاعف عذاب شوند، تا با عذاب خودشان همواره ببینند که معبودانشان نیز در آتش هستند، این معبودها احساس عذاب نمی‌کنند ولی عابدان افزون بر عذاب خودشان عذابی افزون دارند، اما راجع به حیواناتی که معبود بوده‌اند، اولاً بطور کلی حیوانات نه بهشتی‌اند و نه جهنمی، زیرا بهشت و جهنم بر حسب آیاتی در انحصار مکلفان رسمی است، آری، بر حسب آیه (۳۸:۶) کل جانداران به روز حشر محشورند، برای اینکه عذاب و ثواب خود را که بگونه‌ای موقت است دریافت کنند، که نوعاً هم ثواب است، زیرا جرائمشان بسیار کم‌رنگ است، وانگهی اگر هم عذابشان به جهنم می‌کشید تنها همان جهنمیان بودند که در آن عذاب می‌شدند، و نه حیواناتی که ناخواسته و نادانسته معبود گروهی بوده‌اند، که در اینصورت اگر تکلیفی داشته‌اند جرمی در این

جریان مرتکب نشده‌اند، و اصولاً غیر مجرمان اعم از مکلفان و غیر مکلفان داخل بهشت می‌شوند، که اطفال مادون تکلیف چه از مسلمانان و چه از غیر آنان، و نیز دیوانگان همگی بهشتی هستند، تا چه رسد به حیوانات که اگر هم برای آنها ثواب و عقابی مستمر می‌بود، این حیوانات معبود هرگز معاقب نیستند، بلکه از بهشتیانند، اگر هم این حیوانات بی‌گناه مانند مکلفانی بی‌گناه وارد جهنم گردند، برای ماندن نیست، بلکه تنها برای نشان دادن زندان تبهکاران است، ولی در جمع سخن آغازین تکرار می‌گردد که حیوانات گلاً از جهنم و بهشت ابدی مستثنی هستند.

اما طاغوت‌هایی مانند فرعونها و نمرودها که یا خود دعوی الوهیت داشته‌اند، و یا این جریان را پذیرفته‌اند، نه تنها در جهنم خواهند بود، بلکه گیرانه‌های اصلی آن هستند، زیرا که خود مبدء ضلالتند.

اما پاکان و معصومانی که نه خود دعوی الوهیت داشته‌اند، و نه آنرا پذیرفته‌اند، بلکه همواره این منحرفان را از پرستش خود باز می‌داشتند، به نص آیه (۱۰۱) هرگز دچار چنان جریانی نخواهند بود، زیرا ایشان تنها شایسته کرامتند و نه اهانت، ولی فرعونها و نمرودها بایسته اهانتند، و جمادات هم چنانکه گذشت نه مورد اهانتند و نه کرامت، بلکه بوسیله همراه بودنشان با پرستش کنندگان خود وسیله‌ای برای تعذیب بیشتر و شایسته‌تر آنان خواهند بود و نه آنکه حیوانی معبود - اگر هم با آنان به جهنم رود - معذب گردد.

لَوْ كَانَ هَؤُلَاءِ ءِالِهَةً مَّا وَرَدُوهَا وَكُلُّ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٩٩﴾ لَّهُمْ فِيهَا زَوْجٌ
وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ ﴿١٠٠﴾ إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُم مِّنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ
عَنْهَا مُبْعَدُونَ ﴿١٠١﴾

اگر اینان خدایانی (حقیقی) بودند، در آن (برای عذابشان) وارد نمی‌شدند، حال آنکه
جملگی در آن ماندگارند. ﴿٩٩﴾ برایشان در آنجا ناله‌ای پرهیجان است، و (هم) آنان در
آنجا (ندای یکدیگر را) نمی‌شنوند. ﴿١٠٠﴾ بی‌گمان کسانی که در گذشته از جانبمان به
آنان نیکوترین (وعده) گذشت، ایشان از آن (آتش) دور شونده‌اند. ﴿١٠١﴾

آیه ۱۰۱ - اینجا «مبعدون» به این معنا نیست که این بزرگواران در آتش قدم نمی گذارند، بلکه پس از قدم نهادنشان از آن دور می شوند، چنانکه آیه (۱۹:۷۱ و ۷۲) براین حقیقت به خوبی دلالت دارد، که بالغت حصر همگان و حتی پیامبران را وارد در جهنم خوانده، تا چه رسد فرشتگان و سایر معصومان و پاکان، جز آنکه پس از ورود این بزرگواران در جهنم اینان از نجات یافته گانند، و این ورود نیز هرگز برای عذاب نیست، بلکه بعنوان دیداری از زندان تبهکاران خود رحمتی است، پیش از رحمت آینده و رود در بهشت.

اینجا پس از آیه (۱۰۲) که حتی صدای زبانه‌های جهنم را این شایستگان نمی شنوند، در آیه (۱۰۳) می فرماید؛ فرع اکبر هرگز آنان را غمگین نسازد، که از جمله اش - چنانکه در آیات (۸۷:۲۷) و (۶۸:۳۹) و (۱:۳۳ و ۲) آمده - فرع مرگ از برزخ و بیهوشی در این حال و بالاخره ناراحتی سخت که از برای همگان وجود دارد، این بزرگواران از کل این ناراحتی‌ها در امان هستند، که هرگز این جریانات در انتقام به زندگی آخرین و رستاخیزگریبانگیر ایشان نیست، چنانکه در همین آیات مربوطه به تفصیل یاد شده است.

لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ ﴿١٠٢﴾
لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ
تُوعَدُونَ ﴿١٠٣﴾

صدای (آتش‌باران) محسوس آن را نمی‌شنوند، و (هم) آنان در میان آنچه دل‌هایشان خواسته، جاودانند. ﴿۱۰۲﴾ بزرگ‌ترین دلهره و وحشت، آنان را غمگین نمی‌کند، و فرشتگان آنان را با کوششی تمام پیایی در برمی‌گیرند (و به آنان می‌گویند): «این همان روز شماست که (بدان) وعده داده می‌شده‌اید.» ﴿۱۰۳﴾

آیه ۱۰۳ - درست است که آیه (۱۰۲) درباره زمانی است که از جهنم دور شده‌اند، ولی جای این پرسش است که همان لحظات اندک که در جهنم بوده‌اند چگونه

صدای پر خروش آتش را نمی شنیده‌اند.

پاسخ این است که همانگونه که دیدار از جهنم برایشان رحمت بوده، شنیدن صدای جهنمی نیز برایشان دلخراش نبوده است، بلکه مانند دیده‌هاشان و شنیده‌هاشان نیز درباره زندان تبهکاران رحمتی فوق رحمت آینده است.

يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ
وَعُدَّا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ ﴿١٠٤﴾

روزی که آسمان را - همچون در پیچیدن صفحه‌ی نامه‌ها - طوماروار درهم می‌پیچیم. همان گونه که بار نخست آفرینش را آغاز کردیم، دوباره آن را باز می‌گردانیم. حال آنکه (این) وعده‌ای است بر عهده‌ی ما که بی‌گمان انجام‌دهنده‌ی (آن) بوده‌ایم. ﴿١٠٤﴾

آیه ۱۰۴ - اینجا آسمان - که کل آسمانهاست - همچون طوماری با نوشته‌هایش در هم پیچیده می‌شود، که چهره‌اش بکلی واژگون می‌گردد، ولی همین آسمان و آسمانها که مقصود جو کلی جهان آفرینش است، زمین ما و سایر زمینها را در بر دارد، در عین زیر و زبر شدن، صداها و سیماهای اعمال مکلفان همچنان در این میان محفوظ است، و بر خلاف سایر دستگاههای گیرنده و فرستنده صداها و سیماهای مکلفان است، که بهنگام انفجار کلی جهانی این صداها و سیماها را همچنان بدون کم و کاست همراه دارد، تا به روز جزاء همگی را آشکار سازد.

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ
الصَّالِحُونَ ﴿١٠٥﴾

و به راستی و درستی در زبور - پس از یادواره (ی تورات و انجیل و ...) - نوشتیم: «زمین را بی‌چون بندگان شایسته‌ام به ارث خواهند برد.» ﴿١٠٥﴾

آیه ۱۰۵ - اینجا جریان رجعت شایستگان در دولت جهانشمول اسلامی توسط قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه به میان آمده، که در برابرش آیه (۹۵) بوده که پیرامون رجعت ناشایستگان است.

جای جای این آیه مورد بحث است؛ نخست درباره زبور که همان زبور معروف داود باشد، و ذکر هم تورات است که بیانگر وجود این بشارت در تورات و زبور می باشد، البته این خود حداقل تقدیر است نسبت به بشارت ذکر و زبور، و گرنه لفظ «زبور» تمامی کتاب های وحیانی را در بر دارد، و «الذکر» هم قرآن است، که بعدش اینجا بعد رتبی است نه زمانی، و بالاخره بنا بر احتمال نخستین:

در مزمور (۳۷) زبور در (۴۰) آیه جریان بشارت بگونه ای مفصل آمده، و در این میان هفت بار وراثت ارض و جانشینی بندگان صالح از نا صالحان یاد شده، در این میان خود داود هم بر حسب آیه (۳۸) زبور از فرمانداران این حکومت جهانشمول در تحت سیطره ولی امر عجل الله تعالی فرجه یاد شده است.^۱

۱. مضمون آیه فوق در مزموز (۳۷) زبور داود مکرراً ذکر شده و این بشارت عظیم را با لحن گوناگون بیان کرده و پس از تسلی و دلداری به حضرت داود عليه السلام که: از شیرین رنجیده مشو (۱) زیرا همچون علف زود بریده می شوند (۲) بر خداوند توکل نمای و از او ملتذذ باش (۳ و ۴) به او آرام گیر و در انتظارش بسر ببر (۷) و ... فرماید: (۹) زیرا که شیرین مقطع می شوند، اما متوکلان بخداوند وارث زمین خواهند شد (۱۰) و حال اندکست که شیرین نیست میشود که هر چند مکانش را جستجو نمائی ناپیدا خواهد بود (۱۱) اما متواضعان وارث زمین شده از کثرت سلامتی ملتذذ خواهند شد (۱۲) شیرین بخلاف صادق افکار مذمومه می نماید و دندانهای خویش را بر او میفشارد (۱۳) خداوند به او متبسم است چون که می بیند که روز او می آید (۱۴) شیرین شمشیر را کشیدند و کمان را چله کردند تا آنکه مظلوم و مسکین را ببندازند، و کمانهای ایشان شکسته خواهد شد (۱۶) کمی صدیق از فراوانی شیرین بسیار بهتر است (۱۷) چون که بازوهای شیرین شکسته می شود و خداوند صدیقان را تکیه گاهست (۱۸) خداوند روزهای صالحان را می داند و میراث ایشان ابدی خواهد بود (۱۹) در زمان بلا خجل نخواهند شد و در ایام قحطی سیر خواهند بود (۲۰) لکن شیرین هلاک خواهند شد و دشمنان خدا مثل پیه برهها فانی، بلکه مثل دود تلف خواهد شد (۲۲) زیرا متبرکان خداوند وارث زمین خواند شد، اما ملعونان وی منقطع خواهند شد (۲۹) صدیقان وارث زمین شده ابداً در آن ساکن خواهند شد (۳۴) بخدا پناه برده راهش را نگهدار که تو را به وراثت زمین بلند خواهد کرد و در وقت منقطع شدن شیرین این را خواهد دید (۳۸) اما عاصیان عاقبت مستأصل و عاقبت شیرین منقطع خواهند شد.

و در کتاب زنده که کتاب مذهبی زرتشتیان نیز اشاره به انقراض اشراک و وراثت صالحان نموده فرماید: « لشگر اهریمنان با ایزدان دائم در روی خاکدان محاربه و کشمکش دارند، و غالباً پیروزی با اهریمنان باشد اما نه بطوریکه بتوانند ایزدانرا محو و منقرض سازند، چه: در هنگام تنگی از جانب او رمزد که خدای آسمانست به

در معنایی وسیعتر مراد از زبور کل کتابهای وحیانی است، چنانکه آیاتی مانند "زبرالاولین" (۱۹۶:۲۶) بر این مطلب گواه است، و اینجا که زبور با (ال) یاد شده، دارای دو معنی است که هم زبور داود و هم کل "زبرالاولین" را شامل است، و مقصود از ذکر قرآن است، که در اینصورت این بُعدیت زبور بُعدیت مقامی است و نه زمانی، چنانکه رسول این ذکر حضرت محمد ﷺ برحسب آیاتی اول المسلمین است، که اول مقامی است و نه زمانی، و روی این مبنا کتابهای آسمانی در کل بیانگر این بشارتند، و به گونه‌ای مختصر فهرست این بشارتها از این قرار است که: در زبور داوود: مزمو (۷۱) آیه (۱ تا ۲۰) و مزمو ۴۵ آیه (۱۸) و اهو نودگات در یسناتگاتها (۲/۴۸ تا ۱۲) و یسناتها (۱۰/۳۰) و یسناتها (۳/۴۶) گرچه این یسناتها کتابهای صدرصد و حیانی نیستند، ولی نقش گرفته از صُحُف ابراهیم ﷺ می‌باشند، که در عین حال حالت التقاطی حقایقی را از این قبیل در بر دارند.

در سفر تکوین تورات (۱۰/۴۰) و در کتاب دانیال (۴۴/۲) و (۲۷/۷) و حبقوق (۳/۳ تا ۶) و در کتاب اشعیا (۹/۱۱) و انجیل متی (۳۱/۲۵ تا ۴۶) و نیز سایر کتابهای وحیانی که تفصیلش در بشارات عهدین فارسی و رسول الاسلام فی الکتب السماویه عربی و در جای جای تفسیر سی جلدی (الفرقان) آمده است.

در هر صورت آیه (۱۰۶) این بشارت را بشارتی رسا از برای پرستش کنندگان خدا و شایستگان دانسته، و در آیه (۱۰۷) رسالت آخرین را بعنوان رحمت جهانی معرفی کرده، که فعلیت در رحمت جهانی - پس از اساس و شالوده محمدی اش - در دولت جهانی حضرت مهدی (عج) نمودار است، چنانکه آیاتی مانند آیه (۱:۲۵) و (۸۷:۳۸) رسالت قرآنی را یادواره همگانی و حقیقی برای کل مکلفان جهان وجود دانسته است، و تحقیق این کلیت جز در این زمان شایسته نیست.

ایزدان که فرزندان اویند یاری می‌رسد و محاربه ایشان نه هزار سال طول می‌کشد (۱) آنگاه پیروزی بزرگ از طرف ایزدان می‌شود (۲) و اهریمنان را منقرض می‌سازد، و تمام اقتدار اهریمنان در زمین است و در آسمان راه ندارند، و بعد از پیروزی ایزدان و انداختن تبار اهریمنان عالم کیهان بسعادت اصلی خود رسیده، بنی آدم بر تخت نیکبختی خواهد نشست (۳)».

إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِقَوْمٍ عَابِدِينَ ﴿۱۰۶﴾ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً
 لِّلْعَالَمِينَ ﴿۱۰۷﴾ قُلْ إِنَّمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُهُ وَحِدٌ فَهَلْ أُنْتُمْ
 مُسْلِمُونَ ﴿۱۰۸﴾ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ ءَاذَنْتُكُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ وَإِنِ أَدْرَىٰ أَقْرَبُ أَمْ
 بَعِيدٌ مَّا تُوعَدُونَ ﴿۱۰۹﴾ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ ﴿۱۱۰﴾
 وَإِنِ أَدْرَىٰ لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَّكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ ﴿۱۱۱﴾ قُلْ رَبِّ أَحْكُم بِالْحَقِّ
 وَرَبُّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ ﴿۱۱۲﴾

بی‌گمان در این جریان برای مردمان عبادت‌پیشه نویدی حتمی و رساست. ﴿۱۰۶﴾ و ما
 تو را جز رحمتی برای تمام جهانیان (در مثلث زمان) نفرستادیم. ﴿۱۰۷﴾ (به اینان) بگو:
 «تنها به من (درباره‌ی خدا) وحی می‌شود، که خدای شما خدایی است یگانه. پس آیا
 شما (در برابرش) تسلیم‌کننده (ی خود و دیگران) می‌باشید؟» ﴿۱۰۸﴾ پس اگر روی
 برتافتند بگو: «به همه‌ی شما - به گونه‌ای یکسان - (رستاخیز جهان را) اعلام کردم،
 و نمی‌دانم آنچه وعده داده شده‌اید آیا نزدیک است یا دور.» ﴿۱۰۹﴾ «همواره او سخن
 آشکار را می‌داند، و آنچه را (هم) پوشیده می‌دارید می‌داند.» ﴿۱۱۰﴾ «و نمی‌دانم؛ شاید
 آن برای شما آزمایشی آتشین، و تا چند گاهی (وسیله‌ی) برخورداری‌ای باشد.» ﴿۱۱۱﴾
 گفت: «پروردگaram! به حق داوری فرمای. و پروردگاران (همان) رحمت‌گر بر
 آفریدگان است، (که) بر آنچه (خلاف حقیقت) توصیف می‌کنید، مورد
 درخواست (و) یاری (یاوران حق) است.» ﴿۱۱۲﴾

سوره حج

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ ﴿١﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر رویژگان

هان ای مردمان! پروردگارتان را پاس دارید، بی‌گمان زلزله‌ی (مرگبار) ساعت

[قیامت] چیزی بس بزرگ است. ﴿١﴾

آیه ۱ - آغاز این آیه خطاب عمومی برای همه انسان‌هاست تا به وسیله درجات تقوای الهی آمادگی پیدا کنند، چرا که اکثر آنها در جهل بسر می‌برند. "زلزله الساعه" زمانی است که کل کائنات سماوی و ارضی، ستارگان و طبقاتشان خواهند لرزید که از آن تعبیر به قیامت اول یا اّماته: مرگبار می‌شود.

يَوْمَ تَرُؤْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَرَىٰ وَ مَا هُمْ بِسُكَرَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ ﴿٢﴾

شَدِيدٌ ﴿٢﴾

روزی که آن را ببینید، هر شیر دهنده‌ای آن را که شیر می‌دهد (از شدت هراس) به فراموشی می‌سپارد، و هر زن بارداری بار خود را فرو می‌نهد، و مردم را مست می‌بینی، حال آنکه مست نیستند. ولی عذاب خدا شدید است. ﴿۲﴾

آیه ۲ - «یوم» همین نخستین روز آخرت است که در اثر نفخ صور همگان بگونه‌ای جانکاه به حالت بیهوشی محض - که فراتر از مرگ است - می‌افتند "و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الارض الا من شاء الله" (۳۹:۶۸). اصولاً انسان‌ها در زندگی دنیا دارای دو بدن و سه روح هستند: بدن دنیوی و برزخی، سپس روح انسانی، حیوانی و نباتی، در حال خواب روح انسانی با بدن برزخی برون می‌آید و به هنگام مرگ افزون بر این دو روح نباتی و حیوانی هم از بدن دنیوی رخت برمی‌بندند، و در برزخ روح انسانی یا بدن برزخی جدا از بدن محسوس به زندگی خود ادامه می‌دهد، در زلزله ساعت نخستین که نسبت به همگان مرگبار است، حالت صعقه و بیهوشی دست می‌دهد، که گامی فراتر از مرگ است "الا من شاء الله" جز آن افراد ممتازی که حداقل کل معصومانند، و هرگز بیهوش نمی‌شوند، بلکه همان‌گونه که هستند ارواحشان با بدن‌های اصلی‌شان مناسب با رستاخیز پیوند می‌شود.

در اثر این زلزله، قیامتِ اماته به وقوع می‌پیوندد، که در اثر وحشت آن، همه شیر دهندگان با دهشت و هراس، فرزندان خود را رها می‌کنند.

پس از این مرحله، بازگشت به زندگی آخرتی است، یعنی روح انسانی از بیهوشی برمی‌خیزد و به بدنی که شایسته رستاخیز است ملحق می‌شود، البته این بدن چنانکه در جاهای مناسب‌تر یاد شده، خلاصه و چکیده‌ای ماندنی از همین بدن جسمانی است، روی این اصل زنده شدن در قیامتِ اِحیاء، به این معناست که ارواح بیهوشان مجدداً به هوش می‌آیند و به این بدن‌های ویژه آخرت پیوند داده می‌شوند.

وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ ﴿۳﴾

كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَن تَوَلَّاهُ فَأَتَهُ وَيُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ ﴿٤﴾

و برخی از مردمان کسانی (اند که) درباره‌ی خدا بدون هیچ (بینش و) دانشی مجادله (و ستیز) می‌کنند، و از هر شیطان سرکشی پیروی می‌نمایند. ﴿٣﴾ بر زیانش نیشته شده است که همانا هر کس او را به سرپرستی برگیرد، پس همواره او را گمراه می‌کند، و سوی عذاب (آن) آتش زبانه‌دار رهنمونش می‌سازد. ﴿٤﴾

آیات ۳ و ۴ - "و من الناس" کل مخاطبین به تقوی و مکلفین به دوری از طغیان و گناه هستند.

"من یجادل فی الله" در زمینه علوم فطری یا عقلی یا تجربی است، به صورتی که از دخالت هواها دور باشد، تنها در این صورت است که صاحب علم را به توحید و حق وصل می‌نماید، و شک انسان را در حق تبدیل به یقین می‌کند، کسانی که در بحث‌های الهی و توحیدی، از علوم فطری، عقلی یا تجربی استفاده نمی‌کنند، و یا اگر استفاده می‌کنند با دخالت و تبعیت از هواها و حجاب‌های ظلمانی است، اینها از شیاطین جن و انس پیروی کرده‌اند که نه هدایت شده‌اند و نه کتاب روشنگری دارند.

تبعیت از این شیاطین در کل خطوط شیطانی است تا جایی که "أنه من تولاها فانه یضله" شیطان بر آنها مستولی شده و آنها را گمراه می‌کند.

"كُتِبَ عَلَيْهِ" این کتاب قضای ربانی بر متولی و دوستدار شیطان‌ها است، نه این که خدا ضلالت و گمراهی را بر اینان الزام کرده باشد، بلکه بر حسب بیان واقعیت و نهایت مسیر ایشان و اقتضای عاقبت حرکت و فعل اینان است.

این آیه برهان و دلیلی ارائه می‌کند برای کسانی که شک مستندی در برانگیخته شدن دارند، البته برهانی حاضر و قابل بررسی در اعتقاد به وجود خدا و قدرتش در خلق که احدی نمی‌تواند آن را انکار کند.

"خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ" مانند آیات بسیار دیگر، خلقت انسان اولیه و یا اولین مرحله خلقت انسانی را از خاک بیان می‌فرماید، با این تفاوت که انسان اول بدون هیچ‌گونه واسطه‌ای از خاک آفریده شد، ولی انسان‌های دیگر با طی مراحل چند از خاک

به وجود می آیند و کیست که بتواند با طی مراحل منظم انسانی را به وجود آورد؟ ابتدا از خاک، سپس از نطفه، سپس خون بسته، سپس همچون گوشت جویده شده، سپس استخوان بندی و پس از آن گوشت های روی استخوان ها و سپس ایجاد روح که خود برگزیده ای از همین بدن است، چنانکه در آیات (۱۴) تا (۱۶) سوره مؤمنون آمده است. تمام اینها را فرمود تا "لِنَبِّئَنَّ لَكُمْ" تبیین کند قدرت خویش را که از مرحله تراب تا مضعه تا مرحله طفولیت "لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ" رسیدن به رشد جسمانی و عقلانی و رسیدن به رشد اجتماعی است، به طور کلی بلوغ یعنی رسیدن به مرحله ای است که توانایی انجام فعلی را داشته باشد و با رسیدن به انواع رشدهای عقلانی، جسمانی، اقتصادی، ازدواجی، اجتماعی، و... وقت احکام مربوط به این توانایی ها نیز فرامی رسد.

"يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعَمْرِ" تعبیری است لطیف که انسان پس از رسیدن به قله رشد و قدرت، به سوی پست ترین قسمت عمر باز می گردد که همان آغاز زندگی است. "أَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ" حداقل کل ازواج نباتی و حیوانی و انسانی را شامل است که از زمین روئیده می شوند.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبُعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن تُرَابٍ ثُمَّ
 مِّن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِّن عِلْقَةٍ ثُمَّ مِّن مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنَبِّئَنَّ لَكُمْ وَنُقَرُّ
 فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ آجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا
 أَشُدَّكُمْ وَمِنكُمْ مَّن يُّتَوَفَّىٰ وَمِنكُمْ مَّن يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ
 مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ
 وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ ﴿٥﴾ ذَلِك بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ
 يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٦﴾

هان ای مردمان! اگر درباره‌ی برانگیخته شدن (پس از مرگتان) در (ژرفای) شکی مستند! بوده‌اید، پس همانا (بدانید که) ما شما را از خاک آفریدیم، سپس از نطفه، سپس از علقه [خونی آویزک] سپس از مضغه [گوشته‌ی له شده] به بار آمده و به بار نیامده، تا (حقایق ربّانی را) برای شما روشن گردانیم. و آنچه را می‌خواهیم تا مدتی معین در رحم‌ها پایدار می‌داریم، سپس شما را به حالت کودکی (از درون مادرهایتان) برون می‌آوریم، سپس (حیات شما را ادامه می‌دهیم) تا به حد رشداتان برسید و برخی از شما (پیش از پیری) مرگش در رسد، و برخی از شما (هم) به پست‌ترین زمان عمر(ش) برگردانده شود، به گونه‌ای که پس از دانستنی (اندک) آن را (هم) نداند. و زمین را پژمرده می‌بینی، پس هنگامی که آب (باران) بر آن فرود آوریم به جنبش درآید و نمو کند، و از هر نوع (رستنی‌های) همسان (و) نیکوی فرح‌بخشی برویاند. ﴿۵﴾ این برای آن است که به‌راستی خدا (هم) او تمامی حق است، و اینکّه مردگان را - به‌درستی - زنده می‌کند، و بر هر چیزی بسی تواناست. ﴿۶﴾

آیه ۶ - "بأنّ الله هو الحقّ" بیانگر این حقیقت است که خدا تمامی حق است و تمامی حق همان خداست که هیچ باطلی از سوی او و به سوی او متصور نیست، قضیه این حقیقت در اینجا متمرکز بر آفرینش و زندگی و سپس مرگ اوست، و در پایان احیاء برای آخرت که اگر حیات در این دنیای فانی منحصر بود، کل آفرینش و خلقت عبث و باطل بود: "و ما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما باطلاً ذلک الذین کفروا" (۲۷:۳۸).

"وانه یحیی الموقی" احیاء مردگان در معاد است، چنان که در این دنیا برای اولین بار زندگی داد، قدرت مطلق ربّانی در احیاء و خلق اول بالاتر از خلق دوم است: "افعیینا بالخلق الاول بل هم فی لبس من خلق حدید" (۱۵:۵۰).

وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ ﴿۷﴾ وَمَنْ
الْأَناسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّتِيرٍ ﴿۸﴾ ثَانِي

عَطْفِهِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَنَذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
عَذَابَ الْحَرِيقِ ﴿٦﴾ ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَمٍ
لِّلْعَبِيدِ ﴿٧﴾

و اینکه ساعت (مرگ و زندگی همگانی) همواره آمدنی است (و) هرگز شکی مستند
(هم) در آن نیست، و همانا خدا کسانی را که در گورهایند برمی‌انگیزد. ﴿٧﴾ و از
(میان) مردمان کسی است که درباره‌ی خدا - بدون هیچ دانایی و نه رهنمودی و نه
کتاب روشنگری - به مجادله و ستیز می‌پردازد، ﴿٨﴾ حال آنکه (از سرِ نخوت) پهلو
در هم پیچنده [کمر بسته] است تا (مردم را) از راه راستای خدا گمراه کند. و در این
دنیا برای او رسوایی و خواری است، و در روز رستاخیز عذاب آتش بسی سوزان را به
او می‌چشانیم. ﴿٩﴾ این (کیفر بزرگ) به سزای (همان) چیزهایی است که دست‌هایت
[نیروهایت] پیش فرستاده است. و اینکه خدا همواره به بندگان خود زیاد بیدادگر
نیست. ﴿١٠﴾

آیه ۱۰ - "لیس بظلام للعبید" چرا ظلم زیاد را از خدا سلب کرده است؟! زیرا اگر
مکلفانی بدون اختیار و به اجبار ربانی گناهمانی مرتکب شوند و سپس خدا آنان را با
این گناهان اجباری عذاب کند، این ظلم عادی نیست، و یا اگر عذاب نکند، چنانکه
صالحین را عذاب نمی‌کند، باز هم ظلم مضاعف و مساوی قرار دادن نیکوکار و
گناهکار است و نسبت این ظلم‌های مضاعف را این آیه نفی می‌کند و در حقیقت
خدا نه ظلام است و نه ظالم.

همین طور در آیه "لا تاكلوا الربوا اضعافاً مضاعفه" چون زمینه نزول این آیه
ریاهای مضاعف بوده که از بهره پول نیز بهره می‌گرفتند، موافق آن "اضعافاً مضاعفه"
وارد شده است.

در آیه فوق نیز چون نسبت ظلم مضاعف به خدا داده شده، همان هم نفی شده
است، چرا که ظلم کمتر و بیشتر یا ربای کمتر و بیشتر معنا و مفهومی ندارد و اصولاً
اینها نسبت به خدا قابل تفاضل نیستند.

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكُمْ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ ﴿۱۱﴾

و از میان مردم کسی است که خدا را فقط بر (مبنای) جانبی (و هوسی مصلحتی) می‌پرستد. پس اگر خبری به او رسد بدان اطمینان یابد، و چون بلائی آتشین بدو رسد روی برتابد. (او) دنیا و آخرت را زیان کرده (و) این همان زیان آشکارگر است. ﴿۱۱﴾

آیه ۱۱ - حرف «به» به معنای کناره و حاشیه‌ای است که در ارتباط با اصل متن معنا پیدا می‌کند، یعنی به طور مستقل و فی نفسه بی معناست، و کسانی که خدا را نه به گونه‌ای اصلی بلکه سطحی و حاشیه‌ای می‌پرستند، اینان پرستندگان خدا نیستند، بلکه هوا پرستند، زیرا اگر در چهره پرستش خدا تمایلات نفسانیشان همچنان پیا پیا باشد، به همان عبادت ظاهری خود ادامه می‌دهند، ولی هنگامی که نابسامانی ببینند، همین عبادت ظاهری را هم ترک می‌کنند، و در هر صورت در دنیا و آخرت زیانکارند، عبادت حقیقی آن است که معرفت در قلب و همه اعضاء و جوارح و در متن متین کل شئونات زندگی عبادت کننده قرار داشته باشد، و سایر اعمال او در حاشیه و در کنار آن است، و این عبادت در هیچ حالتی انحراف و کاستی نمی‌یابد (و تلک عبادة الاحرار) در مقابل این، عبادت منحرف و حاشیه‌ای است که اگر هم در حالتی ثابت بماند اصالتی ندارد، زیرا متن خواسته‌های او تمایلات دنیوی اوست، و گاه به طور کلی آن را ترک و زایل می‌سازد، اینها اوصاف انسان‌های مضطرب و ناآرام ضعیف‌الدین، انتقادگر و اعتراض کننده به خدا و... است که در دین ثابت قدم نیستند و تا زمانی که آسایش دارند به دین خود استمرار می‌دهند که گاه دین و عبادت خود را ترک می‌کنند و گاه با کمال بی میلی به آن ادامه می‌دهند که چندان سودی هم ندارد، زیرا متن و اصالت نیت ایشان به سوی غیر خداست.

يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُ وَمَا لَا يَنْفَعُهُ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ
 الْبَعِيدُ ﴿۱۲﴾ يَدْعُوا لِمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ لَيْسَ الْمَوْلَىٰ وَلَا لَيْسَ
 الْعَشِيرُ ﴿۱۳﴾ إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ
 تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ ﴿۱۴﴾

از غیر خدا (چیزی را) همی می خواند (و می خواهد) که نه زیانش رساند و نه سودش دهد. این است همان گمراهی دور و دراز. ﴿۱۲﴾ همواره کسی را می خواند (و می خواهد) که بی گمان زیانش از سودش نزدیکتر است. وه! به راستی چه بد سروری و چه بد دمسازی است! ﴿۱۳﴾ بی گمان، خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته (ی ایمان) کرده اند، در باغ هایی سردرهم درمی آورد که از زیر (درختان) شان (نهرها و رودبارها) روان است. خدا همواره هر چه اراده کند انجام می دهد. ﴿۱۴﴾

آیه ۱۴ - "جَنَاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا النَّهَارُ" فقط جنات آخرتی نیست، بلکه باغ های اطمینان بخش و بهشت های زندگی در دنیا تا آخرت برای مؤمنین مهیاست، باغ های عقلانی، نفسانی، روحانی، عقیدتی و عملی که به طور کل او را از بلاها و آسیب ها روی گردان می سازد و اینها نیست مگر در کنار رحمت بهشت های الهی و اطمینان قلب به وسیله ذکر خدا "الابدكرالله تطمئن القلوب".

مَنْ كَانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى
 السَّمَاءِ ثُمَّ لِيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدُهُ مَا يَغِيظُ ﴿۱۵﴾

هر که می پنداشته است (که) خدا او را در دنیا و آخرت هرگز یاری نخواهد کرد، پس وسیله ای سوی آسمان در کشد (و خود را حلق آویز کند)؛ سپس (آن را) بی چون ببرد؛ آن گاه همی بنگرد (که) آیا نیرنگش چیزی را که مایه ی خشم اوست حتماً از میان خواهد برد؟ ﴿۱۵﴾

آیه ۱۵ - این آیه مثالی برای حقیقت (فقر الی الله) آورده است، تا گمان کسانی را که خیال می‌کنند خدا هرگز آنها را یاری نمی‌کند باطل کند که برای تثبیت این گمان باطل وسیله‌ای را به آسمان پیوند دهند سپس آن را بگسلند.

آیا در این صورت همچنان به آن پیوند گسسته پایدارند؟ این مثال بیانگر همین حقیقت است که اگر یاری مداوم خدای متعال نباشد همگان با قطع پیوند ربّانی به نابودی می‌گرایند، بر مبنای فقر محض آفریدگان و غنای محض آفریدگار، همان گونه که آفریدگان در آغاز، نیاز اصلی به آفریدگار داشته‌اند که اگر او نبود اینها هرگز نبودند، جریان پس از آفرینش و استمرار آن نیز همین گونه است که اگر آئی خدا به این آفرینش استمرار ندهد، همان لحظه نابودی آنان خواهد بود: اگر نازی کند اژدم فرو ریزند قالب‌ها «سبب» در اصل لغت طنابی است که به وسیله آن از درخت خرما بالا می‌روند و اینجا کل وسایل مادی و معنوی و کل وسایلی که با آن یا در آن کاری انجام می‌دهند و از کل اسباب ظاهری و غیر ظاهری، قابل استفاده از آن یا به وسیله آن و غیر قابل استفاده "و آتیناه من کل شیء سببا" (۸۴:۱۸) کل این اسباب سه گانه زمینی یا حتی وسایلی آسمانی را بیاورند و از زمین به سوی آسمان تا جایگاه رزق مردمان "فی السماء رزقکم و ماتوعدون".

این آیه همچنین بیانگر این واقعیت است که پیوند زمینیان به آسمانیان امکان پذیر است و این تعبیر اضافه بر بیان این حقیقت علمی، حقیقتی است عمیق در فلسفه ارتباط با آفریدگار که ارتباط با او را همچون ارتباط به آسمان خوانده و قطع این رابطه همچون قطع پیوند آسمانی است که در همان لحظه، هنگامه سقوط تحقق می‌پذیرد.

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَأَنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يُرِيدُ ﴿۱۷﴾ إِنَّ الَّذِينَ
 ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِّينَ وَالنَّصْرَىٰ وَالْمُجُوسَ وَالَّذِينَ
 أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ

و این‌گونه این (قرآن) را - حال آنکه آیاتی روشن است - فرو فرستادیم، و خدا به‌راستی هر که را اراده کند راه می‌نماید. ﴿۱۶﴾ به‌راستی کسانی که ایمان آوردند و کسانی که یهودی شدند و التقاطیان و نصرانیان و زرتشتیان و کسانی که شرک ورزیدند، بی‌گمان خدا روز قیامت میانشان را جدا خواهد کرد، زیرا خدا همواره بر هر چیزی بسیار گواه است. ﴿۱۷﴾

آیه ۱۷ - فرقه‌های ششگانه را در عقاید بیان می‌کند که ششمین اینان را "الذین اشركوا" دانسته که پنج گروه اول کلاً مشرک نیستند و اگر از صالحین باشند امکان نجات دارند "ان الذین آمنوا و الذین هادوا و النصاری و الصابئین من آمن بالله و الیوم الاخر و عمل صالحاً فلهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون" (۶۲:۲) و (۶۸:۵) است، اما در این آیه "یَفْصَلُ بَیْنَهُمْ" بین مشرکان و پنج گروه دیگر جدایی می‌افکند که مشرکان هرگز نجاتی ندارند.

این آیه به طور کلی انسان‌ها را به سه دسته بزرگ تقسیم می‌کند (۱) "الذین آمنوا" ایمان آوردندگان به این رسالت جدید هستند که مسلمان خوانده می‌شوند. (۲) "الذین هادوا و..." و به طور کلی اهل کتاب «هادوا» تابعین تورات و «النصاری» تابعین انجیل‌اند، اما در «الصابئین و المجوس» اختلافاتی است، مجوس زردشتیان و کتاب مقدس ایشان اوستا است. (۳) "و الذین اشركوا" کسانی که غیر از چهار گروه اول هستند اینها محض و غرق در انحراف و شرک به خدایند، تارکین عبادت خدا و عبادت‌کننده بت‌ها و سنگ‌ها هستند.

ولی اهل کتاب اگر انحراف و شرکی هم دارند در عقیده و در توحید به خدایی اعتقاد دارند، لکن برای این خدا شرکائی غیر اصیل فائند و حتی گروهی از مسلمین تیر چنین عقاید شرک آلودی دارند.

"الذین آمنوا" به گونه‌ای مستقل در مقابل کل مؤمنان سه‌گانه بعدی، امتیاز و برتری این گروه نخست را بیان می‌دارد، سپس «والذین» گروه دوم و سوم که اهل کتابند، در هر صورت درجات مسلمانان بالاترین درجات است نسبت به کل مؤمنان از تاریخ اسلام، زیرا یهودیان و نصرانیان قبل از آمدن اسلام و نسخ دینشان همان مقامات عالیة رحمت الهی را بر مبنای ایمان و اعمال صالح داشته‌اند، اما بعد از

اسلام تنها آنانی که معاند با حق اسلام نباشند و ایمان و عمل شایسته دین خود داشته باشند، اهل نجاتند.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ
وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ
وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُّكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ
مَا يَشَاءُ ﴿١٨﴾

آیا ندیدی که خدا هر کس در آسمانها و هر کس که در زمین است - و خورشید و ماه و ستارگان و کوهها و درختان و جنبندگان - به راستی برایش (همگی) سجده می کنند و (نیز) بسیاری از مردمان، و (حتی) بسیاری از آنان هم که عذاب بر آنان محقق شده است (برای او سجده می کنند)؟ و هر که را خدا خوار کند، برایش هیچ گرامی دارنده ای نیست. همواره خدا هر چه بخواهد انجام می دهد. ﴿١٨﴾

آیه ١٨ - "الم تر" خطاب به کل بینندگان است تا با چشم و فکر و قلب خویش بنگرند، که خدا مسجود علی الاطلاق ذات و کیان کل کائنات است، بدون این که شعوری عقلانی برای آنچه در آسمانها و زمین است مورد نظر باشد، بلکه شعور تکوینی است "من فی السموات و من الارض" اعم از آنچه از جمادات: "الشمس و القمر و النجوم و الجبال" یا آنچه از نبات است: «الشجر» یا از حیوانات «و الدواب» سجود کل آفریدگان و حتی جسم مادی کافران طبعاً به معنای نهایت خضوع در برابر اراده خداست، گر چه مؤمنان افزون بر این سجود تکوینی، سجودی هم از روی اختار دارند، سجود شعوری نسبت به ذرات بدنهای کفار از نظر جسمانی و حالات ریشه ای فطرت و عقل تیر وجود دارد، لکن نفس اماره آنان که هرگز سجود و خضوعی برای خدا ندارد، بلکه سجود دیگران را هم درک نمی کند، یا حتی مسخره نیز می کنند، بنابراین ذات و ذرات جهان آفرینش در کل ساجدان حقتند، مگر نفس های اماره کافران، زیرا در کل تکلیفی، اختیاری دارند، لکن ذات همین نفس

اماره بدون آن که اینان بدانند در برابر حق از روی شعور تکوینی ساجدند. "و ان من شبیء الا یسج بحمدہ و لکن لا تفقہون تسبیہم" (۴۴:۱۷) و در بعد اختیار آنان که سجده نمی‌کنند "کثیر حق علیہ العذاب" کل جهان هستی مسجد و محراب و وسیع عبادت خداست "و لله یسجد من فی السموات و الارض" (۱۳:۱۵) و این تنها مکلفین مختارند که ترک سجده می‌کنند در این مسجد وسیع الهی و ذات کافران که ساجد حقتند عذاب نمی‌شوند، بلکه به فرمان الهی عمل کرده و خواهند سوخت و با این سوزش بعد مختار وجود آنان عذاب خواهد شد و بعد غیرمختار معذب نخواهد گردید، مانند ذات خورشید که ساجد حق است و در عین حال دائم در حال سوختن است و این سوختن عذاب نیست بلکه اطاعت فرمان پروردگار و عین سجود است.

هَذَا نِ حَصْمَانِ اَخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِّنْ نَّارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ ﴿١٩﴾ يُضْمَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ ﴿٢٠﴾ وَ لَهُمْ مَقْمَعٌ مِنْ حَدِيدٍ ﴿٢١﴾ كُلَّمَا ارَادُوا اَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ اَعِيدُوا فِيهَا وَ ذُقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ﴿٢٢﴾

این دو (گروه با یکدیگر) دشمن‌اند (که) درباره‌ی پروردگارشان با هم بسی دشمنی (و ستیزه) کردند. پس کسانی که کفر ورزیدند، جامه‌هایی بسیار از آتش برایشان بریده شده است (و) از بالای سرهاشان مایع جوشان ریخته می‌شود. ﴿۱۹﴾ آنچه در شکم‌های آنهاست با پوست‌ها [بدن‌ها]شان بدان گداخته و ذوب می‌گردد. ﴿۲۰﴾ و برای (وارد کردن ضربت بر سر) آنان گرزهایی از آهن است. ﴿۲۱﴾ هر بار خواستند از (شدت) اندوهی، از آن بیرون روند در آن بازگردانیده می‌شوند، و (به آنان گویند: هان!) بچشید عذاب آتش بس سوزان را. ﴿۲۲﴾

آیه ۲۲ - "اعیدوا فیها" تنها دلیل است بر این که جهنمیان ابدی مادامی که جهنم برپاست همچنان در آن ماندگارند و هرگز نمی‌توانند از آن برون آیند، بنابراین این آیه - همانند آیات یازده‌گانه مشابه‌اش - هرگز دلالت و حتی اشاره‌ای هم به ماندن

همیشگی و بی پایان جهنمیان در دوزخ ندارد.

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ
تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُجَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا
حَرِيرٌ ﴿٢٣﴾ وَهُدُوءًا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوءًا إِلَى صِرَاطٍ الْحَمِيدِ ﴿٢٤﴾
إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي
جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَكِفُ فِيهِ وَالْأَبَادِ وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ
نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ ﴿٢٥﴾

بی‌گمان خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته (ایمان) کردند در باغ‌هایی
سردرهم - که از زیر (درختان) شان نهرها روان است - در می‌آورد: در آنجا با
دستبندهایی از طلا و مروارید آراسته می‌شوند، و لباس‌هاشان در آنجا حریر
[پرنیان] است. ﴿٢٣﴾ و راهنمایی شدند سوی گفتار پاکیزه، و راهنمایی شدند سوی راه
(خدای) بسی مورد سپاس. ﴿٢٤﴾ بی‌گمان، کسانی که کافر شدند و از راه خدا و
مسجدالحرام - که آن را برای مردمان اعم از اقامت‌گزیدگان و مسافران، یکسان قرار
داده‌ایم - جلوگیری می‌کنند، و هر که بخواهد در آنجا به (انحرافی) پوشاننده ی حق
و ظالمانه درآید، او را از عذابی دردناک می‌چشانیم. ﴿٢٥﴾

آیه ۲۵ - اینجا مسجدالحرام را مربوط به کل انسان‌ها و سایر مکلفان دانسته - چه
ساکنان مکه مکرمه و چه مسافران - آری، این خانه خداست از لحاظ پرستش او، و
خانه همه مردمان است که پرستش کنندگان اویند و هیچ امتیازی میان ساکنان و
مسافران هرگز وجود ندارد، مگر شهرهای دیگر حجاز که در اختصاص دولت‌های
گوناگون حجاز در طول تاریخ می‌باشند، ولی مکه مکرمه این ویژگی را داراست که
هرگز تحت سلطه ویژه‌ای نیست، بلکه مختص به کل مسلمین جهان است، البته با
حفظ تربیت‌های اسلامی و نه این که هر کس هر گونه تخلفی بخواهد در آنجا انجام

دهد.

بنابراین اختصاصاتی که حکومت حجاز در طول تاریخ از برای ساکنان مکه قایل شده بر خلاف این آیه می باشد، چنان که سوء استفاده کردن صاحبان خانه های مکه مکرمه در وقت حج و عمره هرگز درست نیست.

وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَن لَّا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهِّرْ بَيْتِيَ
لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ ﴿۲۶﴾

و چون برای ابراهیم جای آن خانه [کعبه] را آماده کردیم (بدو گفتیم): «چیزی را با من شریک مگردان، و خانه ام را - برای طواف کنندگان و قیام کنندگان و رکوع کنندگان سجده کننده - پاکیزه گردان.» ﴿۲۶﴾

آیه ۲۶- "لَا تُشْرِكْ بِي" نسبت به حضرت خلیل الرحمن ﷺ که بر پیامبرانی امام بوده و طبعاً دارای عصمت برتر از آنان نیز بوده، دارای ابعادی است: یکی بعد رسالتی ابراهیم ﷺ که باید ترک شرک را در میان امتش در حد توانش نقش دهد، و در بعد شخصیش نیز دارای دو جهت است: ظاهری و باطنی، ظاهری اش بدین معناست که همان گونه که شرک برای دیگران ممنوع است، برای ابراهیم ﷺ ممنوعیتی بالاتر دارد، بر خلاف این عقیده گروهی صوفیان که قائلند هنگامی که ما به یقین رسیدیم دیگر عبادت واجب نیست به دلیل آیه "واعبدوا ربک یا تیک الیقین".

اصولاً نهی از چیزی بدین معنی نیست که شخص مورد نهی دست به آن چیز زده و مرتکب آن گردیده، بلکه به معنای استمرار حرمت است، اما بعد باطنی اش بدین معناست که گذشته از شرک های حرام که بت پرستی، انحراف در توحید و ریا می باشد، شرک حلال هم بر تو ممنوع است، یعنی لحظه ای به غیر خدا توجه نمودن گرچه برای سایر مؤمنان حلال است که نوعاً بدان مرتکب می شوند و خلاصی از آن برایشان محال است، برای معصومان همین حلال هم حرام است که (حسنات الابرار سیئات المقربین).

وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ

عَمِيقٍ ﴿٢٧﴾

«و در میان مردمان برای (ادای) حج اعلان کن (که) پیادگان سویت آیند و (نیز) سواران بر شترانی لاغر - از هر راهی دور - سویت [به سوی کعبه] روان شوند.» ﴿٢٧﴾

آیه ۲۷ - اینجا اعلامی جهانشمول است برای کل مکلفان که برای زیارت خانه خدا به منظور حج یا عمره یا هر دو بدانجا روانه گردند و هرگز استطاعت عرفی فعلی در حج و عمره مطرح نیست، بلکه بر حَسَب آیه "من استطاع الیه سبیلاً" (۹۷:۳) هر که بدون عسر یا حرج توان این سفر را داشته باشد بر او واجب است پیاده یا سواره به حج مشرف گردد، چنان که در (۹۷:۳) به تفصیل گذشت.

لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِّنْ بَهِيمَةٍ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِيعُوا أَلْبَاسَ الْفَقِيرِ ﴿٢٨﴾

«تا منافی را برای خویش بنگرند و نام خدا را - در روزهای معلومی بر دام‌های زبان‌بسته‌ای که روزی آنان کرده است - ببرند؛ پس از آنها بخورید و بد حال کمر شکسته (ی فقیر) را (از آن) بخورانید.» ﴿٢٨﴾

آیه ۲۸ - "لیشهدوا منافع لهم و یذکروا اسم الله..." کل مقاصد حج که مجموعه‌ای از کل کشورهای اسلامی با این برخورد همگانی منافی همگانی نیز منظور است که از نظر عقیدتی، اخلاقی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، نظامی و سایر سودهای اجتماعی کاوش‌ها و کوشش‌ها کنند، تا بر مبنای شریعت و اجتماع ربانی از کل بهره‌های ممکن برخوردار گردند، و بهنگام بازگشت به کشورهاشان دارای افکاری نوین پر از اینگونه سوغات‌های حج باز گردند، نه آن که با افکاری جاهلانه که موجب انتقاد و مضحکه دیگران است، این "منافع لهم" انجام گردد و از جمله آنها تذبذب بی بند و بار قربانی‌هایی است که هرگز به مصرف بی نوایان جز اندکی، نمی‌رسد.

بنابراین "بهیمه الانعام" که بعنوان قربانی یاد شده از نظر مادی تنها برای خوردن و خوراندن بی نوایان است که اگر در آنجا و آن زمان مورد استفاده نیازمندان قرار نگیرد، بایستی تا آخر ذی الحججه صبر کرد تا بینوایانی یافت و آن‌گاه قربانی کرد، و اگر باز هم این قربانی‌ها اضافه بود، باید یا بهایش را به بی‌نوایان که در حج حاضرند پرداخت، و یا با سفارشی قبلی همان روز عید، قربانی در ساعت مقرر در شهرهایشان به بینوایان داده شود زیرا این گوشت‌ها که مربوط به بی‌نوایاناست خوردن دیگران در این صورت ممنوع خواهد بود، سپس دستور خوردن بخشی از این گوشت‌ها به معنای اباحه یا رحجان است که بر سر این سفره عمومی تنها بینوایان نباشند، بلکه قربانی کنندگان نیز در صفوف بینوایان از این نعمت خدا بهره‌گیرند و با آنان شرکت داشته باشند، و این در صورتی است که قربانی در وقت و جای خودش صورت‌گیرد و گرنه کل گوشت یا بهایش در اختصاص بینوایان است.

ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلِيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَيُطَوِّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ ﴿۲۹﴾

سپس باید آلودگی خود را بزایند، و به نذرهای خود وفا کنند، و برگرد آن خانه‌ی

کهن آزاد [کعبه] بسیار طواف کنند. ﴿۲۹﴾

آیه ۲۹ - "ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ" امر به زودودن نا پاک‌ی‌ها و قذارت‌های پیش از طواف، دلیل بر وجوب آن است. این رفت و پلیدی، دارای دو بعد برونی و دو بعد درونی است؛ درونی اش طهارت از حدث اصغر و اکبر است، زیرا بر مبنای (الطواف بالبيت صلاة) و ضرورتی حتمی در طواف خود مانند نماز موجب طهارت است، و این طهارت درونی مورد فتوای همگان می‌باشد، ولی در مورد برونی اش فتوایی در کار نیست و طهارت برونی پاکیزگی از خبائث و قذارات و پلیدی لباس و بدن است که مصداق اول «رفت» می‌باشد، چنان‌که در نماز هم پلیدی لباس و بدن ممنوع است، و بلکه به وجه کلی - مگر در صورت ضرورت - استعمال پلیدی‌ها حرام است، چنان‌که "یحرم علیهم الخبائث" به طور کلی استفاده از پلیدی‌ها را حرام کرده است، تا چه رسد به حالت نماز و طواف.

در جمع این نظر تأیید می‌شود که حاجی هرگز نباید با همان لباس و بدن آلوده در مَنی یکسره به سوی طواف بیت رود.

«وَلْيَطُوفُوا» هم دلیل بر تعدد طواف است و هر طواف هم هفت بار دور خانه خدا گردیدن است، بنابراین برای انجام حج یک طواف کافی نیست، بلکه طواف‌هایی از جمله طواف نساء پس از اعمال منی واجب است.

«وَلْيَطُوفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ» چون طواف برگرد کعبه مبارکه و طبعاً در مسجدالحرام اینجا عمومیت دارد، حدّ فاصلی جز تمامی مسجدالحرام برای طواف نیست، و صحیحه محمّدبن مسلم که حد طواف را میان خانه و مقام ابراهیم دانسته، علاوه بر تناقض و مخالفت با اطلاق آیه مبارکه و صحیحه حلبی، اشکالات هفتگانه‌ای دارد که ما در کتاب حج آورده‌ایم.

«العتیق» به معنای آزاد و قدیمی است، آزاد است از این که ملک کسی جز خدا باشد؛ و آزاد است از غرق شدن در طوفان جهانشمول نوح، و قدیمی است زیرا نخستین خانه‌ای است که خدا آن را برای طواف کنندگان مقرر داشته که «ان اول بیت وضع للناس للذي ببكة...» (۹۶:۳) و اینجا تمامی این معنا مقصود است، و بالاخره روی این اصل هیچ شخصی و هیچ حکومتی از حکومت‌های اسلامی - تا چه رسد به غیر اسلامی - نمی‌تواند آن را ویژه خود گرداند، چنان که در «سواء العاکف» بیان گردید.

ذَلِكَ وَمَنْ يُعِظْ حُرْمَتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَأُحِلَّتْ لَكُمْ
الْأَنْعَامُ إِلَّا مَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا
قَوْلَ الزُّورِ ﴿۳۰﴾

این (کاری با کرامت) است. و هر کس احترامات (ربانی) خدا را بزرگ بدارد، پس (همان) برایش نزد پروردگارش پسندیده و بهتر است. و برای شما نعمت‌های حیوانی [حیوانات رام] حلال شده است، مگر آنچه (در قرآن) بر شما خوانده می‌شود. پس از پلیدی - همچون بتان - همواره دوری‌گزینید، و از گفتار باطل (هم) اجتناب

ورزید. ﴿۳۰﴾

آیه ۳۰- "حُرِّمَاتُ اللَّهِ" به معنای هر دوی واجبات و محرمات ربانی است که مشتمل بر سلب محرمات و ایجاب واجبات می‌باشد، و تعظیم هر چیزی مناسب با خود اوست که تعظیم حرام‌ها ترک آنها و تعظیم واجبات فعل آنها می‌باشد.

حُنَفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ
فَتَخَطَّفَهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوَى بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ ﴿۳۱﴾

در حالی که از غیر خدا رویگردانید، به او شرک نورزید. و کسی که به خدا شرک ورزد چنان است که گویی از آسمان فرو افتاده، پس مرغان او را می‌ریزند، یا باد او را به پرتگاهی دور - خردکننده - و نابسامان می‌افکند. ﴿۳۱﴾

آیه ۳۱- "شعائرالله" به معنای بلندگوهای ربانی است که با کمال باریک بینی نشانگر ظاهری و باطنی واجبات بزرگ اجتماعی است، و اینجا به مناسبت آیه (۲۹) و (۳۳) همان قربانی‌ها و طواف است که از نظر ظاهری برای بینوایان می‌باشد، و از نظر معنوی قدم‌ها و چشم‌های حاجیان که با خون آشنا می‌شود و برای خون‌ریزی در راه خدا دیگر هراسی نخواهند داشت، و نیز نشانگر فداکاری است که چون خود کشی بدون جهت در برابر خدا به عنوان فداکاری جایز نیست، حیوانی حلال گوشت را به جای خود تقدیم می‌کنند که روح این جریان به عنوان فداکاری برای خدا و جسمش - چنان که در این آیات و آیه (۳۶:۳۷) آمده - تنها برای بینوایان است که "کذلک سخرها لکم" تنها اینگونه این حیوانات را در این قربانی‌ها برای شما مسخر کرده و نه آن‌گونه جاهلانه که هزارها حیوان را در مٹی زیر خاک کنیم.

ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظِمِ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ ﴿۳۲﴾ لَكُمْ فِيهَا
مَنْلَفْعٌ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَىٰ الْبَيْتِ الْعَتِيقِ ﴿۳۳﴾

این است (فرمان بزرگ الهی) و هر کس شعایر خدا را بزرگ بدارد، پس همانا، آنها (حاکمی) از پرهیزگاری دل‌هاست. ﴿۳۲﴾ برایتان در آن (قربانی)‌ها تا مدتی معین سودهایی است، سپس جایگاه (قربانی کردن) آنها سوی خانه‌ی کهن [کعبه] آزاد است. ﴿۳۳﴾

آیه ۳۳ - این که "الی البیت العتیق" کعبه را جایگاه قربانی‌ها معرفی کرده با آن که نه اینجا جای قربانی است - و نه خون ریختن، که تنجیس آن است - بدین جهت است که چون کعبه نماینده‌ی قرار دادی ربانی است که گرد آن گشتن و بوسیدن حجرالاسود گویی بوسیدن دست خداست، قربانی هم که برای خداست، به مقصد "البیت العتیق" جایگاه مقرر ربانی است که در حقیقت این قربانی برای خداست، وانگهی مثنی که محل قربانی مقرر گشته است، اعمال در آن و خود آن مانند مشعرالحرام و عرفات نیز "الی البیت العتیق" است.

و اصولاً حج زیارت خانه‌ی خداست و کل مقدمات و مؤخراتش چه در عمره و چه در اعمال حج بر محور همین زیارت است، روی این اصل "الی البیت العتیق" چنان که برای کل اعمال حج است برای قربانی نیز هست.

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِّنْ بَهِيمَةٍ
الْأَنْعَامِ فَالْتَهُكُمُ إِلَهُهُ وَحَدُّ فَلَهُ وَأَسْلِمُوا وَبَشِّرِ الْخَاسِرِينَ ﴿۳۴﴾

و برای هر امتی روش ویژه‌ای (برای حج) نهادیم، تا نام خدا را بر دام‌های زیان بسته‌ای که روزیشان گردانیده باد کنند. پس (بدانید که) معبود شما معبودی یگانه است، پس تنها برای او گردن نهید. و خاکساران و بینی بر خاک نهندگان (در برابر خدا) را بشارت ده. ﴿۳۴﴾

آیه ۳۴ - این امت به معنای امت شریعت است که در نتیجه برای پیروان هر یک از پنج شریعت چهره‌ی ویژه‌ای برای حج مقرر شده، و این دلیل است که حج خانه‌ی خدا از آغاز زمان‌های تکلیف تا انجامش مقرر بوده و هست. اِخْبَات - اینجا - به معنای به خاک افتادن و نهایت تذلل در برابر خداست، که

ظاهرش سجده و باطنش خضوع کلی است، در هر حال نسبت به آفریدگار، که معنی تسلیم هر دو بعد اخبات را شامل است.

الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمْ
وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿۳۵﴾

کسانی (را) که چون خدا یاد شود، دل‌هایشان (از عظمتش) هراس یابد، و (آنان که) بر هر چه بر سرشان آید صبر پیشه‌گانند، و (نیز) کسانی (که) بر پا دارندگان نمازند، و از آنچه روزیشان داده‌ایم انفاق می‌کنند. ﴿۳۵﴾

آیه ۳۵ - اینجا "و الصابرين... و المقيمي الصلاة" - که به اصطلاح ادبی منصوبند - به معنای تخصیص و ویژگی است که در بعد سلبی صبر کردن بر کل مصیبت‌هاست که در این جریان‌ها ایمان خود را هرگز از دست ندهند و یا آن را سست نگردانند، و در بعد ایجابی به پا داشتن نماز است که: عمودالدین و عمادالیقین، می‌باشد، و این سلب و ایجاب خود نقشی متین و مکین است از (لا اله الا الله) و به همین جهت از باب ویژگی و اختصاص در میان تمامی تسلیم‌ها و اخبات‌ها در برابر خدا یاد شده‌اند.

وَالَّذِينَ جَعَلْنَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ
عَلَيْهَا صَوَافَّ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِعُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ
كَذَلِكَ سَخَّرْنَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿۳۶﴾

و شتران درشت اندام را برای شما از (جمله‌ی) شعایر [بلندگوهای دین] خدا قرار دادیم - در آنها برای شما خیری است - پس نام خدا را بر آنها - در حالی که صف اندر صف‌اند - یاد کنید، و چون به پهلوهاشان فروفتادند از آنها بخورید و به قناعت پیشه و (به) عابری بسیار مستمند (که چشم‌داشت هم دارد) بخورانید.

این‌گونه آنها را برای شما رام کردیم، شاید شما شکرگزارید. ﴿۳۶﴾

آیه ۳۶- اینجا یاد کردن نام خدا به هنگام قربانی این شتران دلیلی است روشن بر این که نام خدا بردن در این هنگام واجب است و نه آن‌گونه که برادران اهل سنت می‌گویند که به هنگام کشتن نام خدا بردن واجب نیست، بلکه تنها به هنگام خوردن است!

لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَآؤَهَا وَلَكِنَّ يَنَالُهُ اتَّقْوَىٰ مِنْكُمْ كَذَلِكَ
سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَيْنَاكُمْ وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ ﴿۳۷﴾

هرگز نه گوشت‌هایشان و نه خون‌هایشان به خدا نرسد، ولی (این) تقوای شماست که به او می‌رسد. این‌گونه (خدا) آنها را برای شما رام کرد، تا خدا را به پاس آنکه شما را هدایت نموده بزرگ دارید. و نیکوکاران را مزده ده. ﴿۳۷﴾

آیه ۳۷- "کذلک سَخَّرَهَا لکم لِتُکَبِّرُوا اللَّهَ علی ما هداکم" این برای بزرگداشت خداست، بر مبنای این هدایت دو بعدی و نه ضلالت و گمراهی محشر تبذیر و تلف کردن میلیون‌ها حیوان! و آیا این تبذیر عظیم از مافع اسلامی و مورد امر و تسخیر الهی است که از اهداف بزرگ حج مقرر گردیده، یا بدترین ضرر اقتصادی، اجتماعی، عقیدتی و اخلاقی است که غیر مسلمانان و حتی مسلمانان آگاه این جریان را مورد انتقاد و مسخره قرار می‌دهند.

إِنَّ اللَّهَ يُدْفِعُ عَنِ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ ﴿۳۸﴾
لِلَّذِينَ يُفْتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ ﴿۳۹﴾

همواره خدا از کسانی که ایمان آورده‌اند دفاع می‌کند، زیرا خدا هیچ خیانت‌پیشه‌ای بسی کافر (یا) کفران‌کننده‌ای بسی ناسپاس را دوست نمی‌دارد. ﴿۳۸﴾ برای کسانی که کشتار می‌شوند، اجازه (ی کشتار) داده شده، چه آنکه همواره ستم دیده‌اند، و البته خدا بر یاری آنان بی‌گمان بسیار تواناست. ﴿۳۹﴾

آیه ۳۹ - در این آیه برای نخستین بار مسلمانان اجازه دفاع یافتند - که پیش از آن - در طول سیزده سال مکی چنان امکانی نبوده است و اکنون که در مدینه دولت اسلامی پاگرفته امکان دفاع نیز وجود دارد، و بر حَسَب آیه (۴۰) اگر دفاع از حق در کار نبود تمامی زمین‌ها و زمین‌های عبادت خدا نابود می‌گردید.

الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَمَتْ صَوْمِعُ وَبَيْعُ وَصَلَوَاتُ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿٤٠﴾

کسانی که به ناحق از خانه‌هایشان بیرون رانده شدند، و (گاهی نداشتند) جز اینکه گویند: «پروردگار ما خداست.» و اگر خدا (زیان) بعضی از مردم را به وسیله‌ی بعضی دیگر دفع کننده نبود، جایگاه عبادت مسیحیان و یهودیان و نمازها و نمازخانه‌های مسلمانان) که نام خدا در آنها بسیار برده می‌شود، سخت ویران می‌شد. و همواره خدا به کسی که (دین) او را یاری می‌کند بی‌گمان یاری می‌دهد. به راستی خدا بسی نیرومند و کانون عزت است. ﴿٤٠﴾

آیه ۴۰ - نسبت به نمازها و مکان‌هایش برای نصرانیان و یهودیان برای هر کدام یک لفظ آمده، و لیکن برای دو جریان اسلامی دو لفظ جدا: صلوات و مساجد است، و این به جهت اهمیت عبادت و جایگاه عبادت اسلامی است در برابر مسیحیان و یهودیان که صومعه اخص از کلیساست، زیرا جایگاه عبادت تارکان دنیاست، ولی کلیسا اعم است از جایگاه تارکان و غیر تارکان و «بیع» نمازخانه‌های یهودیان است.

الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَاللَّهُ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ ﴿٤١﴾

همان کسانی که چون در زمین به آنان توان و امکان دهیم، نماز را (به شایستگی) بر پا می‌دارند، و زکات می‌دهند و (مکلفان را) به کارهای پسندیده وامی‌دارند، و از کارهای ناپسند باز می‌دارند. و فرجام همه‌ی امور تنها از آنِ خداست. ﴿۴۱﴾

آیه ۴۱ - اینجا به یادداشتن نماز و دادن زکات و امر به معروف و نهی از منکر - که مجموعه‌ای از احکام مهم فردی و اجتماعی اسلامی است - در زمینه‌ای مقرر گشته که برای این جریان‌ها قدرتی اسلامی وجود داشته باشد، و در هر صورت این تکالیف و تکالیفی دیگر در حد امکان و توان مکلفان است که تمکین در نماز و زکات در اینجا در زمینه به پاداری اجتماعی است که به طریق اولی به پاداری فردی را نیز در بر دارد.

در پاسخ این پرسش که تمکین برای امر به معروف و نهی از منکر روشن است، ولی برای نماز خواندن و زکات دادن تمکین اجتماعی به چه معنی است، زیرا می‌شود نماز و زکات را در پنهانی انجام داد؟ باید گفت: به یادداشتن نماز تنها بعد فردی نیست، بلکه در بعد اجتماعی نیز از چند جهت واجب است: (۱) وجوب جماعت به ویژه در مساجد (۲) تشویق کردن و وادار نمودن سایرین به نماز که خود امر به معروف است. (۳) وجوب اقامه نماز جمعه، و همچنین است پرداخت زکات که اگر بدون ریا انجام گیرد بایستی آشکار باشد که "ان تبدوا الصدقات فنعمایه‌ی و ان تخفوها و تؤتوها الفقراء فهو خیر لکم" (۲: ۲۷۱).

و می‌بینیم که پرداختن پنهانی زکات تنها برای پرداخت کنندگان خیر است، آن هم خیر یک بعدی که از ریا دور است، لیکن پرداخت آشکار زکات «فنعمایه» می‌باشد، یعنی خیرش هم شخصی و هم اجتماعی است، و طبعاً در صورت امکان خیر اجتماعی نباید فردی انجام گردد.

وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَثَمُودٌ ﴿۴۲﴾ وَقَوْمُ
إِبْرَاهِيمَ وَقَوْمُ لُوطٍ ﴿۴۳﴾ وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ وَكَذَّبَ مُوسَىٰ فَأَمَلَيْتُ
لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتَهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ﴿۴۴﴾

و اگر تو را تکذیب می‌کنند، پس بی‌گمان پیش از آنان (نیز) قوم نوح و عاد و ثمود (پیامبران را) تکذیب کردند. ﴿۴۳﴾ و (نیز) قوم ابراهیم و قوم لوط را پیامبرانی را تکذیب کردند. ﴿۴۲﴾ و (همچنین) اصحاب مدین (تکذیب کردند) و موسی سخت تکذیب شد. پس برای کافران مهلت دادم، سپس (گریبان) آنان را بر گرفتم. پس (بنگر) انکار (وانگار) ما چگونه بود؟ ﴿۴۴﴾

آیه ۴۴ - "فاملیت للکافرین" که خدای تعالی به سود کافرین مهلت داده است، این مهلت برای تفکر دوگونه است: نخست طبق عدل الهی واجب است که شخص در آغاز تکلیف، اگر بدون مهلت شایسته‌اش در زمینه تفکر مرگ‌گریبانش را بگیرد، هرگز معذب نیست، مگر در کفر بت پرستی که حتی کودکانی هم که خدا را پذیرفته‌اند فطراً و عقلاً بت پرستی را منکرند، و دلیل بر این مهلت واجب آیه "وَلَمْ نَعْمَرْكُمْ مَا يُتَذَكَّرُ فِيهِ مِنْ تَذَكُّرٍ" (۳۷:۳۵) می‌باشد، که خود سرزنشی نسبت به کسانی است که خدا فرصت تفکری به آنها داده، ولی آنان از این مهلت بهره‌شایسته‌ای نبرده‌اند، روی این اصل تکلیف بدون فرصت تفکر برای عذاب کافی نیست، و در آیه مورد بحث مهلتی دوم آمده که خود در بعد دومین به زیان کافران است که پس از تفکر نکردن در فرصت نخستین به آنان فرصتی دیگر داده شده، اما باز هم از آن بهره برداری نکردند، و در آن صورت عذابشان مضاعف خواهد بود "فکیف کان نکیر" نکیر در اینجا مبالغه است که به انکار و انکار ترجمه کرده‌ایم.

فَكَأَيُّ مِّنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فِيهَا خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَبِئْرٍ
مُّعَطَّلَةٍ وَقَصْرِ مَّشِيدٍ ﴿۴۵﴾

پس چه بسیار از مجتمعاتی را که در حال ستمکاریشان هلاکشان کردیم. در نتیجه سقف‌های جایگاه‌هایشان زیر و زبر شد، و (بسا) چاهی متروک و قصری سخت‌بنیان و افراشته را (نیز) ویران کردیم، ﴿۴۵﴾

آیه ۴۵ - «قریه» در این آیه مانند آیاتی دیگر به معنای مجتمع است، یعنی جمع مکلفان، و قریه اضافه بر مجتمع، جایگاه آنان را نیز در بر دارد، ولی "خاویة" علی

عروشها" مرجع ضمیر «هی» را جایگاه این مجتمعات گرفته که با از باب استخدام است.

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ
يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي
الْصُّدُورِ ﴿٤٦﴾

پس آیا در زمین گردش نکردند، تا برایشان دل‌هایی باشد که با آنها خردورزی کنند، یا گوش‌هایی که با آنها بشنوند؟ پس بی‌گمان (این) چشم‌ها نابینا نیست، ولی (چشم‌های) دل‌هایی که در سینه‌ها بند کورند. ﴿٤٦﴾

آیه ۴۶ - در این آیه کوشش و کاوش تاریخی و جغرافیایی در زمین و زمینۀ تکلیف بازتابی عقلی و شنیدنی دارد که اینگونه سیرها و بررسی‌ها دریافت مکلفان را افزون می‌کند که در بیغوله‌ای نشستن و خود کفا بودن، هرگز برای آنان بازدهی درستی ندارد، و در جمع مکلفان اضافه بر تکلیف فردی مکلف به تکالیف جمعی نیز هستند که از برون به درون و نیز از درون به برون سودگیر و سود بخش باشند.

اینجا جایگاه دل‌ها سینه‌ها معرفی شده، بدین معنا که دل‌های مکلفان - که مرحله‌ای پس از عقل‌ها و فطرت‌هاشان می‌باشد - دارای دو بعد برونی و درونی است: بعد برونی اش سینه‌ها و بعد درونی اش خود دلهاست، که افکار از فطرت‌های بر مبنای عقول سرچشمه می‌گیرند، سپس با تدبیر و تفکر پر آب می‌شوند و آنگاه در مرحله سوم در برون دل‌ها و جایگاه‌هایشان جاری می‌شوند و در آخر کار خلاصه آنها به دل‌ها می‌رسد و چنان که در این مرحله دل‌ها را فراگیر باشند، همین دل‌ها نام فؤدا به خود می‌گیرند و چون این مرحله از آغاز تا انجامشان دارای دو بعد خیر و شر هستند، خیرشان فؤدا نور است که کلاً شعله‌ای از نور می‌گردد، چنان که راجع به رسول گرامی اسلام ﷺ "ما كذب الفؤاد ما رأى" رویت و معرفت حضرتش نسبت به خدای سبحان معرفتی کامل و شامل در بالاترین مرحله امکان در جهان تکلیف

است و در مقابل مراتب شرّ است که فؤادش نیز در پایان شعله نار خواهد بود که "نارالله الموقدة التي تطلع على الافئدة" آتش افروخته خدا که بر دل‌های پراز آتش احاطه دارد در این صورت دل‌های تاریک کورند و دل‌های روشن بینا، بنابراین بینایی و عدم آن در انحصار چشم سر نیست، بلکه چشم سیر را نیز در اولویت شامل است. این در باره قلوب، و همین گونه است چشم‌های فطرت‌ها، عقل‌ها، تفکرها و... که گاه فطرت بیناست، یعنی غبار هواهای نفسانی او را نپوشانده، و گاه نابیناست که در این پوشش است، همین طور عقل‌ها، گاه این عقل‌ها به راستی بر مبنای فطرت‌های روشن به کار گرفته می‌شوند که عقل خردمندان است، و گاه «لا یعقلون» هستند که عقل‌هاشان درست به کار گرفته نشده است که با وجود عقل بی عقلی می‌کنند.

و چنان که دید و ندید قلب‌ها ظاهری و با چشم‌های آشکار نیست، خود این قلب‌ها جسمانی نیستند، آری جایگاهشان همان قلب‌های جسمانی است، چنان که جایگاه عقل‌ها مغز جسمانی و نیز جایگاه فطرت‌ها همان زیر بنای روحی و عقلی انسانی است.

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ
كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ ﴿٤٧﴾

و از تو عذاب (شان) را با شتاب می‌طلبند، حال آنکه خدا هرگز وعده‌ی (عذاب) خود را تخلف نمی‌کند. و یک روز (از قیامت) نزد پروردگارت مانند هزار سال است از آنچه بر می‌شمردید (که سرعتش در کل جریانش یکروز همچون هزار سال است). ﴿۴۷﴾

آیه ۴۷ - «یوم» اصولاً به معنای مطلق زمان است، چه زمان معمولی که همگان آن را ادراک می‌کنند و چه زمان‌هایی که با بینش‌های علمی ادراک می‌گردند، مانند گردش الکترون‌ها به گرد پروتن‌ها که در هر ثانیه معمولی پنجاه هزار بار است، یعنی یک ثانیه زمینی پنجاه هزار سال الکترونی است، و زمانی که هرگز قابل درک ما نیست، مانند حرکت نخستین که مربوط است به ماده نخستین که این ماده آغازگر کل جهان

هستی است، و در آیه (۷:۱۱) به تفصیل گذشت، و از جمله زمان‌هایی که ما هنوز ندانسته‌ایم زمان‌های ششگانه آفرینش جهان است که برابری یا نابرابری این شش زمان و همین‌طور خود این زمان، بر همگان مجهول است، و نیز زمان نخستین برای حرکت نخستین اولین ماده که بسیط‌ترین مواد جهان و بعد نخستین آفرینش است که همان‌گونه که حقیقت خود این ماده بر همگان مجهول است زمانش نیز مجهول است.

اینجا "کالف سنه ممتعدون" در آیه (۴:۷۰) یک یوم نزد خدا هزار سال یا پنجاه هزار سال از آنچه ما می‌شناسیم یاد شده است، و طبعاً این دو یوم دو زمان است، بر حسب آیه مورد بحث یک یوم نزد خدا در عذاب گنهکاران هزار سال ماست، و طبق آیه (۴:۷۰) یک یوم فرود آمدن و بالا رفتن فرشتگان به هنگام قیامت پنجاه هزار سال است که در جای خودش به تفصیل خواهد آمد.

وَكَايِن مِّن قَرْيَةٍ أَمَلَيْتُ لَهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْتُهَا وَإِلَى الْمَصِيرِ ﴿٤٨﴾ قُلْ
يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٤٩﴾ فَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٥٠﴾

و چه بسا از اجتماعاتی که در حال ستمکاریشان برایشان مهلت دادم، سپس (گریبان) ایشان را برگرفتم. و بازگشت (همگان) تنها سوی من است. ﴿٤٨﴾ بگو: «هان ای مردمان! من برای شما تنها هشداردهنده‌ای روشن‌گرم.» ﴿٤٩﴾ پس کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته‌ی ایمانشان انجام دادند، پوشش و روزی‌ای بس گسترده و با کرامت تنها برای ایشان خواهد بود. ﴿٥٠﴾

آیه ۵۰- «الصالحات» کل اعمال شایسته را شامل است، و در پاسخ این پرسش که در این صورت "رزق کریم" بجاست، ولی «مغفرة» که پوشش گناهان است چه جایی دارد؟ باید گفت: اینجا تنها اعمال واجب به گونه‌ای کامل مورد بحث‌اند و نه ترک کل محرمات که بر حسب آیاتی از قبیل "ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم

سیئاتکم و ندخلکم مدخلاً کریماً" در جنبه سلبی هم که اگر کبائر را ترک کرده ولی اندکی آلوده به گناهان کوچک شده، بخودی خود پوشش و مغفرت الهی آنها را دربر دارد، این در صورتی است که اینان احیاناً گناهانی هم داشته باشند و اگر چنان که کل واجبات را انجام داده کل محرمات را نیز ترک کرده اند مغفرت در اینجا بدین معنی است که دارای مقامی والاتر از آنچه استحقاق دارند خواهند بود که «مغفرة» در این صورت پوششی است بر حد استحقاقشان که بیش از آن به آنها داده می شود، بنابراین «مغفرة» در بُعد سلبی شامل هر دو می باشد.

وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعْجِزِينَ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴿۵۱﴾ وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿۵۲﴾

و کسانی که در (خداشمار کردن) آیات ما می کوشیدند، حال آنکه (به گمانشان) با ما دست و پنجه نرم می کنند، آنان همراهان آتشی بسی سوزانند. ﴿۵۱﴾ و (ما) پیش از تو هیچ رسول و فرستاده‌ی برجسته‌ای را نفرستادیم جز اینکه هر گاه آرزوی هدایت مکلفان را) می کرد، شیطان در آرزویش القای شبهه) می نمود. پس خدا آنچه را شیطان القا می نماید محو می کند، سپس خدا آیات خود را استوار می دارد. و خدا همواره دانایی حکیم است. ﴿۵۲﴾

آیه ۵۲ - اینجا "اذا تمنى" برای رسولان و برجستگان آنان - که به عنوان نبی معرفی شده اند - تنها تمنی و آرزوی نقش یافتن رسالت ربانی است، زیرا رسالت‌ها و نبوت‌ها و دستاوردهای شخصی شان همچنان موجود است و هرگز زمینه‌ای برای تمنی ندارد، بنابراین این تمنی در اینجا تمنی خیرات درونی نیست، وانگهی شیطان هرگز راهی به تمنیات درونی معصومان ندارد که "الاعبادک منهم المخلصین" (۸۳:۳۸) و نظایرش، این سلب کلی سلطه شیطانی را بر معصومان تثبیت کرده و هم چنین "اذا

تمّی "آرزویی است احيانی و رسالت و نبوت در عين فعلیت احيانی نیست، و بر مبنای "قل ربّ زدنی علماً" (۱۱۴:۲۰) که تمنای مقامات عالی تر است، نیز شیطان هرگز سلطه‌ای بر این بزرگواران ندارد، بلکه این تمنای آرزوهای برونی است که رسالت‌هاشان در حد امکان در میان مکلفان نقش بندد، و اینجا معركة القایات شیطانی است که البته آن هم با حجتیهایی ربانی منسوخ است.

در جمع آیات و حیانیه و معجزات ربانی در کل نسخ کننده‌های القایات شیطانی است که مثلاً معجزات این بزرگواران سحرهای شیطانی را نسخ می‌کند، آیات کتب و حیانیه نیز نسخ کننده آیات شیطانی است، و چون شیطان در هیچ بعدی از ابعاد برهانی بر حقانیت خود ندارد، در برابر آیات ربانی که کاملاً براهین حق است خود بخود منسوخ می‌باشد، و این وظیفه اجتماعی مؤمنان دانا و برتر است که با تبیین حقایق وحی تخیلات و إلفات شیطانی را تا حد امکان از میان بردارند، تا مستضعفان گمراه نگردند.

این احکام آیات ربانی که تضمین کننده نسخ القایات شیطانی است، در قرآن به گونه‌ای فراگیر ثابت است که نه نسخ گشته و نه تحریف شده و تا آخر زمان تکلیف همچنان پایدار است، و نه تنها برای مسلمانان حجت بالغه ربانی است، بلکه کتاب‌های و حیانیه پیش از اسلام نیز القایات درونی و برونی خود را نسخ می‌کند که مثلاً تورات و انجیل که احیاناً مورد دستبردهای شیطانی قرار گرفته‌اند، اضافه بر تبیین‌های قرآنی، پیش از نزول قرآن نیز حجت‌های پیاپی پیامبران الهی تبیین کننده آیات و حیانیه آن کتب است و چنان که خود همین آیات بیانگر بطلان تحریفاتی است که در این میان انجام گشته، و بالاخره این قرآن است که از زمان نزولش تا آخر زمان تکلیف چنان که نسخ کننده برخی از احکام گذشته ربانی است، کل القایات شیطانی را نیز در درون که مورد تضمین‌های ربانی است بر مبنای آیاتی مانند "أنا نحن نزلنا الذکر و أنا له لحافظون" (۹:۱۵) و "و أنه لکتابٌ عزیز لایاتیة الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیلٌ من حکیم حمید" (۴۲:۴۱) نفی می‌کند که قرآن بر مبنای این قبیل آیات و نیز بر مبنای اعجاز کل آیاتش به کلی از تحریف‌های لفظی جلوگیری کرده و خواهد کرد و نسبت به تحریف‌های معنوی نیز نصوص قرآنی خود بیانگر

بطلان آنهاست که هیچ گونه روزنه‌ای از برای تحریف‌های لفظی و معنوی کلاً در قرآن وجود نداشته و نخواهد داشت.

"من رسول و لانی" به دنبال آمدن نبی پس از رسول اینجا و در سه آیه دیگر نسبت به حضرت موسی، اسماعیل و خاتم الأنبیاء (صلوات‌الله علیهم اجمعین) خود دلیلی است بر این که هر رسولی نبی نیست، زیرا رسول، رسول وحی و نبی برجسته میان رُسُل است و نه تنها رسالت، چنان که معصومانی مانند لقمان علیه السلام نه رسول بوده‌اند و نه نبی، سپس پس از نبوت رسالت است که پیام رسانی نبوت و خبر مهم وحی می‌باشد، زیرا (نباء) خبری مهم است و در مرحله سوم نبوت است که بر زندگی در میان رسولان می‌باشد، مانند اولوالعزم که بر دیگران ترجیح دارند و نیز مادون اولوالعزم انبیایی همچون هارون، سلیمان، داوود و... که بر دیگران ترجیح دارند.

اینجا "من قبلک" درست است که کل رسالت‌ها و نبوت‌های پیش از رسالت و نبوت آخرین را در بر می‌گیرد، ولی این پیام آخرین از دو جهت مشمول این نفی و اثبات می‌باشد که نفی القائات شیطانی و اثباتش نسخ ربانی است: اولاً "من قبلک" در تغییر عربی و به ویژه در زمینه آسوده کردن خاطر رسول آخرین صلوات‌الله علیهم در برابر القائات شیطانی رسالت و نبوت کلی است، ثانیاً هر انداره برهان ربانی قویتر باشد، طبعاً القائات شیطانی هم برای سست کردن و یا ناچیز نمود آن بیشتر است، و چنان که می‌بینیم معارضه قرآن و نبی قرآن از آغاز تا کنون و تا دامنه قیامت با مراتبی گوناگون استمرار دارد، و حتی گروهی از مسلمانان ناآگاه نیز بر ضد برهان قرآنی کمر بسته‌اند که یا آن را تحریف شده می‌دانند یا ظنی الدلالة و بالاخره در حوزه‌های اسلامی شیعی و سنی همه چیز محور است جز قرآن، و لکن احکام آیات ربانی قرآن به گونه‌ای است که تمام این القایات شیطانی را پوچ و ناچیز می‌کند که در برابر حجت بالغه قرآنی هیچ حجتی برابری ندارد، به ویژه در زمان صاحبان اصلی وحی قرآنی که پیامبر بزرگوار و امامان (علیهم صلوات‌الله) می‌باشند، و با ویژگی وسیعتر و جهان‌شمول‌تری در زمان قیام جهانی حضرت مهدی (عج) که با همین برهان قرآنی هم دولت سیاسی اسلامی را تشکیل می‌دهد و هم - در اصل - دولت شریعتی اسلامی را پای برجا می‌کند و حضرتش چیزی هم اضافه بر قرآن و سنت رسول

قرآنی در دست ندارد و تنها عصمت و پیگیری معصومانه مسلمانان است در زمان و زمینه‌ای شایسته و به منظور باز کردن راه مهدی بزرگوار عجله الله تعالی فرجه بایستی دوستان واقعی قرآن به هر قیمتی شده است این نور افکن جهانشمول ربانی را آشکار کنند، هر که هر چه خواهد بگوید و هر کاری که بخواهد بکند "والله غالب امره و لكن اکثر الناس لا يعلمون".

لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِّلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ ﴿٥٣﴾

تا آنچه را شیطان القا می‌کند، برای کسانی که در دل‌هایشان بیماری است - و (نیز) برای سنگدلان - آزمایشی آتش‌بار گرداند. و بی‌گمان ستمگران همواره در (ژرفای) جدایی (از حق) و ستیزه‌ای بسیار دور (و دراز) اند. ﴿٥٣﴾

آیه ۵۳ - براساس این آیه القائات و فوت و فن‌های شیطان تنها آزمایشی آتشین از برای کسانی است که در دل‌هایشان بیماری گمراهی است و یا سخت‌دل‌اند، این آزمونی است برای آن گمراهان، و در برابر اینان بر حسب آیه (۵۴) برای دانایان که با آیات و حیانی ربانی آشنا شده‌اند، این بازده را در بردارد که بخوبی بدانند که شریعت ربانی حق است، تا ایمان و خشوعشان در برابر حق فزونی یابد و در جمع دنیا در برابر آیات رحمان و گمراهی‌های شیطان معرکه امتحان است.

وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿٥٤﴾

و تا آنان که دانش (و حیانی) یافته‌اند بدانند همانا این (نسخ القایات شیطانی و تحکیم آیات ربانی) به تمامی حق از سوی پروردگار تو است، تا بدو ایمان آورند. پس دل‌هایشان برای او بسی خاکسار و خاضع گردد. و به راستی خدا کسانی را که ایمان آورده‌اند، همانا سوی راهی بسی راست راهبر است. ﴿٥٤﴾

آیه ۵۴- اینجا "لیعلم" هم از علم است و هم از علم، از علم بدین معنی که ما چنین و چنان کردیم تا عالمانی بدانند که نسخ القایات شیطانی و تحکیم آیات ربانی حق است، و از علم است که این خود نشانه گذاری برای این بزرگواران است که حقانیت را باور دارند و هرگز در برابر القایات شیطانی تأثیرپذیر نیستند.

وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِرْيَةٍ مِّنْهُ حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ

عَذَابٌ يَوْمٍ عَقِيمٍ ﴿۵۵﴾

و کسانی که کفر ورزیدند، همیشه از آن (راه راست) در تردیدی شدیدند، تا ناگهان ساعت (زندگی آخرین) برایشان فرا رسد، یا عذاب روزی نازا به سراغشان آید. ﴿۵۵﴾

آیه ۵۵- اینجا "یوم عقیم" روز رستاخیز را نازا خوانده، زیرا در آن روز برای مکلفان دستاورد و کاربردی پس از عالم تکلیف نیست و اینان کم و زیادی در پرورنده اعمالشان ندارند و تنها بهره‌های اعمال دنیوی را خواهند دید و انگهی این روز از نظر تولید فرزند نیز عقیم است، بجز بهشتیان که اگر بخواهند بر حسب آیات گوناگونی که خواسته‌های آنان را در بهشت کلاً برآورده می‌داند - طبعاً بدون هیچ دردی - دارای اولاد گردند.

و نیز نمود اعمال خوب و بد از نظر کار برد آنها و اثرات اجتماعی - که این هم عقیم خواهد بود - و بالاخره هرگونه عملی که موجب تبلور زندگیشان و یا تأخر آن شود، در آن روز عقیم است، بجز تداوم عبادت که موجب تکامل است.

أَلَمْ لِكُ يَوْمَئِذٍ لِّلَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي

جَنَّتِ النَّعِيمِ ﴿۵۶﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ

مُّهِينٌ ﴿۵۷﴾

تمامی فرماندهی (حق) در چنان روزی از آن خداست، میانشان فرمان می‌دهد. پس

کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته (ی ایمانشان) را انجام دادند در باغ‌های سردرهم و پر ناز و نعمتند. ﴿۵۶﴾ و کسانی که کفر ورزیده و به وسیله‌ی نشانه‌های ما (همان‌ها و ما را) تکذیب کردند، برایشان عذابی توهین‌آمیز است. ﴿۵۷﴾

آیه ۵۷ - دروغ‌پردازی در برابر آیات و نشانه‌های ربانی سه‌گونه است: نخست این که آنها را دروغ انگارند، سپس این که برای دیگران هم آنها را دروغ وانمود سازند. و سوم که بدتر از دو قسم قبلی است این که به وسیله خود آیات ربانی آنها را دروغ وانمود سازند و "کذبوا بآیاتنا" به همین معنای آخرین است، زیرا «کذب» متعدی است، بنابراین «باء» در «بآیاتنا» برای تعدیه نیست، بلکه برای سببیت و معیت است که همراه و همگام با آیات ربانی به وسیله همین آیات آنها را تکذیب می‌کنند، و این بدترین درکات تکذیب است.

وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَهُمُ اللَّهُ رِزْقًا
حَسَنًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ﴿۵۸﴾ لِيُدْخِلَهُمْ مَدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ وَإِنَّ
اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ ﴿۵۹﴾ ذَلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ
لَيَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوفٌ غَفُورٌ ﴿۶۰﴾

و کسانی که در راه خدا مهاجرت کرده، سپس کشته شدند یا مردند، همانا خدا همواره به آنان روزی نیکویی می‌دهد. و به‌راستی خدا (هم) او به‌درستی بهترین روزی‌دهندگان است. ﴿۵۸﴾ بی‌گمان آنان را در جایگاهی که آن را می‌پسندند همی در خواهد آورد. و همانا خدا به‌راستی بسی دانای بردبار است. ﴿۵۹﴾ چنین است، و هرکس نظیر آنچه بر او عقوبت رفته است دست به عقوبتی همسان زند، سپس مورد ستم قرار گیرد، همواره خدا او را بی‌گمان یاری خواهد کرد. به‌راستی خدا همانا بخشایشگر پوشنده است. ﴿۶۰﴾

آیه ۶۰ - اینجا همانندی تعقیب و پیگیری مطرح است که اگر به جان یا مال یا هر جهتی از جهات شما تعدی شود به گونه‌ای عادلانه می‌توانید همان گونه پیگیری

کنید و افزون بر آن از هر جهت حرام است، مثلاً در جواب یک سیلی تنها می‌توانید یک سیلی آن هم به همان شدت یا خفت بزنید، نه بیشتر یا محکمتر، و در صورتی که این پی‌جویی عادلانه باشد و در این راه شخص مظلوم مورد تجاوز قرار گیرد، خدا حتماً او را کمک خواهد فرمود، در دنیا یا برزخ و یا روز رستاخیز بالاخره این ستم از طرف خدا بدون پاسخ نخواهد ماند و این جمله بخشایشگری پروردگار در ذیل این آیه مشتمل بر اشاراتی است، که اگر تعقیب شده مظلوم ناخود آگاه بیش از آنچه بر او ستم شده کمّاً یا کیفاً ظالم او را تعقیب کرد، اینجا هم زمینه بخشش ربانی است، و تأیید این جریان بخشش آیه "وَأَنْ عَاقِبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عَاقَبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ" (۱۶:۱۲۶) است، بلکه این صبر در برابر ظلم به معنای ظلم پذیری است به ویژه آن که تأییدی برای ظالم باشد که دستش در ظلم بازتر گردد، بلکه بر حسب آیاتی چند از جمله آیات امر به معروف و نهی از منکر در صورتی که نتیجه این صبر و عدم پاسخ به ظالم موجب توبه او گردد واجب است.

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ يُوجِلُّ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُوجِلُّ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ

بَصِيرٌ ﴿٦١﴾

این به‌راستی بدین سبب است که خدا شب را در روز فرو می‌برد، و روز را در شب فرو می‌برد. و اینکه خدا همواره بسی شنوایی بسیار بیناست. ﴿٦١﴾

آیه ۶۱- این آیه از آیات حرکات و نیزکروی بودن یا بیضی بودن زمین است، زیرا اگر زمین سطحی بیش نبود، دیگر افزون شدن از ساعات شبانه به روز و عکسش هرگز معنایی نداشت، بلکه یا کلاً شب بود و یا کلاً روز، و این فرو رفتن دوگانه روز در شب و شب در روز بدین معناست که جو زمین محور شب و روز است و اگر این محور تنها مسطح بود، دیگر تداخل شب و روز و پیاپی بودن آنها معنایی نداشت، البته آیاتی دیگر هم به گونه‌ای روشنتر گواه بر هر دو این جریان می‌باشند.

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ

اللَّهُ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ﴿٦٢﴾

(آری) این بی‌گمان بدین سبب است که خدا خود تمامی حق است و آنچه به جای او

می‌خوانند (هم) او تمامی باطل است. و اینکه خدا بسی والای بزرگ است. ﴿٦٢﴾

آیه ٦٢ - چون حق به تمام معنا - که ازلی است و هرگز امکان نقصان در او راه ندارد - در انحصار خداست، همه آفریدگان اعم از مؤمن و کافر و... کلاً باطلند، نه باطل به معنای گمراه، بلکه به معنای فناء و فقر الی الله چنان که در باره انسان - که بر حسب آیاتی گل سر سبد آفرینش است - این تصریح آمده (١٥:٣٥) که انسان در عین موقعیت والایش در برابر خدا فقر محض است و نه بدین معنی که او کسی است و فقر هم چیزی عارض بر او، بلکه او ذات فقر و حقیقت ناچیزی است، که در مثل نه معنای اسمی است و نه معنای فعلی، بلکه معنای حرفی است چنان که پیش از وجودش نبوده پس از آن هم در ذاتش همان گونه نابود است، زیرا چنان که در آغاز وجودش نیاز کلی به آفریدگار دارد، در استمرارش نیز چنین است، که اگر لحظه‌ای پروردگار از ادامه وجودش صرف نظر کند همانند نخست نابود می‌گردد.

اینجا از نظر ادبی هم، اضافه بر جریان معنوی، اگر بخشی از حقایق نسبت به خدا مقصود بود، لفظ آیه هم «حق» بود نه «هو الحق» زیرا در قاعده ادبی خبر همیشه نکره است و اینجا که معرفه آمده تمام حق را ویژه خدا دانسته است.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً إِنَّ اللَّهَ
لَطِيفٌ خَبِيرٌ ﴿٦٣﴾ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْغَنِيُّ
الْحَمِيدُ ﴿٦٤﴾ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ وَأَلْفَلَكَ تَجْرِي فِي
الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ إِنَّ اللَّهَ
بِالنَّاسِ لَرءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿٦٥﴾

آیا ندیدی که خدا از آسمان به راستی آبی فرو فرستاد؟ پس زمین (با آن) سرسبز می‌گردد. همانا خدا بسی دقیق (و) ناپیدای کانون لطف (و) بسیار آگاه است. ﴿۶۳﴾ آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است تنها از آن اوست، و همانا خدا (هم) او، بی‌نیاز بسیار ستوده است. ﴿۶۴﴾ آیا ندیدی که خدا به درستی آنچه را در زمین است برای شما مسخر کرد. و (نیز) کشتی‌ها را در حالی‌که در دریا به فرمان او روانند، و آسمان را نگه می‌دارد، تا مبادا بر زمین فرو آفتند، مگر به اذن او (در روز آخرین). به راستی خدا نسبت به مردمان بسی مهربان و رحمت‌گر بر ویژگان است. ﴿۶۵﴾

آیه ۶۵ - اینجا نگهبانی آسمان و ستارگان را - که بر زمین و زمینان فرو نریزند - باذن خدا خوانده که این اذن در بردارنده نیروهای جاذبه جهانشمول است، و بر حسب آیاتی دیگر از جمله (۲:۱۳) برقراری آسمان‌ها و ستارگان را بر استوانه‌های نادیدنی مقرر داشته که از جمله آنها جاذبه عمومی است.

این سقوط آسمانی بر زمین به هنگام سقوط آسمان و آسمانیان است، چون «الارض» جنس زمین است و بر حسب آیه «و من الارض مثلهن» هفت کره مسکونی مشابه از نظر سرنشینان و مکلفان در کل جهان وجود دارد، روی این اصل سقوط آسمان و ستارگان بر این زمین‌ها در زمینه‌ای است که نیروی جاذبه عمومی از میان برود و تساقطی کلی در جهان ایجاد گردد، و چون سخن آیه بازمینان است اینجا سقوط آسمان بر زمین یاد شده و گرنه آیاتی از قبیل «اذالسماء انفطرت» انفطار و انفجار کلی جهان را نمودار است.

وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ ﴿٦٦﴾

و او کسی است که شما را زنده کرد. سپس شما را می‌میراند. باز پس شما را زنده می‌کند. (اما) انسان بی‌گمان سخت کافر (و) ناسپاس است. ﴿۶۶﴾

آیه ۶۶ - و اینجا میراندن در میان دو زنده کردن پیش از آن و پس از آن به معنای مرگ کلی نیست، بلکه به معنای زندگی برزخی است که در آن مکلفان با روح و بدن برزخی زنده‌اند گرچه نوعاً در خواب بسر می‌برند، زیرا این خود زندگی برزخی

یعنی میانگین دنیا و آخرت است، چنان که بسیاری از آیات روشنگر این حقیقت می‌باشد.

”ثم یحییکم“ زنده کردنی است پس از بیهوشی و صعقه که بعد از زندگی برزخی برای همگان - جز آنان که خدا بخواهد - رخ می‌دهد بنابراین، این زنده کردن دوم هرگز بدین معنی نیست که پس از موت و فوت کلی باشد که خود انکار زندگی برزخ است و ما بیش از پنجاه آیه برزخی با تصریحات و اشاراتی در سراسر قرآن داریم.

لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنَسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنْزِعُ عَنْكَ فِي الْأَمْرِ وَادْعُ إِلَىٰ

رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدًى مُّسْتَقِيمٍ ﴿٦٧﴾

برای هر امتی رسم و جایگاهی برای عبادت و قربانی قرار دادیم، که آنها بدان سوی و روش روانند. پس نباید در این امر با تو به ستیزه برخیزند. و سوی پروردگارت

دعوت کن. همانا تو همواره بر راهی راست چیره‌ای. ﴿٦٧﴾

آیه ۶۷ - «منسکا» در اینجا به معنای کل روش‌های عبودیت است، ولی در آیاتی گذشته حجش به معنی عبودیت ویژه حج بوده است، در آنجا جریانی که مورد نزاع بین مسلمانان و سایر اهل کتاب بوده نسخ بعضی از مناسک و عبادات گذشته در شرایع سابقه بوده که چون این تناسخ و عوض کردن چهره‌های برخی احکام ربانی است، اهل کتاب حق نزاع با رسول بزرگوار اسلام ﷺ را در این زمینه هرگز ندارند، و چنان که در درون هر یک از شرایع گذشته نیز احیاناً تناسخ‌هایی بوده است، به ویژه در شریعت تورات، تناسخ و تبدیل صوری بعضی احکام که بر حسب حکمت عالی ربانی تحقق یافته، چه درونی و چه برونی‌اش، مورد اعتراض نیست، و به اهل کتاب باید گفت که اگر شما وحی قرآنی را به این جهت نمی‌پذیرید که احیاناً نسخ بعضی از احکام گذشته است، مانند وحی تورات را نیز نباید بپذیرید، زیرا که آنجا هم نسخ‌هایی درونی وجود دارد. و بالاخره پیامبر آخرین این ماموریت ربانی را بعهده دارد که دعوتش را بر محور قرآن انجام دهد، زیرا او استقرار و احاطه بر هدایت مستقیم و حیانی ربانی دارد، و بر حسب آیه (۶۹) حاکم بر این گونه اختلافات پس از

وحی قرآنی حاکمیت خدا بروز رستاخیز است، و در آخر آیه «مستقیم» وصفی هم برای «هدی» و هم علو و چیرگی بر این هدایت که از «علی» استفاده می‌شود.

وَإِنْ جَدُلُواكَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿٦٨﴾ اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ
الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿٦٩﴾ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ
وَالْأَرْضِ إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿٧٠﴾ وَيَعْبُدُونَ مِنْ
دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يَنْزِلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وَمَا لِلظَّالِمِينَ
مِنْ نَصِيرٍ ﴿٧١﴾

و اگر با تو مجادله کردند، بگو: «خدا به آنچه می‌کنید داناتر است.» ﴿۶۸﴾ (این تنها) خداست که روز قیامت در آنچه با یکدیگر در آن اختلاف می‌کرده‌اید، داوری خواهد کرد. ﴿۶۹﴾ آیا ندانستی که خدا همواره آنچه را در آسمان و زمین است می‌داند؟ بی‌گمان این‌ها (همه) در کتاب (علم خدا) است. همواره این بر خدا آسان است. ﴿۷۰﴾ و (بعضی از آفریدگان)، از غیر خدا، چیزی را می‌پرستند که (خدا) بر (تأیید) آن حجتی نازل نکرده و بدان (بینش و) دانشی (هم) ندارند. و برای ستمکاران هیچ یآوری نیست. ﴿۷۱﴾

آیه ۷۱- «من دون الله»، نه «دون الله» زیرا معبودان و بت پرستان کل آفریدگان نیستند، بلکه بعضی از آنان مورد پرستش می‌باشند که «من» به معنای تبعیض، اشاره به همین بعض است، و در کل قرآن عبادت دون‌الله نداریم.

وَإِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا
الْمُنْكَرَ يَكَادُونَ يَسْطُونَ بِالَّذِينَ يَتُلُونَ عَلَيْهِمْ ءَايَاتِنَا قُلْ أَفَأَنْتُمْ بَشَرٌ
مِّنْ ذَلِكُمُ النَّارُ وَعَدَّهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿٧٢﴾ يَا أَيُّهَا

الْأَناسُ ضَرْبٍ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ؛ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْأَلُهمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ ﴿۷۳﴾

و چون آیات ما درحال روشنایی (و روشنگری) بر آنان خوانده شود، در چهره‌های کسانی که کافر شدند (اثر انگار و) انکارشان را می‌شناسی؛ چیزی نمانده که بر کسانی که آیات ما را بر ایشان تلاوت می‌کنند سخت حمله‌ور شوند. بگو: «آیا پس شما را به بدتر از این خبری مهم دهم؟ (آن، همان) آتش است که خدا آن را به کسانی که کفر ورزیده‌اند وعده داده و چه بد سرانجامی است!» ﴿۷۳﴾ هان ای مردمان! مثلی زده شد، پس آن را به گوش بگیرید. بی‌گمان کسانی را که از (آفریدگان) غیر خدا می‌خوانید، هرگز (حتی) مگسی هم نیافریدند، و گرچه برای (آفریدن) آن اجتماع (و همکاری) کنند. و اگر (هم) آن مگس چیزی از آنان برباید، آن را با هیچ کوششی از او باز پس نتوانند گرفت؛ طالب [این جویندگان] و مطلوب [آن مگس] هر دو ناتوانند. ﴿۷۳﴾

آیه ۷۳ - "لَنْ يَخْلُقُوا" مربوط است به کل "مَنْ دُونِ اللَّهِ" که غیر از خدا احدی هیچ‌گونه خالقیتی ربانی ندارد.

مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿۷۴﴾ اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴿۷۵﴾

قدر (و منزلت الوهیت و ربوبیت) خدا را چنان که سزاوار اوست نشناختند. در حقیقت، خداست که همواره بسی نیرومند عزیز است. ﴿۷۴﴾ خدا از میان فرشتگان رسولانی برمی‌گزیند، و (نیز) از میان مردمان. بی‌گمان خدا بسی شنوای بسیار بیناست. ﴿۷۵﴾

آیه ۷۵ - "اللَّهُ يَصْطَفِي" - که در باره گزینش فرستادگان ربانی اعم از فرشتگان و رسولان

بشری است - هرگز در ارتباط با زمان رسول آخرین نیست، تاگمان شود که رسولانی دیگر تا پایان زمان تکلیف خواهند آمد، زیرا اولاً آیاتی چند روشنگر خاتمیت محمدی ﷺ است و ثانیاً اینجا مقصود کل آدمیان و فرشتگان هستند، چنان که در آیه (۷۴:۷۳) این کلیت منظور است که نوعاً قدر خدا را ندانسته اند که از جمله قدر و منزلت برگزیدن فرشتگان و رسولان بشری برای راهنمایی آنان می باشد، وانگهی «یصطفی» که مضارع است و حداکثر حال و آینده را در بردارد، اگر تنها این دو زمان را شامل باشد، کزینش فرشتگان و آدمیان به عنوان رسالت در طول تاریخ تکلیف تا زمان پیامبر آخرین نادیده گرفته شده است، و نیز اگر همین آیه به گونه ای عام استمرار رسالت را پس از پیامبر آخرین نیز در بر می گرفت، آیات بسیار دیگری صریح است بر خاتمیت رسالت و نبوت و وحی رسالتی در همین رسالت آخرین، وانگهی در آیه (۷۳) می خوانیم "یا ایها الناس" که ناس و ویژه ناس رسالت محمدی ﷺ نیست، و نیز آیه (۶۷) "لکل امة" نظر به تمامی امت های رسالتی دارد و نه تنها امت قرآنی .

این اصطفاء چون گزینش ربانی است - که در زمینه عصمت غیر ربانی - به معنای عصمت مطلق و خلقی است، و این دو «من» در «الملائکه» برای تعبیه است .

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿٧٦﴾ يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ
تُفْلِحُونَ ﴿٧٧﴾

آنچه را پیش روی آنان و آنچه پشت (سر)شان است می دانند، و همه ای امور [کارها، چیزها و فرمانها] تنها به خدا بازگردانیده می شوند. ﴿۷۶﴾ هان ای کسانی که ایمان آوردید! رکوع و سجود کنید، و پروردگارتان را بپرستید، و کار خیر را انجام دهید، شاید (خود و دیگران را) رستگار کنید. ﴿۷۷﴾

آیه ۷۷ - «لعلکم» اینجا چرا شاید است و باید نیست، حال آن که ایمان و پیامد آن

رکوع و سجود و عبادت پروردگار منان و نیز کار خیر از موجبات حتمی رستگاری است؟ پاسخ این است که اینها درجاتی دارند و در عین حال احیاناً متوقف می‌گردند، بنابراین تضمین رستگاری در کل این جریانات ایمانی نیست، بلکه استمرار آن تا هنگام مرگ شرط است. بنابراین (شاید) اینجا مناسب است که شامل همگان - اعم از شایستگان و ناشایستگان - می‌گردد و اینها زمینه فلاح است و حتمیتی مگر با شرط استقامت خودشان و عنایت الهی در بر ندارد.

وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي
الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي
هَذَا لِيُكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ
فَأَقِمْوَا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ
الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ ﴿٧٨﴾

و در راه خدا چنان که حق جهاد (در راه) اوست جهاد کنید. اوست که شما را برگزید و در دین بر شما هیچ گونه حرج و تنگنایی قرار نداد. (نگهبان) روش (ربانی) پدرتان، ابراهیم را، (باشید). او بود که از پیش شما را مسلمان نامید، و در این (قرآن) نیز همان آمده است) تا پیامبر بر شما گواه باشد و شما (هم) بر مردمان گواه باشید. پس نماز را بر پا بدارید، و زکات را بدهید، و به (وسیله ی) خدا (پناه و) عصمت بگیرید. او مولای شماست؛ چه نیکو مولایی و چه نیکو یآوری. ﴿٧٨﴾

آیه ۷۸ - اینجا "ملة ابيكم ابراهيم" چنان که در آیه‌ای دیگر آمده که "ربنا واجعنا مسلمين لك و من ذريتنا امة مسلمة لك" مقصود از این بزرگواران معصومان محمدی ﷺ از دودمان ابراهیم خلیل الرحمن می‌باشند، و چنان که رسول اسلام نخستین گواه ربانی است در کل مسلمانان و همه مکلفان، این بزرگواران در این شهادت رسالتی - و نه رسولی - میانگینی می‌باشند که واسطه‌هایی میان رسول و کل مکلفانند، و بر حسب آیاتی چند و روایاتی بسیار این امامان معصوم دوازده گانه ﷺ

پیاپی یکدیگر جانشینان حضرتش می‌باشند که "واعتصموا بالله" بیانگر رسالتی بدون وحی رسالتی پس از رسول برای دریافت حقیقت شریعت و بلندگوهای آن می‌باشند.

در جمع از جهاتی چند این آیه در اختصاص معصومان محمدی علیهم‌السلام است:

۱ - "حق جهاده" چون حق جهاد است و این خود طبعاً در اختصاص بالاترین عصمت است که عصمت این بزرگواران در پی عصمت محمدی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از کل معصومان علیهم‌السلام برتر است؛

۲ - "هو اجتباکم" که اجتباء ربانی همچون اصطفاء به یک معنی و در جمع‌گزینش ویژه ربانی است؛

۳ - "ملة ایکم ابراهیم" که این بزرگواران از فرزندان ویژه ابراهیم علیه‌السلام هستند؛

۴ - "هو سماکم المسلمین" که "و من ذرتنا امة مسلمة لک" از ذریه ما - ابراهیم و اسماعیل علیهم‌السلام - گروهی مسلمان مقرر فرما؛

۵ - "و تکونوا شهداء علی الناس" که گواهان میان رسول و مردم بر مردمند؛

۶ - "واعتصموا بالله" که طلب استمرار عصمت ربانی است، درست است که "واعتصموا بحبل الله" شامل کل مکلفان است که حبل الله قرآن می‌باشد و طلب عصمت نیز طلب عصمت علمی است که تضمینی برای سایر مراتب علمی و عقیدتی و عملی نیست، ولی اینجا "واعتصموا بالله" آمده که کل مراتب عصمت را شامل است.

و درست است که این بزرگواران عصمت بشری را که زمینه عصمت ربانی است داشته‌اند، بر مبنای آیاتی از قبیل آیه بطهیر (۳۲:۳۳) بعد دومین عصمت مطلقه ربانی است، برای این بزرگواران فعلیت دارد، ولی عصمت اخیانی و استمراری نیاز به درخواست مستمر دارد، چنان که در باره رسول بزرگوار اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: "ولولا ان ثبتناک لقد کدت ترکن الیهم شیئاً قليلاً" که این تثبیت عصمت اخیانی برونی است، و چنان که در باره یوسف صدیق علیه‌السلام است که "ولقد همت به وهم بها لولا ان برهان ربی" برهان رب همان عصمت ربانی برونی است، چنان که "اهدنا الصراط المستقیم" در باره این بزرگواران اضافه بر تثبیت مقام عصمت، ارتقای آن و نیز عصمت‌های اخیانی برونی است.

سورة مؤمنون

گرچه کل سوره‌های قرآن بمنظور ایمان و تعالی مؤمنان نازل گشته، لکن در ده آیه نخست این سوره، هشت امتیاز مخصوص مؤمنان ذکر شده که حکمت نامگذاری این سوره بنام مؤمنون است.

این سوره مطالب مهم دیگری را نیز بیان می‌کند که محتوای کلی اش بعد از ذکر اوصاف مؤمنین، بخشی مربوط به اعمال مؤمنان است که نتیجه اعتقاد آنهاست و بخشی زیربنای مربوط به توحید و خداشناسی، و بخشی هم در رابطه با نظام آفرینش انسانها و آسمان و زمین و موجودات زنده دیگر جهان هستی است، و نیز آیاتی درباره زندگی بعضی از پیامبران و آیاتی هم درباره مستکبران و انذار آنهاست. این سوره همانند دیگر سوره‌هایی است که پس از رسالت بر صاحب وحی آخرین نازل گردیده و پیش از نزول وحی در اولین شب قدر، هرگز برای حضرتش آگاهی و حیانی به هیچ یک از آیات قرآنی نبوده است که از: "و ما کُنتَ تَنلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ" و در آیاتی دیگر بخوبی روشن است که هرگونه آگاهی و حیانی را پیش از نزول قرآن از آن حضرت سلب کرده است؛ روی این اصل نسبت دادن این مسئله به حضرت علی علیه السلام که در سن دوازده سالگی سوره مؤمنون را قرائت فرمودند به چند دلیل صحیح نیست:

۱- رسول گرامی پیش از نزول وحی، حتی یک کلمه از قرآن را نمی دانستند، پس چگونه غیر صاحب وحی از وحی آگاهی داشته است؟

۲- آیا حضرت علی علیه السلام رسول بوده‌اند تا سوره حتی آیه‌ای پیش از رسول آینده به ایشان وحی شود؟
۳- آیات قرآن با تلاوت - حتی یک آیه قرآن - قبل از نزول آن توسط پیامبر و تا چه رسد به غیر او منافات دارد! در نتیجه روایاتی که احیاناً در این زمینه وارد شده، قطعاً در زمره روایات مجعوله می‌باشد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ﴿۱﴾ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ ﴿۲﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

مؤمنان بی‌گمان (خودشان و دیگران را) رستگار کردند. ﴿۱﴾ کسانی که ایشان در نمازشان دل‌باختگانند. ﴿۲﴾

آیات ۱ و ۲ - اینجا هشت امتیاز برای مؤمنان یاد شده: در آیه اول و دوم اولین امتیاز مؤمنان راستین را افلاح و رستگار کردن خود و دیگران به سبب خشوع و خضوع در نمازهاشان معرفی کرده که: "الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ" خشوع تنها در دل است که بوسیله آن فطرت، عقل، علم، عقیده، اخلاق و سایر صفات حسنه درونی حاصل می‌گردد که پیامدش خضوع ظاهری انسان در برابر خدای متعال است.

وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ ﴿۳﴾

و کسانی که ایشان از (کارهای) بیهوده رویگردانانند. ﴿۳﴾

آیه ۳ - امتیاز دوم مؤمنان، اعراض از کل لغوهای سلبی یا ایجابی در سخن و حال و کردارشان می‌باشد "الَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ" لغوبه معنای کاری است بیهوده و

بی‌ثمر که هرگز سود و بهره‌ای جز اتلاف وقت و عمر ندارد، و اگر نتیجه‌ای هم متصور باشد هرگز شرعی، عقلی و عرفی نیست، و تنها خیال و هوسرانی و توهم است، بعبارت دیگر گناهی است که به تعبیر دیگر قرآن خسران دنیا و عقبی است. اعراض از لغو نیز تنها تمنی ترک لغو نیست، بلکه دوری جدی از بیهودگی است، و این اعراض اعم است از اینکه مؤمن نه تنها روح و نفس و جسم خود را از لغویات دور می‌کند، بلکه دیگران را نیز از این بیهودگی و اتلاف عمر باز می‌دارد، که حداقل این اعراض درونی خودی و برونی غیرخودی دوری از شرکت در جلسات لهو و لعب و لغو است، البته بعضی شوخی‌ها و بازی‌های شایسته که نه تنها ناشایستگی در بر ندارند، بلکه انسان را تا اندازه‌ای از ناراحتی‌ها و مشکلات روحی و روانی نجات می‌دهند لغو نیست، بلکه احیاناً ترکشان در زمره لغویات است، چرا که شادی و خوشحالی مؤمن بگونه‌ای شرعی امری پسندیده است.

وَ الَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ ﴿۴﴾

و کسانی که ایشان برای زکات، فاعلان (و کارگزاران) اند. ﴿۴﴾

آیه ۴ - سومین امتیاز و صفت خاص مؤمنان "الَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ" است که فاعلیت زکات را مخصوص مؤمنان دانسته و نه فقط پرداخت زکات را، و این نکته ایست که در هیچ یک از آیات دیگر زکات وجود ندارد، و باید توجه کرد که فاعلیت زکات اعم از پرداخت آن است، و در آیات دیگر پرداخت زکات را از شروط ایمان دانسته که "يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ" ولی در این آیه تحقق بخشیدن به این فریضه بزرگ را بطور مطلق در متحقق نمودن معنای تصویری آن هم بصورت عام و عموم تخصیص ناپذیر در تمامی افراد و مصداقیش به مؤمنان نسبت داده است، لکن بعضی نسبت به اطلاق و شمول معنای مصدری این فریضه بزرگ نسبت به همه موارد ممکنه اش و نیز اختصاص نسبت فاعلیت آن به مؤمنان ابهاماتی دارند که منشأ این ابهامات نیز توجه نکردن عمیق و دقیق به دو نکته است: اولاً زکات بمعنای پاکسازی مطلق است در تمامی ابعاد ممکنه اش، یعنی پاکسازی

درونی، برونی، عقیدتی، فردی، اجتماعی، مالی، حالی، اخلاقی، انسانی و سایر شئون مادی و معنوی، ثانیاً این اطلاق کلیه حالات و احوال و حرکات و سکنات ایمانی را دربر دارد، بر این مبنا نه تنها زکات مالی که حسی‌ترین و کمترین زکات بشمار می‌آید، بلکه فاعلیت زکات را در جمیع مراتب وجودیش مخصوص به مؤمنان دانسته و آنها را با این خصیصه مخصوص به همگان الی یوم‌القیامة معرفی نموده است، و طبق قاعده چون «للزکوة» بر «فاعلون» مقدم شده است با این که معمولاً باید مؤخر باشد، حصر و اختصاص فاعلیت زکات را به مؤمنین ثابت می‌کند، و «قد افلح» هم در آیه نخستین که به معنای رستگار کردن است در فاعلیت زکات نمودار است.

این پاکسازی‌ها گام‌هایی است والاتر و برتر از زکات مالی و مادی که این زکات برای اداره امور مادی فقرا و بینوایان است، و آن زکات مطلق هم اداره‌کننده امور مادی و هم اداره‌کننده امور معنوی و اصول انسانی جامعه بشری است، در آیاتی دیگر قرآن کریم که با الفاظ مختلف زکات نازل شده، به قرینه ماقبل و مابعد پی می‌بریم که منظور از زکات همان زکات مالی است، ولی در این آیه شریفه فاعلیت مطلق زکات را از خصائص مؤمنان والا شمرده است، همانند آیه سوم سوره بقره "ومما رزقناهم ینفقون" که در این موارد زکات مالی یکی از مصادیق و افراد تحت این امر مطلق است.

فلذا در تفسیر همین اطلاق است که امامان معصوم می‌فرمایند "ومما علمناهم ینفون" و در تفسیر مطلق زکات می‌فرمایند: «لکل شیء زکوة و زکوة الجسد الصوم، زکوة اللسان ذکرالله علی کل حال، و زکوة الرّجل مشیة فی طریق الخیر و زکوة العلم نشره و...» که مؤمن در تمامی این ابعاد ممکنه مقام فاعلیت و تحقق بخشیدن به این فریضه بزرگ الهیه را دارد چنانکه - همچون آیه مورد بحث - واولئک هم المفحون آمده. و بالاخره با توجه به اینکه در کل سی آیه مکی و مدنی زکات، شانزده آیه اش از جمله همین آیه شریفه در مکه نازل شده و بقیه آیات زکات در مدینه نازل گردیده است، سخن کسانی که فائلند فریضه زکات مکی نیست، هرگز صحیح نیست، بعلاوه لازم می‌آید فائل شوند صلوات هم مکی نباشد زیرا در آیات شریفه

هرکجا امر به صلوات شده، فوراً امر به زکات نیز شده است "اقیموا الصلوة وآتوا الزکوة" لذا این نظر بی اساس است و توجیحاتی هم که احیاناً فرموده اند قابل قبول هم نیست.

وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ ﴿۵﴾ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ
أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ﴿۶﴾ فَمَنْ أَبْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ
الْعَادُونَ ﴿۷﴾

و کسانی که ایشان برای عورت هاشان نگهبانانند. ﴿۵﴾ مگر بر همسرانشان یا دستاورد(ها)شان (مانند کنیزان که) بی گمان بر آنان نکوهشی نیست. ﴿۶﴾ پس هر کس فراتر از این جوید، ایشان (هم) آنان متجاوزاند. ﴿۷﴾

آیات ۵ تا ۷ - در این آیات ویژگی چهارم مؤمنان که عفاف است بیان شده: "وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ. إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ" تمامی روابط شهوانی نامشروع زن و مرد و زن با زن و مرد با مرد را ممنوع کرده است، مردان و زنان مؤمن کسانی هستند که بر نفس و شهوت خود محافظ و مسلط هستند و تنها استثنائی که از این حفاظت کلی آمده نسبت به همسران است، و کنیزان نیز در صورت تمایل شان به ازدواج با مالکانشان در حاشیه و ردیف همسران می توانند شرعی باشند.

"وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ" کل حفاظت ها را در بردارد که از نگریستن تا عمل جنسی و حتی استمنای را به طور کلی حرام دانسته است، که هرگونه استخراج نطفه بدون ارتباط با همسر شرعی مورد نهی این آیه است، اما نگریستن به عورت حتی تنها در مورد معالجه آن هم در صورت ضرورت توسط پزشک هم جنس بیمار، این نگریستن به قدر ضرورت جایز است، اما پزشک جنس مخالف بیمار تنها در صورت خطر مرگ و ماندنش یا عدم دسترسی به پزشکی دیگر به حد ضرورت جایز است.

پس از احکام عمل جنسی، بارداری به هر وسیله ممکن اصل و مبنا و غایت در فعالیت‌های جنسی است که تنها با نطفه حلال و شرعی به دو صورت جایز است: بگونهٔ تماس که همبستری است، و به طرق غیر تماس از راه تزریق و لقاح مصنوعی است. اما همان‌گونه که آمیزش نامشروع حرام است، انتقال دادن نطفهٔ مردی به غیر همسرش نیز حرام است، زیرا عمل جنسی در اصل مقدمهٔ بارداری است و اگر مقدمه‌ای حرام باشد غایت و نهایت آن عمل نیز به طریق اولی حرام است، آری اگر شرایط بارداری برای زوجین به هیچ وجه میسر نباشد می‌توان نطفه را در رحم همسری دیگر پرورش داد اگر فرزندی پدید آید، این فرزند دارای دو مادر است: ۱- صاحب نطفه بر مبنای آیه: "يَخْرُجُ مِنَ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ" (۷:۸۶) که نطفه از میان صلب مرد و تریب زن برون می‌آید، و ۲- صاحب رحم طبق: "وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ" (۲:۲۳۳) و میان صاحب رحم و صاحب نطفه - به اصطلاح منطقی - عموم و خصوص من وجه است - که گاهی فرزند از نطفهٔ زنی است و تولد یافته از زنی دیگر که هر دو مادر اویند، و گاهی نطفه و ولادت از یک زن است. در آیه (۷) نیز می‌فرماید: "فَنَبْتِغِي وَرَاءَ ذَلِكَ فَاُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ" هرکس از راه‌های شرعی الهی سرپیچی کند از معاندان و تجاوزگران بشمار است

وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمْنَتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ ﴿۸﴾

و کسانی که برای امانت‌ها و پیمان‌هاشان رعایت‌کننده‌اند. ﴿۸﴾

آیه ۸ - این آیه هم مراعات و حفاظت بر امانت‌ها و پیمان را از صفات این مؤمنان دانسته.

وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ﴿۹﴾

و کسانی که بر نمازهایشان نگهبانند. ﴿۹﴾

آیه ۹ - این آیه چون آیهٔ نخستین دربارهٔ پاسداری نسبت به نماز است، نخست "فی

صلواتهم خاشعون" که دستوری درونی نسبت به نماز است، و در آخر کار "علی صلواتهم یحافظون" که این محافظت اعم است از درونی و بیرونی که حفاظت مقدماتی و درونی نماز و پس از آن را دربردارد، از جمله این حفاظتها بر حسب آیاتی مانند "إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ" (۴۵:۲۹) بازداری از بدیها را پیامدی بس مهم نسبت به نماز دانسته است، و در هر صورت می بینیم که پیش از زکات و حفاظت ناموس و امانت داری و پس از آن جریان خشوع و محافظت در نمازهاشان به میان آمده که خود دلیل است بر این حقیقت که "الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ". «صلواتهم» در آیه اول دستوری فردی است نسبت به یک یک مؤمنان که باید در نمازهاشان خاشع باشند و «صلواتهم» در آیه نهم افزون بر محافظت فردی، محافظت جمعی را نیز دربردارد که نه تنها وظیفه مؤمن نگهبانی و پاسداری نسبت به نماز خود اوست، بلکه نسبت به نمازهای دیگران نیز از باب دعوت الی الخیر و امر به معروف بایستی همان نگهبانی را داشته باشند، نکته ای دیگر که نماز قبل و بعد این جریانات مالی و ناموسی و امانتداری و عهد و پیمان تکرار شده این است که نماز با خشوع و محافظت، خود حفاظتی است بر این مثلث که اینها از پیامدهای چنان نمازی است «یحافظون» حفاظتی طرفینی است که آغازش از این مؤمنان است و در نتیجه همین نماز آنان را حفظ می کند، و «علی» نظر به سلطه ای درین محافظت دارد، چه از مؤمنان و چه در نهایت از این نماز که مورد حفاظت است.

أُولَٰئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ ﴿۱۰﴾

ایشان خودشان وارث اند. ﴿۱۰﴾

آیه ۱۰ - در این آیه رستگارکنندگان را بگونه ای مطلق، وارثان دیگرانی: (کافران) خوانده است که از بهشت بهره ای ندارند، چه در دولت جهانشمول اسلامی بگونه ویژه: (۱۰۵:۲۱) و چه در هر دو جهان، چنانکه در (۱۲۸:۷) آمده است.

الَّذِينَ يَرْتُوبُونَ أَلْفَرْدًا هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۱۱﴾

کسانی که بهشت را به ارث می‌برند، و در آنجا ایشان جاودان اند. ﴿۱۱﴾

آیه ۱۱ - سپس در این آیه، آنها را از وارثان ویژه فردوس خوانده، و مقصود فردوس پس از مرگ در دو مرحله است: خلود در فردوس برزخ تا هنگامه قیامت، و خلود در فردوس رستاخیز تا ابد، چنانکه ارث فرماندهی دنیا در دولت جهانی حضرت مهدی (عج) به معنی جایگزین شدن این شایستگان از ناشایستگان است، در فردوس رستاخیز جایگاه فرضی ناشایستگان نیز افزون بر جاهای شایستگان ویژه اینان خواهد بود که در آن همچنان ماندگارند، چنانکه دولت جهانی اسلامی نیز تا پایان زمان تکلیف ویژه این مؤمنان شایسته است.

«فردوس» عالی‌ترین جایگاه‌ها و مقامات بهشتی است که در هر دو نشئه برزخ و قیامت ویژه همین رستگارکنندگان خودی و غیری (شایسته) است، گرچه در طول زمان تکلیف حاکمیت‌هایی برای مؤمنان مانند زمان سلیمان، داود، شعیب، اشعیاء و دیگران بوده که جنتهای دنیوی است، ولی برای این رستگارکنندگان فردوس دو جهانی است.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِّنْ طِينٍ ﴿۱۲﴾

و بی‌گمان انسان را به‌راستی از عصاره‌ای، از گلی آفریدیم. ﴿۱۲﴾

آیه ۱۲ - در این آیه آفرینش انسان را خلاصه‌ای از گِل دانسته که انسان نخستین بدون هیچ فاصله‌ای، و انسانهای بعدی با واسطه از خلاصه این گل پاک: "سُلَالَةٍ مِّنْ طِينٍ" پدید آمده‌اند.

ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ ﴿۱۳﴾

سپس او را (به صورت) نطفه‌ای در جایگاهی استوار قرار دادیم. ﴿۱۳﴾

آیه ۱۳ - «ثم» نگرشی است مفصل در دومین بُعد آفرینش انسان - چنانکه آیه (۸:۳۲) بیانگر این دو مرحله است - که آغاز خلقت انسان بدون هیچ فاصله‌ای از

خلاصه گلی پاک و سپس نسلش از خلاصه نطفه اوست. اینجا جایگاه «نطفه» را پایدار و پاسدار معرفی کرده و همچنین «جعل» فرموده نه خلق، زیرا اولاً خلقت اصلی با خداست، ثانیاً تنها کار بشر فعالیتی ناچیز برای قراردادن نطفه در جایگاه ویژه آن است و خلقت نطفه و جایگاه نطفه در دست خداست. «جعل» یعنی قرار دادن برخی از نطفه‌ها که جنین شود و فقط در این مرحله اراده ناقصی از بندگان نیز نقش دارد.

ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظْمًا
فَكَسَوْنَا الْعِظْمَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ
الْخَالِقِينَ ﴿۱۴﴾

سپس نطفه را (به صورت) علقه‌ای [آویزکی] در آوردیم. پس علقه را (به صورت) گوشتکی لهیده آفریدیم، و آن‌گاه (هم) آن گوشتک لهیده را (به چهره‌ی) استخوان‌هایی آفریدیم. پس (از آن) استخوان‌ها را با گوشتی پوشاندیم (و سپس آن جنین) را آفریده‌ای دگر [روح] ایجاد نمودیم. پس خدا بسی مبارک (و) بهترین آفرینندگان است. ﴿۱۴﴾

آیه ۱۴ - و اینجا «خلقنا» فرموده، زیرا از این مرحله به بعد تنها قدرت الهی در شکل‌گیری مراحل بعدی علقه، مضغه و عظام محور خلق است، و والدین تنها وسیله حمل و پرورش و رشد جسمانی وی را تا قبل از تولد بر عهده دارند، و پس از تولد هم تا اندازه‌ای وظیفه تربیت وی را نیز می‌یابند.

رشد مراحل جنینی خلق است که هر دو مرحله‌ای پسین بعد از مرحله پیشین آفریده می‌شود، زیرا مثلاً "فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا" پوشش گوشت بر استخوان، آفریده از خود استخوان نیست، بلکه آفرینش دیگری است که پس از آفرینش و شکل‌گیری استخوانها و بصورت مستقل خلق شده است.

اینجا پس از تکامل جسم نوبت به روح می‌رسد که "ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ" روح را

نیز مخلوقی دیگر معرفی کرده است، گرچه روح مخلوقی محسوس نیست ولی خلاصه‌ای از خود بدن مادی است، چنانکه خود بدن خلاصه‌ای از گل است، روح هم خلاصه‌ای از بدن مادی و جسمانی است، زیرا فرموده «أَنْشَانَاهُ» و نه «أَنْشَانَا لَهُ» واژه «انشاء» دو مفعولی است که دو اسم بعد آن یعنی (هُ و خَلْقاً) مبتدا و خبراند، و در حقیقت وحدت دارند، بدین معنی که همین بدن را آفرینش دیگری دادیم، آیا بدین معنی که بدن را مجدداً بدن کردیم؟! یا کلاً آنرا متحول به موجودی دیگر: روح نمودیم؟ و یا بخشی از آنرا تبدیل به روح کردیم؟ با آنکه - بر فرض محال - روحی مجرد بدون هیچ تناسبی با بدن آفریدیم و آنرا داخل بدن کردیم؟ یا آنکه خدا، قسمتی از خود بدن را جدا کرده و داخل بدن نموده؟ و...

اینها همه بر خلاف واقعیت عینی و تعبیر لفظی آیه است. پاسخ دو مورد نخست واضح است، اما حالت سوم منفی است چون در صورت خلقت روحی مجزا آن دو نمی‌توانند دو مفعول یک فعل قرار گیرند و همچنین با وابستگی شدید جسم و روح هم سازگار نیست و در حالت چهارم خدا را دارای اجزایی دانسته‌اید که قسمتی از خود را به بدن انسان‌هایی متعدد منتقل کرده است!

آنچه می‌توان گفت این است که خدای متعال عقل را از مغز، صدر معنوی را از سینه مادی، قلب معنوی را از قلب جسمانی و سایر جهات حیوانی را از سایر مواد حیوانی بدن، و ویژگی‌های نباتی را از اجزای نباتی، و بالاخره هر «خلقاً آخری» را از جایگاه مناسب خلاصه‌گیری کرده است.

از این آیه بخوبی روشن میشود که روح در کل ابعادش از جای جای بدن خلاصه‌گیری شده، گرچه روح خود ماده نیست لکن مادی و برخاسته از ماده است. مثل میدان مغناطیسی زمین که برخاسته از ماده زمین است و به اینها اصطلاحاً مادی گفته می‌شود، و روح نیز مادی یعنی برخاسته از ماده بدن است، مانند عطری که از گل گرفته می‌شود که برخاسته از درون گل است، و چیزی که برخاسته از جسم است، ممکن نیست مجرد و خالی از جسم باشد.

«فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» خلقت ربانی - به ویژه در آفرینش انسانها - از همگان نه تنها برتر است بلکه قابل مقایسه هم نیست، و اگر صنعتگران و مبتکران مادی را

بفرض خالق بنامیم خالقیت مطلق از آن خداست، و دیگران تنها بطور نسبی و بسیار ناقص قادرند تولیدات و احیاناً اختراعاتی داشته باشند، مثلاً اختراع اتومبیل گر چه سابقاً نبوده، اما مواد آن در طبیعت بوده و تنها طرح صوری آنرا بشر تهیه کرده است که اگر هم خلق نامیده شود، خلقی ناقص بشمار می‌رود.

خدای تبارک و تعالی در میان همه خلایقها و مخلوقاتش انسان را برترین و بهترین خوانده و "احسن تقویم" فرموده که هیچ آفریده‌ای برتر از انسان در تمامی آفریدگان هرگز وجود ندارد، گرچه این انسان در خلق و تقویم احسن همانندی هم دارد که طبعاً در اقلیتند، چنانکه "و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلاً" (۷۰:۱۷) گواه بر این حقیقت است، یعنی تفضیل این انسان کلیتی استغراقی ندارد، بلکه بر بسیاری از آفریدگان برتری دارد و قلیلی هم از آفریدگان می‌ماند که گویا همان انسانهای آسمانی هستند، چنانکه "و ما بت فیها من دابة و هو علی جمعهم اذا یشاء قدیر" (۲۹:۴۲) که ضمیر «هم» در اختصاص عاقلان است، و «دابة» نیز جنبندگان هستند نه فرشتگان، بنابراین برخی از دواب آسمانی همان عاقلانند، و این افضلیت عمومی برای این انسان و انسان آسمانی منافاتی با افضلیت پیامبرانی همچون حضرت محمد ﷺ و معصومان محمدی ﷺ بر تمامی انسانها ندارد، زیرا رسالت و امامت و ولایت ایشان برای کل عالمیان است، چنانکه در آیاتی چند بدان تصریح شده است.

این انسان در جمع از کل فرشتگان و جنیان نیز برتر است، چنانکه آیاتی چند گواه بر این حقیقت می‌باشد، مانند آیاتی که بیانگر سجده فرشتگان بعنوان تشکر از حضرت اقدس الهی است در مورد نعمت آدم که معلمشان بوده است، تا چه رسد به حضرت اقدس محمد و محمدین (صلوات الله علیهم) که در مقام اعلای عصمت و طهارت میان کل معصومان و کل جهانیان هستند.

"احسن الخالقین" و "احسن تقویم" (۴:۹۵) دو مزیت، در کل انسانها از نظر روحی شأنی است، ولی در معصومان و عادلان با درجاتشان فعلیت دارد، و سایر انسانها زمینه رسیدن به این برتریها را دارند، بنابراین انسانها شأناً در کل از کل آفریدگان برترند، و فضیلتشان بعضاً فعلیت یافته است، اما اگر منحرف گردند "اولئک کالانعام

بل هم اضل سیلاً" (۴۴:۲۵) و "ثم رددناه اسفل سافلین" (۵:۹۵) اند.

ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ ﴿۱۵﴾ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ ﴿۱۶﴾

سپس شما به راستی پس از این (مراحل) بی چون مرده‌اید. ﴿۱۵﴾ سپس بی گمان شما در روز رستاخیز (تان) برانگیخته خواهید شد. ﴿۱۶﴾

آیات ۱۵ و ۱۶ - «لمیتون» مرگ نسبی از زندگی دنیاست و «تبعثون» انتقال از زندگی برزخی است به زندگی آخرت و انتقالهای چندگانه مراحل جنینی خود شاهدهی براین دو انتقال می باشد.
«ثم» اشاره‌ای است به تراخی و فاصله‌ای قابل توجه برای عمر انسانی که دست‌کم تا حد تکلیف کامل برسد.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ وَ مَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ ﴿۱۷﴾

و به راستی بی چون ما بر سر (و سامان) تان هفت راه (راهوار آسمانی) بیافریدیم. و از آفرینش و آفریدگان غافل نبوده‌ایم. ﴿۱۷﴾

آیه ۱۷ - «طرائق» جمع طریقه است که بمعنی راهی ویژه در آسمان‌های هفت‌گانه می باشد، و این «طرائق» کلاً در اختصاص رسول الله ﷺ و معصومان محمدی ﷺ و دیگر معصومان علیهم السلام است، چنانکه شب معراج تمامی آن راهها را پیموده، سپس پیامبرانی مانند حضرت مسیح و حضرت ادریس علیهم السلام در درجات بعدی، در آسمان چهارم جای گرفتند، و نیز راههای فرشتگان و بعضی کیهان پیمایان است که محتمل است با این حساب، طرائق با اختلاف درجات چهارگانه باشد، لکن توانائی بشر در پیمودن این طرائق بسیار محدود است که هنوز تا کره ماه و... بیشتر نرفته است، و معلوم نیست چه زمانی از منظومه شمسی بیرون خواهد رفت، در صورتی که پیامبر عظیم الشان اسلام در شب معراج تا آسمان هفتم رفت و برگشت.
قرآن شریف نیز در آیاتی چند آینده‌نگری‌هایی دارد که با علم مطلق الهی

محقق الوقوع هستند، چنانکه "میرون علیها" (۱۰۵:۱۲) اشاره‌ای است لطیف به مرورهایی در این طرائق آسمانی که پس از مرور با چشمهایی مسلح از دور، مرور حضوری را در آسمان نیز شامل است زیرا «علیها» فرموده‌است، و نه (الیها) اما مواردی هم برای بشر امکان‌پذیر نخواهد بود مثل شنود از "الملاّ الاعلی" (۸:۳۷) که شنیدن وحی و رموز تشریحی و تکوینی را برای جن و انس غیرممکن دانسته است. در آیات دیگر قرآن برای هفت آسمان تعبیراتی دیگر آمده، مثل "سبعاً شداداً" (۱۲:۷۸) "سبعاً طباقاً" (۳:۶۷) و در آیه مورد بحث "سبع طرائق" آمده است. آخر آیه که غفلت ربانی را از نسبت به آفریدگان از حضرتش سلب نموده، مربوط است به تمام جریاناتی که از آغاز سوره تا "سبع طرائق" آمده و در آخر کار، کاوش و کوشش دامنه‌دار مخلوقات را در این طرائق آسمانی نمودار فرموده که هیچگاه مورد غفلت ربانی نمی‌باشد.

وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَىٰ ذَهَابٍ

بِهِ لَقَادِرُونَ ﴿۱۸﴾

و از آسمان آبی به اندازه‌ای (معین) فرود آوردیم. پس آن را در زمین جای دادیم. و ما

همچنان بر بازگرداندن آن بی‌گمان تواناییم. ﴿۱۸﴾

آیه ۱۸ - آبهای زمینی را بخشی از نصیب آبهای آسمانی دانسته که در صورت نبود یا کمبودش، زندگی جانداران در آن محال یا بسیار مشکل است، و از آیه "أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا و مَرَعَاهَا" این حقیقت نمودار است که زمین پیش از فرود آمدن آب آسمانی اش تا اندازه‌ای آب در درونش داشته، زیرا سازمان آسمان بر مبنای "وَالسَّمَاءِ و ما بناها" (۵:۹۱) پس از آفرینش و سازمان زمینی است که از نظر کمبود آبش، بوسیله آب آسمانی جبران شده است.

فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَّاتٍ مِّنْ نَّجِيلٍ وَأَعْنَبٍ لَّكُمْ فِيهَا فَوَكِهِ كَثِيرَةٌ

وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿۱۹﴾

پس برای شما با آن، باغ‌هایی از درختان خرما و انگور به وجود آوردیم (که) در آنها
برایتان میوه‌های فراوان است و از آنها می‌خورید. ﴿۱۹﴾

آیه ۱۹ - از این آیه می‌فهمیم که باغستانهای زمین پس از فرود آمدن آب آسمانی
بوده است، زیرا «ف» در «فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ» تفریعی بر فرود آمدن آب آسمانی بر زمین
است.

وَشَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ تَنْبُتُ بِالذَّهْنِ وَصَنِيعٍ لِلْأَكْلِينَ ﴿۲۰﴾

و درختی (زیتون) را از طور سینا آفریدیم، که برای خورندگان، روغن و خوراکی و
رنگ و جلا(ی معده‌ها) است. ﴿۲۰﴾

آیه ۲۰ - اینکه درخت زیتون را روئیده‌کوه سینا نامیده - با آنکه این درخت در شرق
و غرب عالم نیز بسیار است - شاید از این نظر است که زیتون خاورمیانه به ویژه در
شامات و قدس هم بیشتر و هم بهتر است.

وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهَا وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿۲۱﴾

و به‌راستی برای شما در حیوانات نعمت‌وار همواره عبرتی است؛ از آنچه که در
شکم‌های آنهاست به شما می‌نوشانیم، و برایتان در آنها سودهای فراوان است، و از
آنها می‌خورید. ﴿۲۱﴾

آیه ۲۱ - «نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهَا» آشامیدن از درون انعام دلیل بر اختصاص آشامیدن
نسبت به چارپایان نیست، بلکه اینگونه چارپایان از جهت شیر و سایر محصولات،
بیشترین و ممتازترین انعامند، چنانکه در جاهای دیگری به مناسبت آیات مربوطه
بارها آمده که انعام تمامی حیوانات زمینی، هوایی و دریایی می‌باشند که برای انسان

همواره نعمتند و نه سبِّع و مهاجم.

وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ ﴿۲۲﴾ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ
يَقَوْمِ أَعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿۲۳﴾ فَقَالَ الْمَلَأُوا
الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ
عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَّا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا
الْأَوَّلِينَ ﴿۲۴﴾ إِنَّ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فترَبَّصُوا بِهِ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿۲۵﴾ قَالَ
رَبِّ أَنْصُرْنِي بِمَا كَذَّبْتَنِي ﴿۲۶﴾ فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا
وَوَحَيْنَا فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ فَاسْلُكْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَاطِنٍ
وَأَهْلِكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ وَلَا تُخَاطَبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا
إِنَّهُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿۲۷﴾

و بر آنها و بر کشتی‌ها (سوار و) بار می‌شوید. ﴿۲۲﴾ و به راستی نوح را سوی قومش
همی فرستادیم. پس (به آنان) گفت: «ای قوم من! خدا را بپرستید، برایتان جز او
خدایی نیست. پس مگر پروا نمی‌دارید؟» ﴿۲۳﴾ پس اشراف چشم‌گیر از (میان) قومش
- که کافر شدند - گفتند: «این جز بشری همچون شما نیست، می‌خواهد بر شما
برتری جوید، و اگر خدا می‌خواست بی‌گمان فرشتگانی (برایتان) می‌فرستاد. ما در
میان پدران نخستینمان چنان (چیزی) نشنیدیم.» ﴿۲۴﴾ «او جز مردی نیست که در وی
جنونی است، پس تا چندی درباره‌اش به درستی انتظار کشید.» ﴿۲۵﴾ (نوح) گفت:
«پروردگرم! به (سزای) آنچه مرا تکذیب کردند، یاریم ده.» ﴿۲۶﴾ پس به او وحی
کردیم که: «برابر چشم‌هایمان و وحی‌مان کشتی (نجات) را بساز، و چون فرمان ما در
رسید و تنور به فوران آمد، پس در آن از هر نوع حیوان (خشکی) دو تا: (یکی نر و
دیگری ماده)، با خانواده‌ات روان کن - به جز کسی از آنان که کلمه (ی عذاب) بر او

پیشی گرفته است - و درباره‌ی کسانی که ظلم کرده‌اند با من هرگز سخن مگوی،
(زیرا) آنان بی‌گمان غرق شوندند.» ﴿۲۷﴾

آیه ۲۷ - اینجا حضرت نوح علیه السلام پس از گیر و داری بسیار با قومش در پایان دعوت رسالتیش نسبت به آنان این وحی ربانی را دریافت کرد که آن کشتی نجات را در برابر دیده‌ها با وحی ما بساز که وحی در کیفیت سازمان کشتی و راهنمائیهای ربانی و قدرت خارق‌العاده حضرت اقدس الهی است که در جریان سازمان این کشتی، نوح را کمک کرد.

«وَحِينَا» پس از «أَعْيُنِنَا» وحی ربانی را پس از قدرت‌ها و رحمت‌های گوناگون حضرتش مقرر کرده‌است که این دو توأمان در سازمان کشتی دخالتی مستقیم داشته‌اند، و بآء در «بَأَعْيُنِنَا» هم برای مصاحبت است و هم سببیت که به وسیله و معیت نیروهائی مراقبتی علم قدرت و رحمت ما و سپس وحی، این کشتی را بساز، که سازمان کشتی در کل جهات ربانی و وحیانی بوده، و نوح تنها کارگزار و معمار در این سازمان بوده است.

پس از این جریان فرمان ربانی برای غرق کافران صادر گردید، و تنوری معین در آغاز طوفان فوران یافت که برخلاف فوران آتش، آب از آن جستن گرفت، و شاید این تنور افزون بر تنور آتشین زمینی، تنور آتش‌افشانی خورشید را نیز افزون بر تنوری میانگین و اصلی که تنور غضب ربانی است در بر داشته باشد.
آنگاه حضرتش مأموریت یافت که از هر جاندار خشکی نر و ماده‌ای به کشتی روانه کند، و طبعاً اهل ایمان را نیز سوار بر کشتی نمود مگر ستمکاران که از جمله زن و فرزندش بودند.

«فَأَسْلُكُ» به جای «فَادْخُلُ» اشاره‌ای است بس لطیف به سلوک و مدارای نوح علیه السلام در این جایجایی حیوانات و ورودشان در کشتی نجات، و گویی این حقیقت را به آنان فهمانید که نجاتتان در پناه گرفتن به این کشتی است، و گرنه حیوانات به ویژه وحشیان، اینگونه رام و راهوار نیستند، و این جمع‌آوری میان اهلیان و وحشیان پس از سازمان کشتی نجات و طوفان جهانگیر، مسئله خارق‌العاده مضاعفی است که در آیاتی دیگر همچون آیاتی از سوره هود و حاقه گزارش مفصل از این کشتی و

فرودگاهش داریم.

فَإِذَا أَسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلْكِ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّسَنَا
 مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٢٨﴾ وَقُلِ رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُّبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ
 الْمُنزِلِينَ ﴿٢٩﴾ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ وَإِنْ كُنَّا لَمُبْتَلِينَ ﴿٣٠﴾ ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ
 قَرْنًا آخَرِينَ ﴿٣١﴾ فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ
 إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٣٢﴾ وَقَالَ الْمَلَأُ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا
 بِلِقَاءِ آلِ الْآخِرَةِ وَأَتْرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ
 مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ ﴿٣٣﴾ وَلَبِئْسَ أَطْعَمَ بَشَرًا مِثْلَكُمْ
 إِنَّكُمْ إِذَا لَخَسِرُونَ ﴿٣٤﴾ أَلَيْسَ لَكُمْ أَنْتُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنْتُمْ تُرَابًا وَعِظْمًا أَنْتُمْ
 تُخْرَجُونَ ﴿٣٥﴾ هِيَ هِيَ هِيَ هِيَ لِمَا تُوْعَدُونَ ﴿٣٦﴾ إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا
 نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ ﴿٣٧﴾

«پس هنگامی که تو با همراهانت بر کشتی آرמידی، بگو ستایش خدای را (سزا) است که ما را از (چنگ) گروه ظالمان رها کنید.» ﴿۲۸﴾ و بگو: «پروردگارا! مراد در فرودگاهی پر برکت فرود آر، حال آنکه تو نیک‌ترین فرودآورندگان.» ﴿۲۹﴾ به راستی در این (ماجرا) بی چون نشانه‌هایی است. ما به درستی همواره آزماینده بوده‌ایم. ﴿۳۰﴾ سپس، از بی آنان نسلی دیگر پدید آوردیم. ﴿۳۱﴾ پس در میانشان پیامبری از خودشان فرستادیم که: «خدا را بپرستید، جز او برای شما هرگز معبودی دگر نیست، پس آیا سر پرهیزگاری ندارید؟» ﴿۳۲﴾ و اشراف قومش - که کافر شدند و دیدار آخرت را تکذیب کردند و در زندگی دنیا آنان را مرفه ساخته بودیم - گفتند: «این (مرد) جز بشری همچون شما نیست؛ از آنچه می‌خورید می‌خورد و از آنچه می‌نوشید می‌نوشد.» ﴿۳۳﴾ «و بی‌گمان اگر بشری همانند خودتان را اطاعت کنید، در آن هنگام (و

هنگامه) بی چون زیانکارید. ﴿۳۴﴾ «آیا به راستی شما را وعده می‌دهد که وقتی مردید و خاک و استخوان بودید (باز هم) شما هماره (از گور زنده) بیرون شونده اید؟» ﴿۳۵﴾ «وہ! وہ! چه دور است آنچه وعده داده می‌شوید.» ﴿۳۶﴾ «زندگی جز این زندگانی دنیای ما نیست (که) می‌میریم و زنده می‌شویم و (دیگر) ما از برانگیخته‌شدگان نیستیم.» ﴿۳۷﴾

آیه ۳۷ - در این سخن کافران که زندگی را در انحصار همین زندگی دنیوی دانسته‌اند که می‌میریم و زنده می‌شویم و هرگز رستاخیزی هم نیست مانند آیه (۲۴:۴۵)، جای این پرسش است که آیا اینان تناقض می‌گویند، یا این کافران زندگی پس از مرگ را قبول دارند که «نموت، نحیا» می‌میریم و زنده می‌شویم؟ پاسخ اینست که بدلیل "و ما نحن بمبعوثین" و آیاتی دیگر اینها زندگی پس از مرگ را قبول ندارند و تناقض هم نمی‌گویند زیرا قرآن قول آنها را ذکر کرده است، پس به قرینه خود آیه و آیاتی دیگر مقصودشان از مرگ و زندگی پیاپی بودن مرگ گروهی و زندگی دنیوی گروهی دیگر است، که گروهی می‌میرند بدون اینکه دوباره زنده شوند، و گروهی هم متولد می‌شوند و مردن اینان نیز همانند گذشتگان خواهد بود.

و نیز پاسخی به عقیده فائلین به تناسخ است که می‌گویند پس از مرگ در جسم انسانی دیگر زنده خواهیم شد و روح ما در بدن دیگری حلول خواهد نمود، و این هر دو زندگی دنیاست، بدین معنی که هر روحی دارای بدنهایی پیاپی یکدیگر است، ولی در آخر کار زندگی پس از مرگ کلی وجود ندارد.

در پایان می‌توان گفت که جلو افتادن مرگ بر زندگی در اینجا بیان واقعیتی است که اینها در ظاهر آن را انکار می‌کنند، ولیکن بر مبنای فطرت و عقل و کتابهای وحیانی و ادله مفصلی که در جای خود آمده است زندگی‌ها پس از مرگها در دو بُعد برزخ و رستاخیز ادامه دارد.

إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَىٰ عَلَىٰ اللَّهِ كَذِبًا وَمَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ ﴿۳۸﴾ قَالَ رَبِّ
 أَنْصُرْنِي بِمَا كَذَّبْتَنِي ۖ قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لِّيُصْبِحَنَّ نَدِمِينَ ﴿۳۹﴾ فَأَخَذْتَهُمُ

الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً فَبُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿۴۱﴾ ثُمَّ أَنْشَأْنَا
 مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُونًا آخَرِينَ ﴿۴۲﴾ مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا
 يَسْتَأْخِرُونَ ﴿۴۳﴾ ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا كُلَّ مَا جَاءَ أُمَّةً رُسُلُهَا كَذَبُوهُ
 فَاتَّبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ فَبُعْدًا لِقَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ ﴿۴۴﴾ ثُمَّ
 أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطٰنٍ مُّبِينٍ ﴿۴۵﴾ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ
 وَمَلَائِيهٖ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ ﴿۴۶﴾ فَقَالُوا أَنُؤْمِنُ مِنْ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا
 وَقَوْمُهُمَا لَنَا عٰبِدُونَ ﴿۴۷﴾ فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ ﴿۴۸﴾ وَلَقَدْ
 آتَيْنَا مُوسَىٰ الْكِتٰبَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ﴿۴۹﴾ وَجَعَلْنَا آبْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً
 وَآوَيْنَهُمَا إِلَىٰ رِبْوَةٍ ذٰتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ ﴿۵۰﴾ يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ
 الطَّيِّبٰتِ وَاعْمَلُوا صٰلِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ﴿۵۱﴾ وَإِنَّ هٰذِهِ أُمَّتُكُمْ
 أُمَّةً وَحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ ﴿۵۲﴾

«او جز مردی که بر خدا دروغ بسته است نیست، و ما (هرگز) برای او (به خدا) ایمان آورنده نیستیم.» ﴿۳۸﴾ گفت: «پروردگارم! از آن روی که مرا تکذیب کردند یاریم ده.» ﴿۳۹﴾ فرمود: «به زودی (از آن کارشان) بی‌گمان (و) بی‌امان پشیمانند.» ﴿۴۰﴾ پس فریاد (مرگبار) آنان را بحق فرو گرفت. پس آنها را (چون) خاشاکی گردانیدیم. پس دورباش بر گروه ستمکاران! ﴿۴۱﴾ سپس، از پی آنان نسل‌های دیگری را پدید آوردیم. ﴿۴۲﴾ هیچ امتی نه از اجل (و سرآمد) خود پیشی می‌جوید، و نه دیرکرد آن را می‌طلبید. ﴿۴۳﴾ سپس فرستادگان خود را پیایی فرستادیم. هر بار برای (هدایت) امتی پیامبرش آمد، او را تکذیب کردند؛ پس ما بعضی (از آنان) را (از) پی بعضی دیگر آوردیم، و آنها را زبانزد سایر (مکلفان) گردانیدیم. پس دورباش برای گروهی که ایمان نمی‌آورند! ﴿۴۴﴾ سپس موسی و برادرش هارون را با آیات خودمان و حاجتی با سلطه‌ای روشن‌گر فرستادیم، ﴿۴۵﴾ سوی فرعون و ویژگی‌هایش. پس تکبر نمودند و مردمی

سلطه گر و بلندپرواز بودند. ﴿۴۶﴾ پس گفتند: «آیا ما به دو بشر که (دست بالا) مانند خودمانند - در حالی که گروهشان بندگان مايند - ایمان بیاوریم؟» ﴿۴۷﴾ در نتیجه، آن دو را تکذیب کردند، پس از زمره‌ی هلاک‌شدگان بودند. ﴿۴۸﴾ و به راستی و درستی به موسی کتاب (وحیانی) دادیم، شاید آنان راه یابند. ﴿۴۹﴾ و پسر مریم و مادرش را نشانه‌ای گردانیدیم، و آن دو را سوی سرزمین بلندی که آسایشگاه و جایگاه آب زلال بود پناهگاه دادیم. ﴿۵۰﴾ هان ای پیامبران! از چیزهای پاکیزه بخورید، و کار شایسته‌ی (رسالت) بکنید، من بی‌گمان به آنچه انجام می‌دهید بسی دانایم. ﴿۵۱﴾ و این‌ها [جمع مکلفان] به راستی (همگان) امت شمايند، امتی یگانه (در جهت رسالت و حیانی) و من پروردگار (یگانه‌ی) شمايم؛ پس مرا پروا بدارید. ﴿۵۲﴾

آیه ۵۲ - "أُمَّةً وَاحِدَةً" تمامی امتهای پنجگانه ولایت عزم در پنج رسالت اصلی را یک امت وانمود کرده است، زیرا رسالت نیز از طرف یک خدا برای معرفی یک دین است، گرچه احیاناً چهره‌های بعضی احکام فرعی در شرایع مختلف است، لکن مقصد و نتیجه همه آنها یکسان است، و این گوناگون بودن برخی احکام بر مبنای امتحان است که "و لو شاء الله لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ" (۴۸:۵) پس گرایش به وحدت شریعت ربانی برای کل مکلفان واجب ربانی است، چنانکه در آیاتی مانند (۱۱۸:۱۱) آمده است که "وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ وَ لَذَلِكَ خَلَقَهُمْ" - زیرا «ذلک» اشاره به رحم وحدانی ربانی است - روی این مبنا مثلی از وحدت در الوهیت و رسالت و امت متحقق است.

فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ ﴿۵۳﴾

پس (آن‌گاه) کار (دین)شان را میان خودشان (با) نوشته‌هایی گوناگون قطعه قطعه کردند (و) هر دسته‌ای به آنچه نزدشان است، خوش (حال) اند. ﴿۵۳﴾

آیه ۵۳ - در این آیه شکایت و نکایتهی است نسبت به گروه بسیاری از مکلفان که امر دین را در عین وحدتش جدا و متضاد نمایانده‌اند، زیرا چنانکه اشاره شد خدای متعال در شریعت‌های گوناگون تقطیع و جداسازی در امر دین فرموده است، بلکه

دین را واحد قرار داده و تنها شکل ظاهری بعضی احکام را برای امتحان تغییر داده، و حتی شرایع را مصدق نسبت به هم گردانیده است، ولی کسانی که هم در درون و هم در برون شریعتها اختلافاتی بر ضد وحی ربانی ایجاد کرده و می‌کنند این اختلاف کردنشان بر ضد آن وحدت مقصود و اصلی ربانی است.

در کل وظیفه همه مکلفان جهان است که در زمان هریک از شریعتهای پنجگانه، گرایش وحدانی نسبت به شریعت بعدی داشته باشند، و پیروان شرایع قبل باید گذشته‌هایی را به امر خدا ترک کنند و پیرو شریعت فعلی زمان خود باشند، زیرا چنان که فرمان دهنده یکی است همیشه دستور آخرین وی بالفعل معتبر است، در نتیجه در زمان رسالت اسلامی از آغازش تا پایان زمان تکلیف کل مکلفان تنها از همین شریعت آخرین باید پیروی کنند، چون "و رَضِيتُ لَكُمْ الْاِسْلَامَ دِيْنًا" (۴:۳) رضایت الهی اکنون در عمل به شریعت و اسلام نهایی است.

روی این مبنا اختلافاتی که بویژه در شریعت قرآن پدید آمده است کلاً روی قصورها و تفصیلهایی است که در اثر دوری و انفصال از محور قرآنی بوجود آمده‌اند، و چنانکه گذشت اگر امت قرآنی تنها به حبل الله یعنی ریسمان معصوم قرآنی چنگ بزنند حداقل به عصمت و وحدت علمی خواهند رسید که خود نتیجه معرفت و علم وحدانی نسبت به معارف قرآنی است.

فَذَرُّهُمْ فِيْ غَمْرَتِهِمْ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿۵۴﴾

پس در ورطه‌ی گمراهیشان تا چندی واگذارشان. ﴿۵۴﴾

آیه ۵۴ - روی گرداندن از رسالت و رسول ربانی از معاندانی که در ژرفای ضلالت زندگی می‌کنند براین مبنا و معناست که هرگز احتمال هدایت در آنها نیست، و این روی گردانی رسالت از آنها در برابر روی گردانی آنها از رسالت و دعوت الهی است تا زمان رجعت و برزخ و قیامت.

أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُم بِهِيَ مِنْ مَّالٍ وَبَيْنَيْنَا نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ

لَا يَشْعُرُونَ ﴿۵۶﴾

آیا (چنان) می‌پندارند که بی‌گمان (با) آنچه از مال و پسران بدیشان مدد می‌کنیم (و) یاریشان می‌رسانیم؟ ﴿۵۵﴾ (این از آن روست که) می‌خواهیم برایشان در خیرات شتاب ورزیم؟ (نه!) بلکه دقت و باریک بینی نمی‌کنند. ﴿۵۶﴾

آیات ۵۵ و ۵۶ - کسانی هستند که گمان می‌کنند فرزندانشان در زندگی دنیوی نتیجه خوبی و نیکی خودشان است، و خدای متعال این نعمتها را بخاطر جزای نیکی‌هایشان فرستاده است، گرچه گاهی چنین است لکن غرور بی‌جای عده‌ای در زیادی اموالشان مورد نکوهش این آیه است "بل لايشعرون" که اموال و فرزندان تنها بار مسئولیتشان را سنگین تر می‌کنند، چراکه شکر و بندگی مضاعف می‌طلبد.

إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشِيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ ﴿۵۷﴾

بی‌گمان کسانی که ایشان از خشیت پروردگارشان با بزرگداشت (ش) هراسانند؛ ﴿۵۷﴾
آیه ۵۷ - «مشفقون» که از اشفاق می‌باشد بمعنی عنایت و احترامی همگام با ترس در برابر خداست، البته ترس ناشی از تقصیرها و نقصان‌های خود مشفقان در برابر عدالت ربانی است و بس.

وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ ﴿۵۸﴾ وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ ﴿۵۹﴾ وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ ﴿۶۰﴾

و کسانی که (هم) ایشان به نشانه‌های پروردگارشان ایمان می‌آورند؛ ﴿۵۸﴾ و کسانی که (هم) ایشان با پروردگارشان (کسی را) شریک نمی‌آورند؛ ﴿۵۹﴾ و کسانی که آنچه می‌دهند (در راه خدا) دادند، حال آنکه که دل‌هایشان هراسان است، که بی‌گمان سوی پروردگارشان بازگشت‌کننده‌اند؛ ﴿۶۰﴾

آیه ۶۰ - "يُؤْتُونَ مَا آتَوْا" کل انفاقها، پرداختها و اعمال ایمانی را دربردارد، و در عین حال دلهاشان از ترس رجوع الی الله لرزان است با آنکه وظیفه‌های ایمانی خود را در حد امکان انجام داده‌اند، ولی همه این چیزها را در برابر حق ناچیز می‌شمارند.

أُولَئِكَ يُسْرِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ ﴿۶۱﴾ وَلَا تُكَلِّفُ نَفْسًا
إِلَّا وُسْعَهَا وَ لَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿۶۲﴾

اینان در کارهای نیک شتاب می‌ورزند، و در انجام آنها (از یکدیگر) پیشی
گیرنده‌اند. ﴿۶۱﴾ و ما هیچ کس را جز به اندازه‌ی توان و گشایشش تکلیف نمی‌کنیم، و
نزد ما کتابی است که به تمامی حق سخن می‌گوید، حال آنکه به آنان ستم
نمی‌شود. ﴿۶۲﴾

آیه ۶۲ - اینجا کتابی که در نزد خدا به حق سخن می‌گوید اعم است از کتاب شریعت
و کتاب اعمال زشت و زیبای مکلفان، چنانکه در آیاتی چند خود مکلفان
دستگاههای گیرنده و فرستنده صداها و سیماهای اعمالشان معرفی شده‌اند، و
افزون بر این فضا و زمین و سایر گواهان از فرشتگان و رسولان جمعاً کتابهای گویای
ناطق یا صامت اعمالشان می‌باشند، گرچه صامتشان نیز کلاً ناطق است چنانکه "و
قالوا لِحُلُودِهِمْ لِمَشْهَدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقْنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ" (۲۱:۴۱) در پاسخ
پرسش بدکاران از اعضای خودشان است که چرا علیه ما شهادت می‌دهید؟ گویند:
خدایی که همه چیز را به سخن آورده مارا نیز به سخن آورده است، و این هر دو
کتاب شریعت و اعمال مکلفان بر مبنای کتاب علم حضرت اقدس الهی است که
پیش از این و آن بر همه آنان آگاه و گواه بوده است، روی این اصل «کتاب» کل این
کتابها را دربردارد و "يَنْطِقُ بِالْحَقِّ" نیز هر کدام در جای خود بمعنی افشاگری حق
است.

«وُسْعَهَا» در کل تکالیف بدین معناست که هرگز عسر و حرجی در تکالیف وجود
ندارد، البته به استثنای جان‌بازیهای مؤمنان بر مبنای ایمان که گرچه بگونه‌ای عادی
عسر یا حرج است ولی مبنای ایمانی تمامی عسرها و حرجها را آسان می‌کند،

بنابراین تکلیف جهاد که به خطر انداختن جان مجاهدان است نیز در سعه این بزرگواران می‌باشد.

آری، تکلیف سه قسم است: یسر، حرج و عسر، تکالیفی که در دو زمینه عسرو حرج باشند، طبعاً اگر در این دو حال واقع شوند، جواب یا وجوبشان هم از بین می‌رود، مانند روزه در حالت عسر و حرج، لکن تکالیفی که خواه‌ناخواه در این دو حالتند چنین نیستند مثل جهاد، امر به معروف و نهی از منکر در مواردی که این خود مهمتر از عسر یا حرج باشد.

بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِّنْ هَذَا وَهُمْ أَعْمَلُ مِّنْ دُونِ ذَلِكَ هُمْ لَهَا
 عَمِلُونَ ﴿٦٣﴾ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِم بِالْعَذَابِ إِذَا هُمْ يَجْرُونَ ﴿٦٤﴾
 لَا تَجْرُوا الْيَوْمَ إِنَّكُمْ مِنَّا لَا تُنصِرُونَ ﴿٦٥﴾ قَدْ كَانَتْ آيَاتِي تُثَلِّىٰ عَلَيْكُمْ
 فَكُنْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ تَنْكِبُونَ ﴿٦٦﴾ مُسْتَكْبِرِينَ بِهِى سَمِيرًا تَهْجُرُونَ ﴿٦٧﴾
 أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ ﴿٦٨﴾ أَمْ لَمْ
 يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ ﴿٦٩﴾ أَمْ يَقُولُونَ بِهِى جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُمْ
 بِالْحَقِّ وَآكْثَرُهُم لِلْحَقِّ كَرِهُونَ ﴿٧٠﴾

بلکه دل‌هایشان از این (حقیقت) در (غرقاب) غفلت است، و برایشان به جز این (گناهان) کردارهایی (دیگر) است، که برای (رسیدن به) آنها کارگزارند. ﴿۶۳﴾ تا (هنگامی) که خوشگذران‌هایشان را به عذاب برگرفتیم، ناگاه - چون وحشیان - خشمناکان فریاد می‌زنند. ﴿۶۴﴾ (به آنان گفته شود): «امروز نعره‌ی وحشیانه نزنید! بی‌چون شما از جانب ما یاری نخواهید شد.» ﴿۶۵﴾ «به راستی آیات من بر شما خوانده می‌شد، پس شما بودید که همواره برگزیده‌ها تان برگشته و زیر و زبر می‌شد.» ﴿۶۶﴾ حال آنکه به (پذیرفتن) آن استکبار و برتری می‌جوید، و شب‌هنگام (در محافل خود) هدیان می‌گویید. ﴿۶۷﴾ آیا پس (از این) سخن نیندیشیدند، یا چیزی برای

آنان آمده که برای پدران نخستینشان نیامده؟ ﴿۶۸﴾ یا پیامبر خود را شناخته‌اند؟ پس انکار (و انکار) کنندگان اویند؟ ﴿۶۹﴾ یا می‌گویند در او جنونی است؟ (نه!) بلکه او تمامی حق را برای ایشان آورده حال آنکه بیشترشان حق را بسی ناپسند می‌دارند. ﴿۷۰﴾

آیه ۷۰ - در پاسخ کسانی که منکر رسالت و رسول آخرین هستند «بالحق» فرموده و نه «بحق» که دلیل است بر اینکه این رسالت آخرین کل حقایق ربانی را که در بُعد شریعت و معرفت مکلفان تا پایان زمان تکلیف که در قرآن و سنت قطعیه اسلامی آورده، و هیچ حقی در این شریعت ناگفته نمانده است.

وَلَوْ أَتَبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ ﴿۷۱﴾

و اگر حق (بر فرض محال) از هوس‌های آنان پیروی می‌کرد، بی‌گمان آسمان‌ها و زمین و آنان که در آنهازند تباه می‌شدند. بلکه یادنامه‌شان را به ایشان دادیم. پس آنها از (پیروی) یادنامه (ها)ی خودشان رویگردانند. ﴿۷۱﴾

آیه ۷۱ - «أهواءهم» تنها هواهای نفسانی و شیطانی نیست بلکه هواهای عقلانی فردی و شورایی هم از لحاظ آنکه مطلق نیستند مشمول آن هستند که اگر حق مطلق از این و یا آن هواها پیروی کند در نتیجه آسمانها و زمین و سرنشینان آنها به فساد و تباهی می‌گیرند، و چنانکه درباره رسول خدا ﷺ در آیه (۳:۵۳) چنان عمومیتی در هوی مقصود است «مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ. إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (۳:۵۳) حتی هواهای عقلانی آن حضرت را نیز نفی می‌نماید، با آنکه عقلش در بُعد غیر رسالتی هم از کل عقل‌های غیر رسولان برتری دارد، ولی در عین حال چنان عقلی هم بدون وحی - در تشریح - مطلق نیست، بنابراین پیروی مکلفان و غیرمکلفان در بُعد تشریح، تنها در انحصار حق مطلق است که فقط «الله» است و دیگر هیچ.

أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجًا فَخَرَجَ رَبُّكَ خَيْرٌ وَهُوَ خَيْرُ الرَّزِقِينَ ﴿۷۲﴾ وَإِنَّكَ
 لَتَدْعُوهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۷۳﴾ وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ
 الصِّرَاطِ لَنَسَكِبُونَ ﴿۷۴﴾ وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِّنْ ضُرٍّ لَّلْجُوفِ فِي
 طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿۷۵﴾ وَلَقَدْ أَخَذْنَاهُم بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا
 يَتَضَرَّعُونَ ﴿۷۶﴾ حَتَّىٰ إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ إِذَا هُمْ فِيهِ
 مُبْسُوتُونَ ﴿۷۷﴾

آیا از ایشان هزینه‌ای مطالبه می‌کنی؟ پس خراج و رحمت پروردگارت بهتر است. و
 اوست که بهترین روزی‌دهندگان است. ﴿۷۲﴾ و بی‌گمان تو اینان را به راهی بسی راست
 می‌خوانی. ﴿۷۳﴾ و بی‌چون کسانی که به آخرت ایمان ندارند، از (این) راه بسیار
 (راست) سخت منحرفند. ﴿۷۴﴾ و اگر ایشان را رحم کنیم و آنچه در خود زیان دارند
 (زدوده و) برگشاییم، بی‌گمان در طغیانشان با سرگردانی لجاجت می‌کنند. ﴿۷۵﴾ و
 بی‌گمان ایشان را بی‌امان به عذاب گرفتار کردیم. پس برای پروردگارشان فروتنی
 نکردند و همانا زاری (و خاکساری) نمی‌کنند. ﴿۷۶﴾ تا هنگامی که دری - دارای عذابی
 سخت - بر آنان گشودیم. ناگهان ایشان در آن (حال) نومید و بسی اندوهگینند. ﴿۷۷﴾

آیه ۷۷ - «باباً» کل ابواب عذاب را چه پیش از مرگ و چه پس از آن شامل است، و
 طبعاً با مراحل گوناگونش که پیش از رجعت و هنگام رجعت در دنیا و پس از مرگ در
 برزخ و آخرت و در هر صورت از مبلسان و گرفتاران خواهند بود که غمی بسیار در
 اثر عذاب است.

وَهُوَ الَّذِي أَنشَأَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا
 تَشْكُرُونَ ﴿۷۸﴾ وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿۷۹﴾ وَهُوَ
 الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ وَلَهُ اخْتَلَفُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿۸۰﴾ بَلْ

قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ ﴿٨١﴾ قَالُوا أَعِزَّا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظْمًا أَعِزَّا
 لِمَبْعُوثُونَ ﴿٨٢﴾ لَقَدْ وَعِدْنَا نَحْنُ وَءَابَاؤُنَا هَذَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا
 أَسْطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿٨٣﴾ قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٨٤﴾

و اوست کسی که برای شما گوش‌ها و چشم‌ها و دل‌های فروزان پدید آورد. (پس چه) اندکی سپاس می‌گزارید. ﴿۸۱﴾ و اوست کسی که شما را در زمین نمایان کرد، و تنها سوی اوست که - بدون برگشت - گردآورده خواهید شد. ﴿۷۹﴾ و اوست کسی که زنده می‌کند و می‌میراند و (توانایی ایجاد) اختلاف شب و روز تنها برای اوست. پس مگر خردورزی نمی‌کنید؟ ﴿۸۰﴾ بلکه آنان (نیز) همانند آنچه پیشینیان (شان) گفته بودند، گفتند. ﴿۸۱﴾ گفتند: «آیا هنگامی که مردیم و خاک و استخوان بودیم، آیا بی‌چون، و بی‌امان ما (از قبرهامان) برانگیخته شونده ایم. ﴿۸۲﴾ «درست همین را - از (زمانی) پیش - ما و پدرانمان همواره وعده داده شدیم. این جز افسانه‌ها و بافته‌های پیشینیان (تان چیزی) نیست.» ﴿۸۳﴾ بگو: «اگر می‌دانسته‌اید، زمین و هر که در آن است برای کیست؟» ﴿۸۴﴾

آیه ۸۴ - «ارض» بگونه‌ای مطلق تمامی زمینهای آسمانی و زمینی را که جنبندگان در آنها وجود دارند شامل است، و لفظ «مَنْ» گرچه در ظاهر به معنی عاقلان و ویژه مانند انسان و جن است، اما برحسب آیاتی مانند (۴۴:۱۷) تمامی موجودات جهان اعم از جمادات و نباتات - تا چه رسد به حیوانات - دارای شعور و درک می‌باشند، روی این اصل میانگین دلالتی «مَنْ» افزون بر عقلای رسمی، حیوانات نیز می‌باشد. و چرا اینجا «فیها» آمده است و نه (علیها): چون علیها تنها جاندارانی را در بر دارد که سرنشینان زمینند، ولی «فیها» مثلث جانداران را اعم از هوایی، زمینی و درون زمینی را دربردارد.

سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٨٥﴾

به زودی خواهند گفت: «برای خداست.» بگو: «پس آیا (او را) به خوبی یاد نمی‌کنید؟» ﴿۸۵﴾

آیه ۸۵ - «سَيَقُولُونَ» در این آیه و آیات بعدی قولی را به مشرکان نسبت می‌دهد که در تمامی آینده‌های زمان آنرا می‌گویند، و این گفتار منحصر به مشرکان زمان نزول قرآن نیست، بلکه تمامی مشرکان در طول زمان تکلیف دارای این سخن هستند که ملکیت و ربوبیت و ملکوت هرچیز در انحصار خداست، لکن این ندای فطرت دست نخورده آنان است که در عمل آن را انکار می‌کنند، و طبق آیه (۹۰) اینان به زبانشان دروغ می‌گویند. این احتمال نیز هست که اگر در عالم تکلیف این «الله‌ها» را نگویند و به جای اعتراف آن را تکذیب کنند پس از مرگ در برزخ و آخرت این سخن را خواهند گفت گرچه فایده‌ای هم برایشان ندارد، و در جمع محور «سَيَقُولُونَ» آینده‌هایی است که از برای دو دسته از کافران چه پیش از مرگ چه پس از آن تحقق خواهد یافت.

قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿۸۶﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ
قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿۸۷﴾

بگو: «پروردگار آسمان‌های هفت‌گانه و پروردگار عرش بزرگ کیست؟» ﴿۸۶﴾ زودا (که) گویند: «(این‌ها) برای خداست.» بگو: «پس آیا (از گناهان) پرهیز نمی‌کنید؟» ﴿۸۷﴾

آیه ۸۷ - در این چند آیه مشرکان در پاسخ اینکه رب جهان وجود کیست؟ می‌گویند برای خدا - و نه خدا - که بدین معناست: این ربوبیت در کل در انحصار خداست، و اگر بجای «لِلَّهِ»، (الله) بود جای این احتمال هم بود که اضافه بر خدا که دارای اصل ربوبیت است دیگرانی هم هستند که ربوبیتهای فرعی دارند.

قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُحْيِيهِ وَلا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ

تَعْلَمُونَ ﴿۸۸﴾

بگو اگر می دانسته اید ملکوت و واقعیت هر چیزی به دست (علم و قدرت) کیست، در حالی که هم او پناه می دهد، و بر زینش (کسی) پناه داده نمی شود؟ ﴿۸۸﴾

آیه ۸۸ - "ملکوتُ کلِّ شیءٍ" که حقیقت وجودی هر چیز است در انحصار حق تعالی آمده و ملکوت‌هایی هم نسبت به دریافت مکلفان هست که مورد امر می باشد بدین معنا که مکلفان با نگرشی درست به جهان خلقت، بایستی مخلوقیت آن و خالقیت، قدرت، علم، و حکمت ربانی خدا را دریافت کنند، و میانگین این دو ملکوت ملکوتی و حیانی است که در انحصار خدا نیست ولی برای عموم مکلفان هم ممکن نیست، مانند ملکوت ابراهیمی و برتر از آن ملکوت محمدی و محمدیان معصوم (صلوات الله علیهم) است.

سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنِّي تُسْحَرُونَ ﴿۸۹﴾ بَلْ أَتَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿۹۰﴾ مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ ﴿۹۱﴾

زودا (که) خواهند گفت: «(ملکوت همه چیز) برای خداست.» بگو: «پس کجا و چه زمانی (و چرا) دچار افسون می شوید؟» ﴿۸۹﴾ (نه!) بلکه با تمامی حق (با آمدنی کونی و حیانی) نزدشان آمدیم، و بی گمان آنان دروغگویند. ﴿۹۰﴾ خدا هیچ فرزندی را (برای خویش) بر نگرفت، و با او هیچ معبودی (دیگر) نبوده، زیرا در این هنگام (و هنگامه) بی شک هر خدایی آنچه را آفریده (بود) با خود می برد، و بی چون بعضی از آنان بر بعضی دیگر تفوق می جستند. منزّه است خدا از آنچه وصف (ش) می کنند. ﴿۹۱﴾

آیه ۹۱ - این آیه از جمله ادله گوناگون توحید است که اگر با الله خدایان دیگری بود که همچون الله آفریدگانی داشت، هر یک به کار آفریدگان خود همت می گماشتند، و در مرحله ثانی بر یکدیگر هم برتری می جستند و در نتیجه جهان آفرینش و همچنین خدایان متعدد همگی واژگون و نابود می شدند، چنانکه "لو کان فیها آلهة"

إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا" (۲۲:۲۱) اتخاذ فرزند در بُعد اصلی و ظاهریش فرزندخواندگی است، و بعد دیگرش ولادت واقعی است، که آیاتی مانند "لَمْ يَلِدْ" صریح در نفی بعد دوم است.

عَلِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۹۲﴾

دانای نهان و آشکار است، پس از آنچه (با او) شریک می‌گردانند بسی برتر است. ﴿۹۲﴾

آیه ۹۲ - «فَتَعَالَىٰ» که تفریعی بر علم غیب و شهادت الهی است، شرک را از ساحت اقدسش سلب می‌کند، بدین مناسبت اگر خدا تنها علم به مشهودات داشت و از غیب بی‌خبر بود، وجود شرکایی برای حضرتش در پنهانی امکان داشت گرچه در ابعادی دیگر تعدد اله ممکن نیست، ولی امکان سطحی‌اش از این جهت است که اگر بفرض محال خدایانی پنهانی وجود داشتند، خدا هم از آنان خبری نداشت تا وجودشان را برای مکلفان بازگو کند، ولی او که از غیب جهان همچون شهود آن آگاه است، چنانچه خدایانی غیر از او بودند نخست همو بر وجود آن خدایان آگاه بود، و دیگران را بدان‌ها آگاهی می‌داد. و این تعدد اله محالاتی از این قبیل را دربردارد که در آیه قبلی و مشابه آن بازگو شده است.

قُلْ رَبِّ إِمَّا تُرِيئِي مَا يُوعَدُونَ ﴿۹۳﴾ رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿۹۴﴾

بگو: «پروردگارم! اگر آنچه را که به آنان وعده می‌شود، بی‌گمان به من نشان می‌دهی.» ﴿۹۳﴾ «پروردگارم! پس مرا در (این هنگامه، میان) ستمکاران قرار مده.» ﴿۹۴﴾

آیه ۹۴ - «فی» در دعای رسول گرامی و نه (مع) یعنی همانطور که سزای اعمال نیکوی پیامبر از آنان جداست، جایگاه او نیز در دنیا و آخرت از آنان جداست. پیامبر دعا می‌کند: پروردگار! اضافه بر جزای خیر، جایگاهم را نیز از این اشرار جداکن.

وَإِنَّا عَلَىٰ أَنْ نُثَبِّتَ مَا نَعِدُهُمْ لَقَدِيرُونَ ﴿٩٥﴾ أَدْفَعِ بِأَلْتِي هِيَ أَحْسَنُ
السَّيِّئَةِ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ ﴿٩٦﴾

و ما به راستی تواناییم که آنچه را به آنان وعده داده ایم به درستی بر تو بنمایانیم. ﴿٩٥﴾
بدی را به نیکوترین (شیوه) دفع کن. ما به آنچه وصف می کنند داناتریم. ﴿٩٦﴾

آیه ۹۶ - این آیه با اضافه ای در (۳۴:۴۱) تکرار شده که می فرماید کلیه چهره های دفاع ایمانی - از نوامیس پنجگانه - در برابر هرگونه فسق و یا بی ایمانی بایستی به بهترین وجه صورت گیرد که اولین گام آن روی گردانی از بدکاران است، و سپس نابود کردن آنان که پس از گامهای پیشین با شرایط خود بهترین گام است، زیرا سکوت در برابر ظالم خود ستمی دوگانه بر خود و دیگران است، بهرحال اصل مهم در نوامیس پنجگانه نگهبانی آنها با بهترین وجه است که صورتهای برخورد صحیح و شایسته و مناسب با ظالمان و بزهداران در آیات دیگری بیان شده است.

وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيْطَانِ ﴿٩٧﴾ وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ
يَحْضُرُونِ ﴿٩٨﴾

و بگو: «پروردگرم! از وسوسه های پنهانی فشارآور شیطانها به تو پناه می برم.» ﴿٩٧﴾
«و از اینکه (آنها) نزد من حاضر شوند، پروردگرم! به تو پناه می برم.» ﴿٩٨﴾

آیات ۹۷ و ۹۸ - مخاطب این پناه بردن از همزات شیاطین جن و انس گرچه در ظاهر حضرت اقدس رسول اکرم ﷺ است ولی چون این خطاب رسالتی است نسبت به کل مکلفان عمومیت دارد و تنها مخصوص رسول گرامی نیست، زیرا اولاً حضرتش از آنچه در این آیه و آیات بعدی یاد شده کلاً مبرا است، ثانیاً تمام خطابه های رسالتی کلیت دارد که نقطه نخستین آن خود صاحب رسالت است و نقطه دیگرش کل مکلفان می باشند مگر با قرینه ای خاص که خطاب را از بُعد عمومی به جریانی شخصی محول کند مانند وجوب نماز شب برای پیامبر، و یا حضرتش از خطایی مستثنی باشد، یا منحصر به غیر حضرتش باشد مانند آیه مورد بحث.

«همزات» به معنای انگیختن‌هایی به فساد و غیبت کردن است چنانکه
 "وَيَلِّ لِكُلِّ هَمَزَةٍ لُّمَّةٌ" (۴: ۱۰۱) نیز به همین معناست.

حَقِّ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ ﴿۹۹﴾

تا آن‌هنگام که مرگ یکی از ایشان را در رسد، گوید: «پروردگار! مرا
 بازگردانید.» ﴿۹۹﴾

آیه ۹۹ - «أَحَدَهُمْ» همان شیاطین جن و انس هستند و آمدن مرگ برای این نابکاران
 بمعنای تحقق آن است، و درثانی گفته‌اند آنان که مرا بازگردانید دلیل دیگری بر تحقق
 زندگی برزخی است زیرا پیش از مرگ دنیوی بازگشت به زندگی معنا ندارد. روی
 این اصل این دو آیه از آیات بنیادین زندگی برزخی است، زیرا اگر پس از مرگ
 هیچگونه زندگی نباشد، این سخن از چه کسانی است که مرا بازگردانید. این گفتار
 دلیلی است که بلافاصله پس از مرگ دنیوی زندگی جدیدی شروع می‌شود که تا
 قیامت ادامه دارد، و مرحله بعدی قیامت است که مقدار هیچ کدام معلوم نیست.
 و با آنکه رب واحد است چرا در "رَبِّ ارْجِعُونِ" مخاطب جمع است؟ در آیه
 (۵۰: ۸) پیداست که فرشتگان عذاب، گیرندگان جان‌های این نابکارانند، روی این
 اصل نخست «رب» به عنوان اصل فرماندهی را مخاطب قرار میدهند، و آن‌گاه
 کارگزاران خدا را که فرشتگانند. این جمله بدین معناست که: پروردگارا! به فرشتگان
 عذاب اذن ده تا مرا به عالم تکلیف بازگردانند. که پاسخشان «کَلَّا» می‌باشد، زیرا این
 درخواستشان سخنی است که تنها بر زبان‌هایشان جاری است و هرگز عمق و واقعیتی
 ندارد، و درثانی این عدم بازگشت قاعده‌ای کلی است، و منافاتی هم با برگشت در
 رجعت ندارد زیرا عده‌ای باز می‌گردند تا عذاب کامل دنیوی خود را ببینند و عده‌ای
 از صالحان نیز برای دیدن راحتی دنیا و جبران گذشته سخت خود باز می‌گردند.

لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ

بَرَزَخُ إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ ﴿۱۰۰﴾

«شاید من در آنچه وانهادم کار نیکی انجام دهم.» (بدو گفته شود): «هرگز! این سخنی است که او (تنها) گوینده‌ی آن است، حال آنکه از دنبالشان (میان‌ه‌ی دو زندگی دنیا و آخرت) برزخی است تا روزی که برانگیخته خواهند شد.» ﴿۱۰۰﴾

آیه ۱۰۰ - "مِنْ وَرَائِهِمْ" - که برزخ را از پشت آنها خوانده نه پیش رویشان - بدین جهت است که آنان هرگز استقبالی از این برزخ عذاب ندارند بلکه همچنان پشت بدان می‌کنند، و برخلاف این روی‌گردانی، زندگی برزخی مداوم را تا رستاخیز درپیش دارند.

«برزخ» بیانگر همان زندگی برزخی است که میانگین و فاصله‌ای میان زندگی دنیا و آخرت می‌باشد که نه این است و نه آن و بعضاً هم این است و هم آن، مانند دنیاست مثل خوابهایی که برای استراحت روی می‌دهد، و مانند آخرت است که همواره معذبند، مانند دنیا نیست زیرا عالم تکلیف و اختیار نیست، و مانند آخرت هم نیست زیرا عذاب آخرت هم شدیدتر است و هم مداوم که هرگز استراحتی هم ندارند، و نیز سایر حالات برزخی که در آیات مربوطه‌اش بیان شده است.

آغاز زندگی برزخی حاصل جدایی روح و جسم برزخی از جسم دنیوی است که در برزخ گرچه جسم دنیوی از بین می‌رود لکن روح همچنان دارای حس و شعور و دریافت‌هایی است. زندگی برزخی تا آغاز آخرت ادامه دارد لکن طبق آیاتی از هنگامه قیامت مرگ با یک صعقه همگان - جز "من شاء الله" هر که را خدا بخواهد - خواهند مرد، و پس از مدتی نامعلوم دوباره برای آغاز قیامت احیاء زنده خواهند گشت، و در این آیه "برزخُ الی یومِ یُبْعَثون" زندگی برزخی را تا آغاز قیامت خوانده است زیرا مرگ با صعقه - که یک مرحله قبل از قیامت و در حقیقت مقدمه قیامت است - مرگ قطعی نیست، بلکه در جهتی گامی فراتر از مرگ نخستین است که در مرگ دنیوی روح همچنان دارای شعور است، ولی در مرگ دوم روح به حالت بیهوشی مطلق می‌رود ولی همچنان زنده می‌ماند و نابود نمی‌شود، در این مرحله نه عذاب است نه پاداش و کل بهشتیان و دوزخیان در بیهوشی می‌مانند مگر عده‌ای که خدا می‌خواهد. در مرحله سوم که آخرین زندگی و ابدی است ارواح مکلفان از زندگی برزخی و بیهوشی به حیات والاتری می‌رسند و این ارواح به خلاصه و گزیده‌ای از

بدن دنیوی منتقل می‌شوند.

زندگی برزخی با اختلافاتی همانند خواب است که در آیاتی چند از هر دوی خواب و مرگ به «یتوقاکم» تعبیر شده و در جمع بمعنای گرفتن روح با بدن برزخی از بدن دنیوی است، جز آنکه توقی در خواب فروتر و در برزخ فراتر و بهنگام صعقه و مرگ برزخی از ایندو هم بیشتر است، و در هر سه مرحله روح با احوال و جریانات مناسب گوناگونش همچنان زنده است.

بدن برزخی همان بدنی است که احیاناً در حالت خواب در جهان تکلیف در پرتو روح سیر می‌کند، بدین معنی که خواب در حقیقت جدایی موقت روح انسانی با بدن برزخی از بدن معمولی است، در حالیکه روح نباتی و حیوانی هر یک به فعالیت خود مشغولند. در روایات نیز از بدن برزخی با تعبیراتی یاد شده مانند:

«(فی روضة کهیئة الاجساد)، (فی قالب کقالبه فی الدنيا).
 "فی ما ترکت" و نه (ما ترکت) به معنی عالم تکلیف است که مرا به آن عالم ترک شده بازگردانید شاید عمل صالحی انجام دهم تا شایسته‌ها را عمل کنم و ناشایست‌ها را ترک نمایم که «لعلی» بمعنی شاید نشان دهنده دروغ بودن کلامشان است و اگر (ان) با تاکید هم بود باز هم دروغ بود تاچه رسد که شاید چنین و چنان کنم.

فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ ﴿۱۰۱﴾

پس آنگاه که در صور بوق [جهان با صدای رعد آسای روح افزا] دمیده شود، پس هرگز میان نشان نسبت‌های خویشاوندی وجود ندارد، و از (حال) یکدیگر (هم) نمی‌پرسند. ﴿۱۰۱﴾

آیه ۱۰۱ - "فلا انساب بینهم یومئذ" نفی نسبت‌ها در هنگامه نفخ صور برای این نابکاران بدین معناست که نسبها و نسبت‌های فامیلیشان در آن جهان هرگز اثری ندارد، گویی با یکدیگر انتسابی هم نداشته‌اند. «ولا یتسائلون» هم در تاکید این حقیقت است یعنی حتی پرسشی هم از یکدیگر درباره نسب‌هاشان ندارند، زیرا در آن هنگام "لکل امرء منهم یومئذ شأن یغنیه" هرکس گرفتار کار خود است بی‌جز

سعادت‌مندان که نسب‌ها در بینشان برقرار است، و هم شفاعت‌هایی در میانشان محقق می‌باشد.

فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۱۰۲﴾ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ
فَأُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ ﴿۱۰۳﴾

پس کسانی که میزان‌هایشان سنگین است، در نتیجه ایشان (هم) اینان رستگار کنندگانند. ﴿۱۰۲﴾ و کسانی که میزان‌هایشان سبک است، ایشان خویشتن را زیان کرده (و) در جهنم ماندگاراند. ﴿۱۰۳﴾

آیات ۱۰۲ و ۱۰۳ - "فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ" ثقل و سنگینی میزان‌ها همان وزن‌های درونی و برونی اعمال پسندیده صالحان است، البته که ثقل فطرت، عقل، تدبیر، علم، عقیده، عمل و سایر وزن‌های انسان شایسته را شامل است، و بر حسب روایتی از امام صادق علیه السلام: (المَوَازِينُ هِيَ مَوَازِينُ الْإِنْسَانِيَّةِ): و زن‌ها همان وزن‌های انسانیت است که این شایستگان همان رستگاران درجه اول هستند، و در برابر اینان کسانی‌اند که کل موازینشان خفیف و سبک است که هیچ وزنی از نظر انسانیت و ایمان ندارند گرچه دارای وزن‌های خیالی دنیوی بوده‌اند ولی در روز رستاخیز تمام اینها هیچ و پوچ است "فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا" (۱۰۵:۱۸) برای نابکاران در انحراف مطلقشان هرگز وزنی برپا نمی‌کنیم، زیرا اصولاً وزن عندالله در عالم حساب ویژه همان شایستگی‌های انسانی و ایمانی است، در این بین کسانی هم هستند که میانگین این دو گروه‌اند که برحسب زیاد و کم حسنات و سیئاتشان در پرتو حساب عادلانه و فاضلانۀ ربانی خواهند بود.

موازن انسانیت دارای دو بعد پیاپی است: نخست موازین انسانی و حیوانی که مطلق و نورعلی‌نور است، سپس موازین انسانی بدون وحی که مطلق نیست و اشتباه‌پذیر است، لکن اگر کسی بدون قصور و تقصیر و عناد در حالت عدم دسترسی به وحی، انسانیت خویش را حفظ کند اهل نجات است، اما معاندان و مقصران برحسب درکاتشان در برزخ و قیامت عذاب‌هایی خواهند دید، و اگر

مقصران لایق بهشت باشند پس از دیدن عذاب کافی اعمالشان راهی بهشت خواهند شد، چون دارای ایمانی ولو اندک بوده‌اند.

سپس "خَفَّتْ مَوَازِينُهُ" کسانی هستند که در برابر "ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ" هرگز شایستگی بهشت را ندارند، اینان به حساب هیچ و پوچ بودن اعمالشان در دوزخ ماندنی هستند، جز آنکه گروهی از اینان همپای جهنم خاموش می‌گردند، و گروهی نیز قبل از پایان جهنم خاموش می‌شوند که توضیح مفصل آن در بحث خلود و آیاتی مثل "وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ" (۱۵۶:۷) آمده است.

«ثَقُلَتْ» شامل تمامی ثقلهاست چه کم و چه زیاد. بنابراین «خَفَّتْ» در مقابل آن بی‌وزنی مطلق است زیرا اگر کمترین صلاحیتی هم یافت شود بالاخره وزنی دارد.

تَلْفَحُ وُجُوهُهُمُ النَّارَ وَ هُمْ فِيهَا كَالِحُونَ ﴿۱۰۵﴾ أَلَمْ تَكُنْ أَتَيْتَ تُثُلِي
عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِهَا تُكْذِبُونَ ﴿۱۰۶﴾

آتش چهره‌ی آنها را دگرگون و تباه می‌سازد، و در آنجا شکافته‌لبان (و) گشاده‌دهان با لب‌های آویزان و دندان‌های نمایان و چهره‌هایی دگرگونند. ﴿۱۰۴﴾ (خدا به آنان گوید): «آیا آیات من بر شما خوانده نمی‌شده است. پس به وسیله‌ی آنها (همان‌ها و ما را) تکذیب می‌کرده‌اید!» ﴿۱۰۵﴾

آیه ۱۰۵ - "أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتلى عَلَيْكُمْ" بیانگر این حقیقت است که تا آیات ربانی بر مکلفان بگونه‌ای شایسته و آشکار خوانده نشود اینان در ترک تکالیفشان معذب نیستند مثل قاصران که زمینه و زمان زندگی‌شان هرگز نشانگر آیاتی ربانی نبوده است. اما مقصران بدون عناد که با تنبلی آیات ربانی را پی‌جویی نکرده‌اند، گرچه تا اندازه‌ای معذب خواهند شد ولی مخلد در آتش نیستند. در جمع خلود در آتش بدون هیچ‌گونه نجاتی در انحصار معاندان است که "كُنْتُمْ بِهَا تُكْذِبُونَ" بوسیله همین آیات ربانی، خدا و آیاتش را تکذیب می‌کرده‌اند.

قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَ كُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ ﴿۱۰۶﴾ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا

فَإِنْ عُدْنَا فَنَا ظَلِمُونَ ﴿۱۰۷﴾

گفتند: «پروردگاران! شقاوتمان بر (سروسامان)مان چیره شد، و ما گروهی گمراه بوده‌ایم.» ﴿۱۰۶﴾ «پروردگاران! ما را از اینجا برون بر، پس اگر (بازهم به آنچه بودیم) برگشتیم، بی‌گمان ما ستمگریم.» ﴿۱۰۷﴾

آیه ۱۰۷ - "فَإِنْ ظَلِمُونَ" اگر به فرض محال ستمکاران و معاندان به زندگی دنیا بازگردند و عمل صالح انجام دهند آیا ظالم بودن نخستینشان را در عالم تکلیف پیش از مرگ سلب می‌کند؟ پاسخ منفی است زیرا «إِنَّا» که ظلم مؤکد است و تأکیدی است عینی و بازگشت به عالم تکلیف آنرا جبران نمی‌کند، وانگهی تمامی آیاتی که وعده عذاب اینگونه به مکلفان داده، گواه بر این حقیقت است.

قَالَ أَحْسُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ ﴿۱۰۸﴾

فرمود: «در آن (آتش همچو سگان) - خوار و بی‌مقدار - گم شوید، و با من سخن مگویید.» ﴿۱۰۸﴾

آیه ۱۰۸ - "قَالَ أَحْسُوا فِيهَا" که اشاره سلبی به حیوانات پارس‌کننده است نسبت به این مکلفان که همچون سگان به شمار آمده‌اند و حتی اجازه سخن گفتن با حضرت اقدس الهی را - گر چه بعنوان عذرخواهی - ندارند، گواه بر این است که اینگونه دست رد بر سینه چنان نابکارانی زدن هرگز خلاف ادب و تربیت نیست بلکه ترکش خلاف ادب شایسته است چنانکه در آیه "وَلَا هُمْ يُعْتَبِرُونَ" نیز آمده است.

إِنَّهُ وَكَانَ فَرِيقٌ مِّنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَأَرْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ ﴿۱۰۹﴾ فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سَخِرِيًّا حَتَّى أَنْسَوْكُمْ ذِكْرِي وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ ﴿۱۱۰﴾

«به راستی، دسته‌ای از بندگان من بودند که می‌گفتند: "پروردگاران! ما ایمان آوردیم، بر ما بیوشان و به ما رحم کن حال آنکه تو بهترین رحم‌کنندگانی." ﴿۱۱۰﴾ «پس شما آنان را به ریشخند برگزیدید، تا (با این کار) یاد مرا از خاطرتان بردند، حال آنکه شما از (ایمان) ایشان پوزخند می‌زده‌اید.» ﴿۱۱۰﴾

آیه ۱۱۰ - "حَتَّىٰ أَنْسَوْكُمُ ذِكْرِي" بدین معنا نیست که مؤمنان یاد خدا را از این نابکاران برده‌اند بلکه یاد خدا از دل‌های این بی‌دلان به این دلیل از بین رفته که اینان مؤمنان را بخاطر ایمانشان به مسخره می‌گرفتند. چنانکه آیاتی بر این حقیقت گواه است که گناه از روی عناد پیامد گناهان دیگری را دربردارد.

إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ ﴿۱۱۱﴾

«من به راستی امروز به (پاس) شکیبایی‌شان، به آنان پاداش دادم، (زیرا) اینان (هم) اینان به درستی و سلامتی دست‌یابندگان به خیرند.» ﴿۱۱۱﴾

آیه ۱۱۱ - در "بِمَا صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ" لآله‌الآله نقش بسته است که صبر در برابر گناهان حالت سلبی لآله است، و هم الفائزون حالت ایجابی بر انجام درستی‌ها و رستگاری‌ها است.

قَلَّ كَمَ لَيْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ ﴿۱۱۲﴾

فرمود: «تعداد چند سال در زمین ماندید؟» ﴿۱۱۲﴾

آیه ۱۱۲ - «الأرض» اینجا زمین دنیا و برزخ است که هر دو همین یک زمین است، عالم تکلیف در ظاهرش و عالم برزخ در باطن، این تبهکاران که جهان وسیع رستاخیز را بنگرند جهان قبلی در نظرشان بسی کوتاه مینماید که یک روز یا نیم‌روز بود.

"لو أنکم کنتم تعلمون" علم به قلت زندگی پیش از قیامت را برای این نابخردان محال دانسته، به ویژه که زندگی دنیا را زیاد می‌پنداشته‌اند.

قَالُوا لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسَلِّ الْعَادِينَ ﴿۱۱۳﴾ قُلْ إِنْ لَبِئْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا
 لَوْ أَنْتُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۱۱۴﴾ أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنْتُمْ عَلِيمُونَ
 لَا تُزْجَعُونَ ﴿۱۱۵﴾ فَتَعَلَىٰ اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ
 الْكَرِيمِ ﴿۱۱۶﴾ وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ
 عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ ﴿۱۱۷﴾ وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنْتَ
 خَيْرُ الرَّاحِمِينَ ﴿۱۱۸﴾

گفتند: «یک روز یا پاره‌ای از یک روز مانديم، پس از شماره گران بپرس.» ﴿۱۱۳﴾
 فرمود: «جز اندکی درنگ نکردید، اگر شما به راستی می دانسته اید.» ﴿۱۱۴﴾ «پس آیا
 پنداشتید همواره شما را بیهوده آفریدیم، و اینکه بی چون شما سوی ما باز گردانیده
 نمی شوید؟» ﴿۱۱۵﴾ پس والاترست خدا؛ فرمانروای تمام حق (و حقیقت). معبودی جز
 او نیست. اوست پروردگار عرش پرکرامت. ﴿۱۱۶﴾ و هر کس با خدا معبود دیگری
 بخواند، برای او هرگز برهانی بر آن نیست، و حسابش تنها نزد پروردگارش می باشد.
 و کافران بی گمان رستگار کننده نیستند. ﴿۱۱۷﴾ و بگو: «پروردگارم! (برمن و دیگران)
 ببوشان و رحم کن، حال آنکه تو بهترین رحم کنندگانی.» ﴿۱۱۸﴾

سورة نور

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ مَّ بَيِّنَاتٍ لِّعَلَّكُمْ

تَذَكَّرُونَ ﴿١﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگیان

(این) سوره‌ای است (که) آن را نازل و (بر مکلفان) حتمی گردانیدیم، و در آن آیاتی

روشن فرو فرستادیم، شاید شما به خوبی یاد آورید. ﴿١﴾

آیه ۱ - از کلمه آغازین این سوره که «سورة» است، و نیز «انزلناها» که بیان‌گر نزول دفعی و جمعی آن است، مشخص می‌شود که آیات این سوره بر خلاف اکثر سوره‌های دیگر قرآن کریم، به همین ترتیب موجود نازل گردیده است.

«آیات بینات» هم‌گواه این حقیقت است که این سوره، شامل آیاتی متشابه نیست، و اگر شبهه متشابه بودن در آیه «نور» باشد، با ارزیابی کامل، چهره این آیه از هاله ابهام و شبهه تشابه بیرون آمده، و در سلسله آیات محکم قرار می‌گیرد، بنابراین، همه آیات سوره مبارکه نور از آیات محکومات است، و نیز واژه «فرضناها» که آن را بر

کل مکلفان فرض و مافوق واجب نموده است، موضع محکم بودن آیات این سوره را تحکیم بخشیده و تایید می‌کند، زیرا آیاتش آیاتی احکامی است، لذا فهم و عملش بر همه مکلفان واجب است، و آیات متشابهات تنها در حوزه اندیشه متفکران علوم قرآنی قابل درک است، آری تنها آیه‌ای که احیاناً بچشم می‌خورد که از متشابهاتست خود آیه نور است، و چنانکه در آیه "آخر متشابهات" بیان گشته، آیات متشابهات هم در نگرشی خودی و یا نگرشی در آیات محکّمات نیز محکّمات است.

الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلِيَشْهَدَ عَدَاِبُهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٢﴾

(هر) زن زناکار و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید، و اگر به خدا و روز بازپسین ایمان داشته‌اید، در دین خدا نسبت به آن دو هیچ دلسوزی شما را (فرا) نگیرد، و باید گروهی از مؤمنان در کيفر آن دو حضور یابند. ﴿٢﴾

آیه ۲ - "الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي" که بیانگر حد زناکاران است - بر خلاف این گمان که تنها محقق شدن زناى زن و مرد موجب حد است - با بررسی چند آیه بعدی می‌فهمیم که منظور، تنها زنایی است که باید چهار نفر مرد شاهد عادل آنرا از نزدیک ببینند، و سپس شهادت بدهند، و اگر چنین نباشد و وقوع آن یکبار و یا بیشتر بصورت سری و پنهانی و بدور از منظر و انظار دیگران یا کمتر از چهار شاهد عادل انجام شود، مشمول آیه زنا نیست، و حدی هم بر آن مترتب نمی‌شود.

آیه نساء گرچه از جهتی با این آیه نسخ گردیده است که: "وَاللَّاتِي يَأْتِيَنَّهَا الْفَاحِشَةُ مِنْ نِسَائِكُمْ" و اینجا با لفظ «يَأْتِيَنَّ» آن را عمل مداوم دانسته و با «فَاسْتَشْهَدُوا عَلَيْهِنَّ» اربعة منكم این عمل مداوم را زمینه شهادت چهار مرد دانسته است، سپس در "وَاللَّذَانِ يَأْتِيَانَهَا مِنْكُمْ" در تایید جمله نخست مجدداً آن را مداوم خوانده، و در

همین سوره مورد بحث هم - چنانکه خواهد آمد - با جمله "لولا جاء و اعليه باربعة شهداء" زمینه حد زنا را تنها همان رؤیت چهار نفر مرد عادل دانسته است.

روی این اصل تنها معیار اثبات و اجرای حد، شهادت چهار مرد عادل واجد شرایط شهادت است، و حتی اقرارهای چهارگانه یا بیشتر با شروطش - بر خلاف آنکه گفته شده است - هرگز حدی را ثابت نمی‌کند، زنا هم دارای چهار مرحله است.

۱- زنایی که در پنهانی صورت می‌گیرد و از سیطره اطلاع و دید دگران کاملاً مخفی و پوشیده است، در این مرحله فقط توبه و بازگشت الی الله برای شخص زانی کافی است.

۲- کسی جریان زنا را بنگرد یا از آن آگاهی قطعی داشته باشد که تنها مورد نهی از منکر است.

۳- جایی هم که شهدا و شرایط شهادت در رویت عمل زنا، فاقد اعتبار لازم باشند، تنها زمینه توبیخ لفظی و یا عملی است، و شخص زانی باید نهی از منکر شود، گرچه چنان موردی وقیح‌تر از موارد دیگر است.

۴- زنا فقط در بیان دو آیه «نساء» و «نور» مورد حد قرار گرفته است، و آن موردی است که چهار نفر شاهد مرد عادل با شرایط ویژه شهادت، عمل زنا را بصورت حضوری و به گونه‌ای عادی بنگرند، در این مرحله است که حد زنا بر زانیان محقق می‌شود، البته این هم در صورتی است که زانی قبل از امکان دستگیری توبه نکرده باشد.

اصولاً حد تنها به منظور جلوگیری از انجام گناه نیست، بلکه در غیر مورد قتل یا محاربه با خدا و رسول ﷺ، برای حفظ عفت عمومی جامعه است که نگرهبانی عفاف اجتماعی مسلمین بدون شک یک اصل مسلم و مقبول عقلایی و انسانی و شرعی است.

اگر کسی با ارتکاب جرایمی چون زنا و لواط و مساحقه این اصل را پامال و لگدکوب نماید، و با دریدن پرده عفت در این گونه اجتماعی چنین اعمال ناروا را بصورت رسوا و پیدا در منظر عام انجام دهد، به گونه‌ای که نگرستن چهار مرد

شاهد عادل در میان عابران باشند ممکن باشد، بدترین ضربه‌ای به چهره عفاف عمومی جامعه اسلامی زده که در این صورت، تلقی و دریافت و نیز القای شهادت نزد حاکمان شرعی واجب و لازم است.

و این گمان که اگر جریان حد در انحصار شهادت چهار نفر مرد عادل باشد و علم قاضی یا اقرار متهم کافی نباشد، زنا در جامعه رواج بیشتر خواهد یافت، این خود اجتهاد و مصلحت‌اندیشی در برابر نص قرآنی است، وانگهی اجرای حدود با شرایط شرعی‌اش آخرین مرحله نهی از منکرات اجتماعی است، که برای نگهداشت مجتمع اسلامی ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است.

آری حد - تنها - برای جلوگیری از اصل زنا نیست بلکه به منظور جلوگیری از بی‌بند و باری و مهار گسیختگی در جامعه اسلامی است، تا در پرتو عفت عمومی، امنیت و سلامت اجتماعی حفظ شود، و گرنه بازداري از انحراف جنسی، راههای دیگری دارد.

اولاً برای هر مسلمانی اجتناب از جرایم به عنوان یک ضرورت دینی و اسلامی مطرح است، و این ضرورت، پیوسته فرد مسلمان را از آلودگی به لجن‌زار معصیت و گناه برحذر و دور می‌کند.

ثانیاً واعظان و شرعمداران مسئولیت دارند که زمینه‌گریز و پرهیز جامعه را از وادی گناه فراهم آورند، و راه اقبال اجتماع اسلامی را به سوی سعادت و نیکبختی هموار سازند.

ثالثاً با فریضه عظیمه امر به معروف و نهی از منکر، سدّی آهنین و پولادین در برابر سیلاب ویرانگر انحرافات جنسی باید به وجود آید تا جامعه اسلامی از آسیب بی‌عفتی‌ها و انحرافات علنی مصون بماند.

و رابعاً تسهیلاتی در امر ازدواج و همزیستی و همبستگی سالم انسانی ایجاد شود تا غرایز جنسی افراد جامعه به راههای شرعی سوق داده شود، و از سرکشهای شهوانی و طغیانهای جنسی جلوگیری گردد.

آیا این چهار طریق برای جلوگیری از زنا در حد امکان کافی نیست؟ باید گفت اگر هم ما حکمت حد را ندانیم، ولی حکم حد از نظر نص قرآن و سنت قطعیه در این

مورد منحصر به شهادت چهار مرد عادل است، چنانکه در جای جای این سوره و سوره نساء بیان شده بایستی تسلیم حکم ربانی باشیم.

«فاجلدو» که خطاب به حاکمان شایسته شرع است، بطور کلی بیانگر حد شلاق در مورد زناهایی است که به صورت پیدا و آشکار با شرایطش انجام می‌گیرد.

و اگر بر حسب سنت قطعیه «رجم» نیز در بعضی موارد مانند زن شوهردار و مرد زن‌دار با شرایطش وارد است، خود تقییدی به این مطلق است، زیرا این مطلق در ردیف سوم اطلاق قرار دارد و آماده این چنین قیدی می‌باشد، زیرا چنین قیدی بسیار کم است، حتی خود حد معمولی هم در کل تاریخ اسلام در اجتماعات اسلامی انگشت‌شمار است، تا چه رسد به اینکه شخصی دارای همسر در محضر جمعی از مسلمانان بصورت بی‌باکانه و بی‌پروا به چنان آلودگی تن در دهد.

روایاتی هم که درباره حد بر اساس اقرار خود متهم وارد شده بطور قطع پذیرفته نیست، زیرا برخلاف نصوص شهادت قرآنی است که اصولاً حدود جنسی را در انحصار چهار شاهد مرد مقرر داشته.

و «رجم» هم به معنای سنگسار و سنگباران نیست، چرا که هدف و مقصد، تعزیر و تعدیب و در نهایت تأدیب و تنبیه زناکار است، نه اینکه منظور اعدام و نابودی او باشد. لذا - بر حسب روایاتی - حد رجم باید با پرتاب و اصابت چند عدد ریگ متوسط به بدن انجام شود، بطوری که خطر مرگ و قتل برایش در پی نداشته باشد، و جاهای حساس و مرگ‌پذیری از بدنش، باید مصون از اصابت ریگ‌ها، و درش هم به اندازه صد ضربه شلاق باشد، با چنین شیوه و روشی، رجم شرعی تحقق پیدا می‌کند، و سپس فرد محکوم آزاد و رها است.

و این رجم بسی بدتر و بالاتر از شلاق و تازیانه است، و در امر تنبیه متخلف قویاً تأثیرگذار می‌باشد، که در درد با شلاق دست کم برابری دارد و تنها در اهانت از آن بیشتر است.

باید گفت که زناها متفاوت‌اند، نوعی اش همین زنای عادی است که بدون همسر تحقق می‌یابد، و بالاتر از آن زنای کسی است که دارای همسر است، و این همسر هم برای ضرورت جنسایش کافی است، که بطور طبیعی حد شدیدتری در مورد آن

مد نظر است و یا کمتر از زنای معمولی مانند بندگان زرخرد که حتی اگر همسری هم داشته باشند، حد زنای آنان از حد زنای معمولی کمتر است، که «أحصن» در در آیه مربوطه اش به معنای شوهردار بودن زنای زرخرد است، و «محصنات» که در مقابل این زرخردان می‌باشند، طبعاً زنان آزاده‌اند که همسری هم ندارند، اینجا نصف حدشان پنجاه ضربه شلاق است، با آنکه این زرخردان دارای همسرند، و این خود تأیید دیگری است برای اینکه اینجا «محصنات» همان زنان آزاده‌اند و نه شوهردار، که حد شوهرداران شان رجم است، و رجم هم نصف ندارد، این دو قید در این دو مورد که حد یکی بیشتر و دیگری کمتر است، از جمله مواردی است که اطلاق صد ضربه شلاق از آنها استقبال دارد، روی این اصل، قیودی مانند این دو قید - کنیز، و دارای همسر - برخلاف ظاهر آیه نیست.

از جمله «لا تأخذکم بهما رافة فی دین الله» مستفاد می‌گردد که مهربانی و رأفت در مورد اجرای حد زنا منفی است، و صد ضربه شلاق نباید آنگونه مهربانانه و آرام باشد که محکوم احساس دردی چندان نکند و نه اینکه با استفاده از دارو - چه برونی و چه درونی - اثرات لازم ضربه‌های شلاق کم اثر و یا بی‌تأثیر گردد، و باید شلاق بدون هیچ تخدیر و تقلیلی بگونه‌ای متوسط و پیاپی بر محکوم نواخته شود، مگر در صورتی که خطر مرگ و یا صدمه‌ای بیش از درد شلاق در پیش باشد. گروهی از مؤمنان که بایستی در این جریان حاضر باشند، دست کم سه نفرند و بیشتر از آن هم واجب نیست.

الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ

مُشْرِكٌ وَحُرْمٌ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ﴿۳۰﴾

مرد زناکار، جز زن زناکار یا مشرک را به همسری نگیرد، و زن زناکار جز مرد زناکار یا مشرک را به همسری نگیرد و این‌گونه ازدواج بر مؤمنان حرام گردیده است. ﴿۳۰﴾

آیه ۳- در این آیه چهار عنوان برابر یکدیگر قرار گرفته‌اند: نکاح، زنا، شرک و ایمان «لا ینکح» و «لا ینکحها» هم هر دو نهی شدید است بصورت اخبار، که اگر تنها اخبار

باشد، بطور قطع دروغ است زیرا مرد زناکار هرگز در پی زن آلوده و ناپاک برای تشکیل خانواده‌اش نیست، که وجداناً هر انسانی دوست ندارد که همسر و خانواده‌اش آلوده بوده و بازیچه هوسبازی دیگران باشند، و زنان نیز چنانند که هرگز برای زناشویی مردان ناپاک را نمی‌گزینند، بلکه شرط اصلی زنان و مردان گرچه ناپاک هم باشند ازدواجی پاک است، لذا است که آیه فوق در قیافه اخبار، نهی شدید را تبیین می‌کند، و "حُرِّمَ ذَٰلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ" تأکید دومی است بر حرمت ازدواج فرد پاک‌دامن با شخص آلوده و ناپاک.

در این آیه، مؤمنان در مقابل زناکاران و مشرکان مطرح شده‌اند. این طرح، علو مقام و منزلت مؤمنان را اعلام می‌دارد که نباید با پلیدان و ناپاکان عقد ازدواج ببندند، و دامن پاکیزه خویش را به ناپاکیها بیالایند، و نیز تنبیهی است به آلودگیهای جنسی که مسلمان ناپاک حق ازدواج با مسلمان پاک‌دامن را ندارد، مرد زناکار تنها می‌تواند با زن زناکار و مشرک، پیمان و گره همسری ببندد و برعکس، و غیر آن تجویز نشده است، و آیه مورد بحث، چنین موضوعی را بازگو می‌کند.

البته تجویز ازدواج مسلمان با مشرک یا زناکار با زناکار در اینجا گام نخستین است، و در آیات دیگر این هم تحریم شده است. آیه بقره ازدواج مسلمان با مشرک را - چه زن و چه مرد - با ضرس قاطع به طور کلی حرام دانسته است، که "و لا تنکحوا المشرکات حتی یؤمننّ و ... آیه مایده" و "المحصنات من المؤمنات والمحصنات من الذّین اوتوا الكتاب" ازدواج با زنانی زناکار را بر همگان حرام دانسته که این قدمی بسی فراتر از آیه مورد بحث است، چرا که نه تنها ناپاکی را مانع ازدواج دانسته، بلکه پاکی را شرط اصلی ازدواج اعلام داشته است.

البته محصنه و پاک بودن که در آیه طرح شده، دارای دو بُعد است: یکی آنکه پاکی و طهارت زن محرز باشد، دیگر آنکه ناپاکی و آلودگی اش معلوم و پیدا نباشد، که در این صورت حکم ظاهریش نیز پاکی است و محصنات شاملش می‌شود.

گروهی به منظور فرار از این قرار ربانی و به پیروی از شهرت میان شرعمداران در رابطه با آیه مورد بحث می‌گویند: «لا ینکح» و «لا ینکحها» اخبار است، پاسخش چنانچه گذشت نهی شدید در قالب اخبار است، و اگر اخبار باشد، صد در صد

دروغ است در حالی که واقعیت چنان که گفته شد غیر از این است. یا می‌گویند این نکاح به معنای زنا است. بدین معنا که مرد زناکار، زنا نمی‌کند مگر با زن زناکار و به عکس، این گفته هم هرگز درست نیست، زیرا مرد زناکار احیاناً زنان پاک را وادار و آلوده به زنا می‌کند، و نیز برعکس. وانگهی نکاح در اینجا در مقابل زنا است نه اینکه به معنای زنا باشد.

و نیز "حُرْمٌ ذَلِكِ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ" را به معنای حرمت زنا دانسته‌اند بر مبنای اینکه «لا ینکح» و «لا ینکحها» نیز به معنای زنا است. نتیجه این گفته چنین می‌شود که زنا تنها بر مؤمنان و پاکدامنان حرام است، اما کسانی که مبتلا و آلوده به زنا می‌باشند، دیگر برای آنان حرمتی ندارد، و چنین چیزی از دیدگاه ضرورت دینی و فقهی و عقلی هرگز قابل قبول نیست، وانگهی «حُرْمٌ» و «ذَلِكِ» هر دو مذکرند و «زنا» مونث است. پس این تحریم مربوط به زنا نیست، بلکه این نکاح ناهماهنگ است.

اینجا می‌فهمیم که همسری ناهماهنگ همچنان که از آغاز حرام است، در ادامه هم اگر یکی از این دو مبتلا به ناپاکی شدند و توبه هم نکردند و چاره‌ای هم برای جلوگیری از این انحراف جنسی هم نبود، بدون طلاق از یکدیگر جدا می‌شوند، بلی اگر توبه کنند و یا برای استمرار زوجیت و عده توبه بدهند، در این صورت جدایی در کار نیست، و چنان شخص ناپاک که بعد از زناشویی توبه کند، اطلاق زناکار به او درست نیست تا ادامه ازدواجش حرام باشد، مهم‌تر اینکه اگر به شرط ازدواج، و عده توبه بدهد این زناشویی از باب نهی از منکر جایز بلکه به شرط امکان و توان واجب نیز هست.

اینجا روایاتی هم به چشم می‌خورد که بعضی با کلمه «لا» ازدواج با ناپاکان را نفی کرده و برخی دیگر هم با واژه «لا ینبغی». ولی فقیهان گمان کرده‌اند: «لا» که ظاهراً حرمت، «لا ینبغی» هم نص در مرجوحیت می‌باشد! و به اصطلاح فقهی، ظاهر را با نص توجیه کرده و «لا» را به معنای مرجوحیت گرفته‌اند، حال آنکه «لا ینبغی» در کل قرآن به معنی حرمتی شدید است، و امام هم که «لا ینبغی» فرموده به نص "و حرم ذلک المؤمنین" تمسک بسته است، و آیا برای مرجوحیت به آیه حرمت می‌توان تمسک جست؟

با تعمق در مفاهیم روایات بر مبنای اصول قرآنی چنان می‌فهمیم که «لاینبغی» نص در حرمت شدید است، و در کل قرآن از نظر تکوین و تشریح افاده‌کننده همین معنا است، و معصوم علیه السلام نیز از سیره قرآن پیروی نموده و «لاینبغی» را به «حرم علی ذلک المؤمنین» مستند نموده، وانگهی آیا «حُرْم» نیز نص در مرجوحیت است؟!.

وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَّ نِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿۴﴾

و کسانی که به زنان پاکدامن نسبت زنا می‌دهند، سپس چهار گواه مرد (عادل بر این نسبت) نیاوردند، آنان را هشتاد تازیانه بزنید، و هیچ‌گاه شهادتی از آنها نپذیرید، و ایشان، (هم) اینان فاسق اند. ﴿۴﴾

آیه ۴ - «المحصنات» اینجا زنانی اند که دامن عفتشان از آلودگیهای انحرافات جنسی بدور است، و در تهمت انحراف جنسی به آنان هرگز حدی بر آنها مترتب نگردیده و عفت‌شان لگه‌دار نمی‌شود، حتی اگر گواهی سه شاهد عادل مرد بر علیه عفت‌شان اقامه گردد و یا علمی بر علیه‌شان حاصل شود، و یا اقرار هم بکنند، باز هم این زنان نه تنها مورد حد نیستند و در زمینه حد از محصناتند، بلکه این گواهان مورد حدند، و زن و مرد متهم تنها مورد نهی از منکرند.

زنانی که هرگز علمی به انحراف جنسی‌شان وجود ندارد و گواهی هم بر علیه آنان نیست تا چه رسد که علایم پاکی و عفت در آنان مشاهده می‌شود، چنین زنانی در این مثلث نسبت به حد زنا، پاکیزه و پاکدامن و مبرّانند، و تهمت زندگان به آنان محکوم به حدند، و حتی زنانی هم که علامت عفاف ندارند، بلکه علامتهای بی‌عفتی هم دارند، و بالاتر اینکه با زنای محققشان چهار شاهد مرد بر انحرافشان گواه نیست، اینان نیز از نظر حد از «محصنات» اند گرچه از نظر شخصی مورد مراتب نهی از منکر می‌باشند و تا توبه نکنند فسقشان برای کسانی که می‌دانند محرز است. آری اگر نسبت ناروا به چنین زنانی داده شود و چهار شاهد با شرایطش برای اثبات این نسبت نباشد تهمت زننده باید هشتاد ضربه شلاق بخورد گرچه که عادل

و شرعمدار هم باشد و حتی اگر این شرعمدار بر اساس شهادت سه نفر شاهد یا از راهی دیگر اطمینان بدست آورد و بر مبنای این اطمینان حکم نموده و حد جاری شود، باید این سه نفر خود مورد حد افترا قرار گیرند، و این حاکم شرع هم بخاطر اصدار حکمی مخالف نصوص قرآن و افترا باید مجموعاً یکصد و هشتاد ضربه شلاق بخورد؛ صد ضربه بجبران حد ناروایش و هشتاد ضربه برای تهمت‌ش، و انگهی شهادت اینان در هیچ جریانی ابداً قابل قبول نیست، و در نزد خدا فاسق هستند، مگر اینکه توبه کنند و اصلاحی در این جریان بوجود آورند، و نسبت‌های ناروای خود را نسبت به آنان که افترا زده‌اند و نیز کسانی که در حضور آنان این افترا زده شده است، شدیداً تکذیب نمایند.

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٥﴾
 وَالَّذِينَ يَزْمُونَ أَرْوَاحَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَدَتْ
 أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَدَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٦﴾ وَالْخَمِيسَةَ أَنْ
 لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٧﴾ وَيَذَرُوا عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ
 تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَدَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٨﴾ وَالْخَمِيسَةَ أَنْ
 غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٩﴾

مگر کسانی که بعد از آن (بهتان) توبه و (آن را) اصلاح کردند. پس خدا بی‌گمان پوشنده‌ی رحمت‌گر بر ویژگیان است. ﴿۵﴾ و مردانی که به همسران خود نسبت زنا می‌دهند، و جز خودشان گواهانی (دیگر) ندارند، پس گواهی هر یک از آنان چهار بار سوگند به خداست، که او [شوهر] بی‌گمان همانا از راستگویان است. ﴿۶﴾ و گواه پنجمین این است که (شوهر بگوید) لعنت خدا بر (خود) او باد اگر او از دروغگویان بوده است. ﴿۷﴾ و عذابش را برطرف می‌سازد که (اگر) این زن چهار مرتبه خدا را گواه گیرد که همسرش بی‌گمان از دروغگویان بوده است. ﴿۸﴾ و (نیز گواهی) پنجمین را - که همانا خشم خدا بر او باد - اگر (شوهرش) از راستگویان بوده است. ﴿۹﴾

آیات ۶ تا ۹ - در این آیات شهادت خودی استثنا خورده آنهم در یک مورد، بر خلاف اقرار که اصلاً استثنا هم نه خورده و اشاره‌ای هم بدان نشده است، استثنای شهادت مربوط به مردانی است که زنان خویش را مورد اتهام قرار داده و نسبت زنا به آنان می‌دهند، چون در اینگونه حالات جایی برای حضور شاهدان نیست، و تنها مرد می‌تواند شاهد ماجرا بوده و جریان زنا را از نزدیک نظاره‌گر باشد، لذا شهادتش به تنهایی بر علیه همسرش مسموع و مقبول است، به شرطی که شهادتش را با این جمله‌ها بازگو و چهار مرتبه تکرار کند: "خدا شاهد من است که راست می‌گویم." و برای بار پنجم بگوید: "لعنت خدا بر من اگر دروغ بگویم." بدین طریق افتراض ثابت می‌گردد و حد مناسب نسبت به این زن جاری می‌گردد، و بر حسب آیه سوم و سنت قطعیه بدون طلاق هم از همسرش جدا می‌شود، اگر فرزندی هم پس از جریان بوجود آید که مناسب با جریان افترا باشد، با شرایطی شرعی او را از خود سلب می‌کند، و سرانجام ویژه خودش خواهد شد.

زن متهم نیز می‌تواند در موضع دفاعی قرار گرفته و خود را تبرئه نماید، و شوهر خویش را مورد حد افترا قرار دهد، که در برابر شهادتهای همسرش چهار بار بگوید: "خدا گواه است که او در این باره دروغ می‌گوید." و برای مرتبه پنجم بگوید: "غضب خدا بر من اگر راستگو باشد." اینجا هم بر اساس سنت قطعیه جدایی بدون طلاق حاصل می‌شود و تبرئه می‌گردد. و اگر فرزی هم در کار باشد مربوط به شوهرش همچون خودش می‌باشد.

بنابراین آنچه که از نظر تعصب عربی و احیاناً اشتباهی فقهی گفته شده که اگر مردی زنش را در حال انجام زنا با مردی اجنبی ببیند می‌تواند هر دو را به قتل برساند، این خود بر خلاف نص کتاب و سنت قطعیه است. و پشتوانه فقهی و کتابی و مبنای عقلی و فکری ندارد.

اگر در مورد انحراف جنسی قتل زن توسط همسرش جایز باشد، دیگر این شهادت‌های پنجگانه مفهوم و معنایی ندارد، و نیز زمینه‌ای هم برای دفع تهمت از طرف زن نخواهد بود.

کشتن در اختصاص مواردی است که در قرآن بیان شده، و این مورد بطور قطع از

موارد بیان شده نیست، این موارد عبارتند از:

- ۱- کشتن قاتل در مقابل قتل عمد مگر آنکه وارثان او را ببخشند؛
 - ۲- کشتن کسی که سعی در افساد می‌کند آنهم در بعضی موارد البته در صورتی که پیش از دستیابی توبه‌ای نکرده باشد؛
 - ۳- کسی که ارتداد پیدا کرده البته با شرایط خاصش؛
 - ۴- کشتن مرد غیر مسلمان که با زن مسلمان - یا شهودی - زنا کرده باشد.
- اگر پس از شهادت‌های پنجگانه مرد، این شهادت‌ها از طرف زن نقض گردید، حد افترا نسبت به مرد ثابت خواهد بود؛ بنابراین قتل زن هرگز جایی ندارد.
- بر فرض اگر هم این قتل برای شوهر جایز باشد! طبیعی است که فوری و در حال رؤیت عمل جنسی صورت می‌گیرد. و دیگر زمینه‌ای هم برای هیچ کار دیگری باقی نیست، و نوبت به این شهادت‌های عریض و طویل در حضور حاکم شرع نخواهد رسید.

در اینجا این پرسش مطرح می‌شود که این آیات سوره نور تنها راجع به افترای مردان به زنان است و عکس جریان مورد نظر نیست یعنی اگر زنی به شوهرش افترای زنا بزند حکمش چیست؟

پاسخ این است که اولاً اینگونه افترا از زن نسبت به مرد نوعاً زمینه‌ای ندارد، زیرا مردان با آزادی رفت و آمد بیرونی که دارند اگر مبتلا به انحراف جنسی گردند، لزومی ندارد که عمل خلاف را در خانه آنهم در حضور زن خود مرتکب شوند، بلکه در خارج از خانه و به دور از نظر و توجه همسر خود، این عمل را انجام می‌دهند. و بالاخره مورد نص قرآن تنها جریان افترای بر زنان است و بس. ولی عکس این جریان - در هر صورت نیز - چنان است، که اگر مردی در حضور همسرش زنا کند همین احکام جاری است. زیرا "و هُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلِيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ" آنچه برای زنان است بر عهده آنان نیز هست.

آیات (۱۱) و (۱۹) به گونه‌ای مطلق افترای جنسی را از کل مکلفان سلب می‌کند.

بر مبنای این آیات، تازیانه‌هایی بس محکم و پیاپی برگرده کسانانی است که یا به

دیگران افترای انحراف جنسی می‌زنند، و یا این افترا را بدون شروط شهادت شرعی و مقام حاکمیت می‌پذیرند، و برای دگران هم بازگو می‌کنند، از باب مثال اگر چهار شاهد عادل مرد، نزد کسی که صلاحیت حاکمیت شرعی ندارد، شهادت دهند هم حد ثابت نمی‌شود و هم این چهار نفر خود محکوم به حد می‌باشند مگر اینکه چهار شاهد عادل نزد حاکم شرع عادل، با شروط شایسته‌اش شهادت دهند، و شهادت این چهار مرد هم نزد حاکم شرع بایستی همسان باشد یعنی پس از حضور بگونه‌ای سرّی یکی پس از دیگری شهادت دهند و نه تنها، تا اختلافی میان شهادت‌ها نباشد، بلکه از جهت زمان و مکان و کیفیت و سایر جهات عمل جنسی با زنان یکسان باشد، در هر صورت بر مبنای این آیات، پذیرفتن گواهی گواهان و حتی شنیدنش جز با شرایط ویژه‌اش و جز برای اهلش هرگز جایز نیست.

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ ﴿۱۰﴾ إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ أَمْرٍ مِّنْهُمْ مَا أَكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۱۱﴾ لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ ﴿۱۲﴾ لَوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشَّهَدَاءِ فَأُولَٰئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ ﴿۱۳﴾

و اگر فضل خدا و رحمتش بر شما نبود، و اینکه خدا بسی برگشت کننده (ی بر بندگان) و سنجیده کار است (رسوا می‌شدید). ﴿۱۰﴾ بی‌گمان کسانی که بهتان [داستان افک] را (به میان) آوردند، دسته‌ای متعصب از شما هستند. این (تهمت) را شرّی برای خود به حساب نیاورید، بلکه آن برای شما خیری است، و هر مردی از آنان (که در این کار دست داشته همان) گناه دنباله‌داری که مرتکب شده برای (خود) اوست، و آن کس از ایشان که (قسمت) عمده‌ی آن را به گردن گرفته، برای او عذاب بزرگ است. ﴿۱۱﴾ چرا چون آن (بهتان) را شنیدید، مردان و زنان مؤمن گمان نیک به

خودشان نبردند و نگفتند: «این بهتانی آشکارگر است»؟ ﴿۱۲﴾ چرا چهار گواه مرد (عادل) بر آن (بهتان) نیاوردند؟ پس چون (این) گواهان را نیاوردند، اینان نزد خدا، (هم) اینان دروغگویند. ﴿۱۳﴾

آیه ۱۳ - "لولا جاءوا علیه باربعة شهداء..." آوردن چهار شاهد را برای اثبات زنا تکرار کرده است که در غیر آن افترا است، و افترا زندگان نزد خدا کاذب و دروغگو هستند، چنانکه در آیه دیگر فاسق معرفی شده اند، کسانی که به غیر از شهادت واجد شرایط با وسایل دیگر از قبیل علم یافتن به جریان و یا شهادت فاقد شرایط و یا قراین و یا اقرار متهم، حکم حدی را صادر و اجرا می کنند، نزد خدا هم فاسق و هم کاذبند و بایستی حد در مورد خودشان جاری گردد. و اینجا استناد به یک روایت که اجرای حد را مبنی بر علم حاکم دانسته، بر خلاف سه نص قرآنی است.

آیه (۴) و (۱۳) نور و آیه (۱۵) نساء که "فاستشهدوا علیهنّ اربعة منکم" که صراحتی در این مطلب دارند، قبول یک روایت و نادیده گرفتن این نصوص قرآنی برای هیچ مسلمان عاقل و خردمندی قابل پذیرش نیست، تا حکم روشن کتاب را نادیده گرفته و بر مبنای یک - یا چند - روایت مخالف کتاب، فتوا و حکم صادر نمایند.

و نیز این گفته که بر مبنای روایاتی چند، اقرارهای چهارگانه بر انحراف جنسی با شرایطش به منزله شهادت چهار شاهد است، بر خلاف نص این آیات قرآنی است، زیرا فسق و کذب در دو آیه، مورد بحث در جایی است که چهار شاهد در کار نباشد، و آیا چهار اقرار همسان همان چهار شاهد است؟!

واضح است که در اینگونه موارد، سنت نمی تواند جریانی دیگر را پیوند شهادت کند چرا که در قرآن این حد در انحصار شهادت است، مثلاً در آیه مورد بحث "ثم لم یأتوا باربعة شهداء" تنها و تنها چهار شاهد را مناط صحت این نسبت زنا قرار داده است، که غیر از این هیچ وسیله ای نمی تواند اثبات حد نماید.

خلاصه - چنانکه در مورد آیه نخستین توضیح داده شد - حد زنا تنها به منظور جلوگیری از بی عفتی علنی و عمومی است، و کمتر از چهار شاهد تا چه رسد به

اقرار یا علم، موجب هتک عفت عمومی و اجتماعی نیست، و هتک عفت در زمینه کمتر از چهار شاهد گرچه محقق است ولی آنگونه نیست که مورد حد باشد. روی این اصل می‌توان گفت کل حدود اعم از شلاق زدن و بالاتر رجم کردن در هر حکومت، و یا بدتر در حکومت‌های اسلامی بر خلاف نصوص قرآنی است، زیرا چنان جریانی در اجتماعات غیر اسلامی هم به ندرت اتفاق می‌افتد تا چه رسد در مجامع اسلامی.

و اینجا باید پرسید آیا شهادت قویتر است و یا اقرار؟ در صورتی که اقرار بدون اجبار بیشتر از شهادت علم آور است کافی نیست، پس حکم علم بدون اقرار و شهادت معلوم است، و اصولاً در اینجا دو جریان بایستی ضمیمه گردد، علم و شهادت، علم برای اصل جریان و شهادت برای فضااحت اجتماعی آن. اگر اقرار یا غیر آن جایگزین چهار شاهد می‌شد، حداقل یک مرتبه در این سه نص کتاب به آن اشاره می‌شد. چنانکه در مادون جریان جنسی راجع به دین در آیه آخر بقره به جای شهادت دو مرد عادل، یک مرد و دو زن جایگزین شده است، از اینجا به دست می‌آید که جریان جنسی - که بسیار مهم و عمده است - فقط چهار شاهد عادل مرد را می‌طلبد و بس.

اگر اقرار به گونه عادی و دلخواه و بدون عمل جبر و اکراه از طرف زناکار حتی یکبار هم انجام گیرد، بدون شک موجب علمی است که احیاناً بیشتر از شهادت چهار مرد عادل حاصل می‌شود، ولی روایات و فتاوی یک اقرار را کافی نمی‌دانند و می‌گویند باید چهار مرتبه اقرا صورت گیرد تا حد زنا ثابت شود، بنابراین، استقلال علم به جریمه از میان خواهد رفت و جایگزین آن، مرحله دوم اطمینان است که با چهار شاهد مرد حاصل می‌گردد و نه کمتر از آن.

اصولاً اقرار به هر گناهی حرام است تا چه رسد به اینگونه گناه مفتضح، و آیا کسی که مرتکب این حرام می‌شود که فسق آور است، حرف و اقرارش مقبول است؟ تا چه رسد به اقرارهایی که از روی ترس و تهدید و ارعاب و فشار انجام می‌گیرد، چنین اقرارهایی به هیچ عنوان مدار هیچ گونه اعتبار شرعی نیست و هیچ اثری بدان مترتب نمی‌شود، و بالاخره هر اقدامی - جز شهود چهار گانه با شرایط

شرعی - از قبیل تجسس و هجوم و ... در باره تثبیت حدود امور جنسی انجام گیرد، کلاً بر خلاف دستور قرآن و موازین شرعی است.

در آیه (۱۳) چهار شاهد برای دومین بار تکرار گردیده که بایستی مدعیان زنا، چهار شاهد عادل احضار کنند، و اگر خود زناکار هم مدعی و مقرب به زنا باشد، اگر چهار شاهد اقامه نکند تنها اقرار و اعتراف در بعد اثبات حد قابل پذیرش نیست، زیرا آیه «جاءوا» شمولیت دارد، و همه کسانی را که می‌خواهند زنا را مورد حد را ثابت کنند فراگیر است، و استثنایی هم در مورد خود زناکار اصلاً در کار نیست.

اگر نتوانند گواهان چهارگانه را بر اثبات این جریان بیاورند، "اولئک عندالله هم الکاذبون" هستند، و بر منای آیه (۴) فاسقند، بنابراین اقرار خود زناکار هم بدون شهادت مقبول هم کذب است و هم فسق، و اقرار کاذبانه و فاسقانه قطعاً قابل پذیرش نیست، در صورتی که شهادت شاهد عادل کمتر از چهار نفر از دیدگاه قرآن مورد تکذیب است، شهادت این یک نفر زانی بطریق اولی مردود و پذیرفتنی نیست.

این نسبت گرچه بر اساس قطع باشد، در مورد حد، فسق و کذب است، گرچه در جهات خصوصی نه فسق است و نه کذب که بایستی مورد نهی از منکر قرار گیرد و

....

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۱۴﴾ إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِالسِّتْرِ وَالْهَيْبَةِ وَنُوحُوا فِي الْبُيُوتِ فَأَخْرَجْنَا مِنْهَا أَزْوَاجَهُمْ وَالْحِيَارَ فَتُكَلِّمُونَ الْوُجُوهَ وَأَنْتُمْ كَاذِبُونَ ﴿۱۵﴾

و اگر فضل خدا و رحمتش در دنیا و آخرت بر شما نبود، همواره - به (سزای) آنچه در آن غور کرده (و) اشاعه دادید - به شما عذابی بزرگ می‌رسید. ﴿۱۴﴾ چون آن (بهتان) را با زبان‌هاتان می‌پذیرید، و با دهان‌هاتان چیزی را که برایتان به آن علمی نیست می‌گویید، و گمان می‌کنید که آن (کاری) سهل و ساده است، حال اینکه آن (بهتان) نزد خدا بزرگ است. ﴿۱۵﴾

آیه ۱۵ - بازگو کردن افترای مسموع نیز مورد مذمت قرار گرفته است چراکه پای علم در جریان این افترا در بین نیست، اگر شما با شنیدن افتراهای ناروا، علمی هم به جریان زنا پیدا کنید، حق گفتن به این و آن را ندارید، که خود مورد حد است، تنها بازگو کردن افترای جاز است که با شرایطش نزد حاکم شرع با شهادت مشروع و مقبول ثابت شود و شما با این وسیله علم پیدا کنید.

هر علمی به این جریان حتی برای حاکم شرع حجتی برای اظهارش نیست، تا چه رسد به اجرای حد و تا چه رسد به دیگران.

وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ ﴿۱۷﴾ يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۱۷﴾
 وَيَبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿۱۸﴾ إِنْ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ ءَامَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
 وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿۱۹﴾

و چرا وقتی آن را شنیدید نگفتید: «برای ما سزاوار نیست که به این (بهتان) سخن گوئیم. خدایا تو منزهی. این بهتانی بزرگ است.» ﴿۱۷﴾ خدا اندرزان می‌دهد که (مبادا) هیچ‌گاه به همانند آن - اگر مؤمن بوده‌اید - برگشت کنید. ﴿۱۷﴾ و خدا برای شما نشانه‌های (ربانی) را بیان می‌کند. و خدا بسی دانای سنجیده کار است. ﴿۱۸﴾ بی‌گمان آنان که دوست دارند تا زشتکاری تجاوزگر در میان کسانی که ایمان آورده‌اند، فراگیر شود، برایشان در دنیا و آخرت عذابی پر درد است. و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید. ﴿۱۹﴾

آیه ۱۹ - اینجا «الفاحشه» که به گونه‌ای مطلق یاد شده است، تمامی انواع فحشا را در بر دارد، و اساساً فاحشه وصفی است برای موصوفی محذوف و این حذف دلیل است بر اینکه همه موصوفهائی که تناسب با توصیف به فاحشه داشته باشند مقصودند.

اولاً لازم است درباره «فاحشه» صحبت کنیم و سپس در رابطه با موارد فاحشه تعمق نماییم. اصولاً فاحشه به گناهی اطلاق می‌شود که خصلت تجاوزگر داشته باشد، چه تجاوز از حد گناه که گناهی بزرگ است، و چه تجاوز به دیگران که تجاوزگر به آنان است و چه هر دو که جمع بین هر دو است، در هر صورت واژه فاحشه، این مثلث را شامل می‌شود.

فاحشه هم دارای ابعاد درونی است و هم ابعاد برونی، بعد درونی اعم از عقیده، نیت، تصمیم و جهات دیگر است، که خود وسایلی از برای فاحشه‌های برونی محسوب می‌شوند.

دوست داشتن شیوع فاحشه دوست داشتن خود فاحشه و دوست داشتن انتشار آن بین مؤمنان است، و این حب فاحشه، فحشایی اخلاقی است که در موضع ضد موازین ایمانی قرار دارد. طبعاً شیوع فاحشه، زمینه‌ساز برای انجام فحشا و یا فحشاهای انجام شده مورد مهر و علاقه او واقع شدن است.

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ رءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿۲۰﴾

و اگر فضل و رحمت خدا بر (سروسامان) تان نبود، و اینکه خدا مهربان رحمت‌گر بر ویژگان است (فضیحت و مجازات سختی در انتظارتان بود). ﴿۲۰﴾

آیه ۲۰ - پیروی از خطوط و قدمهای شیطان بطور کلی منع شده، و برای فاحشه نیز گامهای رنگارنگی پی‌ریزی گردیده است، از باب نمونه گمان بد درباره کسی که بدون هیچ دلیل و گواهی، چه در بعد حد و چه مادون حد، این خودگامی است در راه شیوع فاحشه. اگر این گمان به این و آن سرایت کند، خود این شیوع فحشا و افتراست، فراتر اینکه فحشایی بصورت سری و مخفی انجام شده است، و اگر کسی از این فحشای مخفی مطلع گردد، نقلش برای دگران حرام است.

در مرحله بالاتر اگر فحشایی آشکارگر مشاهده شود که مرتکب شونده آن به گونه‌ای بی‌پروا آن را انجام می‌دهد، اگر نقلش برای دگران تاثیری در ترک آن نداشته باشد بلکه موجب تشجیع آنها می‌گردد، این نیز حرام است.

اینکه گفته شده است غیبت کردن متجاهر به فسق حرام نیست هرگز کلیت ندارد، زیرا فسق دارای دو بعد است: اول درباره کسی که آن را انجام داده است که اگر مخفی باشد و نخواهد کسی آن را بداند، نقلش برای دیگران نسبت به او آبرو ریزی و براندازی حیثیتی است. دوم مربوط به اجتماع است، که اگر انجام دهنده این عمل، پروایی از دیگران نداشته باشد، در اینجا حفظ آبرو برای شخص یاد شده واجب نیست، اما حفظ طهارت عمومی واجب و لازم است، که اگر اشاعه فحشا باعث تشجیع دیگران برای انجام منکر شود - گرچه که انجام دهنده اش متجاهر به فسق باشد - این خود تشجیع فحشا بوده حرام است.

فحشا تا کنون از نظر لفظی بررسی شده و لازم است که از دیدگاه عملی نیز مورد ارزیابی قرار گیرد، اگر کسی گناهی در حضور گروهی انجام دهد، این خود زمینه تشویق دیگران بر ارتکاب عمل فحشا است، بویژه آنکه عامل فحشا در دیدگاه مردم، دارای شخصیت ایمانی و وجهه اجتماعی و مذهبی باشد، عمل چنین شخصی با جایگاهی این چنینی در حضور دیگران بصورت آشکار تشجیع فحشاء و منکر است، هرگونه سخن و رفتار و هرگونه نفی و اثبات که موجب شیوع فحشا در میان مسلمانان گردد و آنان را آگاه به این جریان نماید، بطور قطع ناشایسته و حرام است، و عذاب اخروی و دنیوی در پی دارد، "لهم عذاب الیم فی الدنيا و الاخرة" عذاب اخروی اش معلوم ولی عذاب دنیوی اش در بعد حدود شرعیه مانند انحرافات جنسی و افتراء، حد و شلاق است، و در مادونش باز داشتن از منکر با مراتب گوناگونش.

مؤمنان بایستی با هر وسیله ممکن از فحشا و منکرات و نیز عوامل شیوع آنها جلوگیری بعمل آورند، و نگذارند جامعه اسلامی مبتلای به شایعه‌ها درباره منکرات و میدان افتراءات و تهمتها گردد. این آیه ارتباطی تنگاتنگ با جریان تهمت زنا دارد چنانچه به تفصیل گذشت.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوتِ
الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ

وَرَحْمَتُهُ وَمَا زَكَّىٰ مِنْكُمْ مِّنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ
وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۲۱﴾

هان ای کسانی که ایمان آوردید! گام‌های شیطان را پیروی مکنید، و هر کس گام‌های شیطان را پیروی کند همواره او [شیطان] به زشتکاری مستجاوز و کاری ناپسند وامی‌دارد. و اگر فضل خدا و رحمتش بر شما نبود، هرگز هیچ کس از شما پاک نمی‌شد. ولی خداست که هر کس را بخواهد پاک می‌گرداند. و خدا شنوایی بسیار داناست. ﴿۲۱﴾

آیه ۲۱ - خطوات شیطان سیاستهای گام‌به‌گام شیطانی است که در جهت انحراف مسلمانان و مؤمنان اعمال می‌شود، شیطان بر مبنای عقل و درایت شیطانی خویش، سیاستهای ویژه‌اش را در پیش می‌گیرد، تا مکلفان را کم‌کم اغفال و سرانجام به دام گناه بیندازد، مثلاً مؤمنی را که در انجام تمامی جهات ایمانیش متعهد است و حتی مرجوحات و خیلی از مباحات را هم ترک می‌کند، و مستحبات را مستمراً انجام می‌دهد، و خود را در انجام و ترک عمل فردی و اجتماعی - درونی و بیرونی اش - در برابر خدا مسئول می‌داند، تا رضایت خدا را جلب کند، اینجا سیاست شیطانی ایجاب می‌کند که در مرحله نخست نسبت به این مؤمن از ترک مستحبات و فعل مرجوحات شروع کند، نه اینکه او را وادار به گناهی کوچک، و سپس فحشاء و فعل محرّمات بزرگ و ترک واجبات مهم نماید، چون در قدم اول چنین فردی با خصلتهای ایمانی بطور قطع تسلیم اینگونه خواسته‌های شیطانی نخواهد شد، شیطان سیاست گام‌به‌گام خویش را با محاسبه و هدفمندی تعقیب می‌کند، و وضعیت و حالت هر کس را در نظر می‌گیرد، و نقطه ضعفهای هر کس را شناسایی می‌کند، مانند یک شکارچی ماهر، آرام آرام گام بر می‌دارد تا صید خود را با آرامی به دست آورد، شیطان نیز با انعطاف و ملایمت شیطانی، مؤمنان و مکلفان را رام می‌نماید، و سرانجام به وادی فحشاء و منکرات و حتی شرک و الحاد می‌کشاند.

وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَىٰ
وَالْمَسْكِينِ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِيَعْفُوا وَيُصَفِّحُوا أَلا تُحِبُّونَ
أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ عَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۲۲﴾ إِنَّ الَّذِينَ يَزُمُونَ الْمُحْصَنَاتِ
الْعَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۲۳﴾
يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۲۴﴾

و صاحبان فضیلت از شما، نباید از دادن [بخشش مالی] به نزدیکترین خویشاوندان و تهیدستان و مهاجران در راه خدا دریغ ورزند، و باید ببخشایند و همواره گذشت نمایند. مگر دوست ندارید که خدا برای شما بیپوشد؟ و خدا بسی پوشنده‌ی رحمت‌گر بر ویژگیان است. ﴿۲۲﴾ بی‌گمان، کسانی که به زنان پاکدامن بی‌خبر غافل باایمان نسبت (انحراف جنسی) می‌دهند، در دنیا و آخرت لعنت شده‌اند، و برای آنان عذابی سخت است. ﴿۲۳﴾ روزی که زبان‌ها و دست‌ها و پاهایشان - بر ضد آنان - بدانچه انجام می‌داده‌اند، گواهی می‌دهند. ﴿۲۴﴾

آیه ۲۴ - این آیه زبانها و دستها و پاهای مکلفان را به منزله گیرنده‌هایی حساس، گواهان گویا و زنده معرفی کرده، که در روز واپسین جزا و حساب، تمامی اعمال مکلفان را به روشنی و صراحت انعکاس می‌دهند.

يَوْمَئِذٍ يُوفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ ﴿۲۵﴾
الْحَبِيثَاتُ لِلْحَبِيثِينَ وَالْحَبِيثُونَ لِلْحَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ
وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ
كَرِيمٌ ﴿۲۶﴾

در آن هنگام (و هنگامه)، خدا پاداش طاعت شایسته‌ی آنان را به‌طور کامل به ایشان می‌دهد، و (آنان) می‌دانند که خدا همواره (هم) او تمامی حقیقت‌روشنگر است. ﴿۲۵﴾

پلیدی‌ها برای پلیدان، و پلیدان برای پلیدی‌ها، و پاکیزه‌ها برای پاکیزگان، و پاکیزگان برای پاکیزه‌هایند. اینان از آنچه (دیگران) درباره‌ی ایشان می‌گویند برکنارند، و برای آنان پوشش و روزی‌ای نیکو و با کرامت است. ﴿۲۶﴾

آیه ۲۶ - «الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَ...» منظور از «طَبِيبَاتُ» و «خَبِيثَاتُ» در این آیه اشخاص خبیث و طیب نیستند، بلکه مقصود اقوال پسندیده و ناپسند است، چرا که اولاً بحث بر سر افترای انحرافات جنسی است و نه خود اشخاص، و گرنه با زنانی کافر که همسران پیامبرانی بزرگوار بودند و یا زنان مؤمنی که همسران کافرانی بودند، آیه نقض می‌شود، مانند همسر لوط که کافر بود و همسر فرعون که از مؤمنان درجه اول بود، بنابراین خبیثات، سخنان و کارهای ناپسند است که مربوط به اشخاص ناپسند می‌شود، و طیبیات سخنان پاک است که مربوط به پاکان است.

جمله پایانی آیه که: «اولئک مبرئون مما یقولون» می‌باشد، نیز مؤید این گفته است، که خبیثات و طیبیات اشخاص نیستند، بلکه سخنانند و اشخاص پاک و پاکیزه از سخنان ناپاک که درباره آنها گفته می‌شود، مبرا هستند، چنانکه در آیه (۲۳) و آیاتی پس از آن نسبت‌های ناروایا به زنان پاک حرام دانسته است، برای اینکه پاک‌ی این زنان از نظر ظاهری، دلیل برائت و طهارت‌شان است، و بعبارت بهتر، دلیل‌شان با خودشان است.

و در کل، پیامی که از این آیات به دست می‌آید این است که اشخاصی که ظاهر آراسته ایمانی دارند و ضمیرشان، تحت الشعاع مظهرشان است، در سلک و مجتمع مؤمنانند و هیچگونه نسبت ناروایی در حریم ایمانی به آنان شایسته نیست.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا
وَتُسَلِّمُوا عَلَىٰ أَهْلِهَا ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿٢٧﴾ فَإِن لَّمْ تَجِدُوا
فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّىٰ يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِن قِيلَ لَكُمْ ارجِعُوا فَارجِعُوا
هُوَ أَزْكَىٰ لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ﴿٢٨﴾ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَن تَدْخُلُوا

يُؤْتَا غَيْرَ مَسْكُوتَةٍ فِيهَا مَتَعٌ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ ﴿۲۹﴾ قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَرِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ ﴿۳۰﴾ وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَرِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلَا يَضْرِبْنَ بِجُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْأَرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهُ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿۳۱﴾

هان ای کسانی که ایمان آوردید! در خانه‌هایی غیر از خانه‌های خودتان داخل نشوید، تا (با آنان) انس (و اجازه‌ای) بگیرید. و بر اهل آن (خانه)‌ها سلام گوید. این (کارتان) برایتان خوب است. شاید شما متذکر شوید. ﴿۲۹﴾ پس اگر کسی را در آن خانه‌ها نیافتید، داخل آنها نشوید تا به شما اجازه داده شود، و اگر به شما گفته شد «برگردید»، برگردید، (که) آن (برگشتن) برای شما پاکیزه‌تر است. و خدا به آنچه انجام می‌دهید بسی داناست. ﴿۳۰﴾ بر شما گناهی نیست که به خانه‌هایی غیر مسکونی [عمومی] که در آنها برای شما متاعی است - در آید. و خدا آنچه را آشکار می‌کنید و آنچه را پنهان می‌دارید می‌داند. ﴿۳۱﴾ به مردان باایمان بگو (که عورت‌های دیگران را) از دیده‌هایشان فرو نهند، و عورت‌های خودشان را (از دیدگان دیگران) نگهبانی کنند. این برای آنان پاکیزه‌تر است. به راستی خدا به آنچه می‌کنند بسی آگاه است. ﴿۳۰﴾ و به زنان باایمان بگو (که دیدگان خود را) (از دیدن عورت‌های دیگران) فرو نهند، و عورت‌هایشان را (از هر گونه نگرشی) نگهبانی کنند، و زینت‌های

خودشان را (برابر مردان نامحرم) نمایان نگردانند - مگر آنچه (که طبعاً) از آنها پیدا بود - و باید روسری‌های خود را (برسینه‌هاشان) فرونهند و زینتشان را جز برای شوهرانشان، یا پدرانشان، یا پدران شوهرانشان، یا پسرانشان، یا پسران شوهرانشان، یا برادرانشان، یا پسران برادرانشان، یا پسران خواهرانشان، یا زنان (خدمتگزار غیر مسلمان)شان، یا زرخریدهاشان، یا مردانی که در زندگی تابع و در حاشیه‌ی آنانند و نیاز جنسی (هم) ندارند، یا کودکانی که بر عورت‌های زنان سلطه‌ای حاصل نکرده‌اند (زینت‌های خود را) آشکار نکنند؛ و پاهای خود را (به گونه‌ای به زمین) نکوبند تا آنچه از زینتشان نهفته می‌دارند آشکار گردد. ای مؤمنان! همگان (از مردان و زنان) به خدا بازگشت کنید، شاید (خود و دیگران را) رستگار کنید. ﴿۳۱﴾

آیات ۳۰ و ۳۱- در این دو آیه، مردان و زنان مؤمن مأموریت یافته‌اند که از نگریستن به صورت‌های همدیگر چشم‌پوشند، و شعاع نگاه‌های خویش را بشکنند، زیرا «یغضوا» به معنای شکستن است نه به کلی چشم بر هم نهادن، و با این کار، در اصل عورت‌های خود را حفظ کنند و از نگاه کردن پرهیزند، البته جریان دیدن را در دو بعد باید دید یکی مراد از عورت، عورت‌های ویژه آنان است که فرو بسنن چشم در اینجا کلیت دارد، سپس منظره‌های شهوت‌انگیز بدن‌هایشان است، و حتی صورت‌هایشان که نگریستن در مرحله اول بصورت ناخودآگاه حرمتی ندارد، ولی ادامه و تکرارش چشم‌چرانی است و حرام می‌باشد.

در جریان دیدن یکدیگر، پوشش زنان به مراتب مهم‌تر از پوشش مردان است، که غیر از صورت و کف دستها و تا میچ پاهای چشم مردان باید پوشیده باشد، بویژه زینت‌هایشان که بسیار جذاب است، لذا است که پوشش زنان کلیت دارد، ولی پوشش مردان چنان نیست، و تنها در جاهای حساسی از بدنشان، لزوم پوشش مورد امر است. در هر صورت بعد نخستین نگریستن اعم است از نگریستن مردان به عورت‌های زنان یا مردان و نیز نگریستن زنان به عورت‌های مردان و یا زنان که حرمت نگریستن در این جریان، کلیت و قطعیت دارد که "غَضُّ نَظَرٍ" یعنی خیره کردن تنها ممنوع نیست بلکه باید به گونه‌ای احتیاط به عمل آید که اصلاً چشم به عورت دگران نیفتد، اما اینجا نگریستن مردان به چهره زنان با نظر نخستین و بدون توجه

کامل حرام نیست، چنان که پوشیدن چهره‌هاشان برابر زنان واجب نیست، و تنها استمرار نظر و امتداد توجه حرام است، و بر حسب روایتی که می‌فرماید: "النظرة الاولى لك والثانية عليك".

در نگاه افکندن مردان به چهره زنان دو ممنوعیت ملحوظ است:

- ۱- جلوگیری از شهوت‌انگیزی مردان تا در حریم عفت انسانی همچنان پاک و پاکیزه بمانند، به دلیل آیه نور که می‌فرماید: "ذلک ازکی لکم"؛
- ۲- حفظ حرمت تحجب زنان تا از پیگیری و آزار مردان در امان باشند که "ذلک ادنی ان يعرفن فلا یوذین" (۵۹:۳۳).

لذاست که پرهیز از نظر کردن برای زن و مرد یک امر لازم انسانی و اسلامی است، ولی اگر زنان بی حجاب باشند، و نهی از منکر نیز در آنها تأثیرگذار نباشد، نظر انداختن بدون شهوت بدانان در غیر مواضع حساس جایز است.

در آیه (۳۱) "لا یدین زینتهن" قاعده کلی حجاب تبیین شده که زنان از آشکار کردن زینتهای شان برای دیگران پرهیزند.

زینت زنان دوگونه است: زینت ذاتی و زینت عرضی، قسمتی از زینتهای ذاتی به خودی خود آشکارند مانند صورت و دستها که مورد حجاب نیستند، البته حجاب نداشتن صورتها، هیچگونه ملازمتی با جواز نگرستن مردان به صورت‌هاشان ندارد، بلکه خود تخفیفی است در پوشش زنان که دچار حرج نگردند، زینتهای ذاتی دیگر که پنهانست، و زینتهای عرضی نیز آن چنان نیست که خود به خود هویدا باشد، پیدا و پنهانش منوط به اراده و خواسته خود زنان است، و "لا یدین زینتهن" در برگیرنده هر دو نوع زینت ذاتی و عرضی کلی است، و اگر آن دو زینت در بعد ذاتی و عرضیش - یعنی آنجا که حجابش لازم است - آشکار گردد، دو بی حجابی محسوب می‌شود، چون دو بعد آشکار کردن زینت است.

اما اگر دستها یا صورتها را زینت کنند در بعد ذاتی - که حجابش واجب نیست - طبعاً حرام هم نیست، ولی در بعد عرضی حرام است. آیه "الا ما ظهر منها" زینتهای ذاتی زنان را از قبیل دستها و صورتها مستثنا می‌کند، سنت قطعیه نیز بیانگر همین استثنا است.

همچنین «بخمرهن» که «ب» حرف جر برای تعدیه نیست، زیرا «لیضربن» متعدی به نفس است، بلکه برای تبعیض است، یعنی بخشی از روسری‌های‌شان را برای پوشش تتمه موی سرها و گلوها و سینه‌های‌شان تخصیص دهند، و اینجا هم چهره‌های‌شان از این پوشش مستثنا است چنانکه از «ما ظهر منها» مفهوم است.

باز هم استثناهایی از موارد استثنای غیر زینتی مطرح شده است، دوازده مورد از اصل حرمت آشکار کردن زینت زنان، مستثنا شده. البته ظهور زینتها نسبت به موارد دوازده گانه، دارای مراتب گوناگون است، که نسبت به شوهر تقیدی ندارد، و تمامی بدن و همه زینتها برای شوهر هرگز ممنوع نیست، البته نسبت به موارد یازده گانه دیگر، مراتب محرمیت متفاوت است، غیر از جاهای حساس بدن، سایر اعضاء و زینت‌هاشان به تناسب قرب و بعد محارم، آشکار کردن زینتها جایز است.

در این موارد دوازده گانه، شوهران در مرتبه اول قرار دارند که بدون استثنا به تمامی اعضا و زینتهای زنان خود اعم از دایمی و منقطعه و کنیزان‌شان حق نگریستن دارند، دوم پدران «ابائهن» هستند، چه نزدیک و چه دور هر چه هم در سیر صعودی بالاتر روند، سوم پدران شوهرانشان که اجداد آنان را نیز شامل است، چهارم فرزندان‌شان که شامل نوادگان‌شان نیز می‌شود، پنجم همین گونه فرزندان شوهرهاشان، ششم برادرانشان، هفتم فرزندان برادرانشان، هشتم فرزندان خواهران، نهم زنان‌شان به معنای خدمتکاران غیر مسلمان، دهم غلامان زرخردانشان، یازدهم مردانی که در حاشیه زندگی‌شان زندگی می‌کنند و نیاز جنسی هم ندارند، دوازدهم اطفال نابالغی که آگاهی و توان جنسی ندارند.

در اینجا این پرسش جا دارد که این آیه چطور خاله‌ها و عموها و دامادها و شوهران مادران را در سلسله مستثنیات قرار نداده است؟ اینجا باید یادآور شد که دامادها و شوهران مادرها بدون شرط محرم نیستند، چنانکه در آیه نساء گذشت که مادر زن و دختر زن هم در صورتی محرمند که دخولی با زن یا مادرش صورت گرفته باشد و دختر - افزون بر این شرط - تربیتی در دامانتان داشته باشید، اما نسبت به خاله‌ها و عموها؟

در آیه (۲۳:۴) ازدواج با آنها کلاً حرام است، و این حرمت ملازم با محرمیت آنان

می‌باشد، و اصولاً ازدواج‌هایی که ذاتاً و کلاً حرامند، ملازم با محرمیت می‌باشد، و انگهی «الا» اینجا حصر نسبی است به برترین محرّمها، و نیز محرّمهای با قیدهایی در مادرزن و دخترزن، که آندو مورد مانند ایندو مورد یا اطلاق ندارد و یا در حد این محرّمها نیستند، و کلاً باید گفت که جمعاً در حد اینان نمی‌باشند.

وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ
يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿۳۳﴾ وَ لِيَسْتَعْفِفِ
الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ
الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَابِتُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَءَاتُوهُمْ
مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي ءَاتَاكُمْ وَلَا تُكْرِهُوا فَتِيَّتَكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ
تَحْصِنًا لَتُتَبَّغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَنْ يُكْرِهِنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ
إِكْرَاهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۳۳﴾

و بی‌همسران از خودتان [آزادان] را، و غلامان و کنیزان شایسته‌تان را همسر دهید. اگر تنگدستند، خدا آنان را از فضل خویش بی‌نیاز می‌کند. و خدا گشایشگری بسی داناست. ﴿۳۳﴾ و کسانی که (وسیله‌ی) زناشویی نمی‌یابند، باید پا کدامنی ورزند، تا خدا آنان را از فضل خویش بی‌نیاز گرداند. و از میان غلامانتان، کسانی که در صدند با قرارداد کتبی خود را آزاد کنند، اگر در آنان خیری (از ایمان و آمال و مال) یافتید، (قرار) باز خرید آنها را بنویسید، و از آن مالی که خدا به شما داده است به ایشان بدهید (تا خود را آزاد کنند) و کنیزان خود را - در صورتی که تصمیم به پا کدامنی دارند - برای اینکه متاع زندگی دنیا را بجویند، به زنا وادار مکنید، و هر کس آنان را به اجبار (به زنا) وادار کند، بی‌گمان خدا پس از اجبار نمودنشان، پوشنده‌ی (گناه اجبارشدگان و) رحمت‌گر بر ویژگیان است. ﴿۳۳﴾

آیات ۳۲ و ۳۳ - «ایامی» جمع «ایم» به معنای عذب‌ها می‌باشد که هیچگونه همسری در اختیار ندارند، قید «صالحین» هم در زنان و مردان زرخرید بیانگر شایستگی ازدواج‌شان می‌باشد که صلاحیت لازم برای زندگانی مشترک و لوازم آن را داشته باشند، البته این مأموریت اولیای عذب‌ها، و طبعاً در صورت امکان است، اگر تنها تهی دست بودن این عذب‌ها به عنوان مانع در راه ازدواجشان باشد، خدا با نوید ربانی این مشکل را از این جهت از سر راه برداشته، و در پرتو فضل و کرامت خویش، غنای آنان را تضمین نموده است که: "یغنهم الله من فضله" در اینجا این پرسش مطرح است که اگر توان اقتصادی برای ادامه زندگی اصلاً وجود ندارد، آیا اولیا برای این ازدواج مکلف هستند؟

پاسخ «ولیسعفف» است که عذب‌ها در صورت تهیدستی‌شان باید از زناشوئی خودداری کنند، تا هنگامی که خدا به آنان توانایی دهد. البته این پرهیز دارای سلسله مراتبی است: اولاً با ترک ازدواج دایم که اکتفا به ازدواج منقطع شود، ثانیاً اگر ازدواج منقطع نیز غیر قابل تحمل است، از این امر نیز صرف نظر شود. و با پرهیز از هر دو نوع ازدواج، زمینه زندگی تنهایی به گونه فراهم شود که نیاز ضروری ازدواج زایل گردد، از باب نمونه نگاه به زن حتی از نگاه نخست که حلال و اصولاً جایز است خودادی شود، و سیطره اشتغالات کاری بطوری سایه افکن گردد که نیاز جنسی کاملاً تحت الشعاع قرار گیرد، حتی با روزه گرفتن و اجتناب از صرف غذاهای مقوی و توان بخش از انفجار جنسی و طغیان شهوانی جلوگیری گردد، و اگر هم ازدواجی با چشمداشت به فضل و ویژه آلهی انجام شده است، ولی سایه شوم فقر همچنان فضای زندگی را سیاه و تیره کرده آنچنان که ادامه ازدواج از جهت اقتصادی امکان پذیر نیست، در این مرحله «یستعفف» با اشاره‌ای لطیف، انفکاک و جدایی را بیه ویژه با درخواست هر یک از دو همسر - بازگو می‌نماید، چنانکه در روایات نیز به این امر اشاراتی شده است که اگر شوهر با وجود مشکلات کشنده اقتصادی و مالی حاضر به طلاق هم نباشد، همسرش در بعد این اضطرار حق جدایی دارد، زیرا تداوم این ازدواج خود عسر و یا حرج است، و اصولاً در دین ما حکم الزامی در مورد عسر و حرج وجود ندارد، مگر موضوعاتی که بخودی خود حرجی و یا زیانبار

است مانند امر و نهی و جهاد.

از نقطه نظر اجتماعی بر حکومت‌های اسلامی و مردم مسلمان لازم است، همانگونه که راجع به نیازهای شخصی یک‌دیگر از لحاظ خوراک و پوشاک و مسکن رسیدگهایی کنند، از نظر ازدواج - که ضرورت برتر است - باید رسیدگی‌های بیشتری صورت بگیرد، بویژه ازدواج‌های منقطع که بسی ساده‌تر و کم هزینه‌تر است.

بسیار ناروا است که زنان بیوه بخصوص آنانی که در سنین جوانی هستیند در کنج عزلت و تنهایی فرو خزند و تن به ازدواج منقطع و حتی دایم هم ندهند، و آیا اگر مرد و یازن همسر خود را از دست بدهد، باید همه ضرورت‌های زندگی‌شان را نیز از کف بدهند و از آشامیدنیها و خوردنیها و از اقامتگاه و مسکن و پوشش محروم و از بهره‌های ازدواج - که از همه ضرورت‌های زندگی ضروری‌تر است - بی‌نصیب گردند! اوهام و سنت‌های موهوم اجتماعی را مبنای حیات فردی قرار داده و مبنای ایمانی و دینی را قربانی بناهای خرافی نمایند که در این صورت زمینه رواج یافتن فحشا و منکرات در جامعه هموار می‌شود.

آیه (۳۳) "لا تکرهوا فتیاتکم علی البغاء ان اردن تحصّنا" اکراه بر انحراف جنسی را بطور مطلق حرام و ممنوع دانسته است، و اینجا نهی آیه تنها در صورت خود داری کنیزان جوان از انحراف جنسی است، در نتیجه: اگر عقیف نبودند، اکراه‌شان موردی ندارد تا حرام باشد زیرا در صورت عدم عفت و پاکدامنی، خودشان اصرار بر انحراف دارند و دیگر زمینه‌ای هم برای واداشتن‌شان باقی نیست.

بر اساس روایاتی کنیزان عقیف در جامعه احیاناً با اجبار صاحبان‌شان وادار به انحراف جنسی می‌شدند که این آیه نازل شده و این سیره ظالمانه را مردود اعلام کرده، و از تکرار آن شدیداً منع نموده است، مانند: "لا تأکلوا الربا اضعفاً مضاعفاً" که گرچه ربا اصولاً حرام است، ولی گروهی از ربا خواران از ربا هم ربا می‌گرفتند.

وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُّبِينَاتٍ وَمَثَلًا مِّنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلِكُمْ

وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ﴿۳۴﴾ اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ

كَمْشَكْوَةٍ فِيهَا مِصْبَاحُ الْمِصْبَاحِ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ
يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبْرَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا
يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ
وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَلَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۳۵﴾

و همانا به راستی سوی شما آیاتی روشنگر (و نمادی افشاگر) - از کسانی که پیش از شما روزگاران را به سر بردند - و موعظه‌ای برای پرهیزگاران فرود آورده‌ایم. ﴿۳۴﴾
خدا نور آسمان‌ها و زمین است. نماینده‌ی نورش چون چراغدانی است که در آن چراغی و آن چراغ درون شیشه‌ای است؛ آن شیشه گویی اختری درخشان است که از درخت خجسته‌ی زیتونی - که نه شرقی است و نه غربی - برافروخته می‌شود؛ نزدیک است (که) روغنش - هر چند بدان آتشی نرسیده باشد - روشنی بخشد؛ نوری است بر روی نوری (دگر). خدا هر که را بخواهد سوی خویش هدایت می‌کند، و خدا برای مردم مثلاًها می‌زند، و خدا به هر چیزی بسی داناست. ﴿۳۵﴾

آیه ۳۵- این آیه به عنوان محور اصلی در سوره نور مطرح شده، و تمامی سوره به نام این آیه نامیده شده است، آیه نور با سه آیه بعدش در کل قرآن درباره نورانیت خدا بی نظیر است. در میان چهل و نه آیه که واژه نوارنی «نور» با صیغه‌های مختلف هشتگانه خود به موازات هشت درب بهشت آمده در سراسر قرآن بی مانند است.
در میان آیات چهل و نه گانه نور تنها چهار مورد، نور محسوس مراد است، و در چهل و پنج مورد دیگر، انوار معنوی و روحی مقصود است مانند: نور رب، نورالله، نور من ربّه، نور من الله، نور و کتاب مبین و ... که منظور در همه اینها نور هدایت و رحمت ربانیه است.

فلسفه اینکه اینجا "الله نور" آمده است و نه "النور الله" این است که نورانیت از صفات فعلی الله است نه ذات و صفات ذاتش چون نور در اصل به معنای آشکار و آشکارگر است، ذات حق و صفات ذاتش پیش از آفرینش، آشکارگر نبوده و تنها برای ذات حضرتش همچنان آشکارا بوده و هست، پس نور در این آیه از صفات

فعل خداست، یعنی که خدا ایجاد نور فرموده است؛ و نیز نور منحضر به «الله» نیست تا «النور الله» درست باشد، بنابراین «نورالسموات والارض» هم به این معنا نیست که ذات خدا و یا صفاتش همان نور آسمانها و زمین است، بلکه آسمانها و زمین که عبارت از کل آفریدگان است، مرحله دومی از صفت فعلی نورانیت خدایند، گرچه ذات و صفات ذات و صفات افعال خدا هر سه در حد امکان برای مکلفان آشکار و آشکارگر و در هر بعد نورند، ولی «نورالسموات والارض» به معنای رحمت نورانیه حق است که این صفت فعلی بر مبنای صفات ذاتی - حیات و علم و قدرت - کل آفرینش را ایجاد فرموده، و بر مبنای آیه «الذی أعطی کل شیء خلقه ثم هدی» این نورانیت نخست کل آفریدگان را در آفرینش و هدایت آفرینش در بر دارد، که این خود معنای «نورالسموات والارض» است، که هم آنها را آفریده و هم در بعد تکوین و تشریح هدایتشان نموده است، و «مثل نوره» نورانیت غیر ذاتی ربانی را اینجا تأیید می‌کند که مثل و نماینده نورش می‌باشد و نه مثل ذاتش!

و چنانکه آیه: (۴۴:۱۷) بعد سوم «نورالسموات والارض» است یعنی پس از نور وجود و ادامه شایسته راه وجود، همه آفریدگان دارای نور تسبیح حضرت سبحان می‌باشند.

این «نورالسموات والارض» هرگز ماندی در جهان ندارد، چنانکه ذات و صفات ذاتش بی‌مانند است، که «لیس کمثله شیء» اما همین نور که صفت فعلی خداست مثل دارد که نماینده است ولی مثل ندارد که نمونه است.

درست است که جهان هستی نتیجه ربانیت خداست - که این خود صفت فعلی است - ولی این ربانیت - در عین حادث بودنش - در پرتو صفات ذات در بعد ایجاد مخلوقات هرگز ماندی ندارد، و بطور کلی فعل و آفرینش خدا خدایی است، و نظیری برایش نیست، مثل نورش هم گواهی است به اینکه نور بودنش هم به معنای رحمت رحمانی و رحیمی اوست.

درست است که جهان بطور کلی امثال و مثالها یعنی نماینده‌های نور ربانیت خداست، ولی اینجا «مثل نوره» و «کمشکوة فیها مصباح» نه به عنوان همگانی بلکه به صورت فرد آمده، مقصودش «نور الانوار» فعل ربانی: یعنی برترین و نورانی‌ترین

نمایندهٔ ربانیت و هدایت حق و حقانیت است، و این نورالانوار دارای سه مرحله است:

- ۱- نور محمدی ﷺ که مثل آیه نوری تمثیل همان حضرت است.
 - ۲- محمدیین معصومین علیهم السلام که "فی بیوت" در آیه بعدی بیانگر این حقیقت است.
 - ۳- در حاشیه و زاویهٔ این انوار محمدی ﷺ، کل انوار رسالت‌های ربانی است. که این سه همان یک است و آن یک همین سه، در نتیجه مجموع کل انورا امامتها و رسالتهاست، بنابراین، آیه نور هم مبین همین مثل اعلای نور است.
- و چرا مثل نور محمدی ﷺ - که روشنترین انوار هدایت آفرینش است - در اینجا تشبیه به آدنی "کمشکوة فیها مصباح" شده است؟ حال آنکه خورشید آسمان از این چراغ زمینی نورانی تر نیست و حضرتش نیز از همه انوار برتر است، و قاعده در «تشبیه» ایجاب می‌کند که "مشبه به" باید برتر از مشبه باشد؟

پاسخ این دو پرسش اولاً این است که اینجا تشبیه غیر محسوس به محسوس است، و غرض در این نوع تشبیه، تنها تبیین است، درست است که نور غیر محسوس محمدی ﷺ از کل انوار محسوس نورانی برتر است، ولی مقصود تقریب نور غیر محسوس است به محسوس، لذا چاره‌ای جز تشبیه غیر محسوس به محسوس نیست، و اصولاً در تشبیه منظور نزدیک کردن مقصود به فهم است، و نه تبیین مراتب مشبه به، بلی در صورتی که هر دو مشبه و مشبه به از یک سنخ باشند، بایستی مشبه به برتر باشد مثلاً گفته شود "جواد" مانند شیر است، و مسلم است که شجاعت شیر برتر از جواد است، و یا گفته شود سلمان مانند محمد ﷺ است، که حضرتش در بعد معنوی بسی برتر از کل سلمان‌ها و مسلمان‌ها است، اما مورد بحث، تشبیه همانند نیست تا پرسش مطروحه جایی داشته باشد.

و ثانیاً اینجا مقصود از تشبیه به چراغ و یژگیها و درجات نورانیت‌های متداخل است. و از برای خورشید اینگونه نورانیتها وجود ندارد، و یا محسوس نیست، اینجا سلسلهٔ مراتب: «مصباح» و بعد «زجاجه» و سپس جریان‌های دیگر است، و این خود بهترین و گویاترین تمثیل حسی همگانی برای بیان نورانیت اعلای محمدی ﷺ است، که مثل نورانیتش همچون حضرتش در کل آفرینش بی نظیر است.

واژه «مشکوة» به معنای چراغدان است که خود تهی از نور است، ولی نگهبان و پخش کننده نور چراغ است، چراغ داخل آن نیز بی نور است، و نور فقط از فتیله چراغ شعله‌ور می‌شود، و ماده روغنی که موجب روشنایی این فتیله است نیز گوناگون است، و بهترین روغنها، روغن «زیتون» است.

زیتون گاه شرقی است و گاه غربی و گاهی هم خاورمیانه‌ای است، روغن زیتون خاورمیانه بهترین روغن زیتون جهان است، این روغن به اندازه‌ای شفاف و درخشان است که گویی در درخشش، نیاز به آتشی که آن را روشن کند ندارد، هنگامی که نور منفصل به این نور متصل برخورد کند "نور علی نور" می‌گردد، همینگونه است نورانیت علیای محمدی ﷺ که بدنش مشکات است و روحش مصباح، و روح روحش، زجاجه است که عبارت از فطرت، عقل، صدر، قلب و فؤاد حضرتش می‌باشد، فؤاد به معنای قلبی است که مشعل نور است: نور معرفت و نور بصیرت، چنانکه ضدش قلبی است آتشکده نار که جز آتش و سوزندگی و سرانجام سیاهی و تباهی چیزی در پی ندارد: "نارالله الموقده التي تطلع على الافئدة".

نور قلب حضرتش نور نخستین است که "ما کذب الفؤاد ماری". و لقد راه نزله اخری. عند سدره المنتهی" این قلب، نورانی‌ترین و زلالترین فؤادها میان کل مکلفان در مثلث زمان است، که "یکاد زیتها یضی و لو لم تمسه نار" نزدیک است زیتون این فؤاد درخشش کند یعنی آنچه‌ان آماده رسالت و پرتو افکنی است که پیش از نزول وحی گویی و حیانی است، اما فعلیت این رسالت و حیانی هنگامی است که نار نور وحی بر قلبش پرتو افکند، تا شعله‌های نورانی رسالت و اشعه روشن پیام ربانی برای جهانیان نور افشانی کند، و با ترکیب زیبای "نور علی نور" کدورت سیاهی و تاریکی از میان برود، و آفتاب عالمتاب چهره از نقاب برتابد که زوایای تاریک، روشن و نورانی و موثرترین گامها را در مثلث زمان برای نقش دادن "لا اله الا الله" در جهان تکلیف بردارد برداشته است، که "نور علی نور" است، نور وحی قرآنی در فرودگاه فؤاد نورانی محمد ﷺ و به قول شاعر که گفت:

ای حضرت ذوالجلال وجه هو

از غیب برآنا النبیین گو

ز احمد تا احد یک میم فرق است
همه عالم در این یک میم غرق است
از آن دیدن که غفلت حاصلش بود
دلش در چشم و چشمش در دلش بود
با بررسی این موضوع به مرحله‌ای می‌رسیم که طرح این پرسش معنا می‌یابد که
مکان و مکانیت این نور کدام و در کجاست؟

فِي بُيُوتٍ أذنَ اللَّهُ أنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا أَسْمُهُ وَيُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ
وَالْآصالِ ﴿٣٦﴾

(این نماد نور) در خانه‌هایی است که خدا رخصت داده تا رفعت یابند، و نامش در
آنها یاد شود. او را در آن خانه‌ها صبحگاهان و شامگاهان (نیایش و) تنزیه
می‌کنند. ﴿٣٦﴾

آیه ۳۶ - "فِي بُيُوتٍ أذنَ اللَّهُ أنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا أَسْمُهُ وَيُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصالِ"
رجال... "بُيُوتٍ" در این آیه همان جایگاههای مقدس و بیت‌های روحانی و معنوی
و حیوانی است نه یک بیت و خانه گلی، این بیوت دارای دو مرحله است: مرحله
نخست مرحله فعلی است که بیوت عصمت و طهارت محمدی ﷺ است، بر
حسب فرموده صاحب آخرین این بیت، ولی امر (عج) که: «أولنا محمد، آخرنا
محمد، اوسطنا محمد و كلنا محمد ﷺ»

در خبر است وقتی پیامبر بزرگوار اسلام این آیه را از فراز منبر بر مسلمین قرائت
فرمود، ابوبکر برخاست و گفت: آیا بیت علی و فاطمه از همین بیوت است؟ پیامبر
فرمود: از برترین این بیوت است.

مرحله دوم مرحله شأنی است که بیوت و سازمانهای وحی، فراگیرنده تمامی
انبیا و پیامبران الهی است.

رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ

أَلْزَكَاةُ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ ﴿۳۷﴾

(راد) مردانی که نه (هیچ) تجارت و نه (هیچ) داد و ستدی، آنان را از یاد خدا و بر پا داشتن نماز و دادن زکات باز نمی‌دارد، و از روزی که دل‌ها و دیده‌ها در آن دگرگون می‌شوند می‌هراسند. ﴿۳۷﴾

آیه ۳۷ - «رجال لا تلهيهم...» بیوت نخستین را که بر محور اولین است اینگونه تبیین کرده که «رجال» یعنی رادمردان درجه اول در پی نخستین رادمرد جهان آفرینش هستند.

و آیا صدیقه طاهره علیه السلام نیز از همین رجال است؟ باید گفت که مقصود از رجال مردی نیست بلکه رادمردی و مردانگی است، و حضرت صدیقه شخصیتی است که رادمردی باشکوه شخصیت و جلال و حیانی و مردانگی او را معنا می‌کند، و آیه تطهیر نیز این حقیقت را تبیین نموده، و شخصیت معنوی حضرت فاطمه علیه السلام را مرادف شخصیت پیامبر و علی و حسنین علیهم السلام قرار داده است: «انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيراً» وانگهی رجال که شامل دوازده امام معصوم علیهم السلام است از باب تغليب نیز حضرت صدیقه علیه السلام را شامل می‌شود، بنابراین، رجال هم از بعد حقیقت معنوی و هم از جهت مجاز لفظی، صدیقه طاهره علیه السلام را در بر دارد.

لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ

يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿۳۸﴾

تا خدا بهترین اعمالی را که انجام داده‌اند به ایشان پاداش دهد، و از فضل خود برایشان بیفزاید. و خدا هر که را بخواهد بی‌حساب روزی می‌دهد. ﴿۳۸﴾

آیه ۳۸ - پس از ذکر اوصافی برای این بزرگواران در این آیه به تحسین کل اعمال اینها پرداخته که «احسن ما عملوا» نه بدین معنی که اعمالشان به و بهتر است، بلکه کل اعمالشان بهترین اعمال کل عاملان است، که از نظر درونی، برونی، فردی و

اجتماعی کلاً "احسن ما عملوا" بوده‌اند.

یکی از صفات حمیده یاد شده آن بزرگوارن این است که بر خلاف اکثریت، جاذبیت بیع و تجارت نمی‌تواند آنان را به خود مشغول و سرگرم نماید، و از توجهات ربانی آنان را از حق و حقیقت باز دارد، آنان در مقام جمع‌الجمع و در همه حالات کار و بیکاری، عبادت و غیر عبادت، تلاش دنیوی و معنوی و همه جریانات گوناگون زندگی، توجه الهی‌شان را گوناگون نکرده و آنی از یاد و ذکر خدا غافل نگشته‌اند بلکه تمامی اعمالشان عبادت است، و خوشا آنان که دائم در نمازند، چنانکه حضرت سلیمان، حبش نسبت به خیر سلطنت با خیر وحی و خیر این لشکریان عظیمش و وسائل سلطه‌ئی مانند اسبان پسندیده رزمنده فقط بر مبنای ذکر رب بوده است: "أَتَىٰ أَحْبَبْتُ حَبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي" و هرگز آن همه جلال و جمال و شکوه ظاهری، او را از باطن معرفت دور نکرده، بلکه لحظه به لحظه نزدیکترش کرده است.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَلُوهُمْ كَسْرَابٍ بِقَيْعَةٍ يُحْسِبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا
جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَقَّعَهُ حِسَابُهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ
الْحِسَابِ ﴿٣٩﴾ أَوْ كَظُلْمَتٍ فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ
مِّنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلَمَتْ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدُهُ لَمْ يَكَدْ
يَرْنَهَا وَمَنْ لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ ﴿٤٠﴾ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ
لَهُ مَن فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرُ صَفَّتْ كُلُّ قَدِّ عِلْمٍ صَلَاتُهُ
وَتَسْبِيحُهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ ﴿٤١﴾

و کسانی که کافر شدند، کارهایشان چون سرابی در زمینی هموار و بی‌برگ و بار است که تشنه آن را آبی می‌پندارد؛ تا آن هنگام که بدان رسد آن را چیزی نیابد و خدا را نزد آن بیابد، پس حسابش را به تمامی به او بدهد. و خدا زودشمار است. ﴿۳۹﴾

یا مانند تاریکی‌هایی در دریایی طغیان‌گر (و) ژرفی است، که موجی بر رویش موجی دیگر (و) بالای آن ابری است. تاریکی‌هایی است که بعضی بر روی بعضی انباشته است. هر گاه دستش را (از آن) بیرون آورد، هرگز آن را نبیند. و خدا برای هر کس (که) نوری ننهد، او را هیچ نوری نیست. ﴿۴۰﴾ آیا ندیدی همانا خدا، هر که (و هر چه) در آسمان‌ها و زمین است برای او همچنان تسبیح و تنزیه می‌کنند، و پرندگان (نیز) در حالی که (در آسمان) صف‌اند صرف به پروازند، همه گان نماز و نیایش خود و تنزیهشان را همواره دانسته‌اند؟ و خدا به آنچه می‌کنند بسی داناست. ﴿۴۱﴾

آیة ۴۱ - "ألم تر أن الله يسبح له من في السموات والأرض" این آیه مانند آیه سوره اسراء "إن من شيء إلا يسبح بحمده" این تسبیح را به جای «شیء» درباره «من» آورده که به معنای کسان و عاقلان است، این آیه پندار و گمان کسانی را که می‌گویند تنها عاقلان جهان تسبیح گویند ابطال نموده، و دیگران را نیز جزو تسبیح‌گویان و عاقلان قرار داده است که ذکر و تسبیح‌شان از روی علم و آگاهی است، و درباره پرندگان "كل قد علم صلاته و تسبیحه" آمده است، و بالاتر اینکه در آیه اسراء به جای «من» و «طیر»، «شیء» آمده که هر چیز را در بر دارد و این هر چیز را تسبیح‌گویان خدا دانسته است، در آخر با لفظ «هم» - که به اصطلاح ویژه عاقلان است - همه آفریدگان را در بعد تسبیح گفتن بعنوان عاقلان معرفی کرده است، که در جمع تمامی آفریدگان، تسبیح‌گویان خدا توأم با حمد و سپاس اویند.

وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ ﴿۴۲﴾ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُرْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خَلِيلِهِ وَيُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ فَيُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَصْرِفُهُ عَنِ مَنْ يَشَاءُ يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَرِ ﴿۴۳﴾

و فرمانروایی آسمان‌ها و زمین تنها از خداست، و بازگشت (همه) تنها سوی خداست. ﴿۴۲﴾ آیا ندیدی [: ندانستی] که خدا ابر را (از بخار) بر می‌کند (و) سپس

میان (اجزای) آن پیوند می‌دهد. سپس آن را روی هم انباشته و متراکم می‌سازد. پس قطره‌های نخستین باران را می‌بینی که از خلال آن بیرون می‌آید. و از آسمان از کوه‌هایی (از یخ) که در آنجاست تگرگی فرو می‌ریزد؛ پس هر کس را بخواهد به وسیله‌ی آن گزند می‌رساند، و آن را از هر که بخواهد باز می‌دارد. نزدیک است روشنی آذرخش، بلندای برکش دیدگان را (از بینشان) ببرد. ﴿۴۴﴾

آیه ۴۳ - "... من جبال فیها من برد" تشبیه بسیار لطیفی است که ابرهای در هم کشیده بارآور را همچون کوهها خوانده است چنانکه با صعود هواپیما بر فراز آنها، همچون کوههای هیبتناک مشاهده می‌شوند. و "من برد" تگرگ است که از این ابرهای کوهوار فرو می‌ریزد.

يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ ﴿٤٤﴾ وَاللَّهُ
خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِّن مَّاءٍ فَمِنْهُمْ مَّن يَمْشِي عَلَىٰ بَطْنِهِ، وَمِنْهُمْ مَّن يَمْشِي عَلَىٰ
رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَّن يَمْشِي عَلَىٰ أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ
شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٤٥﴾

خدا شب و روز را زیر و زبر می‌کند (و) بی‌گمان در این (جریان) برای صاحبان بصیرت همچنان (درس) عبرتی است. ﴿۴۴﴾ و خدا هر جنبنده‌ای را از آبی آفرید، پس پاره‌ای از آنان روی شکمش راه می‌رود، و برخی از آنان روی دو پا (پیش) و بعضی از آنها روی چهارپا (پیش) روان است. خدا هر چه بخواهد می‌آفریند. به‌راستی خدا بر هر چیزی بسیار تواناست. ﴿۴۵﴾

آیه ۴۵ - اینجا هر جنبنده‌ای را آفریده از آب دانسته که این مرحله دوم آب است، زیرا مرحله اول همان ماده نخستین است که در آیه (۷) هود آمده "وكان عرشه على الماء" و این مرحله دومین آب: ماده زندگی بخش آفریدگان زنده است که شامل انسان، فرشتگان جنیان حیوانات و نباتات است، که همگان از همین آب آفریده شده‌اند، و تعبیر مماثل آن "وجعلنا من الماء كل شيء حي" است که همه چیز زنده‌ای

را از آب قرار دادیم، که حیات نباتی را نیز در بر دارد.

لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۴۶﴾ وَيَقُولُونَ ءَأَمَّنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُوْتِيَكَ بِالْمُؤْمِنِينَ ﴿۴۷﴾ وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿۴۸﴾ وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ ﴿۴۹﴾ أَفِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ أَمْ أُرْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولَهُ بَلْ أُوْتِيَكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿۵۰﴾ إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُوْتِيَكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۵۱﴾ وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشِ اللَّهَ وَيَتَّقْهِ فَأُوْتِيَكَ هُمُ الْفَائِزُونَ ﴿۵۲﴾ وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ لَيَخْرُجْنَ قُلْ لَا تُقْسِمُوا طَاعَةٌ مَعْرُوفَةٌ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿۵۳﴾ قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْإِتْبَاعُ الْمُبِينُ ﴿۵۴﴾

همواره به درستی آیاتی روشنگر فرود آوردیم. و خدا هر که را بخواهد به راهی راستا هدایت می‌کند. ﴿۴۶﴾ و می‌گویند: «(ما) به خدا ایمان آوردیم، و به پیامبر (او هم) گرویدیم، و اطاعت (شان) کردیم.» سپس دسته‌ای از ایشان پس از این (سخن) روی بر می‌گردانند، و ایشان (از) مؤمنان نیستند. ﴿۴۷﴾ و هنگامی که سوی خدا و پیامبرش خوانده شوند - تا میانشان داوری کند - به ناگاه گروهی از آنان رویگردانند. ﴿۴۸﴾ و اگر (در این حکم) برایشان حق (دلخواهشان) باشد، اذعان

کنندگان، سوبش روانند. ﴿۴۹﴾ آیا در دل‌هایشان بیماری‌ای است، یا شک مستندی داشتند، یا می‌ترسند که خدا بر آنان ستم روا دارد، و فرستاده‌اش (نیز ستم کند)؟ (نه) بلکه اینان خودشان ستمکاراند. ﴿۵۰﴾ گفتار مؤمنان - هنگامی که سوی خدا و پیامبرش خوانده شوند تا میانشان داوری کند - تنها این بود که: «شنیدیم و اطاعت کردیم.» و اینانند، (هم) ایشان رستگارکنندگان (خود و دیگران). ﴿۵۱﴾ و کسی که خدا و فرستاده‌ی او را فرمان برد، و از خدا بهراسد، و از او پروا کند، پس ایشان، (هم) اینان به سلامتی‌رسندگان به خیرند. ﴿۵۲﴾ و با سوگندهای مؤکدشان به خدا سوگند یاد کردند (که) اگر فرمانشان دهی، بی‌گمان (برای جهاد) همواره بیرون خواهند آمد. بگو: «سوگند مخورید. (تنها) اطاعتی شناخته شده (باید و) خدا به درستی به آنچه می‌کنید بسی داناست.» ﴿۵۳﴾ بگو: «خدا را اطاعت کنید، و از پیامبر(ش نیز) پیروی نمایید.» پس اگر پشت نمودند، (بدانید که) تنها بر عهده‌ی اوست آنچه (بدان) موظف شده، و بر عهده‌ی شماست آنچه بدان موظف شدید. و اگر اطاعتش کنید راه خواهید یافت. و بر فرستاده‌ی (خدا) جز ابلاغ روشنگر (مأموریتی) نیست. ﴿۵۴﴾

آیه ۵۴ - "اطيعوا الله" طاعت ربانیه است در بعد قرآن "واطيعوا الرسول" در حاشیه آن طاعت سنت قطعیه رسول الله است، که اگر استدلالی به غیر کتاب و سنت شود بویژه که بر خلاف کتاب و سنت هم باشد، بطور قطع روگردانی از حق است؛ بنابراین، شهرتها، اجماعها، طباق‌ها و حتی ضرورت‌هایی که با این دو محور توافق و سرسازش ندارند - تا چه رسد به آنها که مخالف هم باشند - مسلماً انحرافی است از شریعت الهی.

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي
الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَ لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي
أَرْتَضَىٰ لَهُمْ وَلِيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي
شَيْئًا وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفٰسِقُونَ ﴿٥٥﴾

خدا - به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته (ی ایمان) کردند - وعده داده است که همواره (این کسان را) در زمین (و زمینه‌ی تکلیف) به راستی جانشین (ناکسان) کند؛ همان‌گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین (ناکسانی) کرد، و همواره دینشان را - که برایشان خشنود بود - همچنان برایشان پای‌برجا کند، و همانا بیمشان را بی‌گمان به ایمنی (کامل) مبدل گرداند، در حالی که مرا عبادت کنند (و) چیزی را با من شریک نگردانند. و هر کس پس از آن به کفر گراید ایشان، (هم) اینان فاسق اند. ﴿۵۵﴾

آیه ۵۵ - اینجا وعده حتمی و آخرین پروردگار در جهان تکلیف بسی آشکار است که نخست مؤمنان و شایستگان را جانشینان زمین کند که در زمین و زمینه‌های تکلیف فرماندهان ربانی شوند، چنانکه از پیش هم احیاناً چنان بوده است، مانند زمان داود و سلیمان که در زبور داود باب سی و هفت همین وعده در آیاتی چند با چهره‌های گوناگون برای زمان آخرین نمودار است. در برخی از همین آیات، حضرتش از فرماندهان و فرمانداران ربانی در ارض تکلیف همگانی معرفی شده است.

دومین وعده اینکه خدا دین پسندیده خود را که همان اسلام آخرین است تمکین دهد، پس از گرفتاریها و نابسامانیها و اسارت انسانها در زیر سلطه ستم‌ها و جفای تازیانه‌ها و فرماندهی جهان تکلیف بر مبنای همین دین تمکین گردد، سپس تمامی خوفها و نگرانیها در این سایه سلطه ربانی برطرف شود و معرفت الهی در قلبها جاری و ساری گردد، و روح تعبد و یگانه پرستی در انسانها زنده و بیدار گردد، بطوری که کافران در اقلیت قرار گیرند، چنانکه دو آیه «اغرینا» و «القینا» نمایانگر وجود بقایایی از یهود و نصارای در سلطه جهانی اسلامی است، این چهار جریان بر حسب این آیه و آیاتی دیگر - که گذشت و خواهد آمد - مربوط به فرماندهی کل قوای قایم آل محمد ﷺ در زمان آخرین خواهد بود.

وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿۵۶﴾

لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمُ النَّارُ وَلَسِبَسَ

الْمَصِيرُ ﴿۵۷﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِيَسْتَذِنَكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ
وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِّن قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ
تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِّنَ الظَّهِيرَةِ وَمِن بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ
لَّكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوُّهُنَّ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى
بَعْضٍ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿۵۸﴾

و نماز را بر پا بدارید و زکات را بدهید، و پیامبر (خدا) را فرمان برید، شاید مورد
رحمت قرار گیرید. ﴿۵۶﴾ و هرگز مسپندار کسانی که کافر شدند (ما را) در
زمین (تکلیف) درمانده کننده اند حال آنکه پناهگاهشان آتش است، و بی‌امان (چه)
بد بازگشتگاهی است. ﴿۵۷﴾ هان ای کسانی که ایمان آوردید! غلامان و کنیزان شما و
کسانی از شما که به (حال) ازدواج نرسیده‌اند، باید بی‌چون سه بار در شب‌اروز از شما
اجازه بخواهند: پیش از نماز بامدادان، و هنگامی که جامه‌های خود را پس از نماز
ظهر (برای استراحت) بیرون می‌آورید و پس از نماز عشاء. (این‌ها) سه عورت (و
برهنگی) شماست. نه بر شما و نه بر آنان گناهی نیست که غیر از این سه هنگام گرد
یکدیگر در حال گردش باشید، بعضی از شما بر (گرد) بعضی دیگر (تان). خدا آیات
(خود) را این‌گونه برایتان بیان می‌کند، و خدا بسی دانایی سنجیده کار است. ﴿۵۸﴾

آیه ۵۸ - در این آیه زرخردان و کسانی که به حد شهوت جنسی نرسیده‌اند از ورود
در استراحتگاه زنان و مردان در سه مورد، بدون اذن منع شده‌اند، البته چنانکه "لم
یبلغوا الحلم" شامل کل اطفال نیست و "ما ملکات ایمانهم" نیز چنان است زیرا برای
اشخاص سه حالت است: نیاز جنسی، و در برابرش حالات نخستین که اوایل
ولادت است، اینجا در این تعبیر، میانگین دو حالت است که طفل هنوز به مرحله
شهوایی و درک آن نرسیده ولی از منظره عریانی و برهنگیها و عورتها، جریاناتی را
درک می‌کند که عکس‌العملهای فعلی و شأنی برای او دارد، چنانکه علم پزشکی و
روانشناسی نیز آن را تأیید می‌کند، به هر حال همینان هستند که بایستی در این
حالات ویژه اجازه بگیرند.

و چرا این امر بطور مستقیم متوجه خود آنان نیست که مردان و زنان بایستی آنان را وادار به اخذ اذن نمایند؟ اولاً ایشان مکلف نیستند تا امر الهی مستقیماً متوجه خودشان گردد، ثانیاً واداشتن آنان به اذن برای تثبیت و حفظ موقعیتهای ویژه زنان و شوهران است، پس این پرسش درباره "ملکت ایمانکم" که اعم از بالغان و غیر بالغان است زمنه پیدا می‌کند، که چرا خطاب متوجه خودشان نیست؟

پاسخ این است که در میان زرخردان، کافران نیز وجود دارند که طبعاً امر اسلامی را دریافت نکرده‌اند، و نیز به حساب مملوک بودنشان، این امر با واسطه در آنان تأثیر بیشتری دارد، در نهایت همان علت دوم که در پاسخ سؤال اول گذشت اینجا نیز جریان دارد.

و جوب استیذان در سه زمان بیان شده است:

۱- قبل از نماز صبح که موقع خواب و استراحت است "و من قبل صلوة الفجر" بیانگر این است که شایسته است در آغاز فجر برای انجام فریضه فجر آماده باشید و دیگر خوابی در کار نباشد زیرا اذن دخول فقط اینجا پیش از نماز فجر است و نه پس از آن که استراحت مجدد باشد.

۲- استراحت بعد از نماز ظهر که مقصود از "من الظهيرة" نماز ظهر است، و خود دلیل فاصله‌ای بس شایسته میان نماز ظهر و عصر است، اگر خواندن پیایی این دو نماز در آغاز شایسته بود، طبعاً استراحت هم بعد از نماز عصر بود و به جای "من الظهيرة"، "من العصيرة" می‌آمد، و این خود دلیل است بر سنت فاصله بین این دو نماز.

۳- استراحت بعد از نماز عشاء: "من بعد صلوة العشاء" که البته همان بیان گذشته اینجا هم بین نماز مغرب و عشا جاری است.

آیا نماز مغرب و عشاء اگر در آغاز وقت پیایی یکدیگر خوانده شوند بلافاصله وقت استراحت است؟ باید یادآورد شد که همین گونه که رجحان حتمی برای نماز صبح در آغاز فجر است نماز ظهر در ظهر و عصر در عصر و هر یک از نماز مغرب و عشاء هم در وقت خود نیز رجحان حتمی در مرز و جوب دارند.

اینکه نماز صبح به نام "صلوة الفجر" آمده و همچنین نمازهای ظهر و عصر و

مغرب و عشاء، خود دلیل است بر اینکه این نمازهای پنجگانه باید در پنج وقت اصلی و رکنی انجام گیرد. نه آنکه نماز ظهر را عصر انجام دهیم، و پس از آن عصر را، و یا نماز ظهر را ظهر انجام دهیم و بلافاصله عصر را، و همینگونه است نماز مغرب و عشاء و بسی لطیف است این جمله در روایات که تأخیر یا تقدیم هر نمازی از وقت مقررش گناهی بخشودنی است.

اصولاً ذکر خدا - که حالات بیداری و روشن دلی به انسان می‌بخشد - بهتر و برترش در ارکان پنجگانه اوقات است که همین پنج وقت ویژه نماز است. در دوران امر بین اهم و مهم در صورت جماعت یا فرادا خواندن نماز، اقامه جماعت در جمع بین نمازها از فرادی در این فاصله‌ها برتر و بلکه واجب است، البته شایسته است که جماعتها نیز در همین اوقات پنجگانه انجام گیرد مگر در صورت عسر و حرج.

در این آیه "ثلاث عورات لکم" که در سه حالت برهنگی عورت‌های زن و شوهر استیذان این مذکوران واجب آمده است، خود دلیل است بر اینکه این جریان کلاً پس از برهنگی و آشکار بودن عورته است، روی این اصل اگر این اوقات تغییر کند و زیاد و کم شود، تغییر جایگاه‌های این حکم را نیز در پی دارد.

وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ
كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿۵۹﴾ وَالْقَوَاعِدُ مِنَ
النِّسَاءِ الَّتِي لَا يَرُجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ
غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۶۰﴾

و هنگامی که کودکان شما به (حال) احتلام (؛ و شهوت جنسی) رسیدند، پس باید از شما اجازه بخواهند؛ همانند آنان که پیش از اینان بودند (و) اجازه خواستند. خدا آیات خود را این گونه برایتان بیان می‌کند، و خدا بسی دانایی سنجیده کار است. ﴿۵۹﴾ و بر زنان بازنشسته (و از کار افتاده) ای که (دیگر) امید زناشویی (جنسی) ندارند، پس

بر آنان گناهی نیست که لباس‌های (حجاب) خود را کنار نهند، حال آنکه زینتی جالب نظر و آشکارگر نکنند (که تحریک کننده است) و اینکه پوشش کنند برایشان بهتر است. و خدا بسی شنوای بسیار داناست. ﴿۶۰﴾

آیه ۶۰- آیاتی چند لزوم حجاب را بر زنان بیان داشته‌اند، ولی زنان بازنشسته از این قاعده استثنا شده‌اند، چرا که "لایرجون نکاحاً" امید ازدواجی ندارند، البته ازدواج در بعد نیازهای شهوانی و جنسی مقصود است که نکاح هم در اصل به همین معنی است، و اگر ازدواج برای جریانات دیگر باشد و نیازی جنسی در کار نباشد این ازدواج مشمول این آیه نیست، زیرا روشن است که اصل حجاب برای دوری از جاذبه‌های جنسی است، اینجا که نوعاً جاذبه جنسی وجود ندارد، حجابی هم در کار نیست، امید نداشتن ازدواج جنسی بدین معنا است که مردان رغبتی در چنان ازدواجی با آن زنان نداشته باشند، گرچه زنانی هم هر چند پیر و خمیرگردند باز هم شهوت جنسی در آنان موجود است، روی این اصل تنها "لایرجون نکاحاً" در زمینه رغبت جنسی مردان است، که اگر این زنان بازنشسته، علاقه‌ای در اصل ازدواج یا پیامد جنسی‌اش هم داشته باشند، ولی مردان هیچگونه رغبت جنسی با آنان را نداشته باشند برای این زنان حجابی هم نسبت به این مردان واجب نیست.

و آیا "آن یضعن ثیابهن" تجویز کرده که اینگونه زنان کل پوششهای خود را در مقابل اجنبیان از خود بردارند بدین معنا که جایز است کلاً برهنه باشند؟ هرگز چنین نیست زیرا پوششهای زنان سه گونه است: شعار، دثار و ثیاب، شعار پوششهای مماس است یعنی لباس زیرین و ثار پوشش دوم است که قسمتی از بقیه بدن را نیز میپوشاند، و ثیاب همان خمارها و جلابیب است که روسری‌ها و لباسهای سرتاسری زنان است.

در غیر زنان بازنشسته، تمام این پوششها لازم است، و بر حسب آیاتی چند هر دو را باید به گونه‌ای به خود نزدیک کنند که سرها و گلوها و سینه‌های‌شان نیز محفوظ باشد، اما این برای زنان بازنشسته واجب نیست، پس از این دو پوشش، پوشش سوم است که برای این زنان در برابر نامحرمان واجب نیست، البته این استثنا به شرطی است که خود را زینت نکنند زیرا همین زینت موجب تحریک شهوت

مردان است، و این بازنشستگی را از آنها باز می‌دارد، ولی اگر در صورت عدم زینت هم مانند دگران حجاب کنند برای خودشان بهتر و محترمانه‌تر است.

بازنشستگی زنان، اختصاصی به سنین بالا ندارد، چه بسا زنان یائسه آنچنان زیبا و دلربایند که در جریان جنسی بازنشسته نمی‌باشند و مورد رغبت جنسی مردانند، و بعکس زنان کم سن و سالی هم وجود دارند که در اثر زشتی و عدم رسیدگی هرگز مورد علاقه و میل جنسی مردان نیستند، البته این جریان نفی و اثبات نوعی است و نه کلی، زیرا برخی جوانان هستند که بر اثر فوران و طغیان شهوت به گونه‌ای است که زشتی و زیبایی، پیری و جوانی برایشان مطرح نیست، و بطور مطلق به جنس مخالف راغب و متمایلند، حجاب در برابر این گونه اشخاص بطور مطلق واجب است، و این از "لا یرجون نکاحاً" مستثنی است.

اطفالی که در عین طفولیت، آگاهی و توانایی بر جریان جنسی دارند، بر زنان غیر بازنشسته لازم است که از آنان نیز حجاب کنند چنانکه در آیه "أَوِالطِّفْلِ الَّذِینَ لَمْ یُظْهِرُوا أَعْلَىٰ عُرُوَاتِ النِّسَاءِ" گذشت.

لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَىٰ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ
وَلَا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ
أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ
بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ
مَفَاتِحُهُ أَوْ صَدِيقِكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا فَإِذَا
دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبْرَكَةٌ طَيِّبَةٌ
كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٦١﴾

نه بر نابینا و نه بر لنگ و نه بر بیمار و نه بر شما (سالم‌ها) تنگنایی نیست، که از (غذای) خانه‌های خودتان بخورید، یا از (غذای) خانه‌های پدرانتان، یا خانه‌های

مادرانتان، یا خانه‌های برادرانتان، یا خانه‌های خواهرانتان، یا خانه‌های عموهایتان، یا خانه‌های عمه‌هایتان، یا خانه‌های دایی‌هایتان، یا خانه‌های خاله‌هایتان، یا آن (خانه)ها(یی) که درب‌هاشان را در اختیار دارید، یا (خانه‌ی) دوستتان. (هم‌چنین) بر شما باکی نیست که با هم بخورید یا پراکنده. پس هنگامی که به خانه‌هایی در آمدید، بر خودتان [یکدیگر] سلام کنید: زنده‌بادی از نزد خدا (سلام خدا بر شما) حال آنکه مبارکی پاکیزه است. خدا آیات (خود) را این‌گونه برای شما بیان می‌کند، شاید خردورزی کنید. ﴿۶۱﴾

آیه ۶۱ - در این آیه نسبت به چهارده و یا یازده نفر از مکلفان خوردن غذاهایی در خانه‌های معین مجاز دانسته شده است زیرا خوردن غذا دارای سه زمینه است، نخست موردی که مالک آن به شما اجازه تصرف در آن را بدهد، چه در خانه‌اش و چه در خارج از خانه‌اش. دوم موردی که نه اجازه دهد و نه منع کند که در صورت اول کلاً استفاده از غذایی که مملوک دیگری است جایز است، و در صورت دوم کلاً تصرف در اموال دیگران بدون اجازه آنان حرام است، و ولی اینجا در چند مورد بدون اذن، تصرف در غذای دیگران جایز شمرده شده است. اگر در اینگونه موارد هم صاحب خانه شما را از تصرف در غذایی که در خانه است منع کند آیا باز هم تصرف جایز است یا تنها این جواز تصرف در انحصار موردی است: نه به شما اجازه دهد و نه منع کند؟

در پاسخ می‌توان گفت که اطلاق آیه مقتضی است که حتی در صورت منع هم اینگونه تصرفات در این خانه‌ها جایز است که از لحاظ این ارتباط تنگاتنگ لازم است صاحبان این خانه‌ها اجازه اینگونه تصرفات را به این اشخاص بدهند، اگر هم اجازه ندهند، تصرفات ایشان به گونه معمول جایز است با تفصیلی که خواهد آمد، بشرط آنکه بیش از نیاز ضروری صاحبان این غذا باشد.

از این چهارده نفر کوران و شلان و بیماران دارای دو حالت‌اند:

۱- حالت عمومی که برخی از تکالیفی که بر دیگران مقرر است بر اینان نیست زیرا در حالت حرج و تنگی می‌باشند، بویژه نسبت به جنگ که همین سه دسته مستثنا هستند، چنانکه در آیه (۹) فتح از جنگ معاف شده‌اند. و در آیه (۷۸) حج کلاً حرج

در تکالیف مستثنا است.

۲- بعد خصوصی است چون خوردن غذا در خانه‌های دگران که دست کم اگر نه منعی در کار است و نه اجازه‌ای، با شرایط معین تصرف‌شان در غذاهایی که در خانه آماده مصرف است بدون اشکال است.

و دسته‌های یازدهگانه زیرین حالتی ویژه دارند که از خانه‌های معین حق استفاده به گونه معمولی از خوراکیهای آماده مصرف دارند. نخست «انفسکم» خودتان که به استثنای آن سه دسته اول است که تصرف در اینگونه غذاها در خانه خودتان حرام نیست، اینجا نکته‌ای بسیار لطیف در جریان است زیرا که «بیوتکم» خانه‌های شخصی و خصوصی شما را در بر دارد، البته بیوت شماخانه‌های شوهران، زنان و فرزندان را نیز شامل است، بدین معنی که خوردن غذاهایی در این خانه‌ها با یکدیگر برابر و مشمول «بیوتکم» خانه‌های شماست و چنانکه حق دارید در خانه‌های شخصی خود هرگونه غذایی را مصرف کنید، در خانه‌های یاد شده مجاز در تصرف هستید.

دوم خانه‌های پدران تان اعم از اجداد پدری یا مادری و یا هر دو، سوم مادرانتان با همان سلسله مراتب یاد شده، چهارم و پنجم برادران و خواهران تان. ششم و هفتم عموها و عمه‌ها، دایی‌ها و خاله‌های تان اعم از اینکه بلافاصله باشند یا عموها و دایی‌ها و خاله‌ها و عمه‌های پدران یا مادرانتان، سپس خانه‌هایی که درب‌هایشان در اختیار شماست، مفاتیح جمع «مفتاح» به معنای درب است و نه کلید که «مفاتیح» است، زیرا ممکن است کلید خانه و یا خانه‌هایی در اختیار شما باشد، ولی اجازه ورود در آنها را - مگر در مواقع ضروری - نداشته باشید؛ اما دربهای خانه‌هایی که بازکردن و داخل شدن در آنها بطور کلی در اختیار شما باشد، مشمول حکم سابق است.

در پایان فرموده "او صدیقکم" دوست شما، البته نه دوست عمومی که مسلمانان کلاً با همدیگر پیوند دوستی و مؤدت دارند؛ بلکه مقصود دوست ویژه است که همچون موارد گذشته ارتباط تنگاتنگ میان شما وجود دارد و بالاخره "جمیعاً او اشتاتاً" دارای دو بعد است، نخست اینکه شما با کوران و شلان و بیماران می‌توانید

هم غذا و هم سفره شوید و یا جداگانه غذا بخورید، چراکه مسلمانان از هم غذایی با اینها در جهاتی چند خود داری می‌کرده‌اند، و از جمله عدم توانایشان در همراهی و برابری در غذا خوردن است که با عدم تعادل، ستمی روا شود.

بعد دوم اینکه شما از همه این خانه‌های یازده‌گانه غذایی مصرف کنید، و یا از برخی اینها، بطو کلی مانعی در این جریان برای شما نیست.

آیا حلیت صرف غذا در خانه‌های یاد شده کلی است که حتی می‌توانید، مقداری هم با خود ببرید؟ باید گفت قطعاً چنین نیست بلکه قدر مسلم صرف غذاهای آماده به‌گونه عادی و معمولی است که حتی زیاده روی در خوردن تا چه رسد به بیرون بردن و دیگر تصرفات غیر معمول حرام است، و این تجویز در انحصار خوردن است، و سایر تصرفات، منوط به اجازه صریح صاحب خانه می‌باشد، و اصولاً خوردن و یا هرگونه تصرف در اموال دیگران باید پشتوانه اجازه داشته باشد، و اگر دانسته شود که اجازه از روی قلب ریشه نمی‌گیرد و صرفاً رنگ ظاهر و لفظی دارد، تصرف در این صورت هم حرام است، چراکه تعارفات ظاهری هرگز به حساب اجازه نمی‌آید و چه بسا تعارفی دروغ هم هست، به استثنای این موارد یاد شده.

شخصی در اوان ظهر درب خانه امام صادق علیه السلام را به عنوان پرسش مسأله‌ای کوبید، اسماعیل فرزند حضرت به امام خبر داد، امام صادق علیه السلام نزدیک آمده و پاسخ سایل را دادند و دیگر به او تعارفی نکردند، اسماعیل عرض کرد آقا چرا او را برای غذا تعارف نکردید؟ امام فرمود: آمادگی نداشتیم، اسماعیل گفت او که به مجرد تعارف نمی‌پذیرفت، امام فرمود در هر صورت تعارف من در این زمینه دروغ بود زیرا که من مهبای پذیرایی نبودم و تعارفم خالی از حقیقت بود.

روی این اصل، همین تعداد دیگر تصرفات و حتی هرگونه خوردنی در غیر این موارد حرام است و روایات حلیت "ثمره مارة" هم بر خلاف نص آیه است و هرگز حلال نیست، که در صورت عبور از باغستانهای مردم میوه‌های آویخته از درختانشان در عبور بر عابران - مانند دیگران - حرام است.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ
 جَامِعٍ لَّمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ
 يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا أَسْتَأْذِنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأَذَنَ لِمَن شِئْتَ
 مِنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٦٢﴾ لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ
 بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذًا
 فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ
 أَلِيمٌ ﴿٦٣﴾ أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ
 وَ يَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٦٤﴾

مؤمنان تنها کسانی‌اند که به خدا و پیامبرش گرویده‌اند و هنگامی که با او بر سر کاری اجتماعی بودند، تا از وی اجازه نخواهند (از نزد حضرتش به در) نروند. بی‌گمان کسانی که از تو اجازه می‌خواهند، (هم) ایشانند که به خدا و پیامبرش ایمان دارند. پس چون برای برخی از کارهایشان از تو اجازه خواستند، برای هر کس از آنان که (بنا بر مصلحت) خواستی اجازه ده، و برایشان پوشش بخواه، که خدا بی‌گمان پوشنده‌ای رحمت‌گر بر ویژگیان است. ﴿۶۲﴾ خطاب کردن پیامبر را در میان خود، مانند خطاب کردن بعضی از خودتان به بعضی (دیگرتان) قرار مدهید. خدا به درستی می‌داند (و نشانه می‌نهد) کسانی از شما را (که) دزدانه (از نزد او) می‌گریزید. پس کسانی که از فرمان او تمرد می‌کنند بپرهیزند؛ مبادا بلایی آتشین بدیشان در رسد، یا عذابی درناک بدیشان رسد. ﴿۶۳﴾ هان! آنچه در آسمان‌ها و زمین است، بی‌گمان تنها از آن خداست. به درستی آنچه را که برآنید می‌داند (و نشانه می‌نهد) و روزی که سوی او بازگردانیده می‌شوند آنان را به (حقیقت) آنچه انجام داده‌اند، خبری مهم می‌دهد. و خدا به هر چیزی بسی داناست. ﴿۶۴﴾

سورة فرقان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا ﴿١﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

مبارک (و خجسته) است خدایی که بر (قلب نورانی) بنده‌ی ویژه‌ی خود، فرقان
[کتاب جدا سازنده‌ی حق از باطل] را فرو فرستاد، تا برای جهانیان هشداردهنده‌ای
باشد. ﴿١﴾

آیه ۱- «الفرقان» تنها همین قرآن است که هم خود آشکارگر بین هر حق و باطلی
است و هم آشکارا میان خود و سایر کتابهای و حیانی تبیین‌کننده فرقهایی است،
زیرا سایر کتابهای و حیانی خود آنگونه که شاید و باید گواه بر و حیانی بودن
خودشان نیستند، بلکه این معجزات رسولان الهی بوده است که و حیانی بودن آنها
را ثابت کرده، و بعکس همه اینها قرآن به خودی خود هم دلیل بر و حیانی بودن
خودش و هم رسالت آورنده‌اش می‌باشد.

فرقان اسمی است توصیفی که برای قرآن بگونه‌ای ویژه در آیه مورد بحث و

آیاتی دیگر آمده است، چون قرآن خود بهترین و آخرین فارق و حیانی است بین خود و دیگر کتابهای آسمانی و زمینی، و لیکن تورات که پس از قرآن از نظر اهمیت دومین کتاب آسمانی است هرگز توصیف به فرقان نگشته، بلکه آیاتی مانند "وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ... (۵۳:۲) دلیل است بر اینکه تورات خود فرقان نیست بلکه فرقانش معجزاتی مانند اژدها شدن عصا و سایر نشانه‌های نُه گانه ربّانی موسی ﷺ بوده است، و این خود نظری ویژه است نسبت به قرآن که شریعتش آخرین شریعت است و تا دامنه رستاخیز همه مکلفان را در عرض زمین و طول زمان دربر دارد، و پیامبر فرقان که رحلت فرموده اگر همه نشانه‌های و حیانی حسی و بصری پیامبران را می‌داشت گرچه برای زمان حیاتش کافی بود، لیکن از برای پس از رحلتش هرگز استمرار نداشت تا دلیل بر رسالت حضرتش باشد. روی همین اصل چون پیشینیان با معجزات حسی پیامبران مأنوس بوده‌اند از این پیامبر آخرین نیز آنچنان معجزاتی را انتظار می‌داشته‌اند و از جمله "قَالُوا لَوْلَا نَزَّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ" (۳۷:۶) که چرا نشانه‌ای - که مقصود همان نشانه‌های حسی است - از پروردگارش برایش نازل نگردید، و در آیاتی دیگر همین قرآن را که فرقان بین کل حق و سایر حقیها و کل باطلهاست گواهی ۱۰۰٪ از خدا بر و حیانی بودنش و رسالت آورنده‌اش دانسته، مانند "قُلْ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ" (۱۹:۶) و پر واضح است که خدا نه ذاتش را برای کسی از این منکران نمودار کرده و نه وحیی مستقیم به سویشان فرستاده، پس گواهی خدا در انحصار همین قرآن است.

برای قرآن چهل اسم توصیفی در سراسر آن یاد شده که از جمله همین فرقان است، و لفظ قرآن نیز دارای دوازده معناست که در سوره اسراء گذشت.

الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُن لَّهُ
شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا ﴿۱﴾

کسی که فرمانروایی آسمان‌ها و زمین تنها از اوست، و فرزندی برنگرفته و برای او شریکی در ملک [فرماندهی ربّانی] نبوده. و هر چیزی را آفرید، پس آن را

اندازه گیری فرمود. ﴿۲﴾

آیه ۲ - این آیه که فرماندهی کل آفریدگان را منحصر به حضرت حق ﷻ دانسته بمناسبت آیه گذشته تمامی ویژگیهای جهان وجود را در حد امکان در همین فرقان نمودار کرده، و چنانکه خدا را فرزند و شریکی در فرماندهی جهان ممکن نیست، برای قرآن هم نمونه و شریکی از برای مکلفان امکان ندارد، بلکه برتر از این برای خدا هم سخنی والاتر برای اینان امکان ندارد، نه از این لحاظ که علم خدا محدود است بلکه از این نظر که برای کل مکلفان جهان تحمل بیش از آنچه در قرآن است امکان پذیر نمی باشد، و بالاخره خدا تمامی گفتنی ها و راهنمایی های ممکن را برای کل مکلفان تا پایان زمان تکلیف در این کتاب و حیاتی پایانی بیان کرده است.

در ذیل آیه "خلق کل شیء" که همه چیز را مخلوق و آفریده خدا دانسته بر خلاف گروهی از فلاسفه که گمان برده اند جهان آفرینش دو بُعدی است: مادیاتش مخلوق و مجرداتش آفریده به امر الهی است باستناد "ألا له الخلق و الامر" (۵۴:۷) در آیه مورد بحث و آیاتی همانندش همه چیز بدون استثناء مخلوق است و «امر» هم در آیه فوق امر و تدبیر کل مخلوقات است چنانکه پیش از آن نیز نخست آفرینش همه چیز بیان شده که "خلق السماوات و الارض" سپس در پی آن تدبیر آن است که "ثم استوی علی العرش" که مقصود عرش فرماندهی و تدبیر ربانی نسبت به کل آفریدگان است، و در جمع با لفظی مختصرتر "ألا له الخلق و الامر" هان! آفرینش و تدبیر آفرینش ویژه خدا است.

وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ ءِالِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَ هُمْ يُخْلَقُونَ وَ لَا يَمْلِكُونَ
لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَ لَا نَفْعًا وَ لَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَ لَا حَيَوَةً وَ لَا نُشُورًا ﴿۲﴾
وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا إِفْكُ افْتَرَاهُ وَ أَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ
ءَاخَرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَ زُورًا ﴿۱﴾ وَ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ أَلَكْتَبَهَا
فَهِيَ تُمَلَّى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَ أَصِيلًا ﴿۱﴾ قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي

السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٦﴾

و از مادون او خدایانی برای خود برگرفتند، که (آنان) چیزی نمی‌آفرینند و خودشان آفریده می‌شوند. و برای خود نه زبانی را در اختیار دارند و نه سودی را، و نه مرگی را در اختیار دارند و نه حیاتی را، و نه پراکنده شدنی (از گورهاشان) را (در رستاخیز)، ﴿۳﴾ و کسانی که کافر شدند، گفتند: «این (کتاب) جز دروغی که آن را بر یافته (چیزی) نیست، حال آنکه گروهی دیگر او را بر (جعل) آن باری کردند.» پس همواره (با چنین نسبتی) ظلم و گزافی (فراوان) آوردند. ﴿۴﴾ و گفتند: «(این) افسانه‌های پیشینیان‌شان است. آنها را (از ایشان) با تکلف نسخه‌برداری کرده، پس این (نوشتار)ها صبح و شام بر او خوانده می‌شوند.» ﴿۵﴾ بگو: «کسی آن را فرو فرستاده که راز نهان را در آسمان‌ها و زمین می‌داند. او بی‌گمان بسی پوشنده‌ای رحمت‌گر بر ویژگان بوده است.» ﴿۶﴾

آیه ۶ - اینجا "یعلم السر..." که علم پنهانیهای کل آفریدگان را ویژه خدا دانسته بر مبنای دو ارتباط است: نخست پاسخ کافران که در آیه (۴) و (۵) گمان برده‌اند که قرآن گردآورده‌ای از خرافات گذشتگان است که اینجا علم کل پنهانیهای جهان در قرآن این خیال را ناچیز کرده، و سپس جهت ایجابی نسبت به الفرقان است که کل اسرارگفتنی جهان کلاً در آن نمودار می‌باشد.

وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا ﴿٧﴾ أَوْ يُلْقَى إِلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا ﴿٨﴾

و گفتند: «این فرستاده‌ی الهی را چه (شده) است (که) غذا می‌خورد، و در بازارها راه می‌رود؟ چرا فرشته‌ای سوبش فرود نیامده، تا همراهش هشداردهنده‌ای باشد؟» ﴿۷﴾ «یا گنجی سوبش افکنده شود، یا باغی سردرهم داشته باشد (که) از (میوه‌های) آن بخورد؟» و ستمکاران گفتند: «جز مردی سحر شده را پیروی نمی‌کنید!» ﴿۸﴾

آیه ۸ - این آیه از آیاتی است که کلاً تهمت هرگونه سحری را از حضرت اقدس رسول ﷺ می‌زداید بر خلاف روایاتی که از جمله در صحیح بخاری تحت عنوان سحر شدن آن بزرگوار آمده است، این آیه نسبت سحر به حضرتش را ستمی بزرگ بر رسالت وی دانسته، و اصولاً اگر در رسول سحری راه یابد هرگز به گفتار، رفتار یا اقرارش اطمینانی نیست.

أَنْظُرُ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَلَ فَضَلُّوا أَفَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلاً ﴿٩﴾ تَبَارَكَ
 الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِّنْ ذَلِكَ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
 وَيَجْعَلُ لَكَ قُصُورًا ﴿١٠﴾ بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ
 سَعِيرًا ﴿١١﴾

بنگر چگونه برای تو مثل‌های (باطلی) زدند، پس گمراه شدند؛ در نتیجه نمی‌توانند راهی (راست) بیابند. ﴿۹﴾ مبارک (و خجسته) است کسی که اگر بخواهد بهتر از این را برایت می‌نهد. باغ‌هایی که نهرها از زیر (درختان)شان روان است، و برایت کاخ‌هایی قرار می‌دهد. ﴿۱۰﴾ (نه!) بلکه آنها با ساعت (قیامت همان را) تکذیب کردند، و برای هر کس که با ساعت (همان را) تکذیب کند آتشی شعله‌ور و بسی سوزان آماده کرده‌ایم. ﴿۱۱﴾

آیه ۱۱ - اینجا تکذیب به ساعت و نه تکذیب خود ساعت مورد بحث است، و چون تکذیب مفعول‌گیر بدون واسطه است، پس «ب» در بالساعة هرگز برای تعدیه نیست و بلکه معنایی غیر از تعدیه دارد که میان سببیت و معیت و تبعیض است. از نظر سیرو تقسیم دلالتی معیت اینجا معنی ندارد، زیرا این کافران که خود قیامت را منکرند گرچه مصاحبت و همراهی با آن را دارند و حتی مؤمنان نیز همراهی فعلی با ساعت آخرین را ندارند، بلکه همراهیشان ایمانی است. تبعیض هم نیست زیرا تکذیب مشرکان به بعضی آن نیست بلکه به کل آن و بالاتر از آن است پس معنای سوّم است یعنی سببیت است، بدین معنی که بوسیله خود ساعت با دلیل‌هایی

علیل آنرا و دیگر حقایق را نیز که در ارتباط با ساعت است تکذیب کردند. ساعت در اصل به معنای انتقال زمانی است، و این انتقال یا درونی است و یا برونی، انتقال درونی که درون دنیا و درون برزخ حرکت و تغییرات ماده است و زمان هم از همان برداشت می‌شود، چه ساعت بر مبنای نخستین تغییر و کوچکترین حرکت ماده باشد که هرگز کسی آنرا جز خدا نمی‌داند، سپس ساعات معمولی شب و روز است که همگان آنرا می‌دانند و در این میان ساعت‌های میانه است مانند حرکات الکترونها برگرد پروتونها که بر حسب آخرین نظر فیزیکی پنجاه هزار بار در هر ثانیه الکترون برگرد پروتون می‌گردد که این خود پنجاه هزار سال الکترونی است. چنانکه فاصله بین الکترون‌ها و پروتونها نیز پنجاه هزار قطر پروتون است، یعنی ده برابر فاصله زمین تا خورشید. این بخشی از ساعت‌های درونی است که البته دنیوی و برزخی اش نیز تفاوت دارد، سپس بخش برونی است که انتقال ساعت و زمان دنیا به ساعت و زمان برزخی است برای برزخیان و در آخر کار انتقال هر دو ساعت به زمان آخرین یعنی برون از زمان دنیا و برزخ و این ساعت چگونه است ما نمی‌دانیم، چنانکه ساعات برزخی نیز بر ما پوشیده است، و در هر صورت ساعت پایانی نیز دو ساعت است: ساعت مرگ کل جهان و جهانیان "الا من شاء الله" است که قیامة الاماته است، سپس ساعت رستاخیز مکلفان ساعت دومین است و این ساعت دومین برای بهشتیان هرگز پایانی ندارد ولی برای جهنمیان پایانش پایان عذاب شایسته آنان است. بنابراین ترجمه و تفسیر ساعت تنها به قیامت و مانند آن درست نیست.

و از «بَلْ» نیز استفاده می‌شود که اینها نه تنها ساعت آخرین را تکذیب کردند بلکه خود همان ساعت را وسیله تکذیبش قرار دادند.

إِذَا رَأَتْهُمْ مِّن مَّكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظًا وَ زَفِيرًا ﴿۱۲﴾

چون (این آتش) آنان را از فاصله‌ای دور ببیند، خشم و خروشی شدید برایش

می‌شنوند. ﴿۱۲﴾

آیه ۱۲ - اینجا جای این پرسش است که آتش جهنم از دور نسبت به جهنمیان با کمال غیظ عربده‌کشان است، آیا منافاتی با این حقیقت در آیاتی چند ندارد که "اولئک هم وقود النار" (۳: ۱۰) اینان خود گیرانه آتشند؟ پاسخ از دو جهت است: نخست اینکه سردمداران جهنمی پیش از دیگران به جهنم خواهند رفت و آنرا آتش خواهند زد و دیگران هم از دور آن آتش را می‌بینند و صدایش را می‌شنوند، دوم اینکه همین پیروان آتشیان اعمالشان - که صدا و سیماهای آتشیانشان پیش از خودهاشان - به جهنم روانه می‌گردد و به نوبه خود آتش است برای این آتشیان، زیرا اصولاً صداها و سیماهای زشت و زیبا که از اعضای مکلفان و از فضا و زمینی که در آن عمل می‌کرده‌اند در صحرای محشر از آنان جداست و مورد نمایش همگان می‌باشد، روی این دو جهت چه اینان و چه آنان اعمالشان پیش از خودشان روانه جهنم است، و پیش از این هرگز آتش در جایگاههای جهنمی وجود ندارد، زیرا چنانکه اشاره شد این آتشیها ظهور ملکوت همان اعمال آتشین است ولی بهشت چنان نیست، زیرا بمقتضای فضل الهی از هم اکنون با نعمتهای فراوانش بگونه‌ای بی‌پایان آماده است، گرچه احیاناً اعمالیهم بدانجا روانه می‌گردد، ولی مجانین و اطفال دون تکلیف که طبعاً بهشتی هستند از پیش اعمالی نداشته‌اند که روانه بهشت گردد و بهشتی - غیر از آنچه هست - برایشان فراهم سازد.

در هر صورت بهشت دو بُعدی است: ۱- نعمتهای بی‌پایان ربّانی پیش از ورود بهشتیان و تبدیل ملکوت اعمالشان که شامل همه بهشتیان است چه مکلف و چه غیر مکلف. ۲- اعمال مکلفان که چه پیش از آنان و چه با خودشان روانه بهشت است و ملکوتش آنجا آشکار می‌گردد.

وَإِذَا الْقُومُ مِنْهَا مَكَانًا ضَيِّقًا مُّقَرَّنِينَ دَعَوْا هُنَالِكَ تَبُورًا ﴿۱۳﴾ لَا تَدْعُوا
 الْيَوْمَ تَبُورًا وَحِدًا وَادْعُوا تَبُورًا كَثِيرًا ﴿۱۴﴾ قُلْ أَذَلِكْ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ
 الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءً وَ مَصِيرًا ﴿۱۵﴾

و هنگامی که آنان در جایگاهی تنگ از آن فرو افتند، در حالی که بس نزدیک (به زنجیر) کشیده شده‌اند، آنجاست که فریادی مرگبار بر آرند. ﴿۱۳﴾ امروز یک بار فریاد مرگبار سخت برنکشید؛ بلکه فریادهای سخت مرگبار زیادی برآرید. ﴿۱۴﴾ بگو: «آیا این (عقوبت) بهتر است، یا بهشت جاویدان، که پرهیزگاران (به آن) وعده داده شده‌اند؛ همان که) پاداشی و سرانجامی برایشان بوده است؟» ﴿۱۵﴾

آیه ۱۵ - «کانت» که نظر به گذشته دارد حال آنکه این «جزاء و مصیر» در گذشته هرگز نبوده است و فعلاً در بهشت آماده است، به معنای واقعیت جزا و بازگشت نیست، بلکه مقصود وعده حتمی آن است، وانگهی این وعده که در زمان تکلیف محقق بوده، در برزخ واقعیت یافته و بهشت قیامت استمرار بهشت برزخی است، پس گذشته در «کانت» نسبت به بهشت رستاخیز دو بُعدی است.

لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ خَالِدِينَ كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ وَعْدًا مَّسْئُولًا ﴿۱۶﴾

در آنجا برای آنان است (هر) آنچه می‌خواهند، حال آنکه در آن جاودانه‌اند. مسئولیت این وعده بر پروردگارت بوده است. ﴿۱۶﴾

آیه ۱۶ - اینجا جای این پرسش است که چه کسی این عهده یا مسئولیت را بر خدا نهاده است و اصولاً چرا مسئولیت، در حالیکه تحقق این وعده صددرصد حتمی است؟ پاسخ این است که خدا خود در آیاتی چند این وعده را بر عهده خود نهاده و این مسئولیت، مسئولیت فعلی نیست بلکه بدین معناست که اگر بر فرض محال این وعده عملی نگردد خدا خود مسئول خواهد بود، و این هرگز منافاتی با «لایسئل عما یفعل و هم یسئلون» ندارد، زیرا اینجا «یسئل» بیان امکان و فعلیت سؤال بر مبنای سرزنش است. و در آیه مورد بحث فعلیت و امکان این سؤال را با حتمیت وعده‌اش سلب فرموده است.

«خالدین» حال دو بُعدی است که اضافه بر جاودانگی بهشتیان درخواستها و انجام درخواستهایشان نیز جاودانه است.

و يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ ءَأَنْتُمْ أَضَلُّتُمْ عِبَادِي
هَؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ ﴿١٧﴾ قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ
نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَءَابَاءَهُمْ حَتَّى نَسُوا الذِّكْرَ
وَكَانُوا قَوْمًا بُورًا ﴿١٨﴾ فَفَعْدُ كَذَّبُوكُمْ بِمَا تَقُولُونَ فَمَا تَسْتَطِيعُونَ صَرْفًا وَلَا
نَصْرًا وَمَنْ يَظْلِمِ مِنْكُمْ نُذِقْهُ عَذَابًا كَبِيرًا ﴿١٩﴾

و روزی که آنان را - با آنچه پس از خدا می‌پرستند - گرد هم آورد، پس فرماید:
«آیا شما این بندگان مرا به بیراهه کشانید، یا خودشان گمراه شدند؟» ﴿۱۷﴾ گفتند:
«تو منزهی. برای ما هرگز شایسته نبوده که پس از تو هیچ اولیاء و سرپرستانی برای
خود بگیریم. ولی تو آنان و پدرانشان را از نعمت‌هایی برخوردار کردی، تا (آنجا که)
یادت را فراموش کردند، و گروهی در ژرفای کساد (و فساد) بوده‌اند.» ﴿۱۸﴾ پس همانا
(معبودانتان) آنچه می‌گفتید، بی‌گمان شما را تکذیب کردند؛ در نتیجه نه می‌توانید
(عذاب را از خود) دفع کنید، و نه (از آنها) یاری گیرید. و هر که از شما ستم کند او
را عذابی بزرگ می‌چشانیم. ﴿۱۹﴾

آیات ۱۷ تا ۱۹ - در آیه نخست گفتگو درباره جمع آوری عبادان و معبودان "من دون
الله" است که به روز حساب از اینان می‌پرسند که آیا همین شما آنان را گمراه کردید،
و این معبودان که از آنان با لفظ «ما» بمعنای چیز تعبیر شده اضافه بر "من دون الله"
کل آنان اعم از جماد، نبات، حیوان، انسان و فرشتگان را شامل است.
در آیه بعد پاسخ کل آنان یک صدا این است که ما هرگز شایسته پرستش
نبوده‌ایم، و این سخن از طاغوتها مانند قراعنه بیان حقیقتی است که آنرا ناچیز گرفته
بودند، و از بندگان صالح خدا مانند فرشتگان و یا پیامبرانی که معبود واقع شده
بودند حقیقتی است که خود نیز بر آن بوده‌اند، و از دیگران بویژه جمادات و نباتات
سخن حقی است که در عالم تکلیف ذواتشان و صفات و افعالشان گویای آن بوده و
در جمع از نظر معرفتی هم چنان بوده‌اند و به روز حساب هم این اعتراف را دارند.
در کل تقصیر بزرگ این پرسش را به عهده پرسش‌کنندگان می‌دانند که در هر

صورت بر مبنای آیه سوم "فقد کذبوکم" که همگان شما را در این پرسش تکذیب می‌کنند.

برای توضیح بیشتر نسبت به معبودهای غیرعقل باید گفت؛ گرچه ما گوش شنوای سخنان آنها را نداریم، لیکن همگان سخنوراند چنانکه کوهها به نص قرآن با داود علیه السلام همسخن و تسبیح‌کنان بوده‌اند تا چه رسد به نباتات و حیوانات، پس اینان هم در بُعد تکوین و هم در بُعد سخن بلندگویان این حقیقت هستند که ما هرگز شایسته پرستش نبوده‌ایم و حتی شیطان و سایر معبودهای طاغوتی و شیطانی که در جهان تکلیف مردمان را بسوی خود دعوت می‌کرده‌اند آنجا به این حقیقت اعتراف خواهند داشت که "ماکان ینبغی لنا" سزاوار ما نبوده که چنان کنیم، گرچه از روی عصیان و طغیان چنان می‌کرده‌اند.

وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا ﴿۲۰﴾

و پیش از تو هیچ یک از پیامبران را نفرستادیم جز اینکه آنان (نیز) همواره غذا می‌خوردند و در بازارها راه می‌رفتند، و برخی از شما را برای برخی دیگر وسیله‌ی آزمایشی آتشین نهادیم. آیا شکیبایی می‌کنید؟ حال آنکه پروردگارت همواره بسیار بینا بوده است. ﴿۲۰﴾

آیه ۲۰ - «واو» در "و یمشون فی الاسواق" تنها عاطفه است، زیرا بر خلاف جاهائی دیگر که چند معنای متناسب برای حرف یا اسم یا فعل وجود دارد و قرینه‌ای هم برای انحصار به بعضی از این معانی نیست، مقتضای فصاحت این است که همه این معانی یکسان همپای یکدیگر مراد باشند، ولی اینجا که «واو» آمده معانی چهارگانه‌اش: عطف، استیناف، قسم و حال یکسان نیستند. اصل معنی «واو» در قاعده ادبی کلاً عطف است مگر آنکه دلیلی بر یکی از سه معنای دیگر در کار باشد، بنابر این چون معنی عطف و سه معنای دیگر برای «واو» ترتیبی است و اینجا قرینه‌ای هم بر خلاف عطف نداریم مراد همین عطف است و نه حال و مانند آن، گر

چه در ضمن معنای عطف باشد. روی این اصل غذا خوردن در بازار را برای پیامبران نمی‌شود با این آیه اثبات کرد، گرچه آیه آنرا نفی هم نمی‌کند.

آری، «لیأکلون» مطلق است که هم خانه را در بردارد و هم بیرون خانه را، چنانکه راه رفتن در اسواق اعم است از نگرش و خریداری چیزی یا صرف راه رفتن، در هر صورت نفی و اثباتی در این آیه از برای غذا خوردن در بازار استفاده نمی‌شود، ولی «واو» در «وکان ربک» حالیه است، و «کان» راجع به عمق ازلی است و طبعاً ابدیت ملازم با ازلیت است، پس مثلث زمان و حتی قبل و بعد از زمان را شامل است که حضرت حق ﷻ در هر پنج مرحله بسی بیناست.

و اینکه «کان» را نسبت به خدا گذشته ازلی می‌دانیم به حساب همان ازلیت اوست که منسلخ از زمان می‌باشد.

و البته صفات ذات بر مبنای همین «کان» بمعنای ازلیت است ولی صفات فعل چون حادثند ازلیت ندارند، گرچه شأنیت دارند، و «بصیر» هم صفت ذات است در بُعد علم و قدرت مطلقه که پیش و پس از آفرینش بگونه‌ای ازلی برای حضرت حق موجود است، و هم صفت فعل است که بصیر خلقی فعلی مورد همین بصیرت فعلی می‌باشد.

در آیات ۲۱ تا ۳۰ جریان چهار مرحله و زمان که بر مکلفان گذشته و می‌گذرد به میان آمده است: نخست، مرحله تکلیف که سخنان کافران کفار را بمیان آورده؛ سپس زندگی برزخی است که اینان فرشتگان عذاب را از هنگام جان کندن به بعد می‌نگرند و این بزرگواران به آنان دورباش می‌گویند که این خود زندگی برزخی است و همین زندگی برای پارسایان بهترین جایگاه است.

سوم، روز مرگ کلی است که تمام جهانیان دچار صعقه و بیهوشی کلی - که گامی فراتر از مرگ است - می‌شوند مگر آن ویژگان که خدا بخواهد «الآن شاء الله» و نیز کل جهان آفرینش در هم فرو می‌ریزد.

مرحله چهارم و پایانی، رستاخیز است که در آیه ۲۷ ستمکاران دستهایشان را از شدت ناراحتی و پشیمانی با دندانهایشان می‌گزند و همی‌گویند: «کاش با رسول خدا ﷺ راهی می‌یافتیم و دیگران را که ما را از رسالت الهی منحرف ساخته‌اند به

دوستی نمی‌گرفتیم که ما را از یادوارهٔ ربّانی که قرآن و رسول قرآن است بیگانه کرده‌اند.

اینجا این ندامت و این سخن چنانکه از کل کافران است از مسلمانانی هم که راه صحیح بسوی رسول خدا ﷺ را نادیده گرفته‌اند نیز هست که هم قرآن را که ثقل اکبر است و هم عترت رسول را که ثقل اصغر است نادیده گرفته‌اند و مهمتر همان قرآن که ثقل اکبر است، چنانکه آیه (۳۰) بعنوان گلابی رسول نزد پروردگارش می‌باشد که گروه من «رسول» - که کل مکلفان و بویژه مسلمانانند - این قرآن را از خودهاشان بدور داشته‌اند که دوری از قرآن در بُعد دوّمش دوری از رسول قرآن است و در نتیجه ترک هر دو ثقل اکبر و اصغر می‌باشد و برحسب آیاتی از قبیل (۵۷:۳۳) کسانی که خدا و رسول را اذیت کرده‌اند ملعون دنیا و آخرتند و عذابی خوارکننده در پی دارند، روشن است که دور افکندن قرآن همان دور افکندن رسول قرآن است، زیرا قرآن بزرگترین شخصیت رسالتی رسول است، پس هجران و دوری از قرآن خود دوری و هجران از رسول است و طبعاً موجب اذیت و ناراحتی سخت حضرتش می‌باشد که بر حسب آیهٔ لعنت خود موجب لعنت بر کسانی است که قرآن را کتابی مهجور گرفته و آنرا دور افکنده‌اند، از الفاظش آگاه و از معانی و حقایقش ناآگاهند. در آیه (۲۴) «اصحاب الجنة» نظر به بهشتیان برزخی دارد، زیرا «یومئذ» همان هنگام مرگ است که در آیه ۲۲ و ۲۳ برای مجرمان بیان شده، که در این هنگامه مجرمان هرگز نویدی ندارند و بطور کلی از رحمت خدا دور و مهجورند، ولی بهشتیان جایگاه و خوابگاهشان بسیار زیبنده است و اگر پس از مرگ بهشت و جهنمی در کار نبود این جملات هم راجع به جهنمیان و بهشتیان درست نبود، وانگهی آیه (۲۵) که زمان سومین را بیان می‌کند که قیامت مرگبار همگانی است، پس از آیات پیشین است که بیانگر بهشت و جهنم بوده و نیز زمان چهارمین که آیات (۲۷) تا (۲۹) بیانگر آن هستند خود زمان رستاخیز عمومی است.

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَكُ أَوْ تَرَى رَبَّنَا لَقَدِ

أَسْتَكْبَرُوا فِي أَنفُسِهِمْ وَتَوَعَّتُوا كِبْرًا ﴿۲۷﴾

و کسانی که به لقای (معرفتی، وحیانی و پاداش) ما امید ندارند، گفتند: «چرا فرشتگان بر ما نازل نشدند، یا (چرا) پروردگاران را نمی‌بینیم؟» بی‌گمان همواره در خودشان کبر و برتری برجستند، و سرکشی بزرگی کردند. ﴿۲۱﴾

آیه ۲۱ - «لقاءنا» به حساب اینکه مورد ملاقات پروردگار است طبعاً نه برخوردار جسمانی است و نه احاطه معنوی بلکه مقصود در عالم تکلیف ملاقات معرفتی و در رستاخیز افزون بر آن ملاقات پاداش است که هر دو هم ربوبیت است و مشرکان که امید هیچ لقائی با حضرت حق ﷻ را ندارند نه در عالم تکلیف که شناخت او به توحید باشد و نه در عالم جزا که شناخت جزا باشد، اینان روی همین پایه بی مایه دست کم در تأیید رسالت خواستار برخوردار با فرشتگانند که رسالت را تأیید کنند و یا بالاتر همی خواهند که خدا را در برابر خویش ملاقات کنند، و این خود استکبار و تجاوز از حد امکان است.

يَوْمَ يَرُونَ الْمَلٰٓئِكَةَ لَا بُشْرٰى يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِيْنَ وَيَقُوْلُوْنَ حِجْرًا
مَّحْجُوْرًا ﴿۲۲﴾ وَقَدِمْنَا اِلٰٓى مَا عَمِلُوْا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنٰهُ هَبٰٓءًا مَّثُوْرًا ﴿۲۳﴾

روزی که فرشتگان را ببینند، در آن هنگام (و هنگامه) برای مجرمان هرگز بشارتی نیست، و (فرشتگان به آنان) گویند: «(از پروردگار و نعمت‌هایش) دوری مهجور (: محروم) باشید.» ﴿۲۲﴾ و به هر گونه کاری که کرده‌اند قدم (و اقدام قدرتمندانه) نهادیم. پس آن را (چون) گردی پراکنده ساختیم. ﴿۲۳﴾

آیه ۲۳ - «قدمنا» از جملات متشابه و همانند ناهماهنگ بین خالق و مخلوق است، زیرا قدم در مخلوق که جسمانی است قدم جسمانی است و ظاهر بینان بدون اندیشه بر مبنای این اشتراک لفظی گمان می‌برند که خدا نیز دارای قدم جسمانی است، لیکن خود «نا» که رب العالمین بیانگر قدم اوست بمعنای قدرت می‌باشد و چنانکه آیاتی مانند «لیس کمثله شیء» این توهم را می‌زداید، و می‌شود گامی فراتر نهاد که «قدم» در آفریدگان نیز احیاناً بمعنای ابزار توان و قدرت است با آنکه همگان جسمیند، تا چه رسد به حضرت حق ﷻ و اینکه اعمالشان اعم از زشت و زیبا با این

قدم ربانی حبط و ناچیز می‌گردد، و خود بیانگر نادرستی و پوک بودن کل اعمال این مشرکان است، در ظاهر اعمالی زیبا دارند اما در حقیقت هرگز در برابر حق زیننده نیست، و آیاتی چند برای اعمال زیننده و زنها قائل شده و در مقابل کل اعمال دیگر را بدون وزن خوانده چنانکه "فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينَهُ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ. وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينَهُ فَأَمَّهُ هَٰوِيَةٌ" (۹:۱۰۱).

و در خبر است از حضرت امام صادق علیه السلام: "الموازن هي موازين الانسانية" که این موازن سنگین، سنگینی‌های درونی عقاید و برونی اعمال شایسته است و کسانی که در درون و برون ناشایسته‌اند هر اندازه وزن بدن، و مال، مقام و جهات دیگری دنیوی شان سنگین باشد هرگز در حقیقت نزد خدای وزنی ندارد و صفرند و عددی در میان اعداد محسوب نمی‌شوند و این "فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا" بدین معنی نیست که اعمال با وزن را خدا بی‌وزن می‌کند، بلکه این خود بیانگر حقیقت و ملکوت این اعمال است که گرچه در ظاهر چیز و چیزهایی بوده و لکن در باطن هیچ نیست.

أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا ﴿٢٤﴾ وَيَوْمَ تَشَقَّقُ
السَّمَاوَاتُ بِالْغَمَمِ وَنُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا ﴿٢٥﴾ الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ
لِلرَّحْمَنِ وَكَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا ﴿٢٦﴾ وَيَوْمَ يَعْصُ الْأَعْمَى عَلَى
يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي أَخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا ﴿٢٧﴾

آن هنگام قرارگاه بهشتیان نیک و استراحتگاهشان در نیمروز نیکو است. ﴿۲۴﴾ و روزی که آسمان با (آن) ابر پوشنده (ی عذاب) از هم می‌شکافد، و فرشتگان، بی‌پای یکدیگر فرود آورده شدند؛ ﴿۲۵﴾ در آن هنگام، حق فرماندهی کل ویژه (خدای) رحمت‌گر بر آفریدگان است. و این (خود) روزی بوده که بر کافران بسی دشوار است. ﴿۲۶﴾ و روزی که ستمکار بر دست‌هایش (با دندان‌ش) همی‌گزد (و) گوید: «ای کاش با پیامبر راهی (سوی خدا) بر می‌گرفتم.» ﴿۲۷﴾

آیه ۲۷ - در این آیه "مع الرسول" که با رسول است و نه "الی الرسول" خود دلیل است

بر اینکه بر مکلفان واجب است همگام و همراه رسول راهی بسوی خدا یابند، و این خود دو راه است: راهی بسوی یادواره آخرین پروردگار که همان قرآن است که این راه یافتن وحی می باشد، و راه دوم راه درخواستهای از خداست که بازهم "مع الرسول" است. چنانکه در آیه نساء می فرماید: "ولو أنهم اذ ظلموا أنفسهم جاءوك فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله تواباً رحيماً" (۶۴:۴) در اینصورت رسول که خود نخستین ثقل اصغر است بر مبنای رسالت راهی است بسوی قرآن و فرستنده قرآن، روی این اصل برای دریافت معارف قرآنی این ثقل اکبر که تا پایان زمان تکلیف استمرار دارد، ولی خود رسول بیش از ۲۳ سال در میان مکلفان زندگی نکرده، بر همه اینان واجب حتمی است که راهی راهوار بسوی قرآن یابند و نه آنکه "و هم ینهون عنه و ینأون عنه" باشند که خود دور باشند و دست دور باش به دیگران زنند که قرآن محور افکار و عقاید و اعمال مسلمانان نباشد. و بهترین راه به سوی رسول دست پرورده های معصوم رسولند که راهی معصوم به سوی اویند.

يَوَيْلٌ لِّىَ لِيَتَنَّى لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلاً ﴿٢٨﴾ لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ
جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا ﴿٢٩﴾

«ای وای بر من! کاش فلانی را دوست تنگاتنگ (خود) بر نگرفته بودم» ﴿۲۸﴾ هم او (بود که) همواره مرا از یادواره (ی حق) بی امان گمراه کرد، پس از آنکه برایم آمده بود.» و شیطان همواره خوار و بی مقدارکننده ی انسان بوده است. ﴿۲۹﴾

آیه ۲۹ - که «ذکر» بمیان آمده این ذکر همان یادواره قرآنی است که برای همگان بیان گشته و در اینصورت هرگونه دوری و دورباشی نسبت به معارف قرآن ظلم و خذلان شیطانی و دوری از رسول قرآن است و خود عداوتی است که بر حسب آیات (۲۷) تا (۳۱) اینگونه تعبیر گشته.

و اصولاً اشتغال به علوم غیر و حیوانی که انسان را از وحی قرآنی بدور می سازد و در درون موجب تناقضات و تضادهایی می گردد کلاً ضلالت، شیطنت، خذلان و هجران از قرآن و نبی قرآن است.

وَقَالَ الرَّسُولُ يَرَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا ﴿۳۰﴾
 وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِّنَ الْمُجْرِمِينَ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًّا
 وَنَصِيرًا ﴿۳۱﴾

و پیامبر گفت: «پروردگارم! قوم من بی‌گمان این قرآن را بس دور و مهجور بر گرفتند.» ﴿۳۰﴾ و این گونه برای هر پیامبری دشمنی از مجرمان نهادیم، و همین بس که پروردگارت راهبر و یاورى بس توانا است. ﴿۳۱﴾

آیه ۳۱ - "عدوًّا من المجرمین" که جعل و قرار الهی در برابر پیامبران نامیده شده است جمعی مختصر است از آنچه در آیات پیشین بیان گشته، بدین معنی کسانی که وسائل دوری از قرآن را در برابر مکلفان قرار می‌دهند کلاً مجرم هستند که با قرآن و فرستنده و پیامبر قرآن دشمن‌اند، ولی خدا در هدایت و نصرت مؤمنان کفایت است که با آشنایی عمیق با قرآن تمامی رشته‌های شیطانی را می‌گسلند، قرآنی فکر می‌کنند، قرآنی معتقدند، به اخلاق قران متخلّقند و اعمالشان بر طبق قرآن است.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ
 بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً ﴿۳۲﴾

و کسانی که کافر شدند، گفتند: «چرا قرآن یک‌جا بر او نازل نشده؟» این گونه (ما آن را به تدریج فرو فرستادیم) تا دل فروزانت را پای‌برجا نهیم، و آن را بر تو به تدریج (به گونه‌ای دلربا) برخواندیم، خواندنی (زیبا). ﴿۳۲﴾

آیه ۳۲ - "جملة واحدة" درباره نزول قرآن بمعنای جمله تفصیلی است و نه اجمالی آن که در شب قدر بر حضرتش نازل گردیده و اینجا علت اینکه قرآن تفصیلی مانند تورات و انجیل بر حضرتش یکجا نازل نشده به این جهت است که دل نورانی رسول که مملو از شعله وحی و رسالت است به آن آرام آرام بگونه‌ای پابرجا آرامش یابد، و فؤاد حضرتش نیز بهمین معناست که قلبش مملو از نور معرفت و پذیرای وحی بود

که نور وحی در او تابش کرد و مصداق بارز "نور علی نور" گردید.
 "ورتل القرآن ترتیلاً" که در اینجا و در (۱۷:۱۰۶) آمده "لَيُبَيِّنَ الَّذِينَ آمَنُوا" که تا مؤمنان همچنان بر ایمانشان پابرجا بمانند و گمان غلطی که مسیحیان درباره حضرت مسیح ﷺ که او پسر خدا، یا خود خداست، زیرا کل انجیل را یکجا بر ما خوانده، در میان مسلمانان نیز شایع نگردد، زیرا نازل شدن تدریجی قرآن آنهم بوسیله روح القدس بر حسب نص خود قرآن گمان الوهیت را از حضرتش می‌زداید، و نیز اینکه قرآن وحی عقلانی خود آنحضرت است را از ساحت مقدسش دور می‌کند.

وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا ﴿۳۳﴾

و تو را مثلی نمی‌آورند، مگر آنکه ما حق را با نیکوترین تفسیر (و بیان) برای تو آوردیم. ﴿۳۳﴾

آیه ۳۳ - سخن سه گونه است: گونه اول مثل عاری از حقیقت است و این کار کسانی است که با حقیقت آشنایی ندارند و می‌خواهند آن را تشبیه نمایند و چون دلیلی هم بر باطل خود ندارند با دستاویز قرار دادن مثل‌هایی باطل باطل‌های خود را بعنوان حق می‌نمایند. در این آیه در پاسخ اینگونه امثال که در برابر سخنان وحیانی محمدی می‌آورده‌اند دو جمله آورده است: نخست ما خود حق را با چهره درخشانش می‌آوریم. و اگر چه اینگونه نمایش حق نیازمند به تفسیر و تمثیل نیست. گام دوم را نیز از برای تبیین آن در قرآن بر می‌داریم که "و احسن تفسیراً" حق را با بهترین تفسیرش در قرآن آورده‌ایم. روی این اصل قرآن تفسیر دیگری جز خودش نمی‌پذیرد، زیرا چنانکه حقایق قرآنی برتر از کل حقایق غیر وحیانی و وحیانی است تفسیر آن نیز برتر از کل تفسیرهاست زیرا قرآن ربّانی است و مفسران قرآن بایستی مستفسران آن باشند یعنی کوشش و کاوششان باید در انحصار تفسیر قرآن با خود قرآن باشد، و نه آنکه با تحمیل افکار، علوم، پیش فرضها، انتظارات و سخنان این و آن تحمیلاتی بر قرآن روا دارند که اینها خود تفسیر به رأی است و موجب نمود

تناقضات و تضادات و انحرافات در تفسیر قرآن بخیال تبیین آن می باشد.

الَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ سُورًا مَّكَانًا وَأَضَلُّ سَبِيلًا ﴿٣٤﴾ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا ﴿٣٥﴾ فَقُلْنَا أَذْهَبَا إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَدَمَّرْنَاهُمْ تَدْمِيرًا ﴿٣٦﴾ وَقَوْمِ نُوحٍ لَّمَّا كَذَّبُوا الرُّسُلَ أَعْرَضْنَا عَنْهُمْ وَجَعَلْنَاهُمْ لِلنَّاسِ آيَةً وَأَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿٣٧﴾

کسانی که - بر رویشان در افتاده - سوی جهنم گرد آورده می شوند، آنان جایگاهشان بدترین و (خودشان) گمراه‌ترینند. ﴿۳۴﴾ و همانا (ما) به موسی به راستی کتاب و حیانی (تورات) را دادیم، و برادرش هارون را با او [در پوشش رسالتش] وزیری نهادیم. ﴿۳۵﴾ پس گفتیم: «هر دو سوی قومی - که با نشانه‌های ما (همان‌ها و ما را) تکذیب کردند - بروید.» پس (ما) آنان [تکذیب‌کنندگان] را در هلاکتی بسیار سخت سرنگون کردیم سرنگون کردنی. ﴿۳۶﴾ و گروه نوح را - آن هنگام (و هنگامه‌ای) که پیامبران (خدا) را تکذیب کردند - غرقشان نمودیم، و آنان را برای مردمان نشانه‌ای نهادیم. و برای ستمکاران عذابی پر درد آماده کردیم. ﴿۳۷﴾

آیه ۳۷ - "كذبوا الرسل" در این آیه در مقابل "كذبوا بآياتنا" در آیه (۳۶) نمودار فرق بین این دو تکذیب است که اینجا «الرسل» بدون «باء» آمده، ولی آنجا با «باء» ذکر شده و چون «كذبوا» فعل متعدی بنفسه است و نیازی به حرف جرّ برای تعدی ندارد «باء» در بآیاتنا» بدین معنی است که نشانه‌های ربانی را بوسیله خود آنها مورد تکذیب قرار دادند، ولی اینجا "كذبوا الرسل" است که خود پیامبران را تکذیب کردند.

وَعَادًا وَثَمُودًا وَأَصْحَابَ الرِّسِّ وَقُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا ﴿٣٨﴾ وَكُلًّا

صَبْرَنَا لَهُ الْأَمْثَلُ وَكُلًّا تَبَّرْنَا تَتْبِيرًا ﴿۳۹﴾ وَ لَقَدْ أَتَوْا عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي
 أَمْطَرَتْ مَطَرًا سَوِيًّا أَلَمْ يَكُونُوا يَرَوْنَهَا بَلْ كَانُوا لَا يَزُجُون نُشُورًا ﴿۴۰﴾
 وَإِذَا رَأَوْكَ إِذِ يَتَخَذُونَكَ إِلَّا هُزُؤًا أَهْذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا ﴿۴۱﴾ إِنْ
 كَادَ لَيُضِلَّنَا عَنْ هِيتِنَا لَوْلَا أَنْ صَبَرْنَا عَلَيْهَا وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَرَوْنَ
 الْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا ﴿۴۲﴾

و (نیز) عادیان و ثمودیان و اصحاب رسّ [گودال] و نسل‌های بسیاری را در این میان
 (همان‌گونه هلاک کردیم)، ﴿۳۸﴾ و برای همه‌ی آنان مثل‌هایی (روشنگر) زدیم، و همه
 را هلاک نمودیم. ﴿۳۹﴾ و (آنان) بی‌گمان - بر (آن) مجتمع و ساکنانش که باران بلا بر
 آنان بارانده شد - همواره آمدند؛ پس آیا چنان نبوده‌اند که آن را بنگرند؟ (چرا!)
 ولی امید به (زنده و) پراکنده شدن (از گورهایشان) نداشتند. ﴿۴۰﴾ و هنگامی که تو را
 ببینند، جز به ریشخندت نگیرند (و گویند): «آیا این همان کسی است که خدا او را
 به رسالتی برانگیخته است؟» ﴿۴۱﴾ «نزدیک بود که ما را بی‌گمان از خدایانمان - اگر
 بر (پرستش) آنان شکیبایی نمی‌کردیم - گمراه کند.» و هنگامی که عذاب را می‌بینند
 در آینده‌ای دور [رستاخیز] خواهند دانست چه کسی گمراه‌تر است. ﴿۴۲﴾

آیه ۴۲ - «سوف» اشاره به سه آینده‌ای دور دارد، یکی رجعت در دولت مهدوی ﷺ
 که به تعبیر کتاب و سنت بدترین و برترین مردگان خواه ناخواه رجعت خواهند کرد،
 که اینجا به جهت دانستن و دیدن عذاب یا ثوابی است در عالم تکلیف، سپس برزخ
 و بعد از آن قیامت، و چون هر سه در آینده‌ای دور است از آن تعبیر به «سوف» گشته
 است.

أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوْنَهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا ﴿۴۳﴾

آیا کسی را که معبودش را هوای نفسش بر گرفته است دیدی؟ آیا پس تو بر او کاردار
 (و نگهدار)ی؟ ﴿۴۳﴾

آیه ۴۳ - **لَهُ هَوَاهُ** "در اینجا مانند آیه (۲۲:۴۵) بدین معنی است که گروهی خدای خود را هوای نفس خویش گرفته‌اند، نه آنکه به عکس هوای نفس را خدا بدانند، بنابراین این دو آیه بمعنای هوا پرستی و پیروی از نفس اماره است که اگر در ظاهر خداپرست هم باشد بر مبنای هوای نفس است چنانکه "و من الناس من یعبد الله علی حرفٍ... نیز بیانگر همین انحراف است که خداپرستی سطحی و حاشیه‌ای را بر مبنای هوای نفس مردود دانسته است.

أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا ﴿۴۴﴾

یا گمان داری که بیشترشان می‌شنوند یا خردورزی می‌کنند؟ آنان جز مانند چهارپایان نیستند، بلکه اینان (از آنان هم) گمراه‌ترند. ﴿۴۴﴾

آیه ۴۴ - در این آیه بیشتر مکلفان که گوش شنوا ندارند و تعقل هم نمی‌کنند همانند حیوان و حتی گمراه‌تر از حیوانات خوانده شده‌اند. و در پاسخ این پرسش که مگر حیوانات گمراهند تا اینان همانند آنان یا گمراه‌تر از آنان باشند. باید گفت: حیوانات گرچه در راه حیوانیت گمراه نیستند ولی در راه انسانیت از نظر آفرینش گمراهند، که این خود قصور آنان است و نه تقصیرشان، روی این اصل گام اول که همانندی اینان با حیوانات است بدین معنی است که همچون حیوانات راهی بسوی انسانیت ندارند، بالاتر و گمراه‌تر که گمراهی حیوانات بدون تقصیر، و گمراهی اینان بر مبنای تقصیر است که با داشتن کل وسائل تکامل از نظر درونی و برونی که داشتن فطرت و عقل انسانی به ضمیمه دعوت پیامبران الهی گوشه‌های خود را از شنیدن سخنان وحیانی بپوشند و تعقل انسانی هم نکنند، روی این اصل اینان بسی گمراه‌تر از حیوانانند.

أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ

عَلَيْهِ دَلِيلًا ﴿۴۵﴾ ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا ﴿۴۶﴾ وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ
الَّيْلَ لِبَاسًا وَالنَّوْمَ سُبَاتًا وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا ﴿۴۷﴾

آیا سوی پروردگارت (در ربوبیتش) ننگریسته‌ای (که) چگونه سایه (ی ربانی) را گسترده؟ و اگر می‌خواست، همواره آن را ساکن می‌نهاد. آن‌گاه خورشید را بر آن دلیل گردانیدیم. ﴿۴۵﴾ سپس آن (سایه) را به آسانی سوی خودمان بازگرفتیم. ﴿۴۶﴾ و اوست کسی که شب را پوششی نهاد و خواب را (مایه‌ی) بازگرفتن از کار و آرامشی قرار داد، و روز را (برای) به‌پاخاستن و پراکنده شدن (برای دست‌یابی به نیازهای زندگی) نهاد. ﴿۴۷﴾

آیات ۴۵ تا ۴۷ - "مدّ الظل" به دو معنای کشش سایه‌های رحمت مادی و معنوی ربانی است که هم به چهره‌های گوناگون پیاپی یکدیگر است و هم متحرک و حرکت دهنده که اگر می‌خواست این سایه‌ها را در هر دو بُعد ساکن می‌کرد و این خود موجب سکون و رکود مکلفان بود، روی این اصل کشش هر دو بعدی سایه‌های ربانی کلاً موجب امتحان و تکامل مکلفان است چه در جهت معنوی که امتداد معنوییش بیشتر و والاتر است، چنانکه در آیاتی مانند "لکلّ جعلنا منکم شرعاً و منهاجاً... لیبلوکم فیما آتاکم" این حقیقت بیان شده است که سایه‌های رحمت الهی از شمس هدایت ربانی نسبت به پنج امت رسالتی گوناگون است و این خود به حکمت امتحان و تکامل مکلفان می‌باشد. و آیاتی مانند "یا ایها الانسان انک کادح الی ربّک کدحاً فلاقیه" که هرگونه ملاقات ساده با پروردگار را در اثر کوششها و کاوشهای خستگی‌ناپذیر دانسته نیز گسترش سایه رحمت است.

وَ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ
مَاءً طَهُورًا ﴿۴۸﴾

و اوست کسی که بادها را نویدی پیشاپیش رحمت خویش (مانند باران و برف و تگرگ) فرستاد. و از آسمان آبی پاک‌کننده فرود آوردیم، ﴿۴۸﴾

آیه ۴۸ - اینجا آبی که از آسمان نازل شده کلاً ظهور خوانده شده و چنانکه در آیه (۸:۱۱) همین آب را لیطهرکم به « دانسته، که در کل آب آسمانی را پاک و پاک کننده خوانده و چنانکه در (۱۸:۲۳) آمده است آبهای زمین نوعاً از آسمان است، بنابراین آب مادامی که آب است هم پاک است و هم پاک کننده و هیچ شرط دیگری از برای آن وجود ندارد. روی این اصل هرگز بودن و مانند آن شرط بقای طهوریت آن در زمینه مخلوط شدن با نجاساتی نخواهد بود، مگر اینکه از آب بودن خارج شود که آنرا آب نجاست خوانند، و بر حسب روایاتی خصوصیات ذاتی نجاست بر آن غلبه یابد که رنگ، بو یا طعم آن همان رنگ یا بو یا طعم نجاست باشد که اینجا دیگر آب نیست، بلکه نجاست یا ملحق به نجاست است.

در روایات هم هرگز دلیلی بر اشتراط کریت نداریم، تفصیل این مطلب را در «الفرقان» و تبصرة الفقهاء و سایر نوشته‌های فقهی آورده‌ایم.

لِنُحْيِيَ بِهِ بَلَدَةً مَّيِّتًا وَنُسْقِيهِ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَامًا وَأَنَاسِيَّ كَثِيرًا ﴿۴۹﴾ وَ لَقَدْ صَرَّفْنَاهُ بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا ﴿۵۰﴾ وَ لَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا ﴿۵۱﴾

تا به (وسیله‌ی) آن شهری مرده (و مرگبار) را زنده کنیم و - در شمار آفریدگانمان - حیواناتی نعمت‌وار و انسان‌هایی بسیار را (از این آب) بنوشانیم. ﴿۴۹﴾ ما بی‌گمان قرآن را به راستی میان آنان گوناگون بیان کردیم، تا به خوبی (حقایقی و حیانی را) یاد کنند، ولی بیشتر مردمان - به جز از کفر و کفرانی بسیار - خودداری کردند. ﴿۵۰﴾ و اگر می‌خواستیم همواره در هر مجتمعی هشداردهنده‌ای بر می‌انگیزیم (گرچه در مراکز مجتمعات همواره فرستاده‌ایم). ﴿۵۱﴾

آیه ۵۱ - این آیه فرستادن منذران را در کل مجتمعات بشری محال دانسته. و اینجا

حای این پرسش است که آیاتی که دلالت دارند بر اینکه در هر امتی رسولی است با این آیه منافات دارد؟

پاسخ این است که آیاتی از قبیل (۵۹:۲۸) تبیین کرده که این تنها در مراکز مجتمعات اصلی و فرعی مکلفان می باشد، جز اینکه مراکز و محتمعات مکانهای رسالتهای اصلی هستند و سایر مجتمعات دارای رسالتهای فرعی یا شرعدارانی غیر رسول بوده و هستند.

فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَ جَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا ﴿۵۱﴾ وَ هُوَ الَّذِي مَرَجَ
الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَ هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَ جَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا
وَ حِجْرًا مَّحْجُورًا ﴿۵۲﴾ وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا
وَ صِهْرًا وَ كَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا ﴿۵۳﴾ وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ
وَ لَا يَضُرُّهُمْ وَ كَانَ الْكَافِرُ عَلَىٰ رَبِّهِ ظَهِيرًا ﴿۵۴﴾

پس، کافران را پیروی مکن، و به وسیلهی قرآن با آنان به جهادی (ببگیر با این برهان و حیانی) بزرگ بپرداز. ﴿۵۲﴾ و اوست کسی که دو دریا را با یکدیگر آمیخت: این (یکی) شیرینی گوارا، و آن (یکی) شوری تلخ (و ناگوار) است؛ و میان آن دو، فاصله‌ی پرده‌ای ناپیدا قرار داد. ﴿۵۳﴾ و اوست کسی که از آب (منی) بشری آفرید. پس او را (دارای خویشاوندی) نسبی و دامادی نهاد. و پروردگارت بسیار توانا بوده است. ﴿۵۴﴾ و از مادون خدا چیزی را می پرستند که نه سودشان می دهد و نه زیانشان می رساند؛ و کافر همواره علیه پروردگار خود پشتیبان (کافران) بوده است. ﴿۵۵﴾

آیه ۵۵ - اینجا سود و زیان که در عبادت مشرکان سلب شده در بُعد اصل عبادت آنها نیست، زیرا عبادت غیر خدا کلاً زیان است، بلکه سود رسانی و زیان رسانی این معبودان را سلب کرده، زیرا مشرکان بر همین دو مبنا غیر خدا را می پرستند، وانگهی آیات بسیاری شرک را بدترین زیان نسبت به کل جهات مکلفان دانسته است.

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴿٥٦﴾ قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا
مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا ﴿٥٧﴾

و ما تو را جز بشارتگر و هشداردهنده‌ای نفرستادیم. ﴿۵۶﴾ بگو: «بر این (رسالت) هیچ پاداشی از شما نمی‌طلبم، جز (از) کسی که بخواهد راهی راهوار سوی پروردگارش برگردد.» ﴿۵۷﴾

آیه ۵۷- در این آیه اجر رسالت از مردمان بکلی سلب شده، جز آنکه بخواهد بسوی خدا راه یابد که در آیه (۲۳:۴۲) این راه بعنوان دوستی و پیروی نزدیکترین نزدیکان رسالتی مقرر شده است که همان سیزده معصوم از عترت رسول الله ﷺ می‌باشند، چنانکه در آیه (۴۷:۳۴) این اجر بسود خود مسلمانان آمده، پس در حقیقت این خود اجر نیست، بلکه وسیله‌ای است برای راهیابی به رسالت محمدی ﷺ، پس "مودة فی القرى" گرچه بالفعل بعنوان اجر وانمود گشته، ولی خود در حقیقت رحمتی است در راه رحمت رسالت که خود وسیله‌ای است برای دریافت شایسته این رسالت بزرگ، و چنانکه درباره کل پیامبران الهی اجرهای رسالتی سلب شده که هرگز اجری مادی در کار نیست و اجر معنوی هم که راهیابی بسوی این رسالتهاست بوسیله نمایندگان معصوم آن بزرگواران، خود در حقیقت برای نمایان شدن شایسته رسالتهاست.

وَتَوَكَّلْ عَلَىٰ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَكَفَىٰ بِهِ بَذُنُوبٍ
عِبَادِهِ خَيْرًا ﴿٥٨﴾ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ
أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ فَسَلِّ بِهٖ خَيْرًا ﴿٥٩﴾

و بر (آن خدای) زنده‌ای - که نمی‌میرد - توکل کن، و با ستایشش او را تسبیح نما؛ و (هم) او بس است که به گناهان پیگیر بندگانش بسی آگاه است. ﴿۵۸﴾ کسی که آسمان‌ها و زمین و آنچه را که میان آن دو است، در شش روز [زمان] آفرید. سپس این رحمت‌گر بر آفریدگان بر عرش (ربوبیت) چیره شد. پس به وسیله‌ی او - حال

آنکه بسی آگاه است - (آنچه خواهی) جويا و پُرسا شو. ﴿۵۹﴾

آیه ۵۹- "ستة ایام" در آفرینش جهان هستی بمعنای شش زمان است با اختلافاتی که حیاناً این زمانهای ششگانه دارند، البته این زمانهای آفرینش جهان پس از آفرینش ماده نخستین است، و چنانکه در آیه هود آمده این همان ماده نخستین آفرینش است و زمانش هم همان حرکات این ماده می باشد، و این شش زمان در آیه فصلت به روشنی تبیین گردیده که دو زمانش مربوط به آفرینش زمین و دو زمان مربوط به هفت بخش کردن آسمانها و ایجاد ستارگان و دو زمان دیگرش مربوط به جهات دیگر و "اربعة ایام" که پس از یومین زمین یاد شده بر اساس زمانهای ششگانه آفرینش نیست، بلکه بمعنای زمان فراهم آوردن زمین است.

«عرش» هم که در بیست و یک جای قرآن یاد شده عرش ربوبیت است، چه پیش از آفرینش زمین و آسمان که عرش ربوبیت آفرینش است و چه قبل از آن. و در آخرکار عرش ربوبیت در جهان آخرین است و در هر صورت عرش، عرش آفرینش، تدبیر، علم، تشریح، جزا و ربوبیت های دیگر است.

لفظ «رحمن» نه «رحیم» در اینجا عرش الهی را نسبت به کل مکلفان شمول داده است و علت تأخیر افتادن رحمن در این آیه بدین جهت است که همانگونه که خدا خالق جهان هستی است، مدبر جهان هم هست، چنانکه در آیه (۵۴:۷) "ألا له الخلق والامر" اشاره به همین حقیقت است که از پیش دو جریان آفرینش و تدبیر یاد شده و سپس مختصراً "ألا له الخلق والامر" آمده است.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا

وَزَادَهُمْ نُفُورًا ﴿۶۰﴾ تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَجَعَلَ فِيهَا

سِرًّا وَمَقَرًّا مُنِيرًا ﴿۶۱﴾

و زمانی که بدیشان گفته شود: «برای (خدای) رحمان سجده کنید» گویند: «رحمان چیست؟ آیا برای چیزی که ما را (بدان) فرمان می دهی سجده کنیم؟» و (این) بر

رمیدنشان می‌افزاید. ﴿۶۱﴾ مبارک (و بزرگواری) است کسی که در آسمان برج‌هایی نهاد،
و در آن چراغی [خورشیدی] و ماهی نوربخش (برایتان) قرار داد. ﴿۶۱﴾

آیه ۶۱ - «بروج» اینجا تنها بروج نجومی نیست، زیرا قرآن کتاب اصطلاحاتی نجومی یا غیر نجومی نمی‌باشد، بلکه بمعنای کل ساختمانها و آسمان خراشهای آسمانی است، اعم از برجهای نجومی و غیرنجومی، و چنانکه از بعضی آیات مانند آیه (شوری: ۲۹) پیداست همانگونه که در زمین انسانهایی با ساختمانهاشان وجود دارند در آسمان نیز چنان است و این «سراجاً و قرأً منیراً» هرگز دلیل بر انحصار به یک خورشید و یک ماه در آسمان نیست، بلکه این زمین ماست که برخوردار از این دو نور آسمانی می‌باشد و گرنه ماهها و خورشیدهای زیادی در کهکشانها وجود دارد که ما هنوز از آنها اطلاعی نداریم.

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ
شُكُورًا ﴿۶۲﴾ وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا
خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا ﴿۶۳﴾ وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا
وَ قِيَامًا ﴿۶۴﴾ وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا
كَانَ غَرَامًا ﴿۶۵﴾

و اوست کسی که - برای هر کس (که) بخواهد به خوبی تذکری یابد یا بخواهد
به خوبی سپاسگزاری کند - شب و روز را از پی یکدیگر نهاد. ﴿۶۲﴾ و بندگان خدای
رحمان کسانی‌اند که روی زمین به فروتنی و آرامی گام بر می‌دارند؛ و چون نادانان با
ایشان هم سخن شوند (به آنان) سلامی گویند (که خدا شما را از نادانی برهاند و سالم
بسدارد). ﴿۶۳﴾ و آنان که سجده کنندگان و برپاخاستگان برای پروردگارشان
شب‌زنده‌داری می‌کنند؛ ﴿۶۴﴾ و کسانی که می‌گویند: «پروردگاران! عذاب جهنم را از
ما بازگردان (که) همانا عذابش بسی سخت و ناگوار بوده است.» ﴿۶۵﴾

آیه ۶۵- اینکه عذاب جهنم سخت بوده است اشاره است به دو گذشته عذاب و یا سه گذشته‌اش که در عالم تکلیف حقیقت جهنم با جهنمیان همراه بوده ولی بگونه‌ای ناپیدا، و نخستین ظهور ملکوت اعمال بدشان در رجعت ولی امر ﷺ خواهد بود، سپس در برزخ پس آنکه در قیامت که پیش از گام نهادن در جهنم اعمال جهنمیان خود جهنم را آتش می‌زند.

إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا ﴿٦٦﴾ وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا ﴿٦٧﴾ وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا ﴿٦٨﴾ يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا ﴿٦٩﴾

«همواره جهنم چه بد قرارگاه و پایگاهی است.» ﴿۶۶﴾ و کسانی که چون انفاق کنند، نه زیاده‌روی می‌کنند و نه تنگ می‌گیرند، و (انفاقشان) میان این دو (راستا و) میانگین بوده است. ﴿۶۷﴾ و کسانی که با خدا معبودی دیگر را نمی‌خوانند (و نمی‌خواهند) و کسی را که خدا (خونش را) حرام کرده است جز به تمامی حق نمی‌کشند، و زنا نمی‌کنند و هر کس این‌ها را انجام دهد (عذاب مناسب و) اثر گناهش را دریافت خواهد کرد. ﴿۶۸﴾ برای او در روز قیامت عذاب چند برابر می‌شود و پیوسته در آن خوار (و بی‌مقدار) می‌ماند. ﴿۶۹﴾

آیه ۶۹- اینجا "یضاعف له العذاب" بمعنای افزونتر شدن عذاب نسبت به گناه نیست، بلکه خود در برابر گناهان افزون است که گناهکار اضافه بر گناه خودش دیگران را نیز گمراه کند و آنان را به گناه وادارد که عذاب مضاعفش در برابر همان گناه مضاعف است، و بر حسب آیاتی چند عذاب کمتر از گناه خواهد بود، چنانکه مکرراً گذشت.

إِلَّا مَنْ تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ

سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿۷۰﴾

مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و کار شایسته‌ای انجام دهد. پس ایشان، خدا بدی‌هایشان را به نیکی‌ها تبدیل می‌کند و خدا همواره بسی پوشنده‌ی رحمت‌گر بر ویژگیان بوده است. ﴿۷۰﴾

آیه ۷۰ - اینجا بر مبنای مثلث توبه ایمان و عمل صالح وعده تبدیل «سینات» به حسنات است و این تبدیل که بگونه مطلق آمده دو مرحله را شامل است: ۱- بخشودن گناهان گذشته و جلوگیری از گناهان آینده ۲- اینان اگر هم بعد از این گناهان کوچکی داشته باشند بجهت شایستگی و الایشان این گناهان محو می‌گردد و بجای آنها حسناتی نمودار می‌گردد.

بعبارت دیگر شایستگی دو گونه است: نخست بخشودن برخی گناهان با شرایطی چند و سپس اضافه بر این بخشش جلوگیری از دیگر سینات که طبعاً با شرایطی بیشتر است، و گامی دیگر نیز در این تبدیل هست که پس از این حسنات والا خدا از سیناتشان کلاً جلوگیری کند، زیرا بر حَسَب آیاتی چند هر کس راه خدا را پیماید خدا هم او را بگونه‌ای بیشتر هدایت خواهد کرد، و این جلوگیری از گناهان و بجای سینات حسنات نهادن خود هدایتی افزونتر است.

وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا ﴿۷۱﴾ وَالَّذِينَ

لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا ﴿۷۲﴾

و هر کس توبه کند و کار شایسته انجام دهد، پس همانا اوست که سوی خدا بازگشتی (شایسته) دارد. ﴿۷۱﴾ و کسانی که گواهی دروغ نمی‌دهند؛ و چون بر لغو بگذرند با بزرگواری می‌گذرند. ﴿۷۲﴾

آیه ۷۲ - مرور با کرامت بر لغو بمعنای ترک نهی از منکر نیست، بلکه بدین معناست که نخست خود آلوده به این لغو نمی‌شود و سپس در صورت امکان با کمال ادب و منطق از این لغو جلوگیری می‌کند.

لغو بدین معناست که سخن یا کاری وقت را تلف کند و هدف شایسته‌ای نیز در بر نداشته باشد، که این خود اسراف و اتلاف در وقت است.

وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا ﴿۷۳﴾

و کسانی که چون به آیات پروردگارشان تذکر داده شوند، (همچون) کران و کوران فریادکنان بر آنها فرود نمی‌آیند. ﴿۷۳﴾

آیه ۷۳ - اینجا "لم یخروا" بمعنای پنهان نکردن است که این شایستگان آیات خدا آنها را از خود و دیگران پنهان نمی‌دارند، از شنیدن آنها کر و از دیدن آنها کور نمی‌گردند. و در نتیجه بینش و دریافت آیات ربانی برای خود و دیگران از ویژگیهای ایمان است.

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَرْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا

لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا ﴿۷۴﴾

و کسانی که می‌گویند: «پروردگاران! برایمان از همسران، فرزندان و نوادگان و اطرافیانمان آن را ببخشای که مایه‌ی روشنی چشمانمان باشد، و ما را پیشوای پرهیزگاران بگردان.» ﴿۷۴﴾

آیه ۷۴ - اینجا درخواست این مؤمنان که با شرایط ایمانی گذشته که در چهار آیه پیشین یاد شده، و در آیه مورد بحث هم درخواست شده که از همسران و همراهان و نوزادان برای ما روشنی چشم قرار بده، در آخر کار تقاضا شده که "واجعلنا للمتقين اماماً" و طبعاً اینجا امامت در بعد عصمت مراد نیست، جز برای معصومان ویژه، که امامت پس از آنان شرعمداری و امامت مادون عصمت است، روی این اصل درخواست امامت برای خودشان هرگز بیجا نیست و آیاتی از قبیل "و سابقوا لی مغفرة من ربکم" (۲۱:۵۷) خود دلیل است بر اینکه پیشی جستن در مسابقات کمال، خود از خصوصیات ایمان است که بر مبنای سعی شایسته اولاً و درخواست از

خدای تعالی ثانیاً از جمله نتایج این سبقت و سرعت رسیدن به مقام امامت و پیشوائی پرهیزگاران است. روی این اصل کل کوششها و کوششهای شایسته در میدانهای شایستگی نه تنها شایسته است بلکه در حد امکان واجب نیز هست، البته نه سبقتهایی که بر مبنای حسادت و ممانعت از دیگران بنا شده، بلکه همگام و همراه دیگران انجام گیرد، زیرا ناروائی در مسابقه خود بر خلاف تقوی و کرامت است. پس در این مسابقه یگانه غرض انسان باید برداشتن گامهایی بلند و مستدام در سلوک الی الله باشد و بس.

أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا ﴿۷۵﴾
 خَلِدِينَ فِيهَا حَسَنَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا ﴿۷۶﴾ قُلْ مَا يَعْبَأُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا
 دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا ﴿۷۷﴾

اینانند که به پاس آنکه صبر کردند، استراحتگاه (روح و بدن) را پاداش خواهند یافت، و در آنجا با سلام و درود به خوبی مواجه خواهند شد. ﴿۷۵﴾ در آنجا، جاودانه خواهند ماند. چه خوش قرارگاه و جایگاهی است! ﴿۷۶﴾ بگو: «اگر درخواست و بندگی شما نباشد، پروردگرم (هیچ) اعتنایی به شما نمی‌کند. (که) بی‌چون بسی (خدا را) تکذیب کرده‌اید. پس در آینده (این تکذیب) گریبانگیر (تان) خواهد بود.» ﴿۷۷﴾

آیه ۷۷ - در این آیه نسبت به کسانی که درخواست توبه و عبادتی نسبت به حضرت حق ﷻ ندارند تهدید شده که در اینصورت خدا هرگز به شما اعتنایی نخواهد داشت، زیرا هر قدر درخواست و اعتنایی به خدا بیشتر باشد عنایت خدا هم بیشتر خواهد بود. و به همین معناست آیاتی از قبیل "فاذکرونی اذکرکم" که مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم.

و در هر صورت عدم درخواست از خدا و بی‌اعتنایی به خدا تکذیب مقام ربوبیت است، اعم از اصل ربوبیت که توجه به غیرخدانمائی و حُز او را پرستی، یا در مورد عدم درخواست از او گوئی خود را غنی دانسته و یا او را قادر بر انجام درخواستهای خود ندانی. سخن پیرامون دعا در آیات مناسبش آمده است.